

سلسله مباحث

امامت و مہدویت

ولایت و امامت خاصہ و عامہ

جلد دوم

حضرت آیت اللہ العظمیٰ صافی گلپایگانی رحمۃ اللہ علیہ

| | |
|---------------------|--|
| سرشناسه | : صافی گلپایگانی، لطف‌الله |
| عنوان و نام پدیدآور | : امامت و مهدویت: ولایت و امامت خاصه و عامه / لطف‌الله صافی گلپایگانی. |
| مشخصات نشر | : قم دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله‌العالی، ۱۳۹۵. |
| مشخصات ظاهری | : ج ۴. |
| فروست | : سلسله مباحث امامت و مهدویت. |
| شابک | : ۸-۱۹-۷۸۵۴-۶۰۰-۹۷۸: دوره؛ ۷-۱۶-۷۸۵۴-۶۰۰-۹۷۸ ج ۲؛ ۱۸۰۰۰۰۰ ریال. |
| وضعیت فهرست نویسی | : فیبا. |
| یادداشت | : کتاب حاضر قبلاً توسط انتشارات حضرت معصومه (س) منتشر شده است. |
| یادداشت | : چاپ ششم، کتاب‌نامه. |
| موضوع | : امامت، ولایت، مهدویت. |
| رده‌بندی کنگره | : ۱۳۹۵ / ۸۳ / الف ۲ / ص ۲۲۳ / BP |
| رده‌بندی دیویی | : ۲۹۴ / ۴۵ |
| شماره کتابشناسی ملی | : ۴۲۳۳۵۳۵ |

دفتر تنظیم و نشر آثار

حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی رحمته‌الله

- نام کتاب: امامت و مهدویت / ج ۲
- مؤلف: حضرت آیت‌الله العظمی لطف‌الله صافی گلپایگانی مدظله‌العالی
- چاپ اول ناشر (ویراست اول)، ششم کتاب: جمادی الاولی ۱۴۴۱ / زمستان ۱۳۹۷
- شمارگان: ۳۰۰۰
- بهای دوره چهار جلدی: ۱۸۰۰۰۰ تومان
- شابک: ۷-۱۶-۷۸۵۴-۶۰۰-۹۷۸
- شابک دوره: ۸-۱۹-۷۸۵۴-۶۰۰-۹۷۸
- سایت الکترونیک: www.saafi.net
- پست الکترونیک: saafi@saafi.net
- آدرس پستی: قم / انقلاب ۶ / پلاک ۱۸۱
- تلفن: ۳۷۷۵۵۵۴۳ (۰۲۵)

فهرست مطالب

| | |
|----|--|
| ۹ | فروغ ولایت در دعای ندبه..... |
| ۱۳ | پیشگفتار..... |
| ۱۶ | دعای ندبه..... |
| ۱۷ | مقدمه..... |
| ۱۷ | امام صادق × و ندبه بر حضرت مهدی ×..... |
| ۲۰ | فرمایش سید بن طاووس..... |
| ۲۱ | پرسش هایی که پیرامون دعای ندبه می شود..... |
| ۲۶ | تذکر مهم..... |
| ۲۷ | پاسخ به چهارده پرسش پیرامون دعای ندبه..... |
| ۲۹ | ۱. اعتبار سند دعای ندبه..... |
| ۳۶ | اخبار «مَنْ بَلَغَ» و تسامح در ادله سنن..... |
| ۳۸ | ۲. ارتباط امام × با ذی طوی و رضوی..... |
| ۳۹ | اما پاسخ:..... |
| ۴۱ | ارتباط امام × با ذی طوی و رضوی..... |

| | |
|---|-----|
| | ۴ |
|امامت و مهدویت / ج ۲ | |
| | ۴۴ |
|نکته قابل توجه | |
| | ۴۶ |
|دعای ندبه و امامت ائمه اثنی عشر [^] | |
| | ۴۸ |
|توضیح دیگر | |
| | ۴۹ |
|دعای ندبه و معراج جسمانی | |
| | ۵۱ |
|کلام تحقیقی یکی از اساتید بزرگ علم و ادب | |
| | ۵۴ |
|دعای ندبه و امکان انتساب آن به ائمه [^] | |
| | ۵۹ |
|دعای ندبه و بدعت | |
| | ۶۵ |
|دعای ندبه و آیه: «وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» | |
| | ۶۹ |
|قرآن مجید و جمله: «وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ» | |
| | ۷۱ |
|یک نکته راجع به قرآن | |
| | ۷۴ |
|دعای ندبه و علم پیغمبر و امام | |
| | ۷۸ |
|آیات دسته اول | |
| | ۸۷ |
|آیات دسته دوم | |
| | ۹۲ |
|تحقیق درباره یک حدیث | |
| | ۹۶ |
|پرسش از حکمت: | |
| | ۹۹ |
|۱۰. دعای ندبه و آیه مودّت | |
| | ۱۰۱ |
|۱. مکان نزول آیه مودّت | |
| | ۱۰۴ |
|۲. تفسیر آیه مودّت | |

| | |
|---|------------|
| فهرست مطالب..... | ۵ |
| تفسیر اهل بیت [^] درباره آیه مودّت..... | ۱۰۵ |
| ۳. ملاحظه تفسیر آیه با آیات دیگر..... | ۱۰۶ |
| ۴. روایات اهل سنت در تفسیر آیه مودّت..... | ۱۰۹ |
| ۱۱. دعای ندبه و عقل..... | ۱۱۹ |
| ۱۲. بررسی جمله: «يَا ابْنَ الطُّورِ وَالْعَادِيَاتِ»..... | ۱۲۶ |
| ۱۳. دعای ندبه، و کفر و شرک..... | ۱۲۹ |
| ۱۴. دعای ندبه و رکود فعالیت‌های اسلامی..... | ۱۳۹ |
| کتاب‌نامه | ۱۴۵ |
| وابستگی جهان به امام زمان[×]..... | ۱۵۵ |
| پیشگفتار..... | ۱۵۹ |
| بررسی و توجیه اوّل..... | ۱۶۷ |
| بررسی و توجیه دوّم..... | ۱۷۵ |
| بررسی و توجیه سوّم..... | ۱۸۹ |
| بررسی و توجیه چهارم..... | ۱۹۳ |
| بررسی و توجیه پنجم..... | ۱۹۵ |
| کتاب‌نامه | ۲۱۷ |
| گفتمان مهدویت..... | ۲۲۵ |
| بخش اول: تشیّع..... | ۲۲۹ |

| | |
|-------|--|
| | ۶ |
| | امامت و مهدویت / ج ۲ |
| | ۱. عدم تأثیر عوامل تاریخی در پیدایش تشیع |
| | ۲۳۱ |
| | الف. پی‌ریزی و شکل‌گیری تشیع در عصر رسالت |
| | ۲۳۱ |
| | ب. مبدأ طرح مسئله خلافت |
| | ۲۳۴ |
| | ج. تسنن و اصطلاح فرقه‌ای آن (در برابر تشیع) بعد از عصر رسالت |
| | ۲۳۷ |
| | د. عامل تقسیم مسلمانان به دو گروه شیعه و سنی |
| | ۲۴۰ |
| | هـ. اساس مذهبی حمایت از رهبری اهل بیت [^] |
| | ۲۴۵ |
| | ۲. شیعه و قیام مسلحانه |
| | ۲۴۷ |
| | ۳. امام صادق [×] و مذهب تشیع |
| | ۲۵۲ |
| | ۴. مذهب شیعه پیش از امام صادق [×] |
| | ۲۵۴ |
| | ۵. علمی بودن ایدئولوژی شیعه |
| | ۲۵۶ |
| | ۶. موضع شیعه در برابر زمامداران غاصب |
| | ۲۶۱ |
| | ۷. تهمت غلو ^و به شیعه |
| | ۲۶۳ |
| | ۸. ارتباط شیعه با معتزله |
| | ۲۶۸ |
| | بخش دوم: امامت |
| | ۲۷۱ |
| | ۹. سرگزینش امامان [^] |
| | ۲۷۳ |
| | ۱۰. علم خدا و علم غیب معصومین [^] |
| | ۲۸۰ |
| | ۱۱. جلوه عملکردهای ائمه [^] |
| | ۲۸۲ |
| | ۱۲. قلمرو رهبری امام |
| | ۲۸۵ |

| | |
|---|------------|
| فهرست مطالب..... | ۷ |
| ۱۳. تعداد امامان شیعه..... | ۲۹۰ |
| ۱۴. اصالت عقل یا سمع در تشخیص امام*..... | ۲۹۴ |
| بخش سوم: مهدویت | ۲۹۹ |
| ۱۵. منبع اصلی اعتقاد به اصل امامت و ایمان به ظهور حضرت مهدی*..... | ۳۰۱ |
| ۱۶. قرآن و مهدویت..... | ۳۰۴ |
| ۱۷. عقیده به ظهور مهدی و منجی و پیدایش متمدیان..... | ۳۰۸ |
| ۱۸. تأثیر عوامل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در تفکرات دینی..... | ۳۱۰ |
| ۱۹. مهدی به مفهوم و اصطلاح خاص..... | ۳۱۴ |
| ۲۰. اختلاف در تاریخ ولادت حضرت مهدی*..... | ۳۱۷ |
| ۲۱. اتفاق نظر شیعه در امامت حضرت صاحب الامر* بعد از رحلت امام | |
| حسن عسکری*..... | ۳۱۹ |
| ۲۲. القاب امام دوازدهم*..... | ۳۲۱ |
| ۲۳. لقب القائم..... | ۳۲۳ |
| ۲۴. دو نوع غیبت..... | ۳۳۳ |
| ۲۵. تولّد معجزه آسای امام زمان*..... | ۳۳۶ |
| ۲۶. فلسفه تأخیر ظهور با فراهم بودن شرایط..... | ۳۳۸ |
| ۲۷. مدّت زمان غیبت و امتحانات سخت و دشوار..... | ۳۴۰ |
| ۲۸. قاعده لطف و امامت امام غایب..... | ۳۴۵ |

| | |
|-------|--|
| | ۸ |
| | ۲ |
| | امامت و مهدویت / ج ۲ |
| | ۲۹ |
| | مسئله بداء و حدیث ابی حمزه |
| | ۳۴۹ |
| | ۳۰ |
| | عقیده به رجعت در ارتباط با اعتقاد به مهدویت |
| | ۳۶۳ |
| | ۳۶۷ |
| | کتابنامه |
| | ۳۷۵ |
| | پاسخ به ده پرسش پیرامون امامت، خصائص و اوصاف حضرت مهدی × |
| | ۳۷۹ |
| | استمرار نظام امامت |
| | ۳۸۷ |
| | چگونگی تسخیر جهان با یاران معدود |
| | ۳۹۳ |
| | نحوه پیروزی امام زمان × بر سلاح‌های ویرانگر |
| | ۳۹۶ |
| | مکان حضرت مهدی × در غیبت کبری |
| | ۴۰۸ |
| | وظایف حضرت مهدی × در عصر غیبت |
| | ۴۱۸ |
| | زندگانی شخصی حضرت مهدی × |
| | ۴۲۱ |
| | ظهور جزئی حضرت مهدی × در ایام غیبت کبری |
| | ۴۲۶ |
| | امکان شرفیابی به خدمت امام عصر × در غیبت کبری |
| | ۴۲۹ |
| | چگونگی غیبت حضرت مهدی × |
| | ۴۳۴ |
| | علت غیبت امام عصر × با وجود آمادگی شرایط ظهور |
| | ۴۴۳ |
| | پاسخ به چند پرسش دیگر |
| | ۴۶۳ |
| | کتابنامه |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فروع ولایت در دعای ندبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
تَسْلِيمًا.
«اللَّهُمَّ وَحْنُ عِبِيدِكَ التَّائِبُونَ إِلَىٰ وَلِيِّكَ الْمَذْكَرِ بِكَ وَبَنِيكَ،
خَلَقْتَهُ لَنَا عِصْمَةً وَمَلَادًا، وَأَقَمْتَهُ لَنَا قِوَامًا وَمَعَاذًا، وَجَعَلْتَهُ
لِلْمُؤْمِنِينَ مِنَّا إِمَامًا، فَبَلِّغْهُ مِنَّا تَحِيَّةً وَسَلَامًا، وَزِدْنَا بِذَلِكَ يَا رَبِّ
إِكْرَامًا»؛^۱

«بارالها! ما بندگان ناتوان تویییم که به ولیّ تو که (دیدار و یادش) تو را
و پیغمبرت را به یاد آرد، پناهنده و مشتاقیم، تو او را برای ما پناهگاه و تکیه
گاه آفریدی و وی را برای بقای ما ملجأ و نگهدار، و برای مؤمنین از ما،
پیشوای مفترض الطاعه قرار دادی، پس از ما به حضرت او درود و سلامی
فرست و مهربانی و نوازش خود را به ما بدین وسیله افزون فرمای.»
قسمتی از دعای ندبه

۱. مشهدی، المزار، ص ۵۸۳؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۱۲.

پیشگفتار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِيْ اَسْتَجِبْ لَكُمْ...):^۱

«و گفت پروردگار شما که بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را...».

یکی از احساسات اصیل و حقیقی بشر که ریشه فطری دارد، توجه به دعا و ارتباط یافتن با عالم غیب و مبدأ آفرینش و قدرت ازلی الهی است. حاجت به دعا در ذات بشر موجود است، و در هنگام اضطرار و ناامیدی از وسایل متعارف و اسباب و قوای مادی آشکارتر می شود و انسان بی اختیار، با جان و دل به سوی خداوند کریم کارساز روی می آورد و از او یاری و مدد می طلبد. دعا بهترین غذای روح و نشاطبخش روان است، و هیچ وسیله ای برای اقناع روح وسیع بشر از آن مؤثرتر نیست.

دعا سلاح مؤمن است، خستگی ها را می برد و فشار مصائب و آلام را سبک می سازد. انوار دعا، ضمائر را روشن و تیرگی قلوب را برطرف می نماید. چه احساسی از احساس احتیاج به دعا بهتر، و برای کمال نفس مفیدتر است؟! دعاکننده ضعف و فقر و نیاز و حاجت خود را، که تمام هویت هر ممکن است، درک می کند، و به قدرت و توانایی و بی نیازی مطلق خدای جهان پناه می برد، و با منبع واقعی تمام قدرت ها و بی نیازی ها و کمالات، ارتباط برقرار می کند و ضعف و فقر و حاجت

خود را با آن جبران می‌نماید، و با اطمینان و اعتماد، به سوی آینده هرچه بهتر گام برمی‌دارد. اگر دعا نباشد و اگر بشر خدا را نخواند، چگونه می‌تواند بر حوادث پیروز شود؟ و در سختی‌ها و شداید، چه پناه‌گاهی دارد؟

فواید نفسی و روحی و تربیتی دعا، و حتی تأثیر آن در ترقی فکر و معالجه بیماری‌های روانی ثابت شده است و بشر عصر فضا، به این فواید بیشتر از گذشته نیاز دارد. چون دعا برای انسان یک امر فطری است و شعور هرکس به آن مسلم است، پیشرفت علم و صنعت، بشر را از آن بی‌نیاز نساخته؛ بلکه دعا یک امر لازم و ضروری زندگی انسان شناخته شده، و در اجتماعات به اصطلاح پیشرفته، توجه به مظاهر دعا روبه‌افزایش است.

در روش دعا نیز، مثل نواحی دیگر، انسان محتاج به هدایت‌های صحیح و معقول است که این احساس فطری و ضرورت روحی، سبب گمراهی و سقوط او نشود، و وسیله‌ای برای افراد سودجو و منحرف نگردد.

مظاهر دعا در جاهلیت و میان ملل قبل از اسلام و ملل غیرمسلمان معاصر، مظاهری بود که به انحطاط فکری و اخلاقی و خرافه‌پرستی^۱ کمک می‌کرد،

۱. اگر بعضی گمان کنند ملل به اصطلاح پیشرفته عصر ما، از خرافات و اندیشه‌های بی‌اصل و باورهایی که حاکی از عدم رشد و علیل بودن قوای فکری است، آزاد شده‌اند، اشتباه می‌نمایند. آنها با همه ادعاهایی که دارند، چنان گرفتار خرافات هستند که واقعاً عجیب است. آمارهایی که گاهی در مجلات و روزنامه‌ها می‌خوانیم، معلوم می‌سازد که این صاحب‌اختیار آن جوامع انسانی محروم، در هر رشته از مظاهر زندگی تا چه حد گرفتار خرافات و روش‌های ناپسند هستند که اگر یک‌صدم آن از یک جامعه شرقی ظاهر شود، از هر سو چماق ارتجاج و عقب‌ماندگی را بر سرش می‌کوبند.

هم‌اکنون در کشورهای غربی، مردم اعتقاد عجیبی به فال‌گیرها دارند که متأسفانه غرب‌زدگی، بعضی جراید ما را نیز مشوق آن ساخته است. تنها فرانسه طبق یک خبر رسمی (روزنامه اطلاعات، شماره ۱۱۴۶۰) در یک سال، بیش از سیصد میلیارد فرانک به فال‌گیرها پرداخته است. در سایر رشته‌ها نیز زندگی این جوامع، پر است از تضاد و ضعف قوای عقلانی و اعمال خلاف شرف و فضیلت. باز در همین روزنامه (اطلاعات، شماره ۱۳۸۲۳، ص ۶) مقاله «در قلب آمریکای متمدن» را بخوانید تا از انحطاط قوای فکری و معنوی به اصطلاح پیشرفته و مافوق بشر مطلع شوید.

فروغ ولایت در دعای ندبه / پیشگفتار..... ۱۵

و تبهکاری‌ها را زیاد و اعمال غیرانسانی و وحشیانه را ترویج می‌نمود. وقتی آفتاب جهان‌تاب اسلام در جهان تابید، و پرده‌های خرافات را درید، چنانچه می‌دانیم انقلاب عظیم آن، همه شئون زندگی اجتماعی، معنوی، اخلاقی، فکری و سیاسی را فرا گرفت، و در همه نواحی وارد شد و تاریکی‌ها را برطرف کرد. دعا نیز از اموری بود که طبعاً در درجه نخست، مستقیم و غیرمستقیم مشمول این انقلاب گشت و برنامه آن، طوری ریخته شد که شایسته شأن هر بشر آزاد و مترقی و فهمیده، و برای همه طبقات و تربیت عموم، مفید و مدرسه آموزش و پرورش باشد.

اسلام برنامه‌های آزادی‌بخش دعا را اجرا کرد، و شخص پیغمبر اکرم | و اوصیای آن حضرت^۱ برنامه‌های دعا را به مسلمانان آموختند، و بسیاری از اهداف عالیّه اسلام را در ضمن دعا به مردم تعلیم و در دسترس جامعه گذاردند. یکی از ذخایر بزرگ علمی و تربیتی اسلام را باید دعا شمرد؛ زیرا مسائل توحید و الهیات و نبوت و نظام حکومت و زمامداری و اخلاق و حقوق مدنی و احکام و آداب مختلف، همه در دعاهایی که از اهل بیت رسالت^۲ رسیده، مطرح شده و به طور تحقیق، مدرسه دعای اهل بیت^۳، یکی از مدارس عالیّه‌ای است که در رشد فکری و ترقی روحی و اجتماعی مسلمانان - اگر از آن استفاده شود - اثر عظیم دارد و تا مسلمان این مدرسه را نبیند، شخصیت اسلامی او کامل نمی‌شود؛ مدرسه‌ای است که درب آن همواره شب و روز به روی همگان باز، و تکرار درس‌های آن، شخص را علی‌الدوام از درجه‌ای به درجه بالاتر صعود می‌دهد.

ما در اینجا نمی‌خواهیم فلسفه و اسرار دعا و ارزش ادعیه مأثوره از اهل بیت^۴؛ مانند صحیفه سجادیه و نقش دعا را در ساختن شخصیت بیان کنیم

۱۶.....امامت و مهدویت / ج ۲

و نمونه‌هایی از جمله‌های ادعیه و مضامین بلند آنها را در هر موضوع بیاوریم،^۱ تا معلوم شود دین ما در هر ناحیه تا چه حدّ غنی است و چه سرمایه‌های باارزش و وسایل سعادت و نیک‌بختی در دسترس ما قرار دارد و از آن استفاده نمی‌کنیم؛ زیرا این موضوع محتاج به تألیف کتابی جداگانه است؛ بلکه فقط می‌خواستیم متوجّه باشیم که هدایت‌های اسلام به حدّ کافی و وافی دعا را نیز فرا گرفته، و به‌طور صحیح تقاضای فطرت ما را برآورده و برداشت بهترین بهره‌ها را از دعا پیشنهاد کرده است.

دعای ندبه

یکی از دعاهای مشهور که همواره بسیاری از مؤمنان و مشتاقان و منتظران ظهور دولت حقّ و حکومت جهانی عدالت اسلام و ارادتمندان درگاه ولایت‌مدار حضرت بقیةالله، ناموس‌الدهر و ولی عصر، مولانا و سیدنا صاحب‌الزمان × خواندن آن را شعار خود قرار داده و در مناسبت‌ها و فرصت‌های معین، با آن رهبر ابرار و سرسلسله‌اخیار و احرار تجدید عهد نموده و مجالسی پرشور و روحانی، به عنوان قرائت آن تشکیل می‌دهند، دعای شریف ندبه است.

نظر به اینکه بعضی از آقایان عزیز، از این ناچیز توضیحاتی در مورد این دعا خواسته‌اند و ردّ تقاضای آنان را سزاوار ندیدم، با کثرت اشتغال و ضعف مزاج، به‌طور مختصر پاسخ پرسش‌های ایشان و دیگران را به عرض می‌رسانم. امید است مورد قبول چاکران آستان ولیّ زمان، و قطب دوران × واقع شود.

۱. در کتاب *عالی‌ترین مکتب تربیت و اخلاق یا ماه مبارک رمضان* اثر نگارنده به‌طور اختصار پیرامون دعا و برنامه‌های ماه مبارک مطالبی که با این بحث ارتباط دارد، نوشته شده است.

مقدمه

امام صادق × و ندبه بر حضرت مهدی ×

پوشیده نماند که ندبه بر حضرت مهدی × و اظهار شوق به لقای آن حضرت، و گریه و ابراز نگرانی از مفارقت و محروم بودن از فیض حضور، و دعا برای تعجیل فرج و ظهور و ذکر فضایل و مناقب و اقدامات و برنامه‌های انقلابی و اصلاحی آن وجود مبارک، و اظهار تأسف از اوضاع ناهنجار و روی کار بودن حکومت‌های باطل و مستبد و روش‌های بیدادگرانه، یک سنت حسنه‌ای است که همواره شیعه بر آن مداومت داشته و آن را شعار خود قرار داده و تا ظهور دولت حق و تأسیس حکومت جهانی اسلام و آزادی و نجات تمام انسان‌ها، این شعار برقرار و روشنگر خواسته‌های ارزنده و باارج و هدف مترقی و نجات بخش اسلام است.

و درضمن، یک نوع انکار مُنْكَر و محکوم کردن باطل و نکوهش ظلم و بیداد و فساد و گناه، و پشتیبانی از حق و عدالت، و نشانه زنده بودن احساسات انسانی پیروان مکتب مبارزه قرآن و تشیع است که:

«مَنْ تَرَكَ انْكَارَ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَلِسَانِهِ، فَهُوَ مَيِّتٌ بَيْنَ

الأحياء»؛^۱

«هرکس انکار منکر را ترک کند (نهی از منکر ننماید) به دل و دست

و زبان، پس او مرده‌ای است میان زندگان».

شیعیان این ندبه را از امامان خود، که کار و عملشان سرمشق، و پیروی از گفتار و رفتارشان - برحسب حدیث متواتر ثقلین و احادیث صحیح دیگر - وظیفه هر مسلمان است، آموخته‌اند.

حضرت رسول اکرم و ائمه^۲ برحسب روایات، کراراً ضمن آنکه از اوضاع آخرالزمان و فتنه‌هایی که ظاهر می‌شود و فشارهایی که بر اهل حق وارد می‌گردد، خبر می‌دادند، نگرانی و تأثر خود را هم اظهار می‌فرمودند.

شیخ صدوق و شیخ طوسی^۳ هر یک به سند خود، حدیث مفصلی را از «سَدیر صیرفی»^۲ روایت کرده‌اند^۳ که در آن، گریه و ندبه امام جعفر صادق^۴ بر غیبت صاحب‌الزمان^۵ بیان شده است. ما برای رعایت اختصار، جمله‌ها و مضمون قسمتی از این حدیث شریف را که ارتباط با ندبه دارد، در اینجا نقل می‌نماییم.

سُدیر صیرفی می‌گوید: من و مُفضَّل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب به محضر آقایمان حضرت صادق^۶ شرفیاب شدیم. دیدیم حضرت بر روی خاک نشسته و لباسی که از مو بافته شده و طوق دار و بی‌گریبان بود، پوشیده است و مانند فرزند مرده جگرسوخته گریه می‌کند. آثار حزن و اندوه از گونه و رخسارش آشکار، و اشک کاسه چشم‌هایش را پر کرده بود و می‌فرمود:

۱. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۸۱؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۱۰۵؛ ابن‌ابی‌جمهور احسنی،

عوالی اللئالی، ج ۳، ص ۱۸۸؛ فیض کاشانی، الوافی، ج ۱۵، ص ۱۷۷.

۲. سَدیر صیرفی از اصحاب امام باقر و امام صادق^۷ است که «کَشَی» در رجال خود، حدیث معتبری روایت کرده است که بر بلندی پایه او دلالت دارد. کشی، رجال، ص ۵۹۲ - ۵۹۴.

۳. صدوق، کمال‌الدین، ص ۳۵۲ - ۳۵۳؛ طوسی، الغیبه، ص ۱۶۷ - ۱۶۸.

«سَيِّدِي! غَيْبُكَ نَفَتْ رُقَادِي، وَضَيِّقَتْ عَلَيَّ مَهَادِي، وَابْتَرَّتْ
مِنِّي رَاحَةَ فُؤَادِي. سَيِّدِي! غَيْبُكَ أَوْصَلَتْ مُصَابِي بِفَجَائِعِ الْأَبَدِ،
وَفَقَدْتُ الْوَاحِدَ بَعْدَ الْوَاحِدِ يَفْنِي الْجَمْعَ وَالْعَدَدَ، فَمَا أُحْسِنُ بِدَمْعَةٍ تَرْقَأُ
مِنْ عَيْنِي وَأَنْبِيْنَ يَفْتُرُ مِنْ صَدْرِي عَنْ دَوَارِجِ الرَّزَايَا وَسَوَالِفِ
الْبَلَايَا إِلَّا مَثَلٌ بَعَيْنِي عَنْ غَوَابِرِ أَعْظَمِهَا وَأَفْظَعِهَا وَبَوَاقِي أَشَدِّهَا
وَأَنْكَرِهَا، وَنَوَائِبِ مَخْلُوطَةٍ بَعْضُهَا بِغَضَبِكَ، وَنَوَازِلِ مَعْجُونَةٍ بِسَخَطِكَ»^۱

«ای آقای من! غیبت (دوری) تو خوابم را گرفته و خوابگاهم را بر تنگ کرده و آرامش و راحت دلم را ربوده است. آقای من! غیبت تو مصیبتم را به مصیبت‌های دردناک ابدی پیوسته، و از دست دادن یکی پس از دیگری، جمع و عدد را فانی می‌سازد. پس احساس نمی‌کنم به اشکی که در چشمم خشک می‌گردد و ناله‌ای که در سینه‌ام آرام می‌گیرد، مگر آنکه مصائب بزرگ‌تر و دل‌خراش‌تر و پیشامدهای سخت‌تر و ناشناخته‌تر در برابر دیده‌ام مجسم می‌شود.»

سدیر گفت: عقل از سر ما پرید و دل‌های ما از غم و اندوه این پیشامد هولناک و حادثه خطرناک پاره شد، و گمان کردیم از اتفاق ناگوار کوبنده‌ای این‌چنین گریان و سوگوار است، یا از روزگار به او مصیبتی رسیده است.

عرض کردیم: خدا دیدگان‌ت را نگریاند ای پسر خیرالوری! از چه پیشامدی این‌گونه گریانی و از دیده اشک می‌باری؟ چه حالی روی داده که این‌گونه سوگواری؟ حضرت چنان آه عمیقی کشید که ناراحتی‌اش از آن افزون شد، و فرمود: «وای بر شما، بامداد امروز در کتاب «جفر» نگاه کردم و آن کتابی است که علم مرگ‌ها و بلاها و آنچه واقع شده و تا روز قیامت واقع می‌شود، در آن مندرج است و خدای، محمد!

۱. صدوق، کمال‌الدین، ص ۳۵۲ - ۳۵۷؛ طوسی، الغیبه، ص ۱۶۷ - ۱۷۳.

۲۰.....امامت و مهدویت / ج ۲

و امامان بعد از او را به آن اختصاص داده است و تأمل کردم در موضوع ولادت غایب ما و غیبت و طول عمر او^۱ و گرفتاری‌های مؤمنان در آن زمان، و شک‌هایی که از جهت طول غیبت در دل‌هایشان پیدا می‌شود، و اینکه بیشتر آنها از دین برگردند و رشته اسلام را از گردن بردارند (تا آخر حدیث که طولانی و مفصل است و مشتمل است بر دلیل بر طول عمر آن حضرت و اینکه خداوند متعال نسبت به حضرت قائم[×] سه برنامه را که در مورد سه پیغمبر جاری شده اجرا فرموده است)^۲.

فرمایش سید بن طاووس

سید اجل^۱، اورع، ازهد، صاحب کرامات، سید رضی‌الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن طاووس حسنی حسینی (م. ۶۶۴ ق.) در کتاب *استطاب اقبال الاعمال*، پس از ذکر دعاهای وداع ماه رمضان، بیاناتی فرموده که ترجمه‌اش بدین مضمون است: «از وظایف شیعه امامیه؛ بلکه از وظایف امت محمدی این است که در این اوقات و این فرصت‌ها متأسف و اندوهناک باشند برای محروم بودن از برکات فیض حضور، و سعادت ظهور حضرت مهدی[×] تا خدا ببیند که بر قدم صفا و وفا و اخلاص و ارادت به آن رهبران بزرگ ثابت و استوارند، و باید مضمون این شعر را از روی تأسف بگویند:

أَرَدُّ طَرْفِي فِي الدِّيَارِ فَلَا أَرَى وَجُوهَ أَجْبَائِي الَّذِينَ أَرِيدُ^۲

زیرا مصیبت هجران و حرمان از لقای امام[×]، از مصیبت گذشتن ماه رمضان

۱. در موضوع طول عمر و فلسفه غیبت آن حضرت رجوع شود به دو کتاب از نگارنده *منتخب الاثر*، ج

۲، ص ۳۶۷ تا ۴۳۶؛ *نوید امن و امان*، در جلد سوم این مجموعه.

۲. صدوق، کمال‌الدین، ص ۳۵۲ - ۳۵۷؛ طوسی، الغیبه، ص ۱۶۷ - ۱۷۳.

۳. می‌گردانم نگاهم را در خانه‌ها و دودمان‌ها، پس نمی‌بینم صورت دوستانی را که می‌خواهم.

فروغ ولایت در دعای ندبه / مقدمه ۲۱

بزرگ‌تر است.

اگر به فراق پدر مهربان یا برادر پشتیبان، یا فرزند عزیز گرفتار شوند، وحشت زده و ناراحت و غمناک می‌شوند، درحالی‌که بهره و انتفاع از پدر و برادر و فرزند، در برابر برکات و انتفاعات مهم ما از حضرت مهدی[×] که خلیفه خاتم‌الانبیاء و امام حضرت عیسی[×] در نماز و ولیّ امور و برطرف‌کننده انواع گرفتاری‌ها و بلیّات و مصلح تمام کارها است، ارزشی ندارد.^۱

پرسش‌هایی که پیرامون دعای ندبه می‌شود^۲

۱. ابن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۴۴۳ - ۴۴۲ .

۲. نکته‌ای که در اینجا یادآوری آن مناسب است، این است که: یکی از بیماری‌های خطرناک و مسری، بیماری تردید و شک‌پذیری در مسائل دینی و مذهبی است. مانند آنکه یک آمادگی و گرایش به این پذیرش فراهم شده باشد، شبهه‌ها، شک‌ها و مغلطه‌کاری‌ها را بدون تحقیق و بررسی کامل می‌پذیرند و به‌عکس در مسائل عصر و مباحث علمی و اجتماعی و تربیتی و آنچه به‌دروغ، تجدد و ترقی و محصول دنیای مادی و ماشینی و اجتماعات غربی و شکستن سدهای اخلاقی است، زودپذیری و زودباوری رایج شده و حتی خرافات را به‌جای حقایق می‌پذیرند، و رفتارهای ننگین و کردار زشت و ناپسند بیگانگان را به‌جای آداب حسنه برمی‌گزینند و با افتخار و بی‌چون‌وچرا از آنها تقلید می‌کنند.

در سنت‌های دینی و دستورات اسلامی تا می‌توانند خرده‌گیری‌های ناهنجار و بی‌معنا می‌نمایند و از فلسفه و فایده آنها می‌پرسند؛ ولی عادات و آداب اجانب را در لباس و خوراک و مو و سبیل و امور اجتماعی و خانوادگی و فرهنگی ندانسته و بدون اینکه فایده‌ای از آن در نظر بگیرند، سرمشق خود قرار داده و بلکه غالباً با علم به ضرر، از بیگانگان پیروی می‌کنند.

در احادیثی که در کتاب‌های معتبر روایت شده و مردان خبیر و اهل فن و اطلاع به آن اعتماد کرده‌اند شبهه می‌کنند و نمی‌پذیرند درحالی‌که خبرهای مؤسسات خبرسازی و شایعه‌پردازی را باوجود هزار علت و احتمال جعل و دروغ، قبول می‌کنند.

بدیهی است این حال ناشی از ضعف اخلاق و جهل و غفلت و خودباختگی و تسلیم کورکورانه افکار و عادات بیگانگان بودن است.

پاره‌ای هم پیدا شده‌اند که با القای شبهه و استهزا و مسخره کردن آداب دینی یا خودداری از انجام وظایف اسلامی، می‌خواهند خود را در جمع روشنفکران وارد و اهل تحقیق و منطقی معرفی نمایند.

این روش در سطح‌های مختلف و پیرامون موضوعات متنوع ظاهر می‌شود. از مسائل اصول دین و الهیات و محرمات و مستحبات و مکروهات سخنی می‌گویند و به‌طور تحقیرآمیز و استفهام پرسش می‌نمایند. ما آنچه دیده‌ایم بیشتر این افراد یا از صلاحیت علمی محروم و عامی و بی‌سوادند و یا اینکه می‌خواهند با این روش خود را نواندیش معرفی کرده و در جمع برخی جوانان و کسانی که با مسائل دینی آشنایی کامل ندارند و باور کردن بسیاری از حقایق برایشان دشوار است، جایی باز کنند و صاحب مکتبی شوند. اینها بیشتر برای فریفتن و اغفال افراد خام و نپخته، حتی از الفاظ داغ و اصطلاحات و لغات انگلیسی و فرانسه و اسامی مکتب‌های گوناگون نیز استفاده کرده و کسانی را که غرب‌زده و عاشق الفاظ فرنگی مآبانه هستند، فریفته و در اشتباه می‌اندازند؛ چون اگر ساده و بی‌پیرایه سخن بگویند، مقاصدی که دارند آشکار شده و بیشتر مردم ملتفت می‌شوند و کالای آنها را نمی‌خرند. پس افکارشان را در لابه‌لای الفاظ و لغات بیگانه یا اصطلاحات جدید می‌گویند تا افراد غیروارد، گمان کنند سخن آنها مبتنی بر یک اساس مسلّم علمی جدید، و فلسفه پذیرفته‌شده تازه است.

به‌هرحال، درعین حال که معتقدیم باید باب بحث و نظر و پی‌جویی و تعقل و بررسی آزاد، به روی همه باز باشد و از این جهت از کسی گله نمی‌کنیم؛ بلکه از آن استقبال کرده و آن را سبب تنویر افکار و روشن شدن حقایق و تجلّی هرچه بیشتر انوار معارف اسلام می‌دانیم، به این اشخاص نیز نصیحت می‌کنیم که آقایان! اشتباه‌کاری و تدلیس و اظهار شک و تردید، شبهه‌سازی و مسخره کردن حقایق و سست کردن عقاید عامه از راه تمسخر و استهزا، و بیانات جسارت‌آمیز و حمله به این و آن، دشنام دادن و مردم را به‌هم بدگمان کردن و سرگردان نمودن و اندیشه‌های سوء را رشد دادن، کار آسانی است. آنچه مشکل و دشوار است و کار همه‌کس نیست مردم را بر یک اصول صحیح استوار داشتن، و متحد کردن و از شبهه و شک خارج‌گردانیدن و به‌سوی یک مسیر معقول و مقرون به‌خیر و سعادت دنیا و آخرت راهنمایی کردن است که فقط انبیا و اولیا و رجال الهی از عهده این خدمت برآمده‌اند و حتی فلاسفه و حکما نیز در جنبه ایجابی و مثبت این موضوع نتوانستند مقام سازنده و مؤثر داشته باشند.

آنان که نقش مخرب را بازی کرده و خواستند این کاخ باعظمت و این یگانه پناه‌گاهی را که انبیا به امر خدا برای مردم ساختند خراب و ویران سازند، سرانجام جز ایجاد نابسامانی و بی‌مأخذی و بی‌مقصدی و لاملسکی چه دردی را درمان کردند؟ و بر کجای این همه زخم‌هایی که پیکر جامعه انسانیت از دست جهل و نادانی و فساد اخلاقی و تکبر و حسد و غرور و جاه‌پرستی برداشته، مرهمی گذاردند.

اگر در بیان این نکته بیش از حد این کتاب سخن طولانی شد، برای این است که معلوم باشد حقیقت جویی و تلاش برای بالا بردن سطح معرفت و بصیرت و روشن شدن اذهان و تحصیل یقین کامل‌تر و همچنین مجاهده برای جستن حق، یک مطلب است و شبهه‌سازی و مسخره کردن حقایق و اتکا به غرور و دانستن یک سلسله الفاظ فریبنده و توخالی، مطلب دیگر است. آن کسانی که رجال قهرمان آن میدان مقدّس هستند، با افرادی که در میدان دوم خودنمایی می‌کنند از زمین تا آسمان فرق دارند و نباید

پرسش‌هایی که پیرامون این دعا می‌شود، چهارده پرسش است به این شرح:

۱. اعتبار دعا از جهت سند

۲. جمله:

«لَيْتَ شِعْرِي أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى؛ بَلْ أَيْ أَرْضِ تُقَلِّكَ أَوْ
ثَرَى؟! أِبْرَضُوَى أَوْ غَيْرَهَا أَمْ ذِي طُوَى؟»

«ای کاش می‌دانستم در کدام زمین قرار داری، آیا در کوه رضوایی یا

غیر آن یا در سرزمین ذی‌طوی هستی؟».

چه ارتباط به امام‌زمان × دارد، و چرا سراغ آن حضرت را در «ذی‌طوی» و کوه
«رضوی» می‌گیرند، و حال آنکه به عقیده فرقه کیسانیه، «رضوی» جایگاه و محل
اختفا و غیبت محمد حنفیه است و معتقد بودند که در این کوه از انظار مخفی
و از آنجا ظهور خواهد کرد؛ و حال آنکه امام‌زمان ×؛ نه در غیبت صغری و نه در
غیبت کبری و نه پس از ظهور، هیچ رابطه‌ای با این کوه ندارد و اساساً غیبت آن
حضرت به این صورت نیست که در جای مخصوصی قرار گرفته باشند؛ بلکه در
همه‌جا و هر مکان بخواهند حاضر می‌شوند و این ما هستیم که آن ولی خدا را
نمی‌شناسیم و تشخیص نمی‌دهیم.

بنابراین، سؤال از اینکه: تو در کدام جایگاه مخفی به سر می‌بری؟ ظاهراً با نوع

غیبت حضرت مهدی موعود از دیدگاه شیعه امامیه سازگار نیست؟

۳. از مطالعه دقیق متن دعا، که از ائمه اثنی‌عشر^۱ به تصریح و ترتیب نام برده

آنها را باهم اشتباه کرد و شبهه‌سازی را حقیقت‌جویی شمرد.

| | |
|----------------------|---------------------|
| ای بسا ابلیس آدم‌رو | پس به هر دستی نباید |
| کسه هست | داد دست |
| ای بسا ابلیس آدم‌وار | که برد انسان به |
| زشت | دوزخ نه بهشت |

۲۴..... امامت و مهدویت / ج ۲

نشده، و پس از حضرت امیرالمؤمنین[×]، که به تفصیل از مناقب و فضایل آن حضرت سخن می‌گوید، ناگهان و بی‌واسطه به امام غایب خطاب می‌کند، باز این سؤال (سؤال دوم) بیشتر در ذهن طرح می‌شود.

۴. جمله:

«وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلَى سَمَانِكَ»؛

«و روح او را به آسمان عروج دادی».

نیز با اجماع و اتفاق و آیات قرآن مجید و اخبار و احادیث که دلالت بر جسمانی بودن معراج حضرت رسول خدا^{||} دارند، مخالفت دارد.

۵. چگونه ممکن است این دعا منسوب به یکی از امامان باشد که همه عاقل و کامل بودند؟ چگونه با اینکه هنوز امام‌زمان[×] به دنیا نیامده بود، در این دعا به او خطاب کرده‌اند:

«لَيْتَ شِعْرِي أَيَّنَ اسْتَفَرَّتْ بِكَ النَّوَى...»؛

«کاش می‌دانستم در کجا سکونت داری...».

۶. دعای ندبه بعد از رسول خدا و ائمه هدی[^] پیدا شده و به ایشان نسبت داده

شده و بدعت است؟

۷. این جمله دعا:

«وَسَأَلْتُكَ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ، فَأَجَبْتَهُ وَجَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا»؛

«و از تو برای خویش نام نیک بین آیندگان خواست، پس او را اجابت

کردی و آن را عالی و بلندمرتبه قرار دادی».

با قرآن مخالف است؟

۸. جمله:

«وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ».

«و شرق و غرب عالم را تحت سلطه‌اش قرار دادی».

نیز مخالف با قرآن مجید است؟

۹. این جمله:

«وَأُوذِعْتُهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى انْقِضَاءِ خَلْقِكَ»؛

«و دانش گذشته و آینده تا پایان آفرینش را به وی و دیعه دادی»؛

نیز با قرآن مخالفت دارد؟

۱۰. این جمله:

«ثُمَّ جَعَلْتَ أَجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِي

كِتَابِكَ...»؛

«سپس اجر محمد را در کتاب خویش مودت و دوستی و پیوند با

ایشان قرار دادی...».

نیز با قرآن سازگار نیست؟

۱۱. پرسش دیگر این است که: این دعا را در هزار مسجد و مکان می‌خوانند.

آیا امام × در همه‌جا حاضر و شنوا و لامکان و حاضر در هر مکان است، مانند

خدا؟ البته خیر! پس اگر در همه‌جا حاضر نیست، چرا در دعا می‌خوانیم:

«يَا ابْنَ السَّادَةِ الْمُقَرَّبِينَ! يَا ابْنَ النَّجْبَاءِ الْأَكْرَمِينَ»؛

«ای زاده آقایان مقرب درگاه خدا، ای زاده نجیبان گرامی».

پس این دعا خلاف عقل است؟

۱۲. یکی از موارد دیگر که مخالف با عقل است، این جمله است:

«يَا ابْنَ يَسٍ وَالذَّارِيَاتِ! يَا ابْنَ الطُّورِ وَالْعَادِيَاتِ»؛

«ای فرزند یاسین و ذاریات، ای فرزند طور و عادیات».

۲۶.....امامت و مهدویت / ج ۲

۱۳. خواندن غیرخدا شرک است و چون در این دعا، امام خوانده می‌شود؛ پس خواندن آن کفر و شرک است؟

۱۴. خواندن این دعا، سبب رکود فعالیت‌های اسلامی و خمود و تخدیر افکار و اقناع نفوس به ندبه و گریه و مانع از اشتعال آتش ناراحتی‌ها و نارضایتی‌ها و انقلاب و قیام علیه اهل باطل می‌شود و افراد را از امر به معروف و نهی از منکر و تلاش و کوشش برای برقراری نظم صحیح اسلامی و حرکت و اقدام باز می‌دارد؟ شاید پرسش‌هایی که پیرامون این دعا شریف می‌شود، بیش از این چهارده سؤال نباشد که ما به حول و قوه الهی، به هریک جداگانه پاسخ می‌دهیم.

تذکر مهم

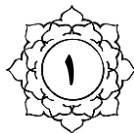
معتبر دانستن دعا شریف ندبه از اصول دین نیست، و معتبر نشناختن آن، به صحت عقاید و اصولی که در نزد شیعه معتبر است، خللی وارد نمی‌آورد. این موضوع یک مسئله فرعی است و اظهار نظر درباره آن، برای کسی که اهل اجتهاد باشد، آزاد است و من دوست نمی‌دارم این هم یک عنوانی باشد که سبب تشکیل دو جبهه موافق و مخالف شود. بله بعضی از شبهاتی که بر عدم اعتبار این دعا القا شده، و حکایت از دارا بودن یک سلیقه و روش‌های خاص مذهبی و گرایش به آرای فرقه وهابیت و نواصب و دشمنان عترت پیغمبر خدا دارد، مخالف مذهب شیعه و طریقه اهل بیت رسالت^۱ است.

عَصَمْنَا اللَّهَ وَجَمِيعَ اِخْوَانِنَا مِنَ الزَّلَّاتِ وَهَدَانَا اِلَى صِرَاطِهِ الْمُسْتَقِيمِ.



پاسخ به چهارده پرسش

پیرامون دعای ندبه



اعتبار سند دعای ندبه

در باب حجیت خبر واحد - در علم اصول - اطمینان به صدور، میزان اعتبار، شناخته شده و روش عرف و عقلاً نیز بر همین نحو قرار دارد؛ بلکه به اخبار تاریخی و نقل‌هایی که بسا از نظر محدث مورد اعتماد نیست، اعتماد می‌کنند، و همین قدر که تاریخ معتبر یا مشهوری واقعه‌ای را نقل کرده باشد، آن را قبول می‌نمایند؛ ولی علمای اسلام در اخبار و احادیث، به خصوص راجع به احکام شرع، تعیین هدف‌ها، تعالیم دین و تفسیر قرآن و فقه، از این روش عرف، پا را فراتر نهاده و تحقیق و دقت و رسیدگی بیشتری می‌کنند و در رجال سند احادیث و عدالت و تقيّه بودن راوی و سوابق اخلاقی، و عقیده و مسلک سیاسی او، کاملاً کنجکاوی می‌نمایند و تا اطمینان پیدا نکنند، به حدیث عمل نمی‌نمایند و اصولی که در این موضوع مراعات می‌شود، حاکی از نهایت دقت و تفحص و اعتنای شیعه به واقع‌جویی و حقیقت‌پژوهی است.

این فحوص و رسیدگی و تحصیل اطمینان به صدور حدیث، در مورد احادیثی که راجع به حکم الزامی شرعی مثل واجب و حرام، یا معاملات و امور مالی و حقوقی و سیاسی باشد، بیشتر انجام می‌شود و معمولاً در احادیث دیگر، مانند اخبار مربوط به اصول عقاید^۱ و مستحبات، به این مقدار رسیدگی و دقت، نیاز پیدا نمی‌شود.

۱. در قسمت‌هایی که عقلی خالص باشد فقط متن حدیث ملاحظه می‌شود؛ ولی در قسمت‌هایی که دلیل اثبات آن نقل باشد، سند حدیث را هم باید ملاحظه کرد.

۳۰.....امامت و مهدویت / ج ۲

راجع به دعا هم، در صورتی که مضامین آن مقبول و شرع‌پسند باشد، اگر سند آن معتبر نباشد و ورود آن بالخصوص ثابت نشد؛ چون به نحو عموم، دعا وارد و راجح و از عبادات مؤکده است، خواندن آن برحسب عمومات قرآن مجید و روایات دعا، راجح و مستحب است و در مقام عمل، حاجت زیادی به معرفت سند دعا نیست، و به همین قصد خوانده می‌شود و برای درک فیض و ثواب مخصوص آن نیز برحسب اخبار «مَنْ بَلَغَ» رجاء هم که بخوانند، به آن نایل می‌شوند.

قوت متن و الفاظ و مضامین هم، بر اعتبار دعا می‌افزاید و سخن‌شناسان و کسانی که با اخبار و سخنان اهل بیت^۱ و دعاهایی که از ایشان رسیده مأنوس هستند، آن را می‌شناسند. چنانچه از جمله‌بندی‌های سست و مضامین کوتاه بعضی از دعاها می‌فهمند که از اهل بیت^۲ نیست.

پس از این مقدمه فشرده و مختصر، راجع به اعتبار دعای شریف ندبه می‌گوییم: این دعا از حیث سند، اگرچه مسند نباشد، مع‌ذلک اطمینان‌بخش و معتبر است و برای اینکه آن را بخوانیم و مانند یکی از دعاهای مشهور و متداول مواظبت بر آن داشته باشیم، به اعتبار بیشتر نیازی نیست؛ زیرا:

۱. این دعا را سید جلیل، صاحب مناقب و مفاخر «سید رضی‌الدین علی بن طاووس^۳» که از اعلام قرن هفتم هجری و از رجال بزرگ شیعه و در علم و ورع و زهد و عبادت معروف و بااطلاع از کتب و تصنیفات بوده، در کتاب مستطاب *اقبال الاعمال*^۱ و در کتاب *مصباح الزائر* فصل هفتم^۲، و شیخ جلیل «محمد بن جعفر بن علی مشهدی حائری» از اعلام قرن ششم در کتاب *المزار*^۳ معروف به

۱. ابن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۵۰۴ - ۵۱۳.

۲. ابن طاووس، مصباح‌الزائر، ص ۴۴۶ - ۴۵۳.

۳. مشهدی، المزار، ص ۵۷۳ - ۵۸۴.

فروغ ولایت در دعای ندبه / اعتبار سند دعای ندبه..... ۳۱

مزار محمد بن مهدی که علامه مجلسی آن را *المزار الکبیر* نامیده^۱ (دعای صدوهفتم)، نقل کرده‌اند و همچنین در مزار قدیم که ظاهراً از تألیفات «قطب راوندی» است، نیز نقل شده و نقل دعا در مثل هریک از این سه کتاب، دلیل این است که این شخصیت‌های بزرگ و متبحر و حدیث‌شناس، این دعا را معتبر شناخته‌اند.

اگر کسی بگوید: مدرکی برای این دعا جز کتاب سید بن طاووس نیست و سید هم این دعا را از بعضی شیعیان مجهول‌الحال نقل کرده است؛ زیرا عبارت او این است:

ذَكَرَ: بَعْضُ أَصْحَابِنَا، قَالَ: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي قُرَّةٍ: نَقَلْتُ
مِنْ كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سُفْيَانَ الْبَرْقَرِيِّ دُعَاءَ النَّدْبَةِ وَذَكَرَ
أَنَّهُ الدُّعَاءُ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - وَيُسْتَحَبُّ أَنْ
يُدْعَى بِهِ فِي الْأَعْيَادِ الْأَرْبَعَةِ.^۲

جواب این است که:

اولاً: چنانچه گفته شد و پس از این هم خواهیم گفت، در کتاب‌هایی که پیش از عصر سید تألیف شده، این دعا ذکر شده است.

ثانیاً: فردی چون سید بن طاووس، از مجهول‌الحال، به این الفاظ «بعض اصحابنا» که مشعر بر تعظیم و احترام است، نقل نمی‌کند.

ثالثاً: هرکس اهل فن باشد، ملتفت می‌شود که مراد ایشان هم از «بعض اصحابنا»، همان «شیخ محمد بن مهدی» صاحب *المزار الکبیر* است و عبارت او در *المزار الکبیر* که دعای صدوهفتم آن است، این است که:

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۴.

«الدُّعَاءُ لِلنُّدْبَةِ، قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي قُرَّةٍ: نَقَلْتُ مِنْ كِتَابِ
 أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سُفْيَانَ الْبَزْوَفَرِيِّ هَذَا الدُّعَاءَ،
 وَذَكَرَ فِيهِ: أَنَّهُ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَجَّلَ اللَّهُ
 تَعَالَى فَرَجَهُ وَفَرَجَنَا بِهِ - وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يُدْعَى بِهِ فِي الْأَعْيَادِ
 الْأَرْبَعَةِ»^۱.

این عبارت را با عبارت سید بن طاووس پیش هم بگذارید، و خودتان
 داوری کنید.

۲. پیش از این سه بزرگوار، شیخ جلیل ثقه «ابوالفرج محمد بن علی بن
 یعقوب بن اسحاق بن ابی قره قنانی» معاصر نجاشی از شیوخ و بزرگان قرن پنجم،
 در کتاب دعایی که شیخ محمد بن مشهدی در کتاب *المزار*، و سید بن طاووس
 در *مصباح الزائر و اقبال الاعمال*، از آن بسیار نقل کرده و بر آن اعتماد فرموده‌اند،
 و همچنین از مآخذ کتاب مزار قدیم می‌باشد، این دعا را روایت کرده است -
 و چنانچه گفته شد - ایشان نیز از رجال شیعه می‌باشد و علاوه بر کتاب دعای
 مذکور، کتاب دیگری به نام *التهجید*^۲ دارد، و در کتبی مثل *رجال نجاشی*^۳
 و علامه^۴ توثیق شده است و نقل ایشان نیز دلیل این است که این دعا را معتبر
 شناخته و بلکه استحباب خواندن آن را در اعیاد اربعه تأیید کرده است، چنانچه
 ظاهر این است که سید بن طاووس و شیخ محمد بن مشهدی □ نیز آن را به

۱. مشهدی، المزار، ص ۵۷۳.

۲. آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۴، ص ۵۰۳؛ ج ۸، ص ۱۸۴.

۳. نجاشی، رجال، ص ۳۹۸.

۴. علامه حلی، خلاصه الاقوال، ص ۲۷۰.

فروغ ولایت در دعای ندبه / اعتبار سند دعای ندبه..... ۳۳

خصوص مستحب می دانسته‌اند.^۱

۳. شیخ جلیل ثقه، ابوجعفر محمد بن حسین بن سفیان بزوفری^۲ در کتاب دعای خود، دعای ندبه را روایت کرده است و ایشان از مشایخ شیخ مفید^۳ است که برحسب اسانید روایات کتاب *امالی* شیخ ابی‌علی طوسی، شیخ مفید از او بسیار روایت کرده و برای او طلب رحمت نموده است،^۴ و محدث نوری، در *خاتمة مستدرک الوسائل*، او را چهل و چهارمین شیخ از مشایخ شیخ مفید شمرده، و وثاقت و جلالت قدر او را گواهی فرموده است،^۵ و این شیخ جلیل نیز صریحاً به استحباب خواندن این دعا فتوا داده است.

اگر گفته شود: صاحب کتب رجال، محمد بن حسین بزوفری را مجهول الحال دانسته‌اند.

جواب این است که: چنانچه تحقیق آن شد، ایشان معلوم الحال و از مشایخ شیخ مفید بوده، و آن مرد بزرگ از او بسیار روایت کرده^۶ و برای او طلب رحمت

۱. محدث قمی، هدیه الزائرین، ص ۶۴۰.

۲. بزوفری بفتح تین و سکون واو، و فتح فاء، ده بزرگی است از توابع قوسان در نزدیکی واسط و بغداد، در کنار نهر موفقی در غربی دجله. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۱۲؛ محدث قمی، الکنی و اللقب، ج ۲، ص ۸۱.

۳. محدث قمی، الکنی و اللقب، ج ۲، ص ۸۱؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۸، ص ۱۸۴.

۴. آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۸، ص ۱۹۳ - ۱۹۵.

۵. محدث نوری، خاتمة مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۴۴، ۴۳۸.

۶. مرحوم استاد اعظم، زعیم اکبر، آیت الله بروجردی + که در علم رجال و حدیث، و معرفت طبقات و تمیز مشترکات مانند سایر علوم اسلامی یگانه و بی نظیر بود، می فرمود: یکی از طرق معرفت رجال، شخصیت تلامذه و شاگردان آنها است که وقتی شخصیتی مثل مفید از کسی کثیرالروایه باشد و قدحی هم در او نشده باشد، اماره است بر آنکه او مورد وثوق و اعتماد بوده است.

۳۴.....امامت و مهدویت / ج ۲

نموده است، چنانچه محمد بن مشهدی و سید بن طاووس در حقّ او «رضی الله عنه» فرموده‌اند.

اگر کسی بگوید: محمد بن حسین بزوفری در عصر ائمه^ه نبوده تا از امام[×] این دعا را اخذ کرده باشد، و معلوم نیست از چه کسی و از کجا این دعا را گرفته است؟

جواب می‌دهیم: مگر کسی گفته است: محمد بن حسین بن سفیان بزوفری، بدون واسطه این دعا را از امام[×] روایت کرده است؟ مگر لازم است هرکس روایتی را از امام[×] روایت می‌کند، معاصر با ائمه^ه باشد؟ مگر نمی‌شود حدیثی را با سند در کتاب خود روایت کرده باشد، یا روایت معتبر و مسلمی را با حذف سند به‌طور ارسال نقل نماید؟ بلکه چون در آن اعصار که نزدیک به عصر ائمه^ه بوده، رسم بر این نبوده است که در کتاب‌ها روایتی بدون سند بیاورند، و اگر هم بدون سند می‌آوردند، عین متن را ذکر می‌کردند.

اطمینان حاصل است که یا این دعا در کتاب بزوفری با سند بوده و پس از اینکه از کتاب او نقل شده، مسامحتاً سند آن را نقل نکرده‌اند، و یا اینکه آن قدر معروف و مشهور بوده که بزوفری هم خود را از ذکر سند آن بی‌نیاز می‌شمرده است.

بنابراین می‌توان حدس زد خواندن این دعا، در اعصار نزدیک به عصر ائمه^ه و غیبت صغری هم، مثل عصر ما، بین شیعه متداول و مرسوم بوده و این شعاری است که دست‌به‌دست رسیده و اخلاف از اسلاف و بازماندگان از گذشتگان آن را گرفته و در محضر و منظر محدثین و شیوخ آن اعصار که همه متبحر در علم حدیث، و استاد فن بوده و از خواندن دعاهای بی‌مأخذ و پیروی از روش‌های بی

فروغ ولایت در دعای ندبه / اعتبار سند دعای ندبه.....۳۵

مدرک به شدت ممانعت می فرمودند، خوانده می شده و کسی بر اعتبار آن ایرادی نداشته است.

۴. علامه مجلسی با دقت و تتبع و احاطه و اطلاع وسیع و فوق العاده‌ای که در اخبار و احادیث و رجال روایات و معرفت اسانید دارد، علاوه بر آنکه این دعا را در کتاب‌هایی مثل *بحار الانوار* و *تحفة الزائر*^۱ - که در مقدمه به اعتبار سند ادعیه آن شهادت داده است^۲ - نقل فرموده، صریحاً و بالخصوص، اعتبار سند دعای ندبه را که منتهی به امام جعفر صادق^۳ می شود، تصدیق فرموده است. عبارت این افتخار عالم اسلام و نابغه جهان علم، در کتاب *مستطاب زاد المعاد* این است:

«و اما دعای ندبه که مشتمل است بر عقاید حقّه، و تأسف بر غیبت حضرت قائم^۴ به سند معتبر، از امام جعفر صادق^۵ منقول است، و مستحب است این دعای ندبه را در چهار عید بخوانند؛ یعنی جمعه، عید فطر، عید قربان و عید غدیر»^۳.

محقق است که ایشان، چنین کلام صریح و شهادت محکمی را بدون مأخذ و مصدر معتبر نفرموده است.

علاوه بر ایشان، سید جلیل علامه صدرالدین محمد طباطبائی یزدی (م. ۱۱۵۴ق.) نیز در ابتدای شرحی که بر دعای ندبه مرقوم فرموده، استناد به روایت مرویه از امام جعفر صادق^۶ نموده است.

۱. مجلسی، تحفة الزائر، ص ۵۴۷ - ۵۴۸.

۲. مجلسی، تحفة الزائر، ص ۴.

۳. مجلسی، زاد المعاد، ص ۳۰۳.

۳۶.....امامت و مهدویت / ج ۲

باتوجه به مجموع مطالبی که عرض شد، اعتبار این دعا، به خصوص به ملاحظه متن آن، مُحَرَز و صدور آن از امام × مورد اطمینان است و استحباب خواندن آن نیز بالخصوص و حداقل از جهت ادله عامه مسلم و ثابت است و محل هیچ گونه اشکالی نمی باشد و محتاج به تمسک به اخبار «مَنْ بَلَّغَ» نیست.

اخبار «مَنْ بَلَّغَ» و تسامح در ادله سنن

بعضی گمان کرده اند: مستند کسانی که این دعا را در کتاب های خود نقل کرده و فتوا به استحباب خواندن آن داده اند، اخبار «من بلغ» و تسامح در ادله سنن است؛ لذا اشکال کرده اند که تسامح در ادله سنن در جایی است که با سند ضعیفی به معصوم برسد و برای دعای ندبه سندی که منتهی به معصوم بشود، ذکر نکرده اند.

جواب اشکال این است که:

اولاً: ورود و صدور این دعا از معصوم × مورد اطمینان است، و آن چیزی که ملاک حجیت خبر واحد است، اطمینان به صدور است و لذا به اخبار موقوفه هم گاهی در فقه اعتماد می شود.

ثانیاً: به نفس اطلاق ادله عامه دعا، استحباب این دعا هم ثابت است.

ثالثاً: در باب تسامح در ادله سنن و اخبار «مَنْ بَلَّغَ» ذکر نشده است که باید بلوغ با سند متصل به معصوم باشد؛ بلکه بلوغ و رسیدن به هر نحو باشد - مسنداً یا مرسلأ - کفایت می کند. شما چرا به قاعده و احادیث، بی دلیل حاشیه می زنید و اطلاق آن را مقید می سازید. حتی فتوای فقیه به رجحان عمل، اگر استناد او به روایتی محتمل باشد، نیز در بلوغ کافی است، چنانچه شیخ اعظم، شیخ مرتضی انصاری & هم در تنبیه پنجم از تنبیهات رساله ای که در جواز تسامح در ادله سنن

فروغ ولایت در دعای ندبه / اعتبار سند دعای ندبه.....۳۷

مرقوم فرموده، تصریح کرده است^۱ و اولی به اعتبار، فتوای فقهایی است که در کتب فتوایی نیز متون روایات را ذکر می‌کرده‌اند. جایی که قُدما به رساله «علی بن بابویه قمی» در موارد فقدان نصّ یا به زبان علمی «عند اعواز النصوص» عمل می‌کردند، در مورد مستحبات باوجود اخبار «مَنْ بَلَغَ» ورود مطلق خبر، و فتوای فقیه به طریق اولی کافی است.

۱. انصاری، التسامح فی ادلة السنن، ص ۲۹.



ارتباط امام × با ذی طوی و رضوی

برای بررسی بهتر این پرسش، لازم است نخست ذی طوی و رضوی، این دو مکان مقدّس را بشناسیم و سپس جواب را مطرح کنیم.

ذو طوی: مجمع البحرین می گوید: ذو طوی - به فتح طاء و ضمّ؛ امّا ضمّ مشهورتر است - موضعی است در داخل حرم، در یک فرسخی مکه که از آنجا خانه های مکه دیده می شود.^۱

قاموس المحيط گفته است: ذو طوی - مثلثة الطاء که گاهی هم با تنوین تلفظ می شود - موضعی است نزدیک مکه.^۲

معجم البلدان از جوهری نقل کرده است: ذی طوی - به ضم طاء - موضعی است نزدیک مکه.^۳

اخبار مکه^۴ می نویسد: ذو طوی نمازگاه پیغمبر است. هر زمان آن حضرت به مکه تشریف می آوردند در ذی طوی فرود می آمدند و شب را در آنجا توقف فرموده، نماز صبح را در آنجا می خواندند.

۱. طریحی، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۷۹.

۲. فیروزآبادی، القاموس المحيط، ج ۴، ص ۳۵۸.

۳. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۵.

۴. ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۰۳.

فروغ ولایت در دعای ندبه / ارتباط امام× با ذی طوی و رضوی..... ۳۹

و نیز در **اخبار مکه**^۱ روایت شده است: ذوطوی بطن مکه؛ یعنی زمین آن است. بنابراین، به هریک از این دو معنا که مراد باشد، ذوطوی مکانی است مقدس و محترم و مبارک و محل نزول رسول خدا است.

رضوی: رضوی - به فتح راء - مانند سکری؛ کوهی است مقدس و مبارک که از کوه‌های مدینه طیبه بوده و در نزدیکی «یَنْبُع» قرار دارد و دارای دره‌ها و زمین‌ها و مسیل‌ها و آب‌ها و درخت‌ها می‌باشد و آن، ابتدای کوه‌های تهامه است و تا مدینه چهار شب راه است و در مدح و فضل آن روایاتی وارد شده است.^۲

اما پاسخ:

اینکه فرمودید: غیبت امام× به این صورت نیست که در مکان مخصوصی منزل گزیده باشد و از آنجا بیرون نرود، سخنی حق و صحیح است. آن حضرت نه در رضوی و ذی طوی، و نه در سرداب غیبت، چنانچه بعضی از اهل سنت به شیعه افترا بسته‌اند، پنهان نمی‌باشند و این سخن که آن حضرت در سرداب غایب شده و از آنجا ظاهر می‌شود و شیعه انتظار بیرون آمدن ایشان را از سرداب می‌کشند، یکی از افتراهای شاخ‌دار آشکار است.^۳

در موضوع رضوی و ذی طوی نیز مطلب به همین قرار است؛ یعنی این دو محل نیز جایگاه حضرت صاحب‌الزمان× در طول زمان غیبت نمی‌باشد؛ نه شیعه امامیه این را گفته و حتی اهل سنت هم به ایشان آن را نسبت نداده‌اند. بله! فقط

۱. ازرقی، اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۸۲.

۲. سمهودی، وفاء‌الوفاء، ج ۳، ص ۱۰۷ - ۱۰۸؛ ج ۴، ص ۸۰ - ۸۱.

۳. در دو کتاب **نوید امن و امان**، در جلد سوم این مجموعه و **منتخب‌الاشتر**، ج ۲، ص ۴۵۶ - ۴۵۷، تألیف نگارنده، این موضوع به‌طور مفصل بیان شده و بطلان این افترا آشکار گردیده است.

۴۰..... امامت و مهدویت / ج ۲

در مورد محمد حنفیه نقل شده، که برخی از فرّق کیسانیه،^۱ که قرن‌ها است منقرض شده و از بین رفته‌اند، این عقیده را داشته‌اند که وی در کوه رضوی اقامت گزیده است.

این مطلب نیز که آن حضرت در عصر غیبت، در مکان معینی قرار ندارند؛ بلکه به هرجا و هر مکان بخواهند تشریف می‌برند و وظایفی را که دارند انجام می‌دهند و این ما هستیم که آن حضرت را نمی‌بینیم، صحیح است و در همین دعای ندبه در این جمله:

«بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُعَيَّبٍ لَمْ يَخُلْ مِنَّْا»؛^۲

«جانم به فدایت ای که از چشم ما نهانی؛ ولی از اجتماع ما به دور

نیستی».

به این معنا تصریح شده است، و از نهج البلاغه^۳ و اخبار و احادیث دیگر^۴ نیز

استفاده می‌شود و در عبارت یکی از زیارات است:

«السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ الْغَائِبِ عَنِ الْأَبْصَارِ وَالْحَاضِرِ فِي

الْأَمْصَارِ»؛^۵

۱. کیسانیه فرّق متعددی بوده‌اند: فرقه‌ای می‌گفتند: محمد حنفیه نمرده و غیبت کرده و جایش معلوم نیست. فرقه‌ای می‌گفتند: در جبال رضوی مقیم شده و فرقه دیگر گفتند او از جهان رفته و فرزندش عبدالله ابوهاشم بعد از او قائم مقامش شد. بالجمله فرّق و اختلافات زیاد داشتند و آنها که گفتند در کوه رضوی است یک فرقه از کیسانیه بوده‌اند. رجوع شود به: نوبختی، فرّق الشیعه، ص ۲۳ - ۳۶؛ اسفراینی، التبصیر فی الدین، ص ۲۶ - ۳۰؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۵۱.

۲. مشهدی، المزار، ص ۵۸۱؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۱۰.

۳. رجوع شود به: نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰ (ج ۲، ص ۳۵) که ابتدای آن این است: «وَأَخَذُوا يَمِينًا وَشِمَالًا».

۴. مشهدی، المزار، ص ۵۸۰ - ۵۸۱؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۱۰.

۵. مشهدی، المزار، ص ۱۰۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۹۳.

فروغ ولایت در دعای ندبه / ارتباط امام× با ذی طوی و رضوی..... ۴۱

«سلام بر آن امامی که از چشم‌ها پنهان و حاضر در شهرها است».

ارتباط امام× با ذی طوی و رضوی

از آنچه گفته شد، معلوم شد که امام× در ذی طوی و در رضوی قرار ندارند و این جمله «لَيْتَ شِعْرِي أَيَّنَ اسْتَفَرَّتْ بِكَ النَّوَى؛ بَلْ أَيُّ أَرْضٍ تُقَلِّكُ أَوْ ثَرَى؟!»^۱ هم پرسش از قرارگاه دائمی آن حضرت نمی‌باشد و پرسش از زمان حال و همان هنگام خطاب و دعا است؛ بلکه پرسش و استفهام حقیقی نیست؛ زیرا برحسب احادیث، کسی بر قرارگاه آن حضرت مطلع نیست.^۲ و عبارات و استفهام‌هایی که در این دعا است، همین موضوع را تأیید می‌کند.

پس این جمله دلالت دارد که آن حضرت قرارگاه مشخص و معینی ندارند و با عقیده کیسانیه، که یک فرقه از بین رفته و منقرض شده‌اند، ارتباطی ندارد؛ بلکه این جمله و بسیاری از جمله‌های این دعا، صریحاً عقیده کیسانیه را ابطال می‌کند و این استبعادی را که شده است، رد می‌نماید.

آقای من! شما ببینید این جمله‌ها با عقاید کیسانیه و یا محمد حنفیه چه ارتباطی دارد و غیر از این است که صریحاً عقاید کیسانیه و امامت و مهدویت محمد حنفیه را رد می‌کند؟

«أَيَّنَ الْحَسَنُ أَيَّنَ الْحُسَيْنُ؟ أَيَّنَ أَبْنَاءُ الْحُسَيْنِ؟ صَالِحٌ بَعْدَ صَالِحٍ، وَصَادِقٌ بَعْدَ صَادِقٍ! أَيَّنَ السَّبِيلُ بَعْدَ السَّبِيلِ؟ أَيَّنَ الْخَيْرَةَ بَعْدَ الْخَيْرَةِ؟ أَيَّنَ الشَّمُوسُ الطَّالِعَةُ؟... أَيَّنَ ابْنُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى، وَابْنُ خَدِجَةَ الْعَرَاءِ وَابْنُ فَاطِمَةَ الْكُبْرَى!؟»

۱. طوسی، الغیبه، ص ۱۶۲.

۲. طوسی، الغیبه، ص ۱۶۱ - ۱۶۲.

**بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي وَنَفْسِي لَكَ الْوَقَاءُ وَالْحِمَى! يَا بَنَ السَّادَةِ
الْمُقَرَّبِينَ! يَا بَنَ النَّجْبَاءِ الْأَكْرَمِينَ...»^۱**

«چه شد امام حسن و چه شد امام حسین و چه شدند فرزندان امام حسین که هریک پس از دیگری خلف صالح از سلف صالح و جانشین راستین پس از پیشوای راستین بودند. کجا است راه (و راهنمای هدایت) پس از راه (و راهنمای هدایت)؟... کجا است فرزند پیامبر مصطفی و علی مرتضی؟ کجا است فرزند خدیجه غرّاء و فاطمه کبری؟ جان من و پدر و مادرم در راهت نثار باد...».

ده‌ها از این‌گونه جمله‌ها که همه موافق با مذهب شیعه اثنی‌عشری است و کیسانیه و قائلین به امامت محمد حنفیه را رد می‌کند، در این دعا موجود است. **اگر گفته شود:** باینکه به‌طور یقین این جمله هیچ تأییدی از عقیده کیسانیه ندارد، و خود این جمله و سایر جملات مذکور به‌صراحت، بطلان عقیده آنها را اعلام می‌کند، پس ارتباط حضرت صاحب‌الزمان × با این دو مکان از چه جهت است، و چرا این دو مکان بالخصوص در دعا ذکر شده است؟

پاسخ این است که: ارتباط آن حضرت با این دو مکان، مانند ارتباط ایشان با سایر اماکن مقدّسه و متبرّکه دیگر است که پرستش و عبادت خدا در آن اماکن فضیلت دارد. مثل مسجدالحرام و مسجد مدینه طیّبه و مشهد غروی و حسینی و مسجد کوفه و سهله که معلوم شده است حضرت در این اماکن رفت‌وآمد دارند و این دو مکان را نیز به‌واسطه همین دو خصوصیت در دعا نام می‌برند؛ زیرا چنانچه از بعضی اخبار استفاده می‌شود، در غیبت صغری و کبری، کوه

۱. مشهدی، المزار، ص ۵۷۸ - ۵۸۰؛ ابن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۵۰۸ - ۵۰۹.

فروغ ولایت در دعای ندبه / ارتباط امام^x با ذی طوی و رضوی..... ۴۳
رضوی نیز یکی از مقامات آن حضرت، و از اماکنی است که گاهی آنجا
تشریف می‌برند.^۱

نکته دیگر اینکه: این دو مکانی که در این دعا نام برده شده - علاوه بر اینکه
ممکن است اشاره به اشتباه کیسانیه در تعیین مهدی باشد، و اینکه آن موعودی که
همه در انتظار ظهور او با هم شریکند، از عترت پیغمبر و از اولاد علی و فاطمه
و فرزند امامان و حجت‌های الهی است - نکته‌ای ادبی است؛ زیرا در مقام ندبه
و اظهار تأثر از بی‌اطلاعی از جا و مکان آن حضرت، ذکر این دو مکان مناسب‌تر
و در قلوب نافذتر است تا اماکن دیگر، مانند خانه آن حضرت در سامرا یا
مسجدالحرام یا مسجد پیغمبر.

مثل اینکه اگر بخواهیم محبوب سفرکرده‌ای را یاد کنیم و از سوزش آتش
هجرت و فراق او بنالیم و از بی‌خبری از حال و جا و مکان و آسایشگاهش
اظهار نگرانی کنیم، سراغ آن مسافر عزیز را در کوه و دریا و بیابان و هوا می
گیریم، نمی‌گوییم: «نمی‌دانیم اکنون در کجایی، به منزل رسیده‌ای یا در بستر
خواب آرمیده‌ای یا در اطاق یا کنار جویبار و سبزه نشسته‌ای»؛ زیرا این
مضمون‌ها ندبه را تسکین می‌دهد؛ بلکه مناسب این است که بگوییم:
«نمی‌دانیم اکنون در کجایی، در حال حرکتی یا در بیابان و در کوه و دور از
آبادی، ناراحت و تنها هستی؟».

برحسب بلاغت و تکلم به مقتضای حال، باید این‌گونه جمله‌ها در حال ندبه
آورده شود و ذوق سلیم و طبع مستقیم و مأنوس با ادب، این نکات را درک می‌کند.

۱. طوسی، الغیبه، ص ۱۶۳؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۳؛ ر.ک: شبر، مصابیح‌الانوار، ج ۲، ص ۳۴۵.

و ممکن است ذکر اماکنی مثل رضوی و ذی طوی برای اشاره به این باشد که همه مکان‌های مقدّس، حتی ذی طوی و رضوی هم که مورد نظر کیسانیه بوده، تحت تصرف امام و آمدو شد آن حضرت هستند.

احتمال دیگری نیز بعد از این سه احتمال هست، و آن این است که: مراد از ذی طوی، چنانچه از **اخبار مکه** هم نقل شد،^۱ خود مکه معظمه و مراد از رضوی، مدینه طیبه باشد.^۲

به هر حال، ذکر این دو مکان در مثل این دعا به رعایت این گونه نکات ادبی یا معنایی است و به هیچ وجه، متن آن را سست نمی‌سازد و به خصوص با توجه به جمله‌هایی مثل «بِنَفْسِي أَنْتَ...» و کلمه «أَوْ غَيْرَهَا» و کلمه «أُمِّ ذِي طَوًى» که هم صراحت دارند بر اینکه سراغ آن حضرت را در مکان معینی نمی‌گیریم و هم اینکه آن حضرت قرارگاه معلومی ندارند، معلوم می‌شود که بالمره با عقاید کیسانیه بی‌ارتباط است.

نکته قابل توجه

این جمله پرسش‌آمیز «لَيْتَ شِعْرِي...» در زیارت‌های دیگر نیز وارد شده و علاوه بر علامه مجلسی در **بحار الانوار**،^۳ علامه متبحر سید عبدالله شبر نیز از مشایخ خود، در ضمن یکی از زیارت‌ها روایت فرموده است، به این لفظ:

«لَيْتَ شِعْرِي أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى؛ أَمْ أَيْ أَرْضِ تُفْلِكَ أَوْ

۱. ازرقی، اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۸۲.

۲. به قرینه مقابله.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۸۷.

فروغ ولایت در دعای ندبه / ارتباط امام× با ذی طوی و رضوی.....۴۵

ثَرَى؟! اِبْرَضَوَى اَنْتَ اُمُّ ذِي طَوَى؟»^۱.

بنابراین، صحّت و اعتبار این جمله از این راه نیز تأیید می شود و به اصطلاح اهل فن، حدیث از غرابت متن هم خارج می شود.

۱. شبر، مصابیح الانوار، ج ۲، ص ۳۴۴.



دعای ندبه و امامت ائمه اثنی عشر^ه

تصریح نداشتن دعا به نام و عدد ائمه اثنی عشر^ه از قوت متن آن چیزی نمی‌کاهد و از این جهت، در اعتبار آن خللی وارد نمی‌شود، و عدم تصریح در اینجا مفهوم ندارد، خصوصاً که تصریح یا اشاره به مطلبی که خلاف مذهب شیعه اثنی عشری باشد، به هیچ وجه در دعا وجود ندارد.

در دعای ندبه، مطالب عمده و حسّاس و ارزنده‌ای در موضوع نبوت مطرح شده و سپس مسئله خلافت و ولایت علی[×] و بعضی از نصوص و ادله این موضوع، و مجاهدات و فداکاری‌ها و فضایل و مناقب آن حضرت عنوان شده و همچنین به مخالفت‌ها و دشمنی‌هایی که اهل کینه و نفاق و جاه‌پرستان با آن خلیفه منصوب و تعیین شده از جانب خدا و رسول کردند، و مسیر واقعی اسلام را - که منتهی به سعادت و آزادی همه انسان‌ها می‌شد - تغییر دادند - و شد آنچه شد - و رهبر واقعی اسلام را خانه‌نشین ساختند، اشاره گردیده است.

بدیهی است مسئله اساسی و مهم که بیشتر در احادیث و اخبار و ادعیه مورد تعرّض قرار می‌گیرد، مسئله زمامداری است که ترک تمسک به امام منصوب و تعیین شده از آغاز کار و روز اول، سنت سیئه زمامداری ناهلان را چون عصر جاهلیت جلو آورد، و اجرای برنامه‌های نجات‌دهنده و آزادی‌بخش اسلام را به

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و امامت ائمه اثنی عشر^۱..... ۴۷
طور یکپارچه و درست و جهانی تا ظهور حضرت بقیةالله صاحب الزمان × به
تأخیر و تعویق انداخت.

این مصیبت از هر مصیبت بالاتر بود که با آن همه سفارش‌های پیغمبر و اعلام
های متعدد و با آن تعیین رسمی و تاریخی غدیر، و با آن همه تأکیدات رسا، برای
حبّ جاه و کینه‌هایی که از مولای متقیان علی × از غزوه بدر و احد و خیبر
و حنین و احزاب و غیر اینها در دل داشتند، آن یگانه مرد حق و عدالت
و پیشوای لایق و عالم و فاتح را کنار گذاشتند و چون خویشاوندان مشرک
و مستبد و استثمارگر آنها را - که سدّ راه نجات جوامع محروم و مانع از پیشرفت
دین توحید و برنامه‌های الهی و مترقی اسلام و مهاجم به حوزه دین و دعوت
خدا بودند - از میان برداشته بود، با او به مخالفت برخاستند و با اشتباه‌کاری
و نیرنگ و اغفال مردم، یکی از اساسی‌ترین برنامه‌های اسلام را پایمال کرده
و جامعه را تا امروز، گرفتار این همه مفسد و دردسرها و نابسامانی‌ها ساختند.
سایر مفسد هم از اینجا ایجاد شد و موضوعی که باید به آن توجه بیشتر شود،
همین است. لذا در دعای انقلابی و سیاسی ندبه هم در مقدمه، همین مصیبت
مطرح شده است.

مع ذلک، در جمله‌هایی از این دعا، سخن از امامان دیگر و مصائبی که در راه
هدایت خلق متحمل شدند، نیز گفته شده، از جمله:

«لَمْ يُمْتَلَّ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْهَادِينَ بَعْدَ

الْهَادِينَ، ... فَقَتِلَ مَنْ قَتِلَ، وَسُبِّيَ مَنْ سُبِّيَ، وَأُقْصِيَ مَنْ أُقْصِيَ»؛^۱

«فرمان رسول خدا| درباره هدایت‌کنندگان پی‌درپی اطاعت نشد...

۱. مشهدی، المزار، ص ۵۷۸؛ ابن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۵۰۸.

شخصیت‌هایی کشته شدند، عده‌ای اسیر گشتند و دسته‌ای از وطن آواره گردیدند».

و جمله‌های بعد، همه تذکر مصائب اهل‌بیت^۱ و مطابق مذهب شیعه است که امامت را در فرزندان حسین × می‌دانند؛ مانند این جمله‌ها:

«أَيْنَ الْحَسَنِ أَيْنَ الْحُسَيْنِ؟ أَيْنَ أَبْنَاءِ الْحُسَيْنِ؟... أَيْنَ...» و بالجمله فقرات دعا در مورد مصائب و فضایل ائمه و خصوصیات و نشانه‌های حضرت ولی عصر × همه متضمن مطالبی است که در روایات و احادیث کثیر، صحت آن مسلم و ثابت شده است و یکی از جهاتی که موجب قوت این دعا شده، همین متن محکم و پر از نکات اعتقادی و مهیج عواطف می‌باشد. و چنانچه علمای حدیث می‌فرمایند، گاهی متن سبب قوت اعتبار سند و گاهی به‌عکس، سبب ضعف می‌گردد و اینجا از همان مواردی است که سبب قوت می‌شود.

توضیح دیگر

این دعا برای ندبه است، و در چنین دعایی، شرح تمام مناقب ائمه^۲ موجب طولانی شدن کلام و خلاف بلاغت است. غرض بیان عقاید حقه به‌طور تفصیل نیست؛ بلکه غرض دعا و ندبه با اشاره به بعضی مطالب است که خواننده به واسطه انس و سابقه ذهنی می‌فهمد که مراد و مقصود از آن چیست، هرچند بعضی جمله‌ها فشرده باشد، لذا مثلاً وقتی می‌گوید: «أَيْنَ الْحَسَنِ أَيْنَ الْحُسَيْنِ؟»، همه مصائب این دو امام را به‌خاطر می‌آورد و در ذهنش مجسم می‌شود.



دعای ندبه و معراج جسمانی

چنان که گفته شد، پرسش دیگر این است که: جمله «وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلَى سَمَائِكَ» با اجماع و اتفاق آیات و اخبار که دلالت دارند بر جسمانی بودن معراج رسول اکرم | مخالفت دارد و به این جهت، متن دعا ضعیف و موجب عدم اطمینان به صدور آن از امام × می شود.

پاسخ این است که: این جمله نزد اهل فنّ علی التحقیق تحریف شده، که صحیح آن «وَعَرَجْتَ بِهِ إِلَى سَمَائِكَ» می باشد:

۱. محدث نوری & در تحیة الزائر^۱ فرموده است: در کتاب المزار محمد بن مهدی^۲ و کتاب مزار قدیم - که تألیف هر دو مدّت ها قبل از تألیف مصباح الزائر بوده - عبارت دعا چنین است که نقل کردیم: «وَعَرَجْتَ بِهِ إِلَى سَمَائِكَ»، و در بعضی از نسخ مصباح الزائر که حقیر دیدم نیز چنین بود، و لیکن در جمله ای از نسخ مصباح، این فقره چنین است: «وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلَى سَمَائِكَ» و نسخه مصباح مجلسی نیز از این نسخ بوده است^۳. پس معلوم می شود در

۱. محدث نوری، تحیة الزائر، ص ۲۶۰.

۲. مهدی، المزار، ص ۵۷۵.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۵.

۵۰..... امامت و مهدویت / ج ۲

نسخ **مصباح** به وسیله بعضی از ناسخین که مبتلا به امراض قلبی و عقاید فاسد بوده‌اند، تحریفی شده است.

۲. مرحوم حاج شیخ عباس محدث قمی نیز در *هدیة الزائرین*^۱ همین سخن استاد خود، محدث نوری را شرح داده و تأیید کرده است.

۳. در نسخه خطی قدیمی نفیسی از *المزار الکبیر* محمد بن مشهدی، که قبلاً به آن اشاره کردیم، این جمله «**وَعَرَجْتَ بِهِ إِلَى سَمَانِكَ**» ضبط شده است.^۲

۴. جمله: «**وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ**» نیز شاهد و مؤید این است که نسخه «**وَعَرَجْتَ بِهِ**» صحیح است؛ زیرا «**أَوْطَأْتُ**» ظاهر در جسمانی بودن است، چنان‌که «**وَسَخَّرْتَ لَهُ الْبُرَاقَ**» نیز همین معنا را تأیید می‌کند؛ چون عروج روحی احتیاج به مرکب ندارد.

۵. همین دو جمله دلالت دارند بر اینکه: فرضاً نسخه «**وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ**» صحیح باشد، مراد عروج روحی تنها نیست.

۶. علاوه بر وجه پنجم، برفرض صحّت نسخه «**وَعَرَجْتَ بِرُوحِهِ**»، می‌گوییم: این فقره صراحت ندارد که معراج فقط با روح بوده است؛ زیرا در زبان عرب و عجم، استعمال لفظ موضوع برای جزء در کلّ بسیار متداول است؛ مانند استعمال لفظ *رَقَبَه* در انسان. و شاید به همین معنا باشد: «**رُوحِي لَكَ الْفِدَاءُ**» و «**جَنَّتُكَ بِرُوحِي**». در فارسی نیز استعمال در جان می‌شود و از آن، اعم از جان و بدن؛ بلکه گاهی خصوص بدن، اراده می‌شود، مثل این شعر:

جانا هزاران آفرین بر
جانت از سر تا قدم

صانع خدایی که این وجود

۱. محدث قمی، *هدیة الزائرین*، ص ۶۴۷-۶۴۸.

۲. مشهدی، *المزار*، ص ۵۷۵.

آورد بیرون از علم

کلام تحقیقی یکی از اساتید بزرگ علم و ادب

برای اینکه این موضوع کاملاً روشن شود، کلام علامه شهیر حاج میرزا ابوالفضل تهرانی (م. ۱۳۱۶ ق.) را که در علوم عقلی و نقلی استاد و از مفاخر فن ادب و شعر و لغت و بلاغت، و ممدوح شاعر بزرگ سیدحیدر حلی، و سیدمحمدسعید حبوبی + بوده است، نقل می‌کنیم.

این مرد ادیب دانشمند می‌فرماید: گاه روح را به علاقه حال و محل یا ملابست به معنای جسم با روح استعمال می‌کنند، چنانچه عرب فعلاً می‌گویند: «شال رُوْحُهُ» یا می‌گویند: «جَرَحَ رُوْحُهُ». در عراق و حجاز، این استعمالات متعارف است که می‌گویند: جانش را پوشید یا جانش زخم شده و این علاقه‌ای صحیح و استعمالی است فصیح، و عبارت دعای ندبه «وَعَرَجْتَ بِرُوْحِهِ إِلَى سَمَائِكَ» منزل بر این است؛ چون ضرورت قائم است بر معراج جسمانی و برهان نیز مساعد اوست، چنانچه در جای خود مقرر شده است.^۱

ایشان پس از تحقیقاتی در شرح این جمله از زیارت عاشورا «السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ» در بیان اینکه مراد از ارواح، همه اصحاب باوفای حضرت مولانا ابی‌عبدالله × می‌باشد، می‌فرماید:

نسبت حلول و اناخه به آنها به چند اعتبار جایز و در نظر صحیح می‌آید: یکی اینکه مراد از ارواح، همان اجسام مقدس و طاهر باشد. چنانچه اشاره شد که روح به این معنا استعمال می‌شود، و چون اصحاب آن جناب، البتّه حیات

۱. تهرانی، شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، ج ۱، ص ۲۳۷ - ۲۳۸.

۵۲.....امامت و مهدویت / ج ۲

جاودانی دارند که قدرمتیقن و مصداق حقیقی از مقتول فی سبیل الله اند و خدای تعالی می فرماید:

(وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ)؛^۱

«هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند، بلکه

زنده اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند».

پس اطلاق روح و اراده این اجسام مکرمه مانعی ندارد، و مؤید این وجه است فقره زیارت جابر که: «**الْمُنِيخَةُ بِقَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ**» گفته است. بنابراین مراد از رحل و فنا، همان قبر و حائر است که شیخ مفید+ در کتاب **الارشاد** می فرماید: ما شک نداریم که اصحاب آن جناب از حائر بیرون نیستند، اگرچه خصوصیات قبور آنها را ندانیم، و قبر حضرت عباس × اگرچه دور است؛ ولی داخل در فنا و رحل سیدالشهداء × است.^۲ و شاید مراد، همان حلول جسمانی در ایام حیات باشد که در رحل آن حضرت نازل شدند و به ساحت او بار انداختند، و این معنا با ظاهر رحل و فنا انسب و اقرب است و عبارت زیارت **اقبال**، شاهد این احتمال می شود.^۳

و حاصل و خلاصه جواب این است که: این جمله طبق نسخه های صحیح خطی «**وَعَرَجَتْ بِهِ**» است و اما نسخه «**بِرُوحِهِ**» هم غیر ثابت و بلکه به فرمایش محدث نوری تحریف شده است، و هم با این بیانات دقیق ادبی صاحب **شفاء**

۱. آل عمران، ۱۶۹.

۲. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳. تهرانی، شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، ج ۱، ص ۲۳۹ - ۲۴۰.

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و معراج جسمانی..... ۵۳

الصدور، هیچ شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که مراد از روح در این جمله، جسم با روح است و با ادله معراج جسمانی کاملاً قابل جمع و سازگار است و به هر حال، از این راه خللی به صحّت دعا وارد نمی‌شود.

و مخفی نماند که در بیان مراد از این جمله، علامه متبحر سیدصدرالدین محمد حسنی طباطبائی وجه دقیق دیگری را در شرح دعای ندبه فرموده است که چون بیش از این، اطاله کلام را مناسب ندیدیم، از نقل آن صرف نظر شد. کسانی که بخواهند به شرح دعای ندبه ایشان مراجعه نمایند.^۱

۱. حسنی طباطبائی، شرح دعای ندبه، ص ۱۱۶.



دعای ندبه و امکان انتساب آن به ائمه[^]

یکی از پرسش‌ها یا ایراداتی که به دعای ندبه شده، این است که: چگونه ممکن است این دعا منسوب به یکی از امامان باشد که همه عاقل و کامل بودند؟

چگونه باینکه هنوز امام‌زمان^{*} به دنیا نیامده بود، در این دعا به او می‌گویند:

«لَيْتَ شِعْرِي أَيَّنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى، أَمْ أَيُّ أَرْضٍ تُقَلِّكُ أَوْ

ثَرَى؟! أَيْرِضْوَى أَنْتَ أَوْ ذِي طُوَى؟... بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُغَيَّبٍ

لَمْ يَخْلُ مِنَّا»^۱.

«ای کاش می‌دانستم در کدام زمین قرار داری، آیا در کوه رضوایی یا

غیر آن یا در سرزمین ذی‌طوی هستی؟ جانم فدای تو آن امامی که از

چشم‌ها پنهانی اما از ما دور نیستی».

آیا معقول است امام ششم یا دهم یا هر امام دیگر، به نواده‌اش که هنوز به دنیا

نیامده و غایب نشده، بگوید: تو کجایی؟ و اگر بگویند: امام‌زمان^{*} خودش برای

خود، این دعا را خوانده و از فراق خود ناله کرده، آن‌هم معقول نیست که آن

حضرت جای خودش را نداند....

جواب: اولاً: سبحان‌الله! مگر کسی گفته است که امامان گذشته این دعا را

۱. مشهدی، المزار، ص ۵۸۰ - ۵۸۱؛ ابن‌طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۵۱۰.

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و امکان انتساب آن به ائمه^۱..... ۵۵
می خوانده اند و امام ششم یا دهم به حضرت صاحب الزمان^۲ این خطابات را
فرموده یا خود امام زمان^۳ به خودشان خطاب فرموده و از فراق خود ناله و ندبه
کرده اند.

علامه مجلسی می فرماید: این دعا به سند معتبر از امام جعفر صادق^۴ منقول
است که فرمودند: «مستحب است این دعا را در چهار عید بخوانند».^۱ از کجای
فرمایش او، و همچنین از کجای سخنان سید بن طاووس و شیخ محمد بن
مشهدی و محمد بن علی بن ابی قره و بزوفری استفاده می شود که ائمه^۲ آن را می
خوانده اند یا امام زمان^۳ خودشان برای خود آن را خوانده اند.

از فرمایش این بزرگان، بیش از این استفاده نمی شود که دستورالعمل است برای
مؤمنانی که در عصر غیبت زندگی می کنند، این دعا را در اعیاد اربعه بخوانند. این چه
ربطی دارد به اینکه ائمه هدی^۳ هم این دعا را می خوانده یا نمی خوانده اند؟

ثانیاً: مخاطب قرار دادن کسی که هنوز به دنیا نیامده و معلوم است که به دنیا
می آید و نور و حقیقت وجود او آفریده شده، اگرچه هنوز به این بدن عنصری
تعلق نیافته؛ ولی از کسانی که با آن عوالم ارتباط دارند، چه مانعی دارد؟ مگر نه
برحسب قرآن مجید در سوره اعراف خداوند به بنی آدم درحالی که هنوز وجود
پیدا نکرده بودند، خطاب فرموده است،^۲ یا اگر بعضی وجود داشتند، این خطابات
که عام است؛ مثل: «یا بنی آدم!» شامل همه معدومین و موجودین است.

ثالثاً: این دعا، دعای ندبه است و در مقام ندبه، مجازاً این گونه خطابات بجا
و موافق با ذوق است. گوینده خود را مانند یکی از کسانی که در دوره غیبت

۱. مجلسی، زادالمعاد، ص ۳۰۳.

۲. اعراف، ۲۶ - ۲۷، ۳۱، ۳۵؛ رجوع شود به: طوسی، التبیان، ج ۴، ص ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۶، ۳۹۲؛
طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۶۳۳، ۶۳۷، ۶۴۲.

۵۶.....امامت و مهدویت / ج ۲

زندگی می‌کنند و در آتش فراق و هجران ولی عصر[×] می‌سوزند و از ستمگران، ستم و جفا می‌بینند، فرض می‌کند و این خطابات را می‌نماید و برای آن دوران و آن روزگار و آن سختی‌ها و امتحانات که جلو می‌آید، ندبه می‌کند، نه اینکه واقعاً بخواهد جای امام‌زمان[×] را پیدا کند.

این‌گونه خطابات در آثار ادبی بسیار است که غایب را حاضر و بعید را قریب و موجود نشده را موجود می‌شمارند؛ بلکه به زمان و مکان و غیر ذوی العقول خطاب می‌کنند و احساسات خود را اظهار یا آتش درونی را خاموش و ناراحتی‌ها و آلام روحی را تخفیف می‌دهند.

غرض این جمله‌ها، همه تعلیم ندبه و ابراز علاقه به ولی عصر و اظهار حالت انتظار است.

پس هیچ مانعی ندارد و خلاف ذوق و عقل نیست، اگر امامان گذشته هم این دعای ندبه را خوانده باشند و یا اینکه خود حضرت صاحب‌الزمان[×] آن را تعلیم فرموده باشد. باوجوداینکه قبلاً گفتیم، در هیچ‌یک از مدارک و مصادر این دعا دیده نشده که یکی از امامان یا خود ولی عصر[^] آن را خوانده باشند.

بله، در روایات دیگر از بعضی ائمه[^] خطاب به آن حضرت و دعا برای ایشان روایت شده است؛ مثل روایت سُدیر صیرفی که قبلاً نقل کردیم و مثل دعای امام زین‌العابدین[×] برای آن حضرت در دعای عرفه، و مثل دعایی که در تعقیب نماز ظهر از امام‌صادق[×] روایت شده است، از عباد بن محمد مدائنی که گفت: در مدینه به حضور امام جعفر صادق[×] شرفیاب شدم، هنگامی که از نماز ظهر فراغت یافته، دست‌های مبارک را به سوی آسمان بلند کرده و عرض می‌کرد:

«أَيُّ سَامِعٍ كُلِّ صَوْتٍ! أَيُّ جَامِعٍ كُلِّ قَوْتٍ! أَيُّ بَارِيٍّ كُلِّ نَفْسٍ

بَعْدَ الْمَوْتِ! أَيُّ بَاعِثٍ! أَيُّ وَارِثٍ! أَيُّ سَيِّدِ السَّادَةِ! أَيُّ إِلَهِ الْأَلِهَةِ!

أَيَّ جَبَّارِ الْجَبَابِرَةِ! أَيَّ مَلِكِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ! أَيَّ رَبِّ الْأَرْبَابِ! أَيَّ
مَلِكِ الْمُلُوكِ! أَيَّ بَطَّاشٍ! أَيَّ ذَا الْبَطْشِ الشَّدِيدِ! أَيَّ فَعَّالٍ لِمَا
يُرِيدُ! أَيَّ مُحْصِي عَدَدِ الْأَنْفَاسِ وَنَقْلِ الْأَقْدَامِ! أَيَّ مَنْ السِّرُّ عِنْدَهُ
عَلَانِيَةٌ! أَيَّ مُبْدِي! أَيَّ مُعِيدٍ! أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ عَلَى خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ
وَبِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَى نَفْسِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ
بَيْتِهِ، وَأَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ السَّاعَةَ بِفَكَكَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ. وَأَنْجِزْ لَوْلِيكَ
الدَّاعِيَ إِلَيْكَ بِإِدْنِكَ، وَأَمِينِكَ فِي خَلْقِكَ، وَعَيْنِكَ فِي عِبَادِكَ، وَحُجَّتِكَ
عَلَى خَلْقِكَ عَلَيْهِ صَلَوَاتُكَ وَبَرَكَاتُكَ وَعُدَّةُ. اَللَّهُمَّ أَيَّدْهُ بِنَصْرِكَ
وَأَنْصُرْ عَبْدَكَ، وَقَوِّ أَصْحَابَكَ بِهِ وَصَبِّرْهُمْ وَافْتَحْ لَهُمْ مِنْ لَدُنْكَ
سُلْطَانًا نَصِيرًا، وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَأَمْكِنْهُ مِنْ أَعْدَانِكَ وَأَعْدَاءِ رَسُولِكَ،
يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ؛^۱

«ای شنونده هر صدا! ای جمع کننده هر فوت! ای آفریننده نفوس بعد از
موت! ای برانگیزنده! ای ارث برنده! ای آقای آقایان!... سؤال می کنم تو را به
حق تو بر برگزیدگان از خلق تو و به حقی که برای ایشان بر خودت
واجب کردی، که درود فرستی بر محمد و اهل بیت او، و اینکه منت
گذاری بر من در این ساعت به آزادی ام از آتش و وفا کن از برای ولی
خودت که دعوت کننده به سوی تو، به اذن توست و امین تو در خلق تو
و عین و دیده تو در بندگان تو بر خلق توست - بر او باد صلوات
و برکات تو - که وعده دادی او را. خدایا تأیید کن او را به نصرت خودت
و یاری کن بندهات را و نیرو بده به وسیله او اصحابت را و شکیبیا گردان
ایشان را و فتح کن برای ایشان از نزد خودت سلطنت و استیلای یاری

۱. ابن طاووس، فلاح السائل، ص ۱۷۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۶۲.

۵۸.....امامت و مهدویت / ج ۲

کننده‌ای را (یا یاری‌شده) و نزدیک ساز فرج او را و مسلط ساز او را بر دشمنان خودت و دشمنان پیغمبرت. ای رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان». عباد بن محمد (که این دعاها را شنید) عرض کرد: آیا برای خود دعا کردی فدایت شوم؟ فرمود:

«دَعْوَةُ لِنُورِ آلِ مُحَمَّدٍ وَسَابِقِهِمْ (سَابِقِهِمْ) وَالْمُنْتَقِمِ بِأَمْرِ اللَّهِ مِنْ أَعْدَائِهِمْ»؛

«برای نور آل محمد و سابق ایشان و انتقام‌گیرنده به امر خدا از

دشمنانشان دعا کردم».

سپس راوی خبر، از علایم ظهور آن حضرت پرسید و جواب شنید^۱ و این روایت را که از آن استفاده می‌شود مراد از ولی مطلق در لسان ائمه^۲ حضرت صاحب‌الزمان^۳ است، جمعی از علما - مانند شیخ طوسی در *مصباح‌المتهجد* - روایت کرده‌اند.^۲

۱. ابن طاووس، فلاح‌السائل، ص ۱۷۱؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۶۲ - ۶۳.

۲. طوسی، مصباح‌المتهجد، ص ۶۰ - ۶۱؛ نیز رجوع شود به کتاب *منتخب‌الاشتر*، تألیف نگارنده، ج ۳، ص ۲۱۸-۲۳۵.



دعای ندبه و بدعت

اگر کسی بگوید: دعای ندبه بدعت است و بعد از رسول خدا و ائمه هدی[^] پیدا شده و به ایشان بسته شده و کسانی که مهدیه می سازند و دعای ندبه برای عوام می خوانند و مردم را سگ امام زمان کرده و عوعو می کنند، اهل بدعت و دشمن امامند. آیا زمان رسول خدا| مهدیه یا زینبیه و یا خانقاه و صومعه در اسلام بوده و آیا شرافت مؤمن سگ شدن است و یا آدم حقیقی شدن؟

جوابش این است که: بدعت، وارد کردن کار و روشی است از پیش خود در برنامه های شرعی، که نه بالخصوص از پیغمبر و ائمه[^] درباره آن دستوری صادر شده و نه عموم یا اطلاق دستورات و اوامر آن بزرگواران شامل آن باشد ولی دعای ندبه:

اولاً: چنان که گفته شد بالخصوص وارد شده و اطمینان به صدورش هست و هیچ کس از پیش خود آن را نیاورده و لااقل کسانی که می خوانند اطمینان به صدور آن دارند.

ثانیاً: به واسطه آنکه متضمن حمد و سپاس خدا بر قضا و قدر او و ذکر فضایل و مناقب و مصائب اهل بیت[^] است، عمومات دعا و حمد و ذکر فضایل و مناقب و مصائب شامل آن می شود.

ثالثاً: این دعای ندبه را اگر شخص از پیش خود هم انشا کند و بخواند، بدعت

۶۰.....امامت و مهدویت / ج ۲

نیست، مثل اینکه خطبه یا قصیده‌ای مشتمل بر این مطالب انشا کند و مانند «دوازده امام خواجه» آن را برای مردم بخواند، یا مردم آن را بخوانند. این نه خلاف سنت پیغمبر اکرم است و نه بدعت و نه وارد کردن چیزی است در دین. این همان اجرای تعالیم و برنامه‌های دین است که به حسب صور و مصادیق و مظاهر، مختلف می‌شود.

و اما ساختن مهدیه و منتظریه و قائمیه نیز بدعت نیست مانند حسینیه؛^۱ زیرا اگر ما برای ذکر فضایل و مناقب، خانه‌ای بسازیم و آنجا را «دارالفضایل» بنامیم، یا برای قرائت قرآن و تعلیم تجوید خانه‌ای به نام «دارالقرائت» یا «دارالحفاظ» بنا کنیم، یا برای تعلّم و آموزش علوم اسلامی و فقه و تفسیر و حدیث، خانه دیگر و اسم آن را «مدرسه» بگذاریم، یا برای مطالعه و قرائت کتب «دارالکتب» یا «کتابخانه» درست کنیم، یا برای رسیدگی به حال فقرا و مستمندان و جمع‌آوری اعانه، محلی به نام خانه نیکوکاری بسازیم یا «دارالایتام» یا «پرورشگاه» یا «بیمارستان» یا «زایشگاه» - قربة الی الله تعالی - تأسیس کنیم همه مشروع و اجرای دستورات اسلام و برنامه‌های دین و اطاعت اوامر:

(وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى)؛^۲

«همکاری و معاونت کنید بر نیکی و پرهیزکاری».

۱. مؤید مشروع بودن این ابنیه برای ذکر فضایل و گریه در مصائب پیغمبر و اهل بیت^ع این است که: حضرت امیرالمؤمنین^ع برای حضرت فاطمه زهرا^ع در بقیع بیت‌الاحزان بنا فرمود و سیده نساء عالمیان وقتی صبح می‌کرد، با حسین^ع به آنجا می‌رفت و تا شب در آنجا می‌گریست. هنگامی که شب می‌شد، امیرالمؤمنین^ع می‌آمد و آن مظلومه محزونه را به منزل می‌آورد. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۷ - ۱۷۸؛ محدث قمی، بیت‌الاحزان، ص ۱۶۵.

۲. مائده، ۲.

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و بدعت..... ۶۱

**(وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ)؛^۱**

«و باید بوده باشد از شما گروهی که می خوانند به سوی خیر، و امر

می کنند به معروف و نهی می کنند از منکر».

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ)؛^۲

«به درستی که خدا به عدل و احسان فرمان می دهد».

و اوامر دیگر است.

مجرد اینکه در عصر پیغمبر| این بناها نبوده، دلیل بدعت نمی شود. بله! اگر غرض کسی از این بناها، ایجاد تفرقه بین مسلمانان و تشعب و دودستگی و اغراض شخصی و فردی و هم چشمی و رقابت و سوءاستفاده و جاه طلبی باشد، البته مذموم است، و اگر به قصد منصرف ساختن مسلمانان از مساجد و ایجاد مابه الامتیاز مذهبی و اجرای برنامه های غیرمشترک و غیروارد و خواندن اوراد و اذکاری که نرسیده (مثل ذکر جبرئیلیه یا یونسیه به عدد مخصوص و امثال آن) محلی مثل خانقاه بسازد، بدعت و ضلالت است. این دو جهت را نباید باهم اشتباه کرد، و باید متوجه بود که دارالحفاظ و دارالضیافه و دارالمعلمین یا دارالوعاظ یا حسینیه و مهدیه، با خانقاه و صومعه خیلی فرق دارد. اینجا (خانقاه) مرکز یک فرقه خاص و دسته ای است که ملتزم به طریقه مخصوص و شیخ و پیرو و مرشد و سلسله ای شده اند که از شرع نرسیده است و آنجا یک مرکز آزاد برای همه و بدون قید و شرط است. مع ذلک چون مقام، مقام بیان حقیقت است، تذکر می دهم که حفظ مرکزیت

۱. آل عمران، ۱۰۴.

۲. نحل، ۹۰.

مساجد - که خانه خدا و خانه عموم مسلمانان است - لازم است و همه باید باهم در عمران مساجد به جماعات و مجالس دعا و وعظ و تبلیغ و قرائت قرآن و غیر اینها همکاری کنند تا باشکوه‌ترین اجتماعات دینی در مساجد تشکیل شود و قدر و منزلت مسجد محفوظ بماند. و اگر این مؤسسات را هم به نام آن حضرت در مسجد قرار دهند یا رواقی از رواق‌های مسجد را به این عنوان بنامند، یا آنکه مدارس و مراکز تبلیغی تأسیس کنند و به نام جامع‌المهدی یا مسجد المهدی یا رواق صاحب‌الامر، یا مدرسه‌المهدی و مکتبه‌المهدی بنامند، و در موقع خواندن دعای ندبه یا کمیل یا ادعیه دیگر از آنجا استفاده کنند، مناسب‌تر و با نظر مبارک خود آن حضرت موافق‌تر است، به‌علاوه در تأسیس این اماکن، وضع محیط‌ها و مساجد و مناسبت‌ها را هم باید در نظر گرفت.

اما اینکه نوشته شده: بعضی خود یا دیگران را سگ امام می‌شمارند و شرافت مؤمن به این است که آدم حقیقی باشد نه سگ.

جواب این است که: هیچ‌کس نمی‌گوید مؤمن سگ است، و این عبارات که من سگ درگاه خدا یا سگ در خانه پیغمبر یا امام هستم، معنایش این نیست که من سگ هستم. این الفاظ معنای لطیف و دل‌پسندی دارد که خودبه‌خود در ذهن شنونده وارد می‌شود و لذا کسی جز شما به گوینده آن اعتراض نمی‌کند که چرا خود را سگ خواندی و چرا دروغ گفتی. غرض این است که همان‌گونه که سگ در خانه صاحبش را رها نمی‌کند و اگر او را براند و دور کند به‌جای دیگر روی نمی‌آورد و وفا و حق‌شناسی دارد و پاس احترام ولی‌نعمت خود را نگاه می‌دارد و از صاحبش و خانه‌اش دفاع می‌کند و عنایت کم و لقمه نان صاحبش را بر سفره‌های چرب دیگران برمی‌گزیند، من هم بر سر کوی شما مقیم شده و در خانه شما را رها نمی‌کنم، و به پاسبانی منزل محبوب و مراد خود افتخار می‌کنم.

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و بدعت..... ۶۳

این تعبیر بسیار عرف‌پسند و شیرین و عاطفی و مهیج است و در اشعار شعرا و اهل ذوق عرب و عجم، بسیار است که در درگاه خدا، یا پیغمبر یا امام، حقیرانه خود را سگ می‌شمارند؛ مانند این اشعار:

| | |
|---------------------|--------------------|
| لقمه نانی به | کم نگردد از |
| این سگ کن عطا | عطایت ای خدا |
| شاهها چو تو را | گر من بدم آن سگ |
| سگی بباید | تو شاید |
| هستم سگی ز حبس | بر شاخ گل هوات |
| جسته | بسته |
| از مدح تو با | زنجیر وفا به |
| قلاده زر | حلقم اندر |
| خود را به قبول | بستم به طویله |
| رایگانانت | سنگانت |
| افکن نظری بر | سنگم مزن و مرانم |
| این سگ خویش | از پیش |
| من سگ اصحاب کهفم بر | نیم‌نانی می‌رسد تا |
| درپاکان مقیم | نیم‌جانی در تن است |

و این ضعیف هم در منظومه مناجات علی × خطاب به آن حضرت عرض کرده‌ام:

| | |
|-----------------|----------------|
| بسته سنبل گیسوی | فخرم این بس که |
| توأم | سگ کوی توأم |

نابغه علم و ادب و افتخار جامعه شیعه و اسلام، شیخ بهاء‌الدین عاملی+ برای کسی مثل شاه‌عباس کبیر از بین تمام القاب شاهانه این لقب را برگزیده و در آغاز کتاب جامع عباسی چنین می‌فرماید:

«چون توجه خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس، کلب آستان علی بن

ابی طالب×، شاه عباس الحسینی الموسوی...^۱.

به نظر ما این جمله «کلب آستان علی بن ابی طالب×» برای معرفی شاه عباس کبیر از تمام القاب نفرت‌انگیز و پر از مبالغه‌ای که برای شاهان صفوی و سلاطین دیگر گفته شده، دلپذیرتر و ارزنده‌تر و جذاب‌تر است و لطفی که در این جمله به کار رفته در هیچ‌یک از عناوینی که در ابتدای کتاب‌ها برای پادشاهان نوشته شده، وجود ندارد.

هم‌اکنون از تاریخ وفات عضدالدوله دیلمی قریب یک‌هزار و بیست سال می‌گذرد، و این افتخار در ضمن مفاخر او در کتاب‌ها نوشته می‌شود که در روی سنگ قبر او در نجف اشرف، در جوار مرقد مطهر مولای متقیان علی× این آیه نوشته شده:

(وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ)^۲؛

«و سگ آنها دست‌های خود را بر دهانه غار گشوده بود».

مع‌ذلک، ما نمی‌گوییم: گویندگان همه این‌گونه الفاظ را در هر مجلس و منبر، یا در هر شعر و قصیده تکرار کنند و از طریق بلاغت و تکلم به مقتضای حال بیرون روند.

۱. بهائی عاملی، جامع عباسی، ص ۲.

۲. کشف، ۱۸؛ آل محبوبه نجفی، ماضی النجف و حاضرها، ج ۱، ص ۱۲۱ - ۱۲۲؛ فقیهی، شاهنشاهی عضدالدوله، ص ۱۹۱ - ۱۹۲؛ دایرةالمعارف تشیع، بقعه آل بویه، ج ۳، ص ۳۰۶.



دعای ندبه و آیه:

(وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ) ^۱

ایراد دیگری به متن دعای ندبه شده است که: این جمله که راجع به حضرت

ابراهیم × می گوید:

«وَسَأَلْتُكَ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ، فَأَجَبْتَهُ وَجَعَلْتَ ذَلِكَ عَلَيَّ» ^۲.

با قرآن مخالف است، یعنی حضرت ابراهیم × از تو سؤال کرد برای او زبان راستی قرار دهی در آیندگان، پس اجابت کردی او را و قرار دادی آن را علی و این افترا به قرآن و حضرت ابراهیم × است؛ زیرا حضرت ابراهیم ×، چنان که در قرآن، آیه ۸۴ سوره شعراء گفته: (وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ) و مقصود او این بوده است که آیندگان از امم درباره او خوش گفتار باشند و دروغ به او نیندند و تهمت‌هایی که به حضرت داوود و سلیمان و عیسی ^۳ زدند به او نزنند و خدا او را اجابت کرده و تمام امت‌ها، چه یهود و چه نصاری و چه مسلمین، به حضرت ابراهیم × خوش بین و او را قبول دارند، و او را بت شکن می دانند و این تناسبی با جمله «وَجَعَلْتَ ذَلِكَ عَلَيَّ» ندارد. خدا در کجای قرآن حضرت ابراهیم × یا مقصود او را علی قرار داد؟ اصلاً «او را علی قرار دادی» معنا

۱. شعراء، ۸۴.

۲. مشهدی، المزار، ص ۵۷۴؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۰۵.

۶۶.....امامت و مهدویت / ج ۲

ندارد. بلکه مقصود از «عَلِيًّا» در سوره مریم ارتفاع و بلندی است برای گفتار تمام انبیا.

جواب: این جمله دعای ندبه از قرآن اقتباس شده و دلیل بر قوّت متن آن است. شما در آیه ۴۹ و ۵۰ سوره مریم و آیه ۸۳ و ۸۴ سوره شعراء دقت کنید و ببینید دعای ندبه با این لطف تعبیر چگونه مضمون این آیات را بیان می‌کند و قرآن و دعای ندبه هر دو یک حقیقت را می‌پرورانند و هیچ‌گونه مخالفتی باهم ندارند. در آیه ۸۳ و ۸۴ سوره شعراء، از حضرت ابراهیم* نقل می‌فرماید که این گونه از خدا مسئلت کرد:

(رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ * وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ)؛

«پروردگارا به من علم و دانش ببخش و مرا به صالحان ملحق کن، و برای من زبان راستی در آیندگان قرار ده.»

و در آیات ۴۹ و ۵۰ سوره مریم می‌فرماید:

(فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا * وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا)؛

«چون ابراهیم از آنها و آنچه که غیر از خدا می‌پرستیدند کناره‌گیری کرد، اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و همه را نبی گردانیدیم و از رحمت خودمان به آنها بخشیدیم و برای ایشان (یعقوب و اسحاق و ابراهیم) لسان صدق علی قرار دادیم.»

حال ملاحظه فرمایید جمله‌ای که در دعای ندبه است، مضمون همین آیات است و هیچ مخالفتی با قرآن در آن تصور نمی‌شود.

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و آیه: «وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» ۶۷

شما چطور این جمله را با قرآن مخالف می‌گیرید؟ برحسب این آیات، نه سؤال حضرت ابراهیم[×] از خدا قابل انکار است و نه اجابت خدا، شما می‌گویید مقصود از «عَلِيًّا» در سوره مریم ارتفاع و بلندی برای گفتار تمام انبیا است، تا این دو آیه را از هم جدا کنید. چرا ضمیر «لَهُمْ» را به مرجعی که باید طبق سیاق کلام به آن ارجاع داد، ارجاع نمی‌دهید؟

چرا قرآن را مطابق میل خودتان تفسیر می‌کنید و جمله دعا را به نحو دیگر معنا می‌نمایید، تا مخالفت درست شود و دلیل بر بی‌اعتباری دعای ندبه بتراشید، و جمله‌ای را که حَقًّا دلیل اعتبار دعا است دلیل بی‌اعتباری آن قرار می‌دهید؟

عجیب است؛ شما بفرمایید: مراد از این آیات قرآن این است که ابراهیم[×] از خدا خواست که ذکر نیک او در بین امم باقی و نام نیکش بر زبان‌ها جاری باشد و خدا هم این دعا را مستجاب گردانید و نام نیک او را بلند، و اسم و آوازه او را علی قرار داد و این جمله دعا را هم به همین معنا حمل کنید، و «وَجَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا» را چنان‌که در آیه (لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا) به معنای علی نگفتید، در جمله دعا هم نگویند، مختارید. اما چرا قرآن را به یک نحو معنا می‌کنید و دعای ندبه را نحو دیگر، و بعد می‌گویید: دعا با قرآن مخالف است؟!

چرا می‌گویید: (جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا) که امتیازی برای حضرت ابراهیم و اسحاق و یعقوب[^] در بین انبیای گذشته است، ارتفاع و بلندی گفتار تمام انبیا است، و آیه را برخلاف ظاهرش تفسیر می‌کنید؟ به‌علاوه اگر هم مربوط به تمام انبیا باشد، چه اشکالی دارد که اعلام اجابت دعای حضرت ابراهیم[×] نیز در اینجا مراد باشد؟ مگر دعای ابراهیم[×] نباید مستجاب شود؟

به‌هر حال یا به این نحو بگویید، یا به تفسیر مراجعه کنید و احادیث و روایات

۶۸.....امامت و مهدویت / ج ۲

اهلبیت^۱ را در تفسیر قرآن بپذیرید و روایت علی بن ابراهیم قمی، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از حضرت امام حسن عسکری^۲ را ملاحظه کنید که امام^۳ می فرماید: **(وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا)**؛ یعنی امیرالمؤمنین^۴.

اگر این حدیث را در تفسیر آیه مستند قرار دهیم که طبق احادیث متواتره «ثقلین» و «امان» و «سفینه» و غیر اینها، باید همین حدیث را مستند تفسیر قرار بدهیم، باز هم آیه و جمله دعا باهم مطابق و موافقند، و باز هم این جمله چون موافق با قرآن و تفسیر آن می شود، بر اعتبار دعا می افزاید.

پس معلوم شد که به هر نحو در تفسیر آیه بگوییم، این موضوع تأیید می شود که این جمله دعا از کتاب خدا اخذ شده و با قرآن مجید موافق است.

۱. قمی، تفسیر، ج ۲، ص ۵۲؛ فیض کاشانی، تفسیرالصادق، ج ۳، ص ۲۸۴؛ حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۳۳۹.



قرآن مجید و جملہ:

«وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ»

اشکال دیگری که به متن دعای ندبه کرده‌اند این است که جمله: «وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ»^۱ که می‌گوید پیغمبر را داخل کردی به تمام مشرق‌ها و مغرب‌ها، با آیه اول سوره اسراء مخالف است؛ زیرا خدا در این آیه می‌فرماید:

(سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ

الْأَقْصَى)؛^۲

یعنی «منزه است خدایی که سیر داد بنده خود را از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی»، نه تمام مشرق‌ها و مغرب‌ها و ثانیاً زمین، مشرق‌ها و مغرب‌ها دارد؛ اما برای خدا مشرق‌ها و مغرب‌ها نیست؛ زیرا خدا همه‌جا هست و مکان ندارد. گوینده دعای ندبه خدا را در وسط مشرق‌ها و مغرب‌ها قرار داده است.

جواب از این اشکال این است که:

اولاً: لفظ مشارق و مغارب در این مقامات، صریح در اینکه مراد تمام مشارق و مغارب است، نیست. مثل اینکه می‌گوییم: فلانی سفر دریا کرده و حیوانات

۱. مشهدی، المزار، ص ۵۷۵؛ ابن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۵۰۵.

۲. اسراء، ۱.

دریایی را دیده یا به فلان شهر رفت و مردم آن شهر را دید، یا مناظر فلان قاره را تماشا کرد، یا مملکت شما را دید، که غرض این است که از این نقاط دیدن کرده و از وضع فلان شهر یا مناظر فلان قاره یا اوضاع فلان مملکت بااطلاع است. در این جمله نیز ممکن است مراد این باشد که خدا آن حضرت را در مشارق و مغارب وارد گردانید. بله البته باید به قدری باشد که این اطلاق که معرض توهم تمام افراد است، حسن استعمال داشته باشد.

ثانیاً: این مشارق و مغارب، مشارق و مغارب زمین نیست؛ زیرا مردم دیگر هم این مشارق و مغارب را کم و بیش دیده‌اند و امتیازی برای رسول اکرم نمی‌شود، بلکه مراد از این مشارق و مغارب، مشارق و مغارب کرات و ستارگان و شمس و کهکشان‌ها و عوالمی است که پیغمبر را خدا بر آنها سیر داد و امکان دارد که مراد هم مشارق و مغارب تمام آنها باشد؛ زیرا با اعجاز، همان‌طور که سیر دادن آن حضرت به اکثر این مشارق و مغارب امکان‌پذیر است، به تمام آنها نیز امکان دارد.

بنابراین، اگر مراد از «إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» در آیه شریفه بیت المقدس باشد، با این جمله از دعای ندبه «وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ» منافات ندارد؛ زیرا این جمله به ادامه جریان معراج بعد از مسجدالاقصی اشاره می‌کند، و آیات و اخبار دیگر را شرح می‌دهد. و اگر مراد از «مسجدالاقصی» در آسمان باشد^۱ که خدا پیغمبر را به آنجا سیر داد، پس سیر به مشارق و مغارب کرات دیگر برای آن حضرت حاصل شد و این جمله موافق با مضمون همین آیه نیز هست.

به هر حال و به هر نحو که آیه تفسیر شود، به هیچ وجه دلالت بر عدم ورود پیغمبر به مشارق و مغارب ندارد و مخالفتی بین دعا و قرآن از این نظر فرض

۱. به کتب تفاسیر مراجعه شود.

فروغ ولایت در دعای ندبه / قرآن مجید و جمله: «وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ» ۷۱
نمی شود.

و اما جواب اشکال دوم: اگر کسی اندک ذوق و آشنایی به ادب و لسان عرب و عجم داشته باشد، می داند معنای این اضافه این نیست که خدا هم دارای مشرق‌ها و مغرب‌ها است، بلکه مقصود از این اضافه، اضافه شیء است به مالک و صاحب و مربی و صانع و خالقش، مثل اینکه می‌گوییم: «سَمَاؤُكَ وَأَرْضُكَ وَبِحْرُوكَ وَبِرُّوكَ»؛ یعنی آسمان و زمین تو و برّ و بحر تو. این معنایش این نیست که ذات خدا آسمان و زمین، دریا و خشکی دارد، یا اینکه آسمان و زمین و برّ و بحر مکان خدا است، بلکه معنایش این است که او مالک و صاحب‌اختیار و خالق آنها است. مشارق و مغارب هم چون از آیات خدا است، به خدا اضافه می‌شود؛ زیرا او جاعل و قراردهنده نظام مشارق و مغارب و پدیدآورنده همه است، و اگر کسی این معنا را که بر ذوق هیچ‌کس حتی عوام هم پوشیده نیست، ملتفت نشود واقعاً جای تعجب است.

یک نکته راجع به قرآن

این جمله «وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقَكَ وَمَغَارِبَكَ» هم، جمله‌ای است که از قرآن اقتباس شده، از آیه:

(رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ)؛^۱

«پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آنها است و پروردگار مشرق‌ها».

و نیز آیه:

(فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ)؛^۱

«پس سوگند به پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها».

و این دو آیه و آیه:

(وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ

وَمَغَارِبَهَا)؛^۲

«و به ارث دادیم قومی را که استضعاف می‌شدند، مشرق‌های زمین

و مغرب‌های آن».

از معجزات علمی قرآن شمرده شده است؛ زیرا باینکه در عصر نزول قرآن، کروییت زمین و سایر کرات کشف نشده بود و زمین را ساکن و مرکز می‌دانستند، و برای آن یک مشرق و مغرب حقیقی بیشتر تصور نمی‌کردند و از قاره جدید اطلاع نداشتند، این آیات از مشارق و مغارب حقیقی زمین و کرات دیگر و منظومه‌های شمسی خبر می‌دهد، و اعلام می‌دارد که به‌طور دائم و متوالی و متعاقب به‌واسطه کروییت زمین و حرکت آن به دور خود، طلوع آفتاب بر هر نقطه‌ای از نقاط ارض، حقیقتاً مستلزم غروب آن از نقطه دیگر است تمام نقاط زمین، مشرق و مغرب حقیقی می‌شود.

درضمن، این آیات از نظام واحدی که در تمام این کرات و از مشارق و مغارب صدها میلیون کره و منظومه و کهکشان برقرار است خبر می‌دهد و نیز خبر می‌دهد که پروردگار، و به وجود آورنده این نظم محیرالعقول، خدای واحد یگانه است و این معانی در اخبار نیز مطرح شده و اهل بیت رسالت^ه هم که مفسر

۱. معارج، ۴۰.

۲. اعراف، ۱۳۷.

فروغ ولایت در دعای ندبه / قرآن مجید و جمله: «وَأُطِئْتُهُ مُشَارِقَكَ وَمَعَارِبِكَ»..... ۷۳

قرآن هستند، از آن خبر داده‌اند^۱ که اینجا محل بیان تفصیلات آن نیست.

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۶ (ص ۴۶ - ۵۳)، «دعاؤه عند الصبح و المساء».



دعای ندبه و علم پیغمبر و امام

ایراد دیگری که شده است این است که در دعای ندبه می‌گوید:

«وَأُودِعْتَهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى انْقِضَاءِ خَلْقِكَ»؛^۱

«علم آنچه بوده و خواهد بود را تا انقراض عالم به او سپردی».

در حالی که چند جای قرآن ضد این جمله است؛ در یک جا قرآن فرموده است:

(يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ

رَبِّي)؛^۲

«از تو دربارهٔ زمان رستاخیز سؤال می‌کنند، کی فرا می‌رسد؟ بگو:

علمش فقط نزد پرورگار من است».

و در آخر سوره لقمان می‌فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ

وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ

تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ)؛^۳

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۰۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۵.

۲. اعراف، ۱۸۷. و این معنایی که از آیه شده معنای مفهومی است، نه منظوقی و اعتبار معنای مفهومی

مورد اختلاف است.

۳. لقمان، ۳۴.

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و علم پیغمبر و امام.....۷۵

«همانا علم به ساعت (قیامت) نزد خدا است، و او باران را فرو بارد
و او آنچه در رحم‌های آبستن (نر و ماده و زشت و زیبا) است می‌داند
و هیچ‌کس نمی‌داند که فردا چه به دست می‌آورد و هیچ‌کس نمی‌داند که
در کدام سرزمین مرگش فرا می‌رسد پس خدا به همه چیز خلاق عالم
و آگاه است.»

که علم این پنج چیز را خدا منحصر به خود قرار داده و حضرت امیر[×] در
خطبه ۱۲۸ **نهج البلاغه**، فرموده: این پنج چیز را نه پیغمبر می‌داند، و نه وصی او^۱
و در سوره توبه فرموده است:

(وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ)؛^۲

«از اهل مدینه گروهی سخت بر نفاق پایبندند تو آنها را نمی‌شناسی

ولی ما آنها را می‌شناسیم.»

و در سوره مطففین فرموده است:

(وَمَا أَدْرِيكَ مَا سَجَّيْنٌ)؛^۳

«تو چه می‌دانی که سجین چیست؟»

(وَمَا أَدْرِيكَ مَا عَلِيُونُ)؛^۴

«و تو چه می‌دانی که علیون چیست؟»

و در سوره احقاف فرموده است:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸ (ج ۲، ص ۱۰ - ۱۱).

۲. توبه، ۱۰۱.

۳. مطففین، ۸.

۴. مطففین، ۱۹.

(وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بِيَوْمِئِذٍ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ)؛^۱

«بگو نمی دانم با من و شما چه خواهد شد، من پیروی نمی کنم مگر

آنچه به من وحی شود».

و در سوره اسراء فرموده است:

(وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا)؛^۲

«عطا نشد به شما مگر کمی از علم».

و در تفسیر آیه ۲۴ سوره كهف وارد شده كه از رسول خدا| سؤالی كردند و فرمود: جواب می دهم، ولی ان شاء الله نگفت، پس تا چهل روز وحی نیامد، و رسول خدا| ندانست جواب گوید.^۳

پس اگر علم «ما كان وما يكون» داشت، جواب می داد، پس این جمله از دعای ندبه ضد قرآن است.

جواب:

این جمله، در روایات بسیار، به همین لفظ یا مانند آن وارد شده و می توان نسبت به صدور آن دعوی تواتر اجمالی نمود، پس صدور این متن و دلالت آن بر اینکه پیغمبر و ائمه^۴ دارای علم «ما كان وما يكون» می باشند، قابل انکار نمی باشد و وجود آن در دعای ندبه، سبب ضعف آن نمی گردد.

در کتاب *الكافی و الوافی* بابی است به این عنوان:

«بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ يَعْلمُونَ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ، وَأَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِمُ الشَّيْءُ

صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛ باب اینکه امامان^۵ می دانند علم آنچه بوده و آنچه خواهد بود

۱. احقاف، ۹.

۲. اسراء، ۸۵.

۳. قمی، تفسیر، ج ۲، ص ۳۲، ۳۴.

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و علم پیغمبر و امام..... ۷۷

و اینکه پنهان نمی‌گردد از ایشان چیزی، درود خدا بر ایشان».

علاوه بر ابواب دیگر و روایات زیاد، سایر کتب حدیث نیز همه، عنوان این باب را تأیید می‌کنند. و اگرچه مسئله علم پیغمبر و امام، از مباحث مهم و پیچیده است، ولی اهل فن و کسانی که آشنا به علوم اهل بیت، و حدیث شناس می‌باشند، اطراف و جوانب آن را روشن ساخته و در کتب حدیث و همچنین کتاب‌هایی که بالخصوص در علم امام و حدود آن تألیف شده^۱ توهم تنافی بین روایات و ظواهر بعضی از آیات قرآن رفع شده است، و چگونه می‌شود که این روایات که به صدورشان یقین داریم، اگر مخالف با قرآن باشند، از امام × که اعلم مردم به علوم و مقاصد قرآن است صادر شده باشد.

مضافاً بر اینکه در همین پنج موردی که شما گمان کرده‌اید آیه دلالت بر عدم تعلق علم امام به آن دارد، به‌طورمسلم در موارد بسیار، پیغمبر و ائمه^۲ خبر داده‌اند، و بلکه برحسب قرآن، از این موارد ملائکه و انبیا خبر داده و انبیای گذشته از انبیای آینده خبر داده‌اند و همچنین علم آجال خلق در نزد ملک‌الموت است.

لذا باید گفت حتی آیه: (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ)^۲ باوجود این قرائن معلوم، این‌گونه ظهوری را که شما گمان می‌کنید ندارد.

پس در طرح پرسش در این موضوع باید سؤال از مفاد و تفسیر این آیات کرد
به این بیان:

۱. مانند کتاب *معارف‌الاسلامی بمراتب‌الخلفاء‌الرحمانی*، عبدالحسین لاری؛ که نسخه چاپی آن در کتابخانه جامع مرحوم آیت‌الله العظمی آقای بروجردی & در قم موجود است، و کتاب *علم‌الامام*، محمدحسین مظفر، که ترجمه آن نیز با مقدمه ارزنده‌ای از علامه قاضی طباطبائی طبع شده است.
۲. لقمان، ۴۳.

سؤال:

باینکه به طور قطع و یقین، و برحسب تواریخ مسلم و احادیث معتبر بین اهل اسلام و آیات قرآن مجید، پیغمبران و ملائکه و ائمه^ه از موارد مذکور در همین آیه مانند:

(مَا فِي الْأَرْحَامِ)؛^۱

«آنچه که در رحم‌ها است».

آجال و آینده اشخاص خبر داده‌اند، پس مراد از این آیه و سایر آیاتی که ظاهر آن، نفی علم غیب از غیر خدا و اختصاص آن به خداوند متعال است، چیست؟ و معنای اختصاص علم این امور به خدا- باینکه به قول ابن‌ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه^۲ -، در شرح خطبه ۱۲۶ که ایرادکننده به آن استشهاد کرده، خدا پیغمبرش را از حوادث آینده خبر داد، مانند اینکه فرمود:

«سَتَفْتَحُ مَكَّةَ»؛

«به زودی مکه را فتح خواهی کرد».

یا پیغمبر، وصی خود را از آینده و فردایش خبر داد مانند:

«سَتُقَاتِلُ النَّاكِثِينَ»؛

«به زودی با پیمان‌شکنان جنگ خواهی کرد».

چه می‌باشد؟

جواب می‌دهیم: این آیات بر دو دسته هستند:

آیات دسته اول

۱. لقمان، ۴۳.

۲. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۱۷ - ۲۱۸.

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و علم پیغمبر و امام..... ۷۹

آیاتی هستند که ظاهر آن به طور اجمال، اختصاص علم غیب به خدا است که اطلاق یا عمومشان، مخصص و مقید شده است مانند آیه: (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ)^۱ و پس از این تخصیص که به حکم «الْقُرْآنُ يُخَصِّصُ بَعْضُهُ بَعْضًا كَمَا يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا» مسلم و معتبر است، می‌گوییم:

تفسیر آیه به نحوی صحیح است که با آن علم ضروری بدیهی و اخبار پنج گانه به موجب تاریخ و حوادث و وقایع کثیر ثابت و محرز است و قابل انکار نیست و کتاب و سنت هم آن را تأیید می‌کند، موافق باشد.

پس در تفسیر این آیات اگر نگوییم از آیات متشابه است، تفسیر صحیح این است که با آنچه خارجاً وقوع یافته، موافق باشد و از ظاهر لفظ و کلام نیز عرفاً خارج نباشد.

و این به یکی از چند وجه ممکن است:^۲

وجه اول:

مراد از علم غیب مختص به ذات الوهیت، علم غیب ذاتی است که عین ذات او و قدیم است و به افاضه و اعطای کسی نیست و در عرض آن علمی و عالمی فرض نمی‌شود و مراد از علم پیغمبر و امام (چه علم حضوری و چه علم حصولی اشائی باشد) آن علمی است که به طریق الهام یا وسایل دیگر، از جانب خدا به آنها اعطا شده است که فرق حقیقی بین علم معصوم، و هرکسی که به غیبی اطلاع دارد - حتی خود ما هم که به بسیاری از غیب‌ها به وسیله قرآن

۱. لقمان، ۴۳.

۲. بعضی از جوهری که ذکر می‌شود، با بعضی دیگر متحد است ولی از نظر واضح شدن مطلب با عبارات و بیان دیگر نیز جداگانه و علی‌حده نوشته شده، چنان‌که اگر کسی در این وجوه دقت کند، برای او جواب اشکالاتی که در هر دو دسته از آیات تصور شده، واضح می‌شود.

۸۰..... امامت و مهدویت / ج ۲

و اخبار پیغمبر و امام آگاهیم - با علم خدا همین است که علم ما ذاتی نیست و عین ذات نیست و حادث است و قدیم نیست، اما علم خدا ذاتی و عین ذات و قدیم است و به عبارت دیگر علم پیغمبر و امام، آخرین درجه علم ممکن است و علم خدا علم واجب الوجود است و این وجه به طور کلی نسبت به تمام آیات - بدون آنکه نیازی باشد به تقييد اطلاق آنها به موارد پنج گانه - جاری است و مؤيد این است آیه شریفه:

(عَالَمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسُنُّكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا)؛^۱

«خدا عالم غیب است و احدی را بر غیب خود مطلع ننماید؛ مگر رسول مرتضی و برگزیده را که از پیش رو و از پشت سر او نگهبان قرار داده است».

و همچنین آیه:

(وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ)؛^۲

۱. جن، ۲۶ - ۲۷.

۲. آل عمران، ۱۷۹. محتمل است غیبی که در این آیه مذکور است، همان غیب مختص به ذات خدا باشد که جز انبیا و ائمه^ع، کسی بدون واسطه استعداد تعلم آن را از ذی علم نداشته باشد و مقصود این است که بدون واسطه انبیای الهی شما را به سرّ غیب آگاه نمی کند ولی از پیغمبرانش برمی گزیند هر که را بخواهد تا شما را از غیب آگاه کنند؛ وگرنه معلوم است که بسیاری از مردم حتی به وسیله خواب و مانند آن از بعضی غیبها آگاه می شوند و به واسطه انبیا هم بر بسیاری از غیبها اطلاع داریم. پس این دلیل بر این است که علم غیب را باید از انبیا گرفت. و ممکن است مراد این باشد که خدا غیر از انبیا کسی را با واسطه یا بدون واسطه از علم غیبی که مختص به ذات اوست، آگاه نمی سازد و بنا بر هر دو احتمال اگر دقت شود، آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ تقييد می شود و به کلی اشکال مرتفع می گردد.

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و علم پیغمبر و امام..... ۸۱

«خدا شما را بر غیب مطلع نمی‌گرداند ولیکن از پیغمبرانش هرکسی را که بخواهد برای اطلاع بر آن برمی‌گزیند».

وجه دوم:

که پس از تقیید اطلاقات به این موارد پنج‌گانه گفته می‌شود، این است که علم خدا حضوری ذاتی و عین ذات، و علم پیغمبر و امام نسبت به غیر موارد پنج‌گانه حضوری غیرذاتی و نسبت به موارد پنج‌گانه حصولی و اثنائی است.

وجه سوم:

اینکه مراد از این آیه این باشد که علم این موارد پنج‌گانه به‌طور عموم به نحوی که شامل تمام افراد و انواع و مجردات و مادیات باشد، اختصاص به خدا دارد، اما برای ولیّ و امام تا حدودی که بر ما مشخص نیست نیز این علوم حاصل می‌شود و به عبارت دیگر به‌طور نامحدود این علوم مختص به خدا است و برای پیغمبر و امام به‌طور محدود حاصل می‌شود و ممکن است مؤید این وجه باشد، این آیه شریفه:

(اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ وَ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزْدَادُ وَ كُلُّ

شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ)؛^۱

«خدا آنچه را که هر (جنس) ماده‌ای برمی‌دارد و آنچه را

رحم‌ها می‌کاهد و آنچه را زیاد می‌سازد می‌داند و همه چیز

نزد او به اندازه است».

وجه چهارم:

اینکه نفی علم به موارد پنج‌گانه از غیرخدا بالذات است، یعنی هویت و ذات

۸۲.....امامت و مهدویت / ج ۲

غیر او حاجت محض و فقر مطلق است، پس منافات ندارد که بالعرض و به افاضه خدا این علوم را دارا شود.

وجه پنجم:

این است که مراد از اختصاص علم غیب به خدا این است که مصداق واقعی و حقیقی علم که از هیچ لحاظ جهلی در آن متصور نیست، علم خدا است که ذاتی است و هویتش عین علم و عین حیات و عین قدرت و سایر صفات ذاتیه کمالیه است، چنان که مصداق واقعی حقیقی عالم نیز که نه زماناً و نه رتبه و نه از حیث ذات، جهلی در او نیست خدا است که تمام موجودات در ذات خود جاهل و محتاج هستند و فقط او عالم بالذات و غنی بالذات است. اگر آنی فیض او قطع شود، همه دانایان و همه موجودات در جهل تام و نیستی مطلق سقوط می کنند:

(قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ

إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ)؛^۱

«بگو آیا می بینید شما، اگر بگیرد خدا گوش و چشم شما را و مهر زند

بر دل های شما، کیست خدایی غیر الله که بیاورد برای شما آن را؟».

تمام موجودات، یا با وسایل و آلات مادی و جسمی، یا توسط وسایل غیرمادی مثل الهام و غیر آن، عالم می شوند؛ ولی خداوند متعال بالذات و بدون هیچ وسیله ای عالم و دانا است، پس نفی علم از ممکنات - با قطع نظر از آلات و جوارح و وسائط و وسایل - صحیح است و ممکن است بگوییم: «الْإِنْسَانُ لَيْسَ بِعَالِمٍ» یعنی عالمیت و انسانیت متصادق نیستند، و «الْإِنْسَانُ أَوْ الْمُمْكِنُ عَالِمٌ» به حمل هو

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و علم پیغمبر و امام..... ۸۳

هو صحیح نیست؛ بلکه به حمل ذو هو نیز حقیقه و بالذات صحیح نیست، هر چند مجازاً و بالعرض صحیح باشد، به این لحاظ که اوصاف خدا عین ذات و ذات او مصداق واقعی این صفات است که می‌گوییم: «هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» باینکه انسان ها نیز با واسطه و بالعرض سمیع و بصیرند، و نیز می‌گوییم:

«هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ، عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» از این لحاظ سمیع و بصیر و علیم و قدیر، منحصر به ذات اقدس اوست و بر باقی مجازاً و عرضاً اطلاق می‌شود و نفی آن به این ملاحظه از همه ممکن است، و صحیح است بگوییم: «هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» چون مقام، مقام برشمردن صفات الوهیت و واجب‌الوجود و ابراز فقر ممکن به حیثیت امکانی که نیستی محض است می‌باشد.

در حدیث از هشام بن سالم است:

قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ «فَقَالَ لِي: «أَتُنَعِّتُ اللَّهَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «هَاتِي». فَقُلْتُ: هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، قَالَ: «هَذِهِ صِفَةٌ يَشْتَرِكُ فِيهَا الْمَخْلُوقُونَ». قُلْتُ: فَكَيْفَ تَنْعِنُهُ؟ قَالَ: «هُوَ نُورٌ لَا ظُلْمَةَ فِيهِ، وَحَيَاةٌ لَا مَوْتَ فِيهِ، وَعِلْمٌ لَا جَهْلَ فِيهِ». فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَأَنَا أَعْلَمُ النَّاسِ بِالتَّوْحِيدِ؛^۱

گفت: داخل شدم خدمت امام صادق × فرمود به من: «آیا خدا را توصیف می‌کنی؟» عرض کردم بلی. فرمود: «توصیف کن». گفتم او شنونده و بینا است. فرمود: «این صفتی است که مخلوق‌ها در آن شریکند». گفتم: پس چگونه توصیف می‌کنید؟ فرمود: «او نوری است که

۱. صدوق، التوحید، ص ۱۴۶؛ جزائری، نورالبراهین، ج ۱، ص ۳۶۸.

ظلمت و تاریکی در آن نیست و حیات و زندگی است که مرگ در آن راه ندارد و علمی است که نادانی و جهل در او نیست». پس از خدمت آن حضرت بیرون شدم درحالی که داناترین مردم به توحید بودم.

که ظاهراً استفاد از این روایت است که اطلاق سمیع و بصیر بر ذات واجب، با اطلاق آن بر ممکن به یک نحو نیست؛ زیرا در مقام اطلاق آن بر واجب، اطلاق و وجه صحّت، حمل و اطلاق حقیقی است و آن این است که حقیقت صفت، عین ذات موصوف است، او حیّ و زنده‌ای است که موت و فنا در او راه ندارد، و نور و سمیع و بصیر و عالمی است که از حیث ذات خود، تاریکی و ناشنوایی و نابینایی و ناآگاهی به هیچ‌وجه در او تصور نمی‌شود، حقی است که باطل در آن نیست، ازلی و ابدی و اول و آخر و تمام حیثیت او، حیثیت وجود و حیات و علم و قدرت است، و با آن حیّ و زنده‌ای که قائم به غیر است و صفاتش ذاتی او نیست، در یک عرض نیستند. اطلاق عالم و بصیر و خبیر بر او، حقیقت و اطلاق آنها بر غیر او، بالعرض و مجاز است.

خدا دانای نهان و آشکار است، ما هم به آشکار و آنچه محسوس است، به واسطه حواس ظاهری داناییم و به بسیاری از نهان‌ها هم داناییم به واسطه حواس باطنی یا به اعلام انبیا و اخبار آنها.

ولی صفت عالم‌الغیب و عالم‌الشهادة، به آن حیثیتی که بر خدا اطلاق می‌شود، بر بنده صحّت اطلاق ندارد، پس معلوم شد آن علم غیبی که برای خدا هست و برای غیر او نیست، علمی است که برای غیر او محال است و آنکه برای غیر او اثبات می‌کنیم علمی است که برای غیر او ممکن است و سنخس سنخ علم خدا نیست و برای افراد اکمل و اشرف باید حاصل شود، چون در مبدأ فیاض بخل

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و علم پیغمبر و امام..... ۸۵

نیست و در افرادی مثل پیغمبر و امام نیز صلاحیت و لیاقت هست و «الْعَطِيَّاتُ بِقَدْرِ الْقَابِلِيَّاتِ»^۱ اقتضا دارد که این عمل برای آنها حاصل باشد، به هر نحو تمام تر و کامل تر است. بله بعضی علوم که ذاتاً از دسترس بشر خارج است، و بالذات برای بشر محال باشد که حتی به واسطه الهام و افاضه، به آن علم پیدا کند، مثل علم ذات باری تعالی به ذات خود، از این بحث خارج است و شاید از این قبیل باشد معرفت یک حرف از هفتاد و سه حرف اسم اعظم که مختص به خود خداوند متعال است.

پس خلاصه این بیان، این شد که علمی که اختصاص به خدا دارد و از غیر او منفی است، غیر از علمی است که برای بشر ثابت است و موضوع نفی و اثبات واحد نیست و گرنه چگونه می شود موضوعی که خارجاً وجود دارد؛ یعنی علمی که ما به امور غیبی مثل بهشت و جهنم و عرش و کرسی، و حوادث آینده از راه اعلام پیغمبر و امام داریم، در قرآن و یا روایات نفی شود.

وجه ششم:

اینکه علم پیغمبر و امام بر دو نوع است:

اول: علم عادی که از راه همین حواس ظاهری و باطنی برای همه حاصل می شود و آن بزرگواران مأمور بوده اند - جز در یک مورد استثنایی - جریان امور و رفتار خود را بر اساس آن گذارده و به طور عادی رفتار کنند.

دوم: علم غیرعادی که از طریق الهام و تحدیث ملائکه و وحی و جفر و جامعه و سایر طرقی که در اختیار دارند، حاصل می شود که با این علم کارهای دنیا

۱. بخشش ها باید به اندازه لیاقت و قابلیت افراد باشد.

و امور متعارف را اداره نمی‌کردند، مگر استثنائاً و بر سبیل اعجاز، و در مورد امور غیبی، آنچه که منفی است علم عادی است و علم خداوند این دوگانگی را ندارد و نسبت به همه معلومات بر یک منوال است و به‌طور اطلاق ثابت است. به عبارت دیگر، در اطلاقات و محاورات عرفی نسبت به انسان‌ها آنچه اثبات یا نفی می‌شود، علم عادی است، مگر اینکه قرینه‌ای برخلاف باشد. در مورد علم غیب نیز آنچه نفی شده، علم عادی است و به این حساب ممکن است بگوییم: فلانی علم غیب ندارد و خدا دارد، چون نسبت به علم خدا، علم عادی و غیرعادی فرض نمی‌شود.

وجه هفتم:

این است که: آنچه از امام در مثل موضوعات پنج‌گانه نفی شده معلومات غیرمتناهی واقعی یا عرفی به وصف غیرمتناهی بودن است، که دانستنش برای امام نه کمال است و نه مصلحتی دارد. لذا این علوم به وصف نامتناهی بودن، مخصوص ذات الوهیت است.

پس ممکن است مراد این باشد که در این امور جزئی و موضوعات، علم پیغمبر و امام - خواه حضوری باشد، خواه حصولی - در حدودی است که مصلحتی بر آن مترتب شود؛ زیرا به‌طور مجموع، یا امکان ندارد و یا در افاضه علم آن به امام، مصلحتی فرض نمی‌شود.

این چند وجه جمع، نسبت به آیاتی که ظاهر آن اختصاص علم غیب به خداوند متعال است، که بعضی از آنها اشکال را در آیات دسته دوم نیز حل می‌کنند. علاوه بر اینها وجوه دیگری نیز هست که بیانش سبب طولانی گشتن کلام می‌شود و اقوی و ارجح وجوه، وجهی است که با رفعت مقام پیغمبر و ائمه^ه

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و علم پیغمبر و امام..... ۸۷
و اکملیت و اشرفیت و سعه قابلیت و لیاقت آنها برای کسب فیوض ربانی
و انعامات و اعطائات الهی و مضامین احادیث و روایات معتبر، موافق تر باشد.

آیات دسته دوم

اما این آیات چنانچه گفته شد، در بعضی موارد جزئی و خاص، نفی علم غیب
از پیغمبر و امام کرده‌اند؛ مانند آیه:

(وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ
سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ)؛^۱

«از اهل مدینه کسانی می‌باشند که خو کرده و مهارت یافته‌اند در نفاق،
تو نمی‌دانی آنها را، ما می‌دانیم ایشان را، زود باشد که عذاب کنیم آنها را
دو بار. سپس به سوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می‌شوند».

و مثل این آیه:

(قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ
الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ)؛^۲

«بگو مالک نیستم برای خودم سود و زیانی را مگر آنچه را خدا
بخواهد و اگر غیب می‌دانستم سود فراوانی برای خود فراهم می‌کردم
و به من بدی نمی‌رسید».

و مثل آیه:

(وَمَا أَدْرِ مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ)؛^۳

۱. توبه، ۱۰۱.

۲. اعراف، ۱۸۸.

۳. احقاف، ۹.

«و نمی‌دانم با من و شما چه خواهد شد، و متابعت نمی‌کنم مگر آنچه

را که به من وحی می‌شود».

و مثل آیه:

(وَمَا أَدْرِيكَ مَا عَلِيُونَ)؛^۱

«و تو چه می‌دانی که علیون چیست؟».

و مثل آیه:

(وَمَا أُوتِيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً)؛^۲

«داده نشده‌اید از دانایی مگر اندکی».

و مانند آیه:

(وَلَا تَقُولَنَّ لِيْ شَيْءٍ اِنِّيْ فَاعِلٌ ذٰلِكَ عَدَا * اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ)؛^۳

«هرگز در مورد کاری نگو من فردا آن را انجام می‌دهم، مگر خدا

بخواهد».

حلّ اشکال پیرامون تفسیر این آیات علاوه بر آنچه قبلاً بیان شد به چند وجه

ممکن است:

راه حلّ اوّل:

از جمله اینکه ممکن است مراد از **(لَا تَعْلَمُوهُمْ)** نفی علم از پیغمبر قبل از اعلام

خدا یا قبل از آنکه مشیت آن حضرت تعلق به علم به آن موضوع بگیرد باشد که

نفی علم از آنها در این رتبه شده باشد، رتبه‌ای که در آن رتبه بدون تلقی علم از

۱. مطفّفین، ۱۹.

۲. اسراء، ۸۵.

۳. کهف، ۲۳ - ۲۴.

خدا به غیب امکان ندارد.

راه حل دوم:

این است که گفته شود: جمله **(لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ)** و امثال این جمله‌ها، گاهی در مقام تعظیم و اعتنای به موضوع آورده می‌شود که گوینده‌ای که از مخاطب اعلم و اعظم است، باینکه می‌داند مخاطب هم از آن موضوع بااطلاع است، مثلاً برای نهایت ذم و نکوهش کسی می‌گوید: تو نمی‌دانی، یا فلانی را نمی‌شناسی، من او را می‌شناسم، که درحقیقت این نحو استعمال یک نوع استعمال مجازی می‌باشد.

راه حل سوم:

اینکه این کلام خود زمینه‌سازی و مقدمه‌چینی برای مطلع ساختن پیغمبر از غیب و مآل کار آنها باشد و مراد این باشد که: تو از پایان کار اینان باخبر نیستی، ما می‌دانیم زود باشد که ایشان را دو بار عذاب نمایم. بنابراین، این آیه و همچنین آیاتی مثل آیه: **(وَمَا أَدْرِيكَ مَا عَلَيُّونَ)**^۱ و آیه: **(وَمَا أَدْرِيكَ مَا الْقَارِعَةُ)**^۲ در مقام نفی علم از غیب به نحو حقیقت نیست، بلکه در مقام تعظیم شأن موضوع و مواقف و مشاهد قیامت است، تا کسانی که قرآن را تلاوت می‌نمایند همیشه از عظمت این روز آگاه شوند و به فرمایش شیخ طوسی، مفاد این کلمات این است که: شنیدن کی بود مانند دیدن.

«كَأَنَّكَ لَسْتَ تَعْلَمُهَا إِذَا لَمْ تُعَايِنَهَا، وَتَرَى مَا فِيهَا مَنْ

الْأَهْوَالِ»^۳

۱. مظفین، ۱۹. «و تو چه می‌دانی علیون چیست؟».

۲. قارعه، ۳. «و تو چه می‌دانی که حادثه کوبنده چیست؟».

۳. طوسی، التبیان، ج ۱۰، ص ۹۴.

«گویا تو نیستی که آن را بدانی مادام که آن را معاینه نکرده‌ای و ندیده‌ای

آنچه را در آن است از احوال».

علاوه بر این در **مجمع‌البیان**^۱ و **التبیین**^۲ از سفیان ثوری نقل شده است که به آنچه معلوم است «**مَا أَدْرِيكَ**» و به آنچه معلوم نیست «**مَا يُدْرِيكَ**» گفته می‌شود. بنابراین شکی باقی نمی‌ماند که این جمله در مقام نفی علم نیست، بلکه در مقام بزرگ شمردن موضوع است.

پس این آیات اگر دلالت بر علم پیغمبر به غیب نکند، دلالت بر نفی علم غیب از آن حضرت و ائمه^۳ ندارد.

راه حل چهارم:

در آیاتی مثل آیه: **(وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ)**^۳ محتمل است اشاره به این باشد که اگر علم غیب از طرق عادی داشتم - که علم به آن مجاز است - بسیار طلب خیر می‌کردم، و شاهد بر این که مفسرین فرموده اند، این است:

«**لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يُعَلِّمَنِيهِ**»^۴؛

«من علم به غیب ندارم، مگر آنچه را که خداوند بخواهد به من بیاموزد».

که غرض این است که با وسایل عادی برای من علم غیب حاصل نیست و گرنه بر طبق آن عمل می‌کردم.

و در آنچه خدا از طرق غیرعادی تعلیم کند هم، معلوم است که عمل محتاج به اذن است؛ زیرا به طور کلی عمل به آن برخلاف مصلحت و نقض غرض است.

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۱۰۳.

۲. طوسی، التبیین، ج ۱۰، ص ۹۴.

۳. اعراف، ۱۸۸. «و اگر از غیب باخبر بودم».

۴. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۴۰۶.

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و علم پیغمبر و امام..... ۹۱

بنا بر این وجه، حاصل این می‌شود که در این‌گونه امور، علم عادی ندارم و علوم غیرعادی را مجاز نیستم که برطبق آن عمل کنم یا به کسی اعلام کنم، جز در بعضی موارد استثنائاً.

راه حل پنجم:

نسبت به مثل آیه:

(وَمَا أَدْرِ مَا يُفَعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ)؛^۱

«و نمی‌دانم با من و شما چه خواهد شد».

اولاً: به قرینه آیات دیگر که همه دلالت بر اطلاع پیغمبر از عاقبت امر کفار دارد و به قرینه روایات متواتر - که دلالت دارد بر اینکه پیغمبر از آینده خود و اهل بیتش اطلاع داشت و همچنین از آینده کفار حتی اینکه به صریح خطبه قاصعه، آنهایی را که در قلب چاه بدر افکنده می‌شوند و آنهایی را که جنگ احزاب را برپا می‌کنند می‌شناخت^۲ - مراد از این آیه نیز نفی علم عادی و ذاتی است، و بلکه این آیه دلالت بر علم غیب دارد؛ زیرا می‌فرماید: «من خودم نمی‌دانم چه می‌شود و آنچه را بگویم و اعلام کنم به وحی الهی است»؛ یعنی علم من از مصدر وحی است:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ).^۳

که درحقیقت معنای آیه این می‌شود که: من از پیش خود علمی ندارم؛ بلکه از آنچه بر من وحی شود متابعت می‌کنم و بدون وحی و اذن اظهار آنچه وحی شده، چیزی نمی‌گویم.

۱. احقاف، ۹.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (ج ۲، ص ۱۵۸).

۳. نجم، ۳ - ۴.

۹۲.....امامت و مهدویت / ج ۲

شاید کفار می‌خواستند به واسطه پیغمبر، از مطالب آینده و موضوع نفع و ضررهای خود باخبر شوند که چون اطلاع بر آن، خلاف مصلحت همگان و نظام اجتماع است، پیغمبر آنها را با این بیان رد می‌فرماید.

راه حل ششم:

راجع به آیه: (وَلَا تَقُولَنَّ لِّشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا)^۱ این است که این آیه یک دستورالعمل است و مطالبی که شما نوشته‌اید، در سوره کهف وارد نشده است و بیش از تأدیب و ارشاد از آیه استفاده نمی‌شود.

تحقیق درباره یک حدیث

در کتاب من لا یحضره الفقیه حدیثی است از امام صادق[×] که فرمود: «برای بنده است (از سوگندی که یاد کرده) تا چهل روز استثنا کند، اگر استثنا را فراموش کرد، به این علت که جمعی از یهود آمدند خدمت رسول خدا و از آن حضرت از چیزهایی پرسش کردند، فرمود: فردا به شما جواب می‌دهم، و ان شاء الله نفرمود. جبرئیل تا چهل روز بر آن حضرت نازل نشد، سپس آمد و گفت:

(وَلَا تَقُولَنَّ لِّشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادُّكُرُ

رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ).^{۳۲}

و در سیره ابن هشام نیز خبر مفصلی در این موضوع مخالف این خبر نقل شده

۱. کهف، ۲۳. «و هرگز در مورد کاری نگو من فردا آن را انجام می‌دهم».

۲. کهف، ۲۳ - ۲۴. «و هرگز در مورد کاری نگو من فردا آن را انجام می‌دهم؛ مگر اینکه خدا بخواهد و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را به خاطر بیاور».

۳. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۶۲ - ۳۶۳.

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و علم پیغمبر و امام..... ۹۳

است.^۱ مثل اینکه نظر ایرادکننده که می‌گوید: «در سوره کهف وارد شده» به یکی از این دو خبر یا هر دو بوده است، آیا برای اشتباه‌کاری این‌طور نوشته یا نه؟ خدا دانا است.

به‌هر حال استدلال به این خبر از چند جهت مورد اعتماد نیست:

اولاً: از این جهت که خبر واحد است و در این‌گونه مسائل که مسائل فرعیه عملیه نیست، خبر واحد حجیت ندارد.

ثانیاً: این دو خبر خود باهم تنافی دارند، از جمله در خبر مذکور، ذکر شده است که یهود خدمت حضرت آمدند و در خبر ابن عباس - که ابن هشام در سیره نقل کرده - می‌گوید که مشرکین مکه نزد احبار مدینه فرستادند و آنها مسائلی را طرح کردند که از رسول خدا پرسش شود.

ثالثاً: خبر اصحاب کهف بین نصاری معروف بوده و چنانچه بعضی نوشته‌اند، یهود از آن خبر نداشتند.

رابعاً: آیات سوره کهف درباره مسائلی که در این سوره مطرح شده، با این روایت سازگار نیست.

خامساً: ثقة الاسلام کلینی، از امام صادق[×]، روایت کرده است در این موضوع، به واسطه عبدالله بن میمون قداح (راوی همان حدیث مذکور از امام صادق[×]) از امیرالمؤمنین[×] و موضوع آمدن یهود و سؤال آنها را ذکر فرموده است.^۲

سادساً: شیخ الطائفه عین این حدیث را، از عبدالله بن میمون از حضرت امام صادق[×] روایت فرموده است و لفظ او عین لفظ کتاب من لا یحضره الفقیه

۱. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۰۰ - ۲۰۱.

۲. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۴۴۸، ح ۶. در کافی حدیث دیگری به شماره ۴، از حضرت امام صادق[×] روایت شده که مضمون این است با روایت من لا یحضره الفقیه یکی باشد.

است: «لَلْعَبْدِ أَنْ يَسْتَنْتِي مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا إِذَا نَسِيَ» و بیش از این چیزی بر آن اضافه نفرموده است.^۱

بنابراین، از نقل کافی و تهذیب معلوم می‌شود این ذیل که در کتاب من لا یحضره الفقیه و تفسیر عیاشی^۲ نقل شده است، بیان و توضیح بعضی از روایات است و از روایت ضعیف ابن هشام اخذ شده و هیچ اعتباری ندارد.

سابعاً: اینکه نوشته‌اید: رسول خدا! ندانست جواب گوید، از کجا می‌گویید؟ و چرا نمی‌گویید پیغمبر! در پاسخ دادن به آنها منتظر نزول وحی بود؟ نگوید با اینکه منتظر وحی بود چگونه جواب را می‌دانست؛ زیرا نزول قرآن دفعهً واحدهً و جملگی بر قلب پیغمبر ثابت است و از بعضی از آیات نیز استفاده می‌شود و نزول تدریجی آن منافات با آن نزول ندارد و آن را تشبیه کرده‌اند به علوم تفصیلی بالفعل پس از حصول ملکه. به هر حال این مطلب نیز از مسائل غامض و نظری است و در بین دعوا نرخ تعیین کردن و یک جانب را گرفتن، صحیح نیست.

پس معلوم شد که این قسمت از روایت عبدالله بن میمون را به طور اطمینان می‌توان گفت که شرح و توضیح است و جزء اصل حدیث نیست و روایت سیره هم که ضعیف است و قابل استناد نمی‌باشد. فقط ماییم و همان ظاهر آیه، آن‌هم به هیچ وجه نفی علم غیب از پیغمبر نمی‌نماید.

راه حل هفتم:

در قرآن، اکثر مخاطبات به نحو «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةٌ»^۳ است و این

۱. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۸، ص ۲۸۱، ح ۱۰۲۹.

۲. عیاشی، تفسیر، ج ۲، ص ۳۲۴.

۳. ضرب المثل مشابه آن در فارسی چنین است: به در می‌گویند، دیوار بشنود.

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و علم پیغمبر و امام..... ۹۵

یک روش ادبی متداولی است که خطاب به شخصی می‌شود ولی غرض مفاد خطاب، شخص دیگر و فهماندن مطلب به اوست، مثلاً آیه:

(وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ
عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ
لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَخَفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ
ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا)^۱

«و خدای تو حکم فرمود که جز او هیچ‌کس را نپرستید و درباره پدر و مادر نیکویی کنید و چنانچه هر دو یا یکی از آنها پیر و سالخورده شوند زنه‌ار کلمه‌ای که آنها را رنجیده‌خاطر کند مگویید و کمترین آزار را به آنها مرسانید و با ایشان به اکرام و احترام سخن گویند و همیشه بال‌های تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر! و بگو: پروردگار! همان‌گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده.»

در آیه فوق، خطاب اگرچه به پیغمبر است؛ اما غرض افهام دیگران است؛ زیرا هنگام نزول این دو آیه پدر و مادر پیغمبر را بدرود گفته و در قید حیات نبودند تا این سفارش‌ها نسبت به پدر و مادر درباره آنها مورد پیدا کند. لذا محتمل است که آیه: (وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي...)^۲ و آیه (وَمَا أَدْرِيكَ مَا الْحَاقَّةُ)^۳ و آیه (لَا تَعْلَمُهُمْ)^۴ و امثال این آیات نیز بر همین روش نازل شده

۱. اسراء، ۲۳ - ۲۴.

۲. كهف، ۲۳.

۳. حاقه، ۳.

۴. توبه، ۱۰۱.

باشد.

پرسش از حکمت:

اگر کسی بگوید: اکنون که تفسیر این آیات، در ضمن چهارده وجه محکم، در قبال اخبار متواتری که دلالت دارند بر اینکه پیغمبر و امام علم غیب دارند، معلوم و واضح گردید و تماماً رفع شبهه شد، پرسشی که پیش می‌آید، پرسش از حکمت عدم عمل پیغمبر و امام است به علوم غیبی؛ به عبارت دیگر: چرا ایشان با این علم و آگاهی، در امور عادی خود غالباً مثل افراد عادی رفتار می‌کردند و از بعضی موضوعات پرسش و استفهام می‌نمودند؟

جواب این است که: معلوم است مجرد استفهام و پرسش، دلیل بر ناآگاهی نیست؛ زیرا برای جهاتی، مانند آشکار شدن حقایق و تعلیم به دیگران و اتمام حجت و حکمت‌ها و مصالحی دیگر، گاهی پرسش و استفهام می‌شود. چنانچه در کلام خداوند علام‌الغیوب نیز گاهی پرسش آمده است، مانند:

(وَمَا تَلُكُ بِمِثْنِكَ يَا مُوسَى)؛^۱

«ای موسی اینک بازگو: چه در دست داری؟».

و آیه:

(يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتِ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي

إِلٰهَيْنِ)؛^۲

«ای عیسی بن مریم! آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را دو خدای

۱. طه، ۱۷.

۲. مائده، ۱۱۶.

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و علم پیغمبر و امام..... ۹۷

دیگر (غیر خدای عالم) اختیار کنید».

بله در به کار نبستن آن علوم غیبی حکمت‌هایی است که از آن جمله این است که: پیغمبر و امام، رهبر مردم هستند و عمل و کردارشان مثل قول و گفتارشان، باید مأخذ و مصدر تربیت و نظام امور دین و دنیای بشر باشد. اگر مسائل زندگی عادی آنها بر اساس خوارق و معجزات و علم غیب باشد، نقض غرض لازم می‌آید و وجود آنها نمونه عملی، و رفتارشان سرمشق و دستورالعمل زندگی دیگران نمی‌شود و برای دیگران قابل تأسی و اقتدا نخواهد بود. و حال اینکه مردم موظفند به حکم عقل و دستور:

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ)؛^۱

«مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا| سرمشق نیکویی است».

به پیغمبر تأسی کنند، لذا آن بزرگواران مأموریت نداشتند که در همه جا برطبق علوم لدنی خود عمل کنند و در محاورات و مسائل و حوائج عرفی و عادی، غالباً طبق مجاری عادی و علوم عادی عمل می‌کردند تا به مردم راه و رسم زندگی صحیح را بیاموزند و آنها را در هر ناحیه رهبری و راهنمایی کنند و به علم نبوت و امامت، فقط در موارد خاص و به مقدراری که خلاف این هدف نباشد و بلکه مؤید آن شود - بإذن الله و إرادة الله - عمل می‌فرمودند.

و حکمت دیگر این است که: اگر در موارد عادی به علم امامت عمل می‌کردند و در هر مورد از غیب خبر می‌دادند، بسا اسباب سوء تفاهم می‌شد و بعضی در غلو می‌افتادند و آنها را از رتبه امکانیت بالاتر می‌شمردند و گمان می‌کردند علوم

آنها ذاتی است و افاضه‌ای نیست.

این پرسش و استفهام‌ها سبب شد که مردم آنها را آن‌طور که باید و در مرتبه‌ای که هستند، بشناسند و درحقیقت، بقای پیچیدگی و غموض موضوع علم پیغمبر و امام و احتیاج فهم واقع آن، به بررسی جنبه امکانیت آنها تأیید، و حدود علم آنها مشخص، و وارد حریم علم ذاتی الهی شمرده نشود.

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

امیدواریم با این مقدار مختصر در بیان این حقیقت، اذهان کسانی که پرسش از علم پیغمبر و امام می‌نمایند، روشن شود و ضمناً یادآور می‌شویم که بیش از اینها، جز برای افراد نادر و ممتاز، بحث از امثال این موضوعات، ضرورتی ندارد و به طور اجمال هم که انسان معتقد باشد - هرچند تفصیل آن را نداند یا نتواند - کفایت می‌کند.

نباید بررسی این موضوعات مانع از اشتغالات عملی و انجام تکالیف شود، چنانچه نباید این بحث را سبب تفرقه و پراکندگی قرار دهند و همه باید به دستور: **(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا)**^۱ معتصم شوند و از خدا خلوص نیت درخواست نمایند.



دعای ندبه و آیه مودت

در جمله «ثُمَّ جَعَلْتُمْ أَجْرَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِكَ، فَقُلْتُمْ: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)»^۱ چند ایراد شده است:

۱. اینکه ضد قرآن است؛ زیرا با آیه ۱۰۴ سوره یوسف: (وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ) و آیه ۸۶ سوره ص: (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ) و آیات دیگر منافات دارد، پس چگونه در آیه ۲۳ سوره شوری، که آیه مودت است و در دعای ندبه آورده شده، خدا فرموده: «بگو اجر رسالتم دوستی با اهل بیت من است؟». چگونه یک جا می فرماید: اجر از شما نمی خواهم، و در جای دیگر می فرماید: می خواهم؟

۲. سوره شوری مکی است و آن وقت امام حسن و امام حسین نبودند و اهل بیت و آیه تطهیری نازل نشده بود، تا اینکه خدا بفرماید: به مشرکین چنین بگو؟

۳. مشرکین، رسالت آن حضرت را قبول نداشتند، چگونه اولاد و عترت او را دوست بدارند و آن را اجر رسالت حساب کنند؟

بنابراین تفسیر آیه این نیست که بگو من اجری نمی خواهم مگر مودت خویشاوندانم را، بلکه این آیه خطاب به مشرکین است. خدا فرموده: به

۱. شوری، ۲۳.

۲. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۰۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۵.

۱۰۰..... امامت و مهدویت / ج ۲

مشرکین بگو مرا به خیر شما امید نیست، شرّ مرسانید؛ یعنی به ایشان بگو: از شما چیزی نمی‌خواهم تا خیال کنید ادعای من برای دنیاطلبی است، بلکه خویشی مرا با خودتان مراعات کنید؛ زیرا رسول خدا با مشرکین قریش فامیل بود. پس در این آیه می‌خواهد بفرماید، مودّت و خویشی مرا مراعات کنید و مرا آزار و انکار نکنید.

در اینجا مفسّرانی که متوجّه نزول آیه بوده‌اند «آل» را به معنای «بَل» گرفته‌اند و اگر غیر این باشد آیه لغو می‌شود و خدا که لغو نمی‌گوید. مفسّرین شیعه و سنی اکثراً برخلاف ظاهر آیه سخن گفته‌اند.

جواب:

إِذَا أَوْجَبَ الرَّحْمَنُ فِي الْوَحْيِ
وَدَّهُمْ
وَأَيْنَ عَنِ الذِّكْرِ الْعَزِيزِ مَذَاهِبٌ
فَأَيْنَ عَنِ الْوَحْيِ الْعَزِيزِ ذَهَابٌ
وَأَيْنَ إِلَىٰ غَيْرِ الْإِلَهِ إِيَابٌ^۱

اگر این سخنان را یک نفر از نواصب و خوارج می‌گفت، خیلی تعجب نداشت «فَكُلُّ إِنَاءٍ بِالَّذِي فِيهِ يَنْضَحُ»؛ از کوزه همان برون تراود که در اوست. ولی از یک نفر که خود را در شمار محبان اهل بیت^۱ می‌شمارد، ردّ قول اهل بیت^۱ و پیروی از رأی عکرمه خارجی و دشمنان اهل بیت (در عصری که بعضی از نواصب هم انصاف می‌دهند و این آیه را دلیل وجوب محبّت و مودّت عترت پیغمبر را می‌گیرند) بسیار عجیب است.

برای اینکه این موضوع کاملاً روشن شود، پیرامون این آیه در چند مورد

بحث می‌کنیم:

۱. زمانی که واجب کرده رحمان در وحی (قرآن) دوستی ایشان را، پس به کجا (و که) از وحی عزیز رفتن است (می‌توان رفت)؟ و به کجا از قرآن عزیز مذهب‌ها (رفت‌ها یا محل رفتن‌ها) و به کجا به سوی غیرخدا بازگشت است؟

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و آیه مودّت..... ۱۰۱

۱. مکان نزول آیه.

۲. تفسیر آیه و اینکه با قطع نظر از روایات متواتر، موافق تر با ذوق مستقیم چه

تفسیری است؟

۳. ملاحظه تفسیر آیه با آیات دیگر.

۴. روایاتی که از طریق اهل سنت در تفسیر این آیه و موافق با اجماع شیعه

رسیده است.

اینک بررسی را شروع می کنیم:

۱. مکان نزول آیه مودّت

اولاً: من نمی دانم چرا این اشکال کننده، تمام آیات سوره شوری را مکی دانسته، و از استثنایی که علمای بزرگ علم تفسیر، در کتاب های تفسیر و اسباب النزول و غیر آن کرده اند، غمض عین کرده است، یا فرصت مراجعه نداشته یا اگر مراجعه کرده، اشاره ای به آن نکرده و به طور قاطع در موضوعی که رأی او برای دیگران حجت نیست، اظهار نظر نموده است.

از تفاسیر شیعه مثل تفسیر بسیار معتبر **مجمع البیان**، صرف نظر می کنیم و تفاسیر

اهل سنت را در اینجا تا حدی بررسی می نمایم:

تفسیر قرطبی^۱ از قتاده و ابن عباس روایت کرده است که این سوره مکی

است، مگر چهار آیه آن که در مدینه نازل شده، آیه: **(قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ)** تا آخر

چهار آیه.^۲

۱. قرطبی، تفسیر، ج ۱۶، ص ۱.

۲. شوری، ۲۳ - ۲۶.

۱۰۲.....امامت و مهدویت / ج ۲

زمخشری در تفسیر **الکشاف** می گوید: این سوره مکی است مگر آیه ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۷ که مدنی است.^۱

التفسیر الواضح نیز به همین موضوع تصریح دارد.^۲

تفسیر الخازن نیز از ابن عباس روایت کرده است که این چهار آیه که اوّل آنها **(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...)** است، مدنی است.^۳

مراغی شیخ اسبق جامع الازهر در تفسیر خود می گوید: سوره مکی است، غیر از آیه ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ که مدنی است.^۴

شوکانی در **فتح القدير**^۵ از ابن عباس و قتاده روایت کرده است که سوره مکی است، مگر این چهار آیه: **(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...)** که مدنی است.

نیشابوری در تفسیر خود می گوید: سوره مکی است مگر این چهار آیه.^۶ علاوه بر این، مستفاد از روایاتی که جمعی دیگر از اهل سنت روایت کرده اند این است که این آیات مدنی است، و مکی بودن این سوره مورد اتفاق نیست:

مانند واحدی در **اسباب النزول**^۷ و ابن سلامه در **الناسخ و المنسوخ**^۸ و عبدالجلیل قاری در **شرح الناسخ و المنسوخ ابن المتوج**^۹ و **تفسیر بیضاوی**^{۱۰}

۱. زمخشری، الکشاف، ج ۴، ص ۲۰۸.

۲. حجازی، التفسیر الواضح، ج ۳، ص ۳۵۵.

۳. بغدادی، تفسیر الخازن، ج ۴، ص ۹۳.

۴. مراغی، تفسیر، ج ۲۵، ص ۱۳.

۵. شوکانی، فتح القدير، ج ۴، ص ۶۰۱.

۶. نیشابوری، تفسیر غرائب القرآن، ج ۶، ص ۶۵.

۷. واحدی، اسباب النزول، ص ۲۵۱.

۸. ابن سلامه، الناسخ و المنسوخ، ص ۱۶۶.

۹. قاری، شرح الناسخ و المنسوخ، ص ۲۷۳.

۱۰. بیضاوی، تفسیر، ج ۵، ص ۸۰.

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و آیه مودّت..... ۱۰۳
و تفسیر ابی السعود^۱ و تفسیر نسفی^۲ و طبری^۳ و فخر رازی^۴ و ابن کثیر^۵
و ذخائر العقبی^۶ و حلیة الاولیاء^۷ و المستدرک علی الصحیحین^۸ و الدر المنثور^۹
و اسد الغابة^{۱۰} و کتابهای دیگر.

پس موضوع مدنی بودن این آیات، به حکم آنچه در این کتابهای معتبر نزد
اهل سنت ضبط شده، قول مسلم و مورد اعتماد و بلامعارض است؛ زیرا در برابر
این قول، قول خاص به اینکه این چهار آیه مکی باشد، جز اینکه سوره شوری را
بعضی مکی گفته‌اند، نداریم. پس این قول بلامعارض و مثل خاص در مقابل عام
است، علاوه بر اینکه اجماع اهل بیت^۸ صحت این قول را اثبات و عموم مکی
بودن سوره را مردود می‌سازد.

ثانیاً: امکان دارد آیه یا سوره مکی باشد؛ ولی بعد از هجرت مثلاً در حجّة
الوداع در مکه نازل شده باشد.^{۱۱} چون مقصود از مکی بودن، تعیین تاریخ نزول
نیست؛ بلکه غرض تعیین مکان نزول است و این مطلب را در علم معرفت آیات
مدنی و مکی و کتاب‌هایی که در این موضوع تألیف شده، شرح داده‌اند.

۱. ابوالسعود، تفسیر، ج ۸، ص ۳۰.

۲. نسفی، تفسیر، ج ۴، ص ۱۰۱.

۳. طبری، جامع البیان، ج ۲۵، ص ۳۲ - ۳۴.

۴. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۷، ص ۵۹۴.

۵. ابن کثیر، تفسیر، ج ۴، ص ۱۲۱ - ۱۲۲.

۶. طبری، ذخائر العقبی، ص ۲۵.

۷. ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۲۰۱.

۸. حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۷۲.

۹. سیوطی، الدر المنثور، ج ۶، ص ۵ - ۷.

۱۰. ابن اثیر جزری، اسد الغابة، ج ۵، ص ۳۶۷.

۱۱. سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۳۵. در مکی یا مدنی بودن سوره و آیه سه اصطلاح است که یکی از آن
سه این است: مکی آن آیه و سوره‌ای است که در مکه نازل شده اگرچه بعد از هجرت باشد.

۱۰۴.....امامت و مهدویت / ج ۲

ثالثاً: چنان‌که علمای علوم قرآن تصریح کرده‌اند، بعضی از آیات قرآن در مکه نازل شده است و حکم آن مدنی است و به عبارت دیگر مورد و مصداق آن، پس از نزول، موجود یا معلوم شده، مانند بعضی آیاتی که در مکه نازل شد، و در مدینه مصداق یافت. و می‌گویند این نحو تقدّم و تأخّر متعدّداً واقع شده است.^۱ بنابراین فرضاً این آیات مکی باشد منافات ندارد که مراد، مودّت ذی‌القربی و عترت پیغمبر باشد.

۲. تفسیر آیه مودّت

ما نخست تفاسیری را که بعضی از آیه کرده‌اند، نقل می‌کنیم، سپس تفسیر صحیح آن را از اهل بیت عصمت^۲ که اعدال قرآن مجید هستند بیان می‌نماییم. یکی از تفاسیری که از آیه شده، این است که: بر تبلیغ رسالت و تعلیم شریعت، مزدی نمی‌خواهم، مگر آنکه با یکدیگر دوستی نمایید در آنچه سبب تقرّب به خداوند متعال می‌شود. این تفسیر خلاف ظاهر است؛ زیرا ظاهر «**فِي الْقُرْبَى**» نزدیک رحمی است و آیه شریفه ظهور در این تفسیر ندارد. و به علاوه با آیه:

(أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا)؛^۲

«آیا می‌گویند بر خدا دروغ بسته است».

که برحسب تفاسیر راجع به این موضوع است، این تفسیر مناسب ندارد. قول دیگر آنکه به این معنا باشد: مگر آنکه مرا دوست دارید به واسطه قرابت و خویشی که من با شما دارم، و آزار ندهید و انکار نکنید. این تفسیر نیز صحیح نیست؛ زیرا هم آیه مخصوص به قریش می‌شود، بدون وجه اختصاص و هم با صدر

۱. سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۳۵.

۲. شوری، ۲۴.

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و آیه مودت..... ۱۰۵

آیه که سخن از عموم عباد مؤمنین است، سازگار نیست. به علاوه این درخواست و پیشنهاد از کسی که مدعی رسالت است و علیه تمام عقاید و عادات و اوضاع یک جامعه‌ای قیام کرده و می‌خواهد بزرگ‌ترین انقلاب‌های فکری و اجتماعی را به وجود آورد، به کسانی که با دعوت او مخالفت دارند، و دعوت او را ضد تمام حیثیات خود می‌دانند و در مقام منع و دفع او از آیین و مسلک اجتماعی خود هستند، موافق عرف و منطق نیست؛ زیرا نزاع، نزاعی نیست که ملاحظه قرابت و خویشاوندی بتواند آن را پایان دهد و التماس و خواهش در آن اثری داشته باشد، چنانچه آنها هم اگر به پیغمبر پیشنهاد می‌دادند که قرابت و خویشاوندی را رعایت نماید و دعوت خود را ترک کند، منطقی نبود و پذیرفته نمی‌شد.

پس این تفسیر - که ایرادکننده آن را پسندیده - به نظر بسیار سست و با منطق قرآن مناسبت ندارد و خودبه‌خود مردود است.

سومین تفسیر این است که مراد این باشد که من برای تبلیغ اجری نمی‌خواهم و مودت خویشاوندی باعث شده و مرا به تبلیغ برانگیخته است. این وجه را «سید قطب» در تفسیر *فی ظلال القرآن*^۱ بیان کرده است، ولی این تفسیر از دو تفسیر قبل سست‌تر و نامقبول‌تر است؛ زیرا تبلیغ احکام خدا و ادای رسالت، انگیزه‌اش علاقه و محبت خویشاوندی نیست که منحصرأً به این علت آنها را دعوت و تبلیغ کرده باشد، بلکه علتش امر و فرمان خدا و ادای مأموریت و رسالت الهی است.

تفسیر اهل بیت^ع درباره آیه مودت

به نظر می‌رسد کسانی که سه تفسیری را که به آن اشاره شد، مطرح کرده و دنبال نموده‌اند، غرضشان دست و پا کردن و انکار فضیلت اهل بیت^ع و تعصب باطل

۱. سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۲۵، ص ۲۸۳.

مذهبی باشد. اما تفسیر صحیح این آیه و سایر آیات قرآن (که حجّت و معتبر و تفسیر به رأی و هوا و تعصّب نباشد) تفسیر اهل بیت^ع است که اجماع دارند بر اینکه آیه در موضوع مودّت و تعظیم ذی القربی و عترت پیغمبر^ص نازل شده است و صحّت انتساب این تفسیر به اهل بیت مثل امیرالمؤمنین و امام حسن و زین العابدین^ع از مسلمّات است و علاوه بر شیعه، اهل سنت نیز در روایات متعدد آن را روایت کرده اند و معلوم است که کسی از اهل بیت^ع، اعلم به علوم قرآن و شأن نزول و موارد آن نیست، و قول احدی بر قول آنها راجح نمی شود.

بنا بر این تفسیر، خطاب عامّ و متوجّه به همه امت است و با تفسیر: (وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً)^۱ که از امام مجتبی^ع وارد شده^۲ و با تفسیر آیه: (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا)^۳ و آیه: (وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ...)^۴ موافق است و به هر حال تفسیر اهل بیت^ع بنا بر مذهب شیعه و بنا بر روایات متواتر از طرق اهل سنت، حجّت و معتبر است و ترک آن جایز نیست؛ زیرا امن از ضلالت و گمراهی، بر حسب حدیث متواتر تقلین، در تمسک به آنها است و ما در کتابی که در حجّیت اقوال ائمه^ع و وجوب رجوع به آنها در تمام علوم اسلامی نگاشته ایم، این موضوع را به طور کامل با ادلّه بسیار ثابت کرده ایم.

۳. ملاحظه تفسیر آیه با آیات دیگر

در اینجا لازم به تذکّر است که استثنا بر این چهار وجه، یا منقطع است یا

۱. شوری، ۲۳. «و هرکس کار نیکی انجام دهد».

۲. فرات کوفی، تفسیر، ص ۱۹۷ - ۱۹۸؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۳؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷ - ۸؛ طوسی، الامالی، ص ۲۷۰؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۹ - ۵۰.

۳. شوری، ۲۴. «آیا می گویند او بر خدا دروغ بسته است».

۴. شوری، ۲۵. «او کسی است که توبه را از بندگانش می پذیرد».

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و آیه مودّت.....۱۰۷
متصل، اگر منقطع باشد معنا این می‌شود که مودّت فی‌القربی اجر نیست، که در
این صورت «الا» به معنای «لکن» می‌شود.

و اگر متصل و حقیقی باشد که فقط بنا به تفسیر اوّل و دوم و چهارم صحیح
است و معنایش این است که مودّت فی‌القربی برای من مانند اجر است، اجری که
سود آن برای اجردهنده است نه گیرنده.^۱

چنانچه این آیه هم بر همین معنا دلالت دارد:

(قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ)؛^۲

«بگو آنچه را از اجر از شما می‌خواهم پس آن برای خودتان است».

چون ثواب مودّت قربی نیز به خودشان عاید می‌شود.

و این عیناً مثل همان توصیه طیب است به عمل به دستور و نسخه؛ زیرا
مودّت قربی از ارکان بزرگ اسلام و مراجعه به آنها و پیروی و اطاعت از آنها،
سبب استقامت بر امر دین و آشنایی به معارف و علوم اسلام، و مانع از
انحراف از صراط مستقیم است، و این لطف بیانی است در این موارد، برای
اینکه مخاطب اشتیاقش زیاد شود؛ مانند آیه:

(مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا)؛^۳

«کیست که به خدا قرض نیکویی دهد».

بنابراین، این به هر معنایی که تفسیر شود و به‌خصوص به تفسیر صحیح که

۱. حضرت مستطاب آیت‌الله العظمی آقای حاج سیدمحمدرضا گلپایگانی &، به مناسبتی، در این مورد
بیان لطیفی فرمودند، که خلاصه آن این است: مفهوم آیه، مثل این است که طیب بسیار حاذق عارف به
امراض و معالجات، به بیماران خود بگوید: من از شما مزد و حق‌الطبا به (ویزیت) نمی‌خواهم، مزد من
و ویزیت من این است که شما به نسخه و دستوری که می‌دهم، عمل کنید.

۲. سبأ، ۴۷.

۳. بقره، ۲۴۵.

۱۰۸..... امامت و مهدویت / ج ۲

همان مودّت عترت پیغمبر است، هیچ ناسازگاری با آیاتی مثل: (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ) ^۱ ندارد.

و مثل اینکه در خود دعا نیز به دفع توهم تنافی عنایت شده است؛ زیرا بلافاصله پس از جمله: «ثُمَّ جَعَلْتَهُ أَجْرًا مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِكَ، فَقُلْتُ: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ^۲ می فرماید: «وَقُلْتُ: (مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ) ^۳ وَقُلْتُ: (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيَّ رِبًّا سَبِيلًا) ^۴ فَكَانُوا هُمْ السَّبِيلَ إِلَيْكَ وَالْمَسْئَلَةَ إِلَيَّ رِضْوَانِكَ»؛

«پس قرار دادی اجر محمد را مودّت اهل بیت او در قرآن و فرمودی: بگو: نمی خواهم از شما اجری را، مگر مودّت قربی و عترتم را و فرمودی: آنچه را از شما به عنوان مزد سؤال می کنم، آن از برای شما است؛ و فرمودی: سؤال نمی کنم بر تبلیغ رسالت از شما مزدی را، مگر کسی را که بخواهد بگیرد به سوی خدا راهی را (راه ولایت و مودّت اهل بیت) پس اهل بیت می باشند راه به سوی تو، و محل سلوک به سوی خشنودی تو».

آیا اگر ایرادکننده در همین دعای ندبه دقت می کرد، جایی برای ایرادی که کرده می دید؟ و آیا مع ذلک احتمال منافات می داد؟ انصافاً این حقیقت از دعا که استشهاد به قرآن است نکته علمی و جالبی را متضمن است و لطف تعبیرات

۱. فرقان، ۵۷. «بگو من در برابر آن (ابلاغ آیین خدا) هیچ گونه پاداشی از شما طلب نمی کنم».

۲. شوری، ۲۳.

۳. سبأ، ۴۷.

۴. فرقان، ۵۷.

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و آیه مودّت..... ۱۰۹

آیات را نشان می‌دهد، و این معنا را می‌پروراند که اجر رسالت، مودّت عترت است و سودش برای خود مردم است و مانند اجراها و مزدهایی که سودش را مزدگیرنده می‌برد نیست و دیگر آنکه مودّت عترت، راه خدا است و از کسانی خواسته می‌شود که بخواهند سالک راه خدا شوند.

فخر رازی در تفسیر خود، پس از مطالبی که در این زمینه دارد، می‌گوید:
(إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) از باب قول شاعر است:

وَلَا عَيْبَ فِيهِمْ غَيْرَ أَنْ سُوِّفَهُمْ بِهَا مِنْ قِرَاعِ الدَّارِ عَيْنَ فُلُوقِ

و عیبی نیست در ایشان غیر از اینکه شمشیرهایشان از بس به زره پوشان خورده، خرد شده است.

پس معنای آیه این می‌شود که: من طلب نمی‌کنم از اجر مگر این را و این در حقیقت اجر نیست.^۱

۴. روایات اهل سنت در تفسیر آیه مودّت

روایات و احادیثی که موافق با عقیده شیعه در تفسیر این آیه از طرق اهل سنت وارد شده، در جوامع بزرگ حدیث و مسانید و معاجم و تفاسیر و تواریخ، تخریج شده است که از آن جمله چند حدیث برای مزید بصیرت و روشنی چشم دوستان اهل بیت^۸ در اینجا نقل می‌کنیم:

۱. در تفسیر ابی‌السعود^۲ و تفسیر نسفی^۳ و الکشاف^۴ و تفسیر الواضح^۵ و تفسیر

۱. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۷، ص ۵۹۴.

۲. ابوالسعود، تفسیر، ج ۸، ص ۳۰.

۳. نسفی، تفسیر، ج ۴، ص ۱۰۱.

۴. زمخشری، الکشاف، ج ۴، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.

۵. حجازی، تفسیر الواضح، ج ۳، ص ۳۶۸.

۱۱۰..... امامت و مهدویت / ج ۲

قرطبی^۱ و تفسیر فخر رازی^۲ و تفسیر ابن کثیر^۳ و تفسیر بیضاوی^۴ و تفسیر نیشابوری و فتح القدير^۵ و ذخائر العقبی^۶ و طبرانی و ابن ابی حاتم و حاکم و احمد به نقل الصواعق المحرقة^۷ و هیثمی در مجمع الزوائد^۸ و احیاء المیت بفضائل اهل البیت^۹ از ابن مندور و ابن ابی حاتم و ابن مردویه در تفاسیرشان، و طبرانی در المعجم الکبیر و جماعت دیگر، همه از پیغمبر اکرم| روایت کرده‌اند که چون آیه مودت نازل شد، از آن حضرت سؤال شد که نزدیکانت که بر ما مودت و دوستی آنها واجب شده کیستند؟ فرمود: «عَلِيٌّ وَفَاطِمَةٌ وَابْنَاهُمَا؛ علی و فاطمه و دو پسر آنها».

و این حدیث را معاصرین از اهل سنت مانند عبدالفتاح مکی در کتاب ملتقى الاصفیاء فی مناقب الامام علی و السبطين و الزهراء^{۱۰} و شیخ محمد سعید کردی در نشر الاعطار المحمدية فی الدیار الاسلامیه^{۱۱} روایت کرده‌اند.

۲. ابن حجر در الصواعق^{۱۲} از ابوالشیخ و دیگران روایت کرده است که آنها نیز

از امیرالمؤمنین × نقل کرده‌اند که فرمود:

-
۱. قرطبی، تفسیر، ج ۱۶، ص ۲۱ - ۲۲.
 ۲. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۷، ص ۵۹۵.
 ۳. ابن کثیر، تفسیر، ج ۴، ص ۱۲۱ - ۱۲۲.
 ۴. بیضاوی، تفسیر، ج ۵، ص ۱۲۸.
 ۵. شوکانی، فتح القدير، ص ۵۳۷.
 ۶. طبری، ذخائر العقبی، ص ۲۵.
 ۷. ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۵۸ - ۲۵۹.
 ۸. هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۰۳؛ ج ۹، ص ۱۶۸.
 ۹. سیوطی، احیاء المیت بفضائل اهل البیت، ص ۱۹ - ۲۰، ج ۲.
 ۱۰. مکی، ملتقى الاصفیاء فی مناقب الامام علی و السبطين و الزهراء، ص ۱۱.
 ۱۱. کردی، نشر الاعطار المحمدية فی الدیار الاسلامیه، ج ۲، ص ۵۲.
 ۱۲. ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۵۸ - ۲۵۹.

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و آیه مودت..... ۱۱۱

«فِينَا آلِ حَمِ آيَةٍ، لَا يَحْفَظُ مَوَدَّتَنَا إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ، ثُمَّ قَرَأَ: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)»؛^۱

«در باره ما آل حم آیه‌ای نازل شده است، دوستی ما را نگه نمی‌دارد

جز هر کسی که مؤمن باشد، سپس این آیه را خواند».

و متقی هندی در *کنز العمال*^۲ آن را روایت کرده است و خلاصه مضمون این است که می‌فرماید: در شأن ما آل حم، آیه‌ای است که حفظ نمی‌کند مودت ما را مگر کسی که مؤمن باشد، سپس این آیه را (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...) قرائت فرمود.

صاحب *مجمع البیان* می‌فرماید: به این معنا، کمیت در این شعر اشاره کرده است:

وَجَدْنَا لَكُمْ فِي آلِ حَمِ آيَةً تَأْوِلُهَا مِنَّا تَقِيٌّ وَمُعْرِبٌ^۳

«در باره شما در آل حم آیه‌ای را یافتیم، آن آیه را از ما پرهیزکار و

بیانگر تاویل کرده است».

۳. *تفسیر طبری*^۴ از سعید بن جبیر و عمرو بن شعیب، و *الدر المنثور*^۵ از ابن

عباس، و *تفسیر قرطبی* از علی بن حسین، و عمرو بن شعیب و سدی روایت کرده‌اند که مراد از قریبی، قریبای رسول خدا است، یعنی:

«إِلَّا أَنْ تَوَدُّوا فِي قَرَابَتِي وَأَهْلِ بَيْتِي»؛^۶

«مگر اینکه نزدیکان و اهل بیت مرا دوست بدارید».

۱. شوری، ۲۳.

۲. متقی هندی، *کنز العمال*، ج ۲، ص ۲۹۰.

۳. طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۹، ص ۴۹.

۴. طبری، *جامع البیان*، ج ۲۵، ص ۳۴.

۵. سیوطی، *الدر المنثور*، ج ۶، ص ۵ - ۷.

۶. قرطبی، *تفسیر*، ج ۱۶، ص ۲۱ - ۲۲.

۱۱۲..... امامت و مهدویت / ج ۲

و در *احیاء المیت*^۱ از سنن سعید بن منصور، از ابن جبیر نقل کرده است.

۴. ابن حجر در *الصواعق*^۲ از یزاز و طبرانی از حضرت امام حسن مجتبی[×]

در ضمن خطبه‌ای روایت کرده است که فرمود:

«وَأَمِنَ أَهْلَ الْبَيْتِ الَّذِينَ افْتَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَوَدَّتَهُمْ
وَمَوالاتِهِمْ، فَقَالَ: فِينَا أَنْزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا
الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...))»؛

«من از اهل بیتی هستم که مودت و موالاتشان را خدا واجب فرموده
است، پس فرمود: درباره ما نازل شده است بر محمد| آیه: (قُلْ
لَا أَسْأَلُكُمْ...)).»

۵. حاکم در *المستدرک*^۳ نیز از حضرت مجتبی[×] روایت کرده است که فرمود:

«وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَوَدَّتَهُمْ عَلَى كُلِّ
مُسْلِمٍ فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِنَبِيِّهِ: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ
فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حَسَنًا)، فَأَقْتَرِفُ الْحَسَنَةَ
مَوَدَّتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛

«من از اهل بیتی هستم که مودتشان را بر هر مسلمان، خدا واجب
قرار داده و به پیغمبرش فرموده: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ...) و به جا آوردن
حسنة، مودت ما اهل بیت^۸ است.»

و *الصواعق* نیز این حدیث را روایت کرده است.^۴

۱. سیوطی، *احیاء المیت بفضائل اهل البیت*^۸، ص ۱۹، ح ۱.

۲. ابن حجر هیتمی، *الصواعق المحرقة*، ص ۲۵۹.

۳. حاکم نیشابوری، *المستدرک*، ج ۳، ص ۱۷۲.

۴. ابن حجر هیتمی، *الصواعق المحرقة*، ص ۲۵۹.

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و آیه مودّت..... ۱۱۳

۶. طبری به سند خود روایت کرده است که آنگاه که علی بن حسین، را به اسیری به دمشق آوردند، مردی از اهل شام به آن حضرت گفت: سپاس خدای را که شما را کشت و مستأصل کرد و ریسمان فتنه را قطع نمود. حضرت به او فرمود: «آیا قرآن خوانده‌ای؟». مرد گفت: آری.

امام × فرمود: «آیا آل حم را خوانده‌ای؟».

مرد (از روی تعجب) گفت: قرآن خوانده‌ام و آل حم را نخوانده‌ام؟

امام × فرمود: «این آیه را نخوانده‌ای: (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)»^۱.

مرد گفت: شما هرآینه ایشانید؟

امام × فرمود: «بله»^۲.

و ابن حجر در *الصواعق*^۳ از طبرانی، و دیگران این حدیث را روایت کرده‌اند.

۷. *حلیة الاولیاء*^۴ به سند خود از جابر روایت کرده است که مردی اعرابی به

محرر پیغمبر| شرفیاب شده و عرض کرد: یا محمد! اسلام را بر من عرضه مدار.

فرمود: «شهادت بدهی به اینکه معبودی غیر از خدا نیست، و اینکه محمد بنده

و فرستاده اوست».

اعرابی عرض کرد: آیا مزدی از من می‌خواهی؟

پیغمبر| فرمود: «نه، مگر مودّت و دوستی نزدیکان را».

۱. شوری، ۲۳.

۲. طبری، جامع البیان، ج ۲۵، ص ۳۳.

۳. ابن حجر هبتمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۵۹ و با تفاوت در نقل.

۴. ابو نعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۲۰۱.

اعرابی عرض کرد: نزدیکان من، یا تو؟

پیغمبر! فرمود: «نزدیکان من».

اعرابی عرض کرد: دست بده با تو بیعت کنم.

فَعَلَىٰ مَنْ لَا يُحِبُّكَ وَلَا يُحِبُّ قُرْبَانَكَ لَعْنَةُ اللَّهِ؛

بر آن کس که تو و نزدیکانت را دوست نمی‌دارد لعنت خدا باد.

پیغمبر! فرمود: «آمین».

و این حدیث را «زرقانی» در شرح المواهب و دیگران روایت کرده‌اند.^۱

۸. طبرانی در المعجم الكبير و الاوسط، روایت کرده است که انصار خواستند

برای رسول خدا|| مالی جمع کنند. خدمت حضرت مطرح کردند. خداوند این آیه

را نازل فرمود: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ...) ^۲ و قتی از

خدمت حضرت بیرون آمدند، بعضی گفتند این را فرمود: که ما در راه اهل بیت او

جنگ کنیم، و آنها را یاری کنیم. این آیه نازل شد: (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ

كَذِبًا) ^۳ تا (وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ) ^۴.

نظیر این روایت در شرح الناسخ و المنسوخ ^۶ و در الصواعق ^۷ از بغوی

و ثعلبی روایت شده و واحدی نیز در اسباب النزول ^۸ و ابن سلامه در الناسخ

۱. کردی، نشر الاعطارالمحمدية في الديارالاسلاميه، ص ۷۰ - ۷۱.

۲. شوری، ۲۳.

۳. شوری، ۲۴.

۴. شوری، ۲۵.

۵. طبرانی، المعجم الكبير، ج ۱۲، ص ۲۶ - ۲۷؛ همو، المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۴۹.

۶. قاری، شرح الناسخ و المنسوخ، ص ۲۷۳.

۷. ابن حجرهتیمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۵۹ - ۲۶۰.

۸. واحدی، اسباب النزول، ص ۲۵۱.

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و آیه مودّت..... ۱۱۵

و المنسوخ^۱ آن را روایت کرده‌اند.

۹. ابن اثیر جزری در *اسد الغابه*^۲ از حبيب بن ابی ثابت در ضمن حدیثی قریب به این مضمون روایت کرده است که شیوخ انصار به حضرت علی بن حسین^۳ عرض کردند: شیوخ ما برای ما حدیث کرده‌اند که خدمت پیغمبر رفتند، و از آن حضرت اجازه خواستند که خانه و اموال خود را به آن حضرت واگذار کنند، برای آنچه که خدا به آنها به سبب پیغمبر عطا فرمود و آنها را تفضیل و برتری داد و به سبب پیغمبر گرامی داشت. خدا این آیه را نازل کرد: **(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ...)**، شیوخ انصار به امام زین العابدین^۴ عرض کردند: **نَحْنُ نَدُلُّكُمْ عَلَى النَّاسِ؛** یعنی ما کمک برای شما هستیم در برابر مردم.

۱۰. ابن ابی حاتم از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر آیه **(وَمَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً)** که اقرار حسنه، مودّت آل محمد^۵ است.^۳

۱۱. ابن حجر در ذیل آیه پنجم از آیات نازل شده در مورد اهل بیت^۶ در *الصواعق*^۴ در ضمن حدیثی از امام زین العابدین^۴ روایت کرده است که در جمله اوصاف ائمه اهل بیت^۶ فرمود:

**«الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً وَبَرَّاهُمْ مِنَ
الْآفَاتِ وَافْتَرَضَ مَوَدَّتَهُمْ فِي الْكِتَابِ»؛**

«آن چنان کسانی که خدا رجس را از ایشان برده و پاک قرار داده پاک قرار دادنی، و از آفات بری ساخته و دوستی ایشان را در کتاب واجب کرده است.»

۱. ابن سلامه، الناسخ و المنسوخ، ص ۱۶۵ - ۱۶۶.

۲. ابن اثیر جزری، اسد الغابه، ج ۵، ص ۳۶۷.

۳. سیوطی، احیاء المیت بفضائل اهل البیت^۶، ص ۲۰، ح ۳.

۴. ابن حجر هبتمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۳۳.

۱۱۶.....امامت و مهدویت / ج ۲

اینها برخی از روایاتی است که از طرق اهل سنت روایت شده است و هرکس طالب زیاده بر این باشد می تواند به کتاب *خصائص الوحي المبين في مناقب امير المؤمنين* × و *عمدة عيون صحاح الاخبار في مناقب امام الابرار* ابن بطریق، و *الفصول المهمة في معرفة الائمة* ابن صباغ مالکی رجوع نماید.

آیا با این همه روایات از اهل سنت، عجیب نیست اگر کسی که خود را شیعه می داند، با عکرمه خارجی و اعدای اهل بیت موافقت نموده و تفسیر مأثور از آنها را ترک کند و با دشمنان آنها که فاقد علم و دانش، یا معاند و متعصب بوده اند، هم آواز شود؟

آیا کسی از حضرت علی بن ابی طالب، و حضرت مجتبی و امام زین العابدین و سایر ائمه^ه اعلم به تفسیر قرآن و شأن نزول آن است؟

آیا این همه تفاسیر نقل های ارباب و روایات، در اینکه این چهار آیه سوره شوری مدنی است، کافی نبود که اقلأ ایرادکننده به طور قطع این آیات را مکی بشمارد، و قول اهل بیت^ه را رد نکند؟

حال که علی رغم تمام روایات وارده می گوید: این آیات مکی است، جا داشت در چنین مقامی که می خواهد متن دعای ندبه را تضعیف کند به قول مخالف هم اشاره ای نماید و میان دعوا نرخ تعیین نکند.

واقعاً من نمی دانم غرض از این شبهه تراشی ها و انکار فضایل اهل بیت^ه چیست؟

باشد تا روز داوری برسد و در دادگاه عدل الهی از رسول خدا خجالت بکشند و از این گفته ها و انکار فضایل اهل بیت آن حضرت پشیمان شوند.

اگر افرادی در قلب تشیع این صداهای ناهنجار را بلند کرده اند، دیگران از

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و آیه مودت..... ۱۱۷

خارج به ولای اهل بیت^۱ می پیوندند. حتی فردی مثل عبدالباقی عمری فاروقی شاعر و ادیب معروفی که نسبش به عمر بن خطاب منتهی می شود و دیوانش *التریاق الفاروقی* پر است از مدامح و فضایل ائمه اثنی عشر^۲ به خصوص مناقب امیرالمؤمنین^۳ در قصیده «الباقیات الصالحات» در این موضوع این گونه داد سخن می دهد:

| | |
|--|--|
| سَلِّ الدَّعِي بِنَ زِيَادِ الَّذِي الْمُصْطَفَى وَابْنَتُهُ وَصَهْرُهُ وَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ لِمَا نَزَلَتْ وَعَهْدُ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ | إِلَى أَبِي أَبِي يَزِيدَ نَسَباً لِمَنْ غَدَوْنَا جَدّاً وَأَمّاً وَأَباً مَعَ النَّبِيِّ بِالْعَبَا مَنْ احْتَبَا أَجْرٍ لِمَنْ بِهِ الْوَلَا قَدْ وَجَبَا ^۱ |
|--|--|

و شافعی هم در این مورد می گوید:

| | |
|---|---|
| يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ كَفَأْكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْكُمْ | فَرَضَ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ ^۲ |
|---|---|

و شمس الدین ابن عربی هم در این معنا می گوید:

| | |
|--|---|
| رَأَيْتُ وَلَا بِي آلَ طَهٍ فَرِيضَةً فَمَا طَلَبَ الْمُبْعُوثُ أَجْراً عَلَى الْهُمْدَى | عَلَى رَغَمِ أَهْلِ الْبُعْدِ يُورِثُنِي الْقُرْبَى بِتَبْلِيغِهِ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ^۳ |
|--|---|

۱. عمری موصلی، التریاق الفاروقی، ص ۹۵؛ ر.ک: امین عاملی، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۲۵. پیرس از زنازاده ابن زیاد که به پدر یزید نسبت داده شده است، پیامبر مصطفی و دخت او و داماد او به چه کسی منسوب هستند از جهت جد و مادر و پدر؛ وقتی آیه **(فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ)** (آل عمران، ۶۱) نازل شد همراه پیامبر چه کسانی به عبا پیچیده شده بودند؛ و پیمان **(لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ)** (اشاره به آیه ۲۳ سوره شوری) برای چه کسانی دوستی و ولایت را واجب کرده است؟
۲. ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۲۸. ای اهل بیت رسول خدا، دوستی شما از جانب خدا واجب است که در قرآن آن را نازل کرده است، کفایت می کند. در بزرگی مقام شما همین بس که هر کس بر شما صلوات نفرستد نمازی برای او نیست (نمازش صحیح نیست).
۳. ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۵۹. ولایت خودم را نسبت به آل طه (خاندان پیامبر) واجب دیدم که برخلاف کسانی که از ایشان دورند، این عقیده، موجب قرب به خدا می گردد. پس پیغمبر مبعوث بر تبلیغ هدایت، جز دوستی خاندانش را طلب نکرد.

دیگری می گوید:

مَنَاقِبُهُمْ جَاءَتْ بِوَحْيٍ وَإِنزَالٍ
وَفِي سُورَةِ الْأَحْزَابِ يَعْرِفُهَا
التَّيَّابِي
عَلَى النَّاسِ مَفْرُوضٌ بِحُكْمِ
وَإِسْنَانِ جَالِي

هُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى لِمُعْتَصِمٍ بِهَا
مَنَاقِبُ فِي الشُّورَى وَسُورَةِ هَلْ
أَتَى
وَهُمُ آلُ بَيْتِ الْمُصْطَفَى فَوَدَّاهُمْ

۱. ابن طلحه شافعی، مطالب السؤل، ص ۴۱؛ ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه، ج ۱، ص ۱۶۱. ایشان (خاندان پیامبر) عروة الوثقی و دستگیره استوارند برای کسی که به آن چنگ زند. مناقب ایشان توسط وحی و نزول قرآن آمده است. مناقبی که در سوره شوری و سوره هل اتی و سوره احزاب آمده که تلاوت کننده آنها را می شناسد. و ایشان اهل بیت مصطفایند و دوستی ایشان نیز بر مردم به حکم و تأکید خدا واجب شده است.



دعای ندبه و عقل

ایراد دیگر این است که: دعای ندبه با عقل مخالف است؛ زیرا این دعا را در هزار مکان و مسجد و خانه می خوانند. آیا امام زمان × همه جا حاضر و شنوا و لامکان است، و حاضر فی کل مکان است مانند خدا؟ البته خیر؛ زیرا امام صفات خدا را ندارد، و امام حسین × فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَنِ صِفَاتِ الْمَخْلُوقِينَ» و اگر همه جا حاضر نیست، پس چرا در این دعا او را صدا می زنند و می گویند:

«يَا ابْنَ السَّادَةِ الْمُقَرَّبِينَ! يَا ابْنَ النَّجَبِ الْأَكْرَمِينَ»؛^۱

«این پسر سادات مقربین، ای فرزند نجبای اکرمین».

آیا ندا کردن و خطاب نمودن، مخاطب و منادی نمی خواهد؟
آیا مخاطبی که بشنود، همه جا هست یا خیر؟ خود این دعا که می گوید امام همه جا نیست؛ زیرا در اواخر می گوید:

«فَبَلِّغْهُ مِنَّا تَحِيَّةً وَسَلَاماً»؛^۲

«ای خدا سلام و تحیت ما را به امام برسان».

اگر امام همه جا هست، دیگر خدایا سلام ما را به او برسان نمی خواهد، خودش می شنود؟ اگر امام حسین × همه جا حاضر است دیگر «فطرس ملک» سلام

۱. مشهدی، المزار، ص ۵۸۰؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۰۹.

۲. مشهدی، المزار، ص ۵۸۳؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۱۲.

۱۲۰.....امامت و مهدویت / ج ۲

شیعیان را به او می‌رساند یعنی چه؟ اگر پیغمبر اسلام| همه‌جا هست، پس چنانچه در کتاب *الکافی*^۱ و *وسائل‌الشیعه* (بَابُ اسْتِحْبَابِ زِيَارَةِ النَّبِيِّ وَلَوْ مِنْ بَعِيدٍ)^۲ است. چرا رسول خدا| فرمود: «من سلام امتم را از راه دور نمی‌شنوم؛ بلکه ملائکه الهی به من می‌رسانند». پس جایی که پیغمبر خدا - که اشرف از تمام مخلوقات است - همه‌جا حاضر و شنوا نیست، چگونه جانشین او همه‌جا حاضر و شنوا است؟ اگر امام همه‌جا حاضر است؟ چرا علمای شیعه روایت کرده‌اند که ملائکه نامه اعمال را خدمت او می‌برند؟ اگر خود او حاضر است، دیگر نامه‌رسان نمی‌خواهد.

پس بدان، که محال است یک نفر، دو نفر یا هشت نفر بشود و در آن واحد، در هشت مکان باشد. اگر هشت نفر شد یک نفر نیست، چه برسد به اینکه هزاران جا باشد؟

آیا عقل حجت نیست؟ عقل می‌گوید محال است شیء واحدی در یک آن در دو مکان باشد، چه برسد به صد مکان! ما از این مردم عوام می‌پرسیم، آیا اگر امیرالمؤمنین همه‌جا بود، چگونه او را در مسجد کوفه شهید کردند؟ آیا پیغمبر اسلام| چون از مکه فرار نموده و به مدینه رفت، باز هم در مکه بود یا خیر؟ آیا امامی که همه‌جا هست، در حمام زنانه، در میخانه و در امکانه فساد، همه‌جا هست یا خیر؟ اگر هست پس به همه زنان مردم محرم است! اگر به هر زنی محرم بود، پس چرا با خواندن عقد زنی را به خود محرم می‌نمود؟ آیا امام مانند خدا بدون تکلیف است و حلال و حرامی برای او نیست؟ اگر مکلف است پس چرا او که در همه‌جا هست نهی‌ازمنکر نمی‌کند، و از امکانه فساد جلو نمی‌گیرد؟

۱. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۵۵۲ - ۵۵۳.

۲. حر عاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۳۷ - ۳۳۹.

جواب:

اولاً: هیچ‌یک از این اشکالات و پرسش‌ها با فرض صحّت آن در موارد دیگر، نسبت به دعای ندبه وارد نیست؛ زیرا این دعا برای ندبه است، و اظهار تأسف از غیبت امام، و نگرانی از بدی اوضاع و ابراز علاقه به ظهور حکومت حقّ، و ... و در مثل این مورد، گوینده بعید را قریب، و غایب را حاضر و بلکه گاهی مرده را زنده فرض می‌کند و اظهار تأثر می‌نماید، مخاطب هرکه باشد، خواه بشنود یا نشنود، مانند نوحه و مرثیه بر میتّ که به او خطاب می‌شود، و در صد جا او را می‌خوانند، و در اشعار از این‌گونه خطاب‌ها بسیار است.

ثانیاً: از کجا می‌گویید که باخبر بودن امام و رسیدن ندا و سلام شیعیان به آن حضرت، ملازمه دارد با اینکه حضرت در همه جا حضور حقیقی جسمانی داشته باشد؟!

کسی که می‌گوید: امام به اذن خدا در همه جا هست، غرضش این است که از همه جا اطلاع دارد، و فاصله زمان و مکان، مانع از علم و رؤیت آن حضرت نمی‌شود، و سلام و خطاب مردم به او می‌رسد، خواه به‌توسط فطرس یا ملائکه دیگر، و خواه بدون واسطه.

در اینجا سخن از کیفیت و نحوه علم و اطلاع امام به سلام و خطاب ما، و فرق بین سلام بعید و قریب مطرح نیست، و واقع این موضوع هر نحو باشد، به دعای ندبه و مطالب حقّ دیگر ضرر نمی‌زند؛ که شما به «**بَابُ اسْتِحْبَابِ زِيَارَةِ النَّبِيِّ** | **وَلَوْ مِنْ بَعِيدٍ**» از **وسائل الشیعه**^۱ و غیره استشهاد کرده و می‌گویید پیغمبر! فرمود: «من سلام امتم را از دور نمی‌شنوم بلکه ملائکه الهی به من می‌رسانند»؛ مگر حال که ملائکه سلام و خطاب را می‌رسانند، فرمود سلام نکنید؟

۱. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۳۷ - ۳۳۹.

مقصد از این احادیث همین است که سلام به پیغمبر را ترک نکنید و گمان
نمایید که آن حضرت از سلام شما مطلع نمی‌شود. این گونه روایات همه مؤید
خطاب و ندا و سلام است، وانگهی حقیقت و نحوه این شنیدن و رسیدن سلام
و ندا بر ما معلوم نیست، اما لازمه هر دو را که علم پیغمبر و امام به ندا و سلام
است، از آن استفاده می‌کنیم. در این مطالب که به نقل ثابت می‌شود، همین قدر که
عقل حکم به امتناع آن نکند، و حتی به طور اعجاز، احتمال آن را بدهد، قبول می
کنیم و تسلیم هستیم.

چرا شما می‌گویید: این گونه روایات متن دعای ندبه را ضعیف یا خلاف عقل
می‌سازد؟ این روایت این را می‌پروراند که در حال ممات پیغمبر هم، نسبت به
ایشان مثل این وظایف را که در حال حیات انجام می‌دادید - از قبیل استغاثه
و توسل به آن حضرت - انجام بدهید، پیغمبر را مطلع می‌شود.

به علاوه می‌توان گفت: ظاهر این اخبار، بیان‌کننده فرق بین نحوه و کیفیت
اطلاع از قریب و بعید و شنیدن و رسیدن نیست، تا کسی مفهوم بگیرد و بگوید از
دور نمی‌شنود، بلکه ظاهر این است که برای دفع توهم کسانی که ندا و سلام از
بعید را استبعاد می‌نمایند - چون سلام در مقابل قبر مطهر و در نفس روضه منوره
متعارف بوده و آن را مسموع می‌دانستند - می‌فرماید، سلام از قریب را که می
شنود و سلام از بعید هم به آن حضرت می‌رسد، یا خودش می‌رسد، چنان‌که
مقتضی اکثر روایات این باب است، و یا به وسیله ملائکه، چنان‌که روایت ضعیفی
بر آن دلالت دارد. غرض این است که آن را هم می‌شنود، نه اینکه مراد این باشد
که از دور نمی‌شنود؛ ولی از نزدیک می‌شنود.

به هر حال شنیدن از دور موضوعی است که در دنیای ما عملی شده است.
نسبت به عالم برزخ که معلوم نیست این فاصله‌های زمان و مکان در آنجا مانع از

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و عقل..... ۱۲۳

شنیدن و رؤیت باشد، یا نسبت به روح مقدس پیغمبر و امام که به مراتب لطیف‌تر و کامل‌تر از فرشته است مخصوصاً به طور اعجاز، به هیچ وجه استبعاد ندارد.

ثالثاً: اینکه گاهی به عبارت دعا «**فَبَلِّغُهُ مِنَّا تَحِيَّةً وَسَلَاماً**» و گاهی به اینکه چون ملائکه نامه اعمال را خدمت آن حضرت می‌برند و به ایشان عرضه می‌دارند، استشهاد می‌کنید بر اینکه امام همه‌جا حاضر نیست و گاهی می‌گویید چون «فطرس» سلام شیعه را به امام حسین × می‌رساند، پس معلوم می‌شود امام همه‌جا حاضر نیستند.

جوابش این است که: مگر ما می‌گوییم امام × در هر مجلس و مکان حضور دارند؟ آنچه در این مورد گفته می‌شود و صحیح است، این است که امام × به هر کجا و هر مکان اراده کند به اذن الله تعالی می‌تواند برود، و به احوال رعایا و شیعیان خود و آنچه تحت نظر ولایت او قرار گرفته، ناظر و آگاه است.

و جمله «**فَبَلِّغُهُ مِنَّا تَحِيَّةً وَسَلَاماً**» با این معنا هیچ منافاتی ندارد؛ زیرا ممکن است امام خودش از سلام و عرض ادب ما آگاه باشد، ولی ما برای قابل شدن سلام و رفع موانع قبول، از خداوند درخواست ابلاغ آن را می‌کنیم، مثل آنان که در محضر پیغمبر یا در حرم پیغمبر از خدا می‌خواهند که تحیت آنها را به پیغمبر ابلاغ فرماید.

و در موضوع ملائکه‌ای که اعمال را به آن حضرت عرضه می‌دارند و فطرس که سلام شیعیان را می‌رساند، جوابش این است که این هم دلیل بر عدم علم امام × نیست، چنانچه ملائکه حفظه، دلیل بر عدم علم خدا به اعمال مردم نیست.

هرچه آنجا بگوییم اینجا هم می‌گوییم. این امور برنامه‌هایی است برای تربیت و تنبیه مردم، و در واقع الطافی است از جانب خدا و هیچ‌یک دلیل بر عدم علم خدا و پیغمبر و امام نمی‌شود.

رابعاً: اینکه می‌گوید اگر امام× در همه‌جا حاضر باشد لازم می‌شود که یک نفر، چند نفر بلکه چند هزار نفر و بیشتر باشد، جوابش این است که ما نمی‌گوییم امام× در همه‌جا به معنایی که شما می‌گویید حاضر هستند؛ ولی می‌گوییم امکان دارد که در اماکن متعدد به نحوی از حضور حاضر باشند، و فاصله زمان و مکان نسبت به ایشان برداشته شود.

چطور می‌گویید فطرس همه‌جا حاضر می‌شود، و سلام شیعیان را از هر شهر و مجلس به عرض آن حضرت می‌رساند؟ ولی برای امام× این معنا را امکان‌پذیر نمی‌دانید؟

آقای عزیز! ملک‌الموت یک نفر بیشتر نیست، چطور در یک آن، در دو مکان و صد مکان حاضر می‌شود؟ ما که وارد عالم ملائکه و عوالم روح و جهان برزخ نیستیم، تا حقایق این امور را به‌طور قاطع بتوانیم تشریح کنیم؛ اما این قدر می‌دانیم که با یک مشت الفاظ و چون‌وچرا و استبعادات، نمی‌توان این امور را انکار کرد. این قدر امکان دارد که بُعد و فاصله زمان و مکان برای پیغمبر| و امام× و بسیاری از ارواح، و برای ملائکه، پرده نباشد و چنانچه قریب چهارده قرن پیش، با این فاصله زمانی طولانی، اوضاع کنونی را می‌دیدند، امکان دارد از مسافت بعید هم افراد را اگر خواستند، ببینند.

چطور شما با تلویزیون آمریکا را می‌بینید، اروپا را می‌بینید، و در یک آن با رادیو صداهای همه‌جا را می‌شنوید؟

آقای من! اینها چه اشکالاتی است می‌کنید، اول معنای حضور امام× را در اماکن مختلف بفهمید، بعد این فرمایش را بکنید، اگر نمی‌فهمید این اشکال‌های عامیانه چه معنا دارد؟

اگر یک قرن پیش برای شما می‌گفتند، تا یک قرن دیگر انسان‌ها همه از

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و عقل.....۱۲۵

مسافت دور همدیگر را می بینند، و در همه جا حاضر می شوند و باهم سخن می گویند، می گفتید این خرافات چیست؟ اینها افسانه است، با عقل سازگار نیست، اما حالا می فهمید آن قضاوت شما منشأش بی علمی و بی اطلاعی بوده است.

شما که می گوید: نمی شود امام × در یک زمان در همه جا حاضر شود، بفرمایید بینم وقتی فلان شخص را که در صفحه تلویزیون شما می بینید، دیگران همه می بینند، در همه جا می بینند، یک نفر چند میلیون نفر شده است؟

جام جهان نما را شنیده اید، چه مانعی دارد که باطن ملکوتی امام × مثل همان جام جهان نما باشد، در عین حال که در مسجد کوفه باشد، و آنجا شهید شود، از اقصی نقاط جهان هم مطلع باشد.

شما گمان می کنید اینکه می گوئیم: امام × در همه جا حاضر است؛ یعنی باید توی حمام زنانه ها، و توی - العیاذ بالله - کاباره ها، و مراکز فساد هم تشریف ببرند، مگر هرکس هر کاری را بتواند انجام دهد، انجام می دهد؟ یا می گوئیم از امام × رفع تکلیف شده است؟

واقعاً انسان از این سخنان شما که نفهمیده و نسنجیده، پیرامون یک چنین حقایق بلند و عمیق گفته اید، بی اختیار خنده اش می گیرد، و از بلندپروازی های جاهلانه تعجب می کند.

| | |
|-------------------|------------------|
| پشه چون داند که | در بهاران زاد |
| این باغ از کی است | و مرگش در دی است |
| تو که در علم خود | عارف این علوم؛ |
| زبون باشی | چون باشی؟ |



بررسی جمله:

«يَا ابْنَ الطُّورِ وَالْعَادِيَاتِ»

یکی دیگر از مواردی را که در دعای ندبه، بعضی آن را خلاف عقل شمرده‌اند، این جمله است:

«يَا ابْنَ يَسِّ وَالذَّارِيَاتِ! يَا ابْنَ الطُّورِ وَالْعَادِيَاتِ»^۱.

یعنی ای پسر یس و بادهای وزنده، و ای پسر کوه طور و اسبان دونده. سپس گفته: این توهین به امام عالی‌مقام، و به‌علاوه مخالف عقل است؛ زیرا امام × فرزند کوه طور و اسبان دونده نیست. چگونه شیعیان حیا نمی‌کنند، و این جملات را می‌خوانند. اگر کسی می‌گوید چگونه حضرت سجاد × فرموده است:

«أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمِنِّي، أَنَا ابْنُ زَمَزَمَ وَالصَّفَا»^۲.

جمله دعای ندبه نیز مانند گفتار حضرت سجاد × است.

جواب این است که خیر مانند آن نیست؛ زیرا هرکس در هر شهر و یا قصبه‌ای زندگی کرده و بزرگ شده، می‌گویند بچه آنجا است؛ مثلاً به قمی می‌گویند بچه قم است و به کاشانی می‌گویند بچه کاشان است، و چون حضرت سجاد و یا پدر و جدش^۱ در مدینه و مکه و زمزم و صفا بزرگ شده‌اند، می‌فرماید:

۱. مشهدی، المزار، ص ۵۸۰؛ ابن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۵۱۰.

۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۸؛ بحرانی اصفهانی، عوالم‌العلوم، ص ۴۳۸.

فروغ ولایت در دعای ندبه / بررسی جمله: «يَا أَبْنَ الطُّورِ وَالْعَادِيَاتِ»..... ۱۲۷

«أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَالصَّفَا».

اما امام زمان*، نه خودش در کوه طور بزرگ شده و نه پدر و جدش؛ به اضافه با جمله «وَالْعَادِيَاتِ وَالذَّارِيَاتِ» چه می کنند؟

به هر حال ما که جرئت نمی کنیم چنین توهینی به امام زمان* بنماییم برای خاطر یک دعای بی مدرک!

جواب: اگر فحش و دشنام یاد گرفته بودم، پاسخ می دادم: آیا شما حیا نمی کنید که این جملات را می نویسید و شیعیان را بی حیا می شمارید؟ فقط عرض می کنم: عجب اشتباه غریبی، یا عجب مغلظه کاری بی ذوقی! سخن به این فصاحت و بلاغت را که هر سخن شناس در برابر آن خاضع می شود، و هر اهل معنا آن را درک می کند، چگونه معرفی می کنید؟!

آقا! «الطور»، «العادیات»، «یس»، «الذاریات» و «طه» هریک اسم یکی از سوره های قرآن است، چنانچه ما می گوئیم:

يَا أَبْنَاءَ الْقُرْآنِ! يَا أَبْنَاءَ الْإِسْلَامِ! يَا أَبْنَاءَ سُورَةِ التَّوْحِيدِ! يَا

أَبْنَاءَ الصَّلَاةِ؛

ای فرزندان قرآن، ای فرزندان اسلام، ای فرزندان سوره توحید، ای

فرزندان نماز.

و همه صحیح و موافق با ذوق است، یعنی ای تربیت شدگان مکتب قرآن و سوره توحید و اسلام و نماز.

اینجا هم همین طور عرض می کنیم: «ای پسر سوره یس و سوره ذاریات، و ای پسر سوره طور و سوره عادیات، و ای پسر سوره طه و آیات محکمت».

شما مثل کسی که اصلاً قرآن مجید را نخوانده باشد و اسم سوره ها را نشنیده

باشد این جمله‌های روان را این‌طور به غلط معنا می‌کنید.

کیست که در معانی این جمله‌ها شک داشته باشد؟ و حتی معنایی را که شما از

این جمله‌ها کرده‌اید، احتمال بدهد؟

معنای این جمله‌ها نه فقط با قرآن مخالف نیست، بلکه کمال موافقت را دارد

و کیست سزاوارتر از ائمه^ه و فرزندان پیغمبر| به این خطابات؟ من که باور نمی

کنم یک نفر، هرچه هم کم‌ذوق باشد، این قدر کج‌فکر باشد که این جمله‌ها را مثل

شما معنا کند.

به‌هرحال اگر شما معنای این جمله‌ها را نمی‌فهمید و جرئت نمی‌کنید آن را

بگویید، ما و دیگران با صدای بلند می‌گوییم، و امام× را با این جمله‌های پرمعنا

و فیاض، مدح و ستایش می‌نماییم.



دعای ندبه، و کفر و شرک

اگر کسی بگوید: دعای ندبه کفر و شرک است، چون خواندن غیرخدا شرک است، و در این دعا امام[×] را می‌خوانید و برای حوایج خود او را ندا می‌کنید و ...

جواب این است که: اکنون از مرگ ابن تیمیّه (متوفی ۷۲۸ ق.) بیش از هفتصد سال می‌گذرد، صدها سال است شبهات او مطرح شده و پاسخ‌های مستدلّ و برهانی، به شبهات او و پیروانش که فتنه‌ها برپا کرده و آن‌همه قتل نفوس مرتکب شدند و تفرقه ایجاد کردند، و آلت دست استعمار شدند، داده شده است و صدها کتاب از اهل سنت و شیعه بطلان این فرقه را آشکار ساخته‌اند، و اکنون که برخی از پیروان ابن تیمیّه و محمد بن عبدالوهاب رو به اعتدال کرده، و متوجّه می‌شوند گذشتگان آنها خسارت‌های جبران‌ناپذیر به اسلام وارد کردند، و می‌فهمند که تهمت‌هایی که به مسلمانان می‌زدند، و آنها را کافر و مشرک می‌شمردند، مبنی بر جمود و تعصّب باطل فرقه‌ای یا تحریک و دسایس سیاسی بوده، نمی‌دانم چرا این زمزمه‌ها از نو آغاز شده، و از کجا و کدام منبع استعمارطلب، الهام می‌گیرند و با التزام به عقاید تشیع، این نغمه‌ها را برای چه آغاز کرده و مقصدشان چیست؟!

اگر بگوییم تحفه نوظهوری است، که همه می‌دانند که بچه‌های شیعیان حجاز و قطیف نیز جواب این شبهه را یاد گرفته‌اند.

۱۳۰..... امامت و مهدویت / ج ۲

علمایی مانند «کاشف الغطاء» و «سید محسن امین» که افتخار عالم اسلام می باشند، در عصر خودمان به این شبهات جواب داده اند.
مسئله شفاعت و توسل و دعا، همه حدود و ثغور و مرزهایش روشن شده است.
شما بگویید این آیات:

(فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا) ۱

«پس نخوانید با خدا احدی را».

و (قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا)؛ ۲

«بگو: این است و غیر از این نیست که می خوانم پروردگارم را

و شریک نمی گیرم برای او احدی را».

و (إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالِكُمْ)؛ ۳

«به درستی که آن کسانی که غیر از خدا می خوانید، بندگانی مثل شما هستند».

و (وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى

يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ)؛ ۴

«و کیست گمراه تر از آنکه می خواند غیر از خدا کسی را که پاسخ به

او نمی دهد تا روز قیامت، و ایشان (خوانده شدگان) از خواندن آنها

(خوانندگان) غافلند».

چه ارتباطی با دعای ندبه و خطاب به امام عصر × دارد که:

اولاً: گفتم مخاطب قرار دادن غایب، در مقام اظهار علاقه و تألم از هجر

۱. جن، ۱۸.

۲. جن، ۲۰.

۳. اعراف، ۱۹۴.

۴. احقاف، ۵.

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه، و کفر و شرک..... ۱۳۱

و فراق، و این گونه امور، یک امر عرفی و ذوقی است که غرض خطاب حقیقی نیست؛ بلکه به داعی اظهار اندوه و تأسّف این گونه خطابات می شود. بنابراین دعای ندبه به حساب ایرادکننده هم کفر و شرک نخواهد بود؛ زیرا خطاب به داعی دیگر، یا معنای دیگر، استعمال می شود.

ثانیاً: مسلماً دعایی که در آیات شریفه مورد نهی واقع شده، دعای خاصی است؛ زیرا مطلق دعا و خواندن غیر، حتی به قول شما دعاهای متعارف و روزمره مراد نیست. بنابراین می گوییم: آنچه از این آیات استفاده می شود، و شواهد بسیار از آیات و اخبار و حکایات، آن را تأیید می کند، این است که دعا و خواندن غیر، که منهی عنه و شرک است، این است که غیر خدا را به عنوان اینکه متصرف مستقل و نافذ الامر در اسباب و مسببات کائنات و مالک امور دنیا و آخرت است، در عرض خدا بخوانند، یا او را با خدا، کارساز و شریک قرار داده و خالق و رازق و قاضی الحاجات شمارند.

اما اگر کسی را مقرب بدانیم و بر نظام اسباب از جانب خدا مسلط بشناسیم و او را بخوانیم، در حالی که او در درگاه خدا دارای چنین تقرّبی نباشد و چنین تسلط و قدرتی به او عطا نشده باشد، اطلاق شرک بر آن، اگرچه مجازاً صحیح است، ولی به طور حقیقت شاید صحیح نباشد.

بله این عمل، افترا و اختراع بوده و داخل در «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهِ مِنْ سُلْطَانٍ» است ولی ادخال چیزی که «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهِ مِنْ سُلْطَانٍ» است در «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهِ مِنْ سُلْطَانٍ»؛ چیزی که خدا بر آن حجت نازل کرده است» هر چند حرام است، ولی «مَا لَا يُنَزِّلُ اللَّهُ بِهِ مِنْ سُلْطَانٍ»؛ چیزی که خدا بر آن حجت نازل نمی کند»، نیست و شرک حقیقی نمی باشد. و کفر بودن آن هم در صورتی است که به انکار ضروری برگشت کند، و الا بدعت و حرام است.

۱۳۲..... امامت و مهدویت / ج ۲

بنابراین، اگر مثل انبیا و اولیا را که تقرّب خاص به درگاه الهی دارند و می‌دانیم دعایشان مستجاب می‌شود و به واسطه صدور معجزات و کرامات معلوم شود که باذن الله تسلّط بر نظام اسباب دارند، چنانچه درباره عیسی بن مریم، می‌فرماید:

(أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ)؛^۱

«همانا من از گل، پیکر مرغی را برای شما می‌سازم».

کسی بخواند که باذن الله کار او را بگشاید، و مشکل او را حلّ کند، نه کفر است و نه حرام، تا چه رسد به اینکه از او بخواهد که از خدا درخواست کند حاجت او را برآورد؛ چنانچه «حواریین» از عیسی × مائده خواستند، و سؤال خود را به صورت این جمله: **(هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً...)**^۲ عرض کردند، و عیسی × دعا کرد و مائده نازل شد.^۳

حال آیا شما می‌گویید: مگر حواریین خودشان نمی‌توانستند از خدا مسئلت نمایند، و مگر درخواست از خدا واسطه و شفیع لازم دارد؟
حاصل اینکه: استشفاع و توسل به انبیا و اولیا - که تقرّبشان به درگاه الهی و تسلّطشان به امر خدا بر نظام اسباب معلوم است - خواه در حال حیاتشان و خواه پس از ارتحالشان از این دنیا، نه شرک است و نه کفر.
و آیه:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ

لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا)؛^۴

۱. آل عمران، ۴۹.

۲. مائده، ۱۱۲ - ۱۱۳.

۳. مائده، ۱۱۴ - ۱۱۵.

۴. نساء، ۶۴.

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه، و کفر و شرک..... ۱۳۳

«و اگر ایشان، وقتی ظلم به خودشان کردند، آمدند نزد تو، پس از خدا طلب آمرزش کردند، و طلب آمرزش کرد پیامبر برای آنها، هرآینه می‌یابند خدا را بسیار توبه‌پذیر و رحیم».

بر رجحان آن صراحت دارد.

و حتی نسبت دادن بعضی کارها که از افعال خاصه الهی است به آنها، مثل شفای امراض - درحالی که نسبت‌دهنده فقط خدا را شافی و خالق و رازق می‌داند - کفر نیست؛ زیرا این اعتقاد معلوم او قرینه حالیه است بر اینکه این اطلاقات به نحو مجاز است، که نظایر آن در کلام عرب و عجم زیاد است، مثل «أُنْبِتَ الرَّبِيعَ الْبَقْلَ» که اگر یک فرد مادی آن را بگویند، بر معنای حقیقی حمل می‌شود و کفر است و اگر موحد بگوید بر معنای مجازی حمل می‌شود و چنین کسی، غیر خدا را فاعل این افعال نمی‌داند، یا فاعل را باذن الله فاعل می‌داند، مثل:

**(أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ
الطَّيْرِ فَانْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ
وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ)؛^۱**

«به درستی که من از جانب پروردگارتان برای شما معجزه‌ای آورده‌ام؛ همانا من از گل، پیکر مرغی را برای شما می‌سازم و بر آن نفس قدسی می‌دمم تا به امر خدا مرغی گردد و کور مادرزاد و مبتلای به پیسی را به امر خدا شفا داده و مردگان را زنده می‌کنم».

معلوم است این گونه اطلاقات صحیح است و موحدین درعین حالی که این اطلاقات را جایز می‌دانند و به انبیا و اوصیا (چه در حال وجودشان در این دنیا

۱. آل عمران، ۴۹.

۱۳۴.....امامت و مهدویت / ج ۲

و چه پس از رحلتشان به عالم دیگر) متوسل می‌شوند، انبیا و اولیا را مستقل در تصرف در عرض خدا، و شریک در کار خدا نمی‌دانند؛ بلکه آنها را عامل اراده‌الله و عمال‌الله می‌شناسند.

خلاصه سخن اینکه: خواندن انبیا و اولیا برای مقاصد، از شخص موحد (خواه در حیاتشان در این دنیا باشد یا پس از حیات این دنیا باشد) ارتباطی با کفر و شرک ندارد.

در جایی که در قرآن مجید مثل این آیات باشد:

(فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ)؛^۱

«پس روزی دهید ایشان را از آن».

و (وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ

سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ)؛^۲

«و اگر ایشان می‌پسندیدند آنچه را خدا و رسول او ایشان را داده‌اند و

می‌گفتند: بس است خدا ما را، به زودی می‌آورد ما را خدا از فضل خودش

و رسول خدا».

و (وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَيْهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ)؛^۳

«و انکار نمی‌کنند مگر اینکه بی‌نیاز کرده ایشان را خدا و رسول خدا».

چگونه می‌تواند دعا و بعضی تعبیرات متعارف بین موحدین را نسبت به انبیا

و اولیا، کفر و شرک شمرد.

۱. نساء، ۸.

۲. توبه، ۵۹.

۳. توبه، ۷۴.

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه، و کفر و شرک.....۱۳۵

و اما خبر «الدُّعَاءُ مَعَ الْعِبَادَةِ»^۱ دلالت ندارد بر اینکه مطلق افراد دعا و خواندن، عبادت و پرستش و کفر و شرک باشد؛ زیرا اگر مراد از دعا، مطلق انواع آن باشد یقیناً مراد از عبادت در اینجا پرستش خاص نمی‌باشد؛ زیرا بعضی انواع دعا، مثل دعا و خواندن اشخاص (زید و عمرو و بکر)، پرستش آنها نیست، و ناچار باید در اینجا دعا را به معنای لغوی آن، که ذلت و خضوع است، گرفت. و اگر مراد از دعا، مطلق افراد آن نباشد، قدرمتیقن آن، دعا و خواندن مدعو است در نهایت تذلل و خضوع، و درخواست کفایت مهمات و قضای حوایج از او، از این جهت که او فاعل مستقل و قادر مطلق و بالذات، و مالک و قاضی حقیقی حوایج است.

پس هرکس مخلوقی را به این نحو بخواند، عبادت او را کرده و کافر و مشرک است. اما به غیر این نحو که او را بخواند تا واسطه یا شفیع شود، یا از این جهت او را بخواند که از جانب خدا بر کاری مسلط است، مثل عیسی × که بر شفا و ابرای کور مادرزاد و صاحب مرض پیسی باذن الله مسلط بود، عبادت و کفر و شرک نیست.

و اما اینکه نوشته‌اید: بهتر این است که دیگران را از گناه خود مطلع نکنید، و خدا ستار العیوب است و هیچ رسول و امامی مانند او مهربان و رحیم نیست، و از جهالت و بدبختی است که خدا بگوید: (أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ)^۲ و یا بگوید: (وَاسْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ)^۳ و بنده اعتنا نکند و بگوید: خیر، من باید بنده تو را بخوانم.

۱. طبرانی، الدعاء، ص ۲۴؛ همو، المعجم الاوسط، ج ۳، ص ۲۹۳؛ ابن فهد حلی، عدة الداعی، ص ۲۴؛

سیوطی، الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۶۵۴؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۷ - ۲۸.

۲. مؤمن، ۶۰. «مرا بخوانید تا اجابت کنم».

۳. نساء، ۳۲. «و از فضل خدا طلب کنید».

۱۳۶..... امامت و مهدویت / ج ۲

پاسخش این است که: گویا این آیه قرآن را نخوانده‌اید که همان خدایی که می‌فرماید: **(أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ)** می‌فرماید:

**(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ
لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً)؛^۱**

«و اگر ایشان، وقتی ظلم به خودشان کردند، آمدند نزد تو، پس از خدا طلب آمرزش کردند و طلب آمرزش کرد پیامبر برای آنها، هرآینه می‌یابند خدا را بسیار توبه‌پذیر و رحیم».

این آیه ظهور دارد در این معنا که گناه‌کاران، خواه گناهشان آشکار شده باشد و خواه در پنهان گناهی مرتکب شده باشند، سزاوار است که هم خود استغفار کنند و هم به محضر پیغمبر شرفیاب شوند، تا آن حضرت برایشان استغفار کند. این همان دعا و خواندن خدا و سؤال از فضل خدا است، و در نهایت این دعا گاهی بدون واسطه و گاهی با واسطه انجام می‌گیرد و هر دو بجا و به‌موقع است. اگر این سخن شما درست بود و این‌گونه دعا، کفر و شرک بود، وقتی فرزندان یعقوب^۲ او را خواندند که برایشان استغفار کند و گفتند:

(يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ)؛^۲

در جواب آنها نمی‌فرمود:

(سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ)؛^۳

«زود باشد که استغفار کنم برای شما از پروردگارم به‌درستی که اوست

آمرزنده و مهربان».

۱. نساء، ۶۴.

۲. یوسف، ۹۷. «ای پدر از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه، که ما خطاکار بودیم».

۳. یوسف، ۹۸.

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه، و کفر و شرک.....۱۳۷

اگر این منطق باطل شما صحیح بود، حضرت یعقوب پیغمبر[×] به آنها می گفت: شما خودتان خدا را بخوانید، این چه جهالت و بدبختی است که خدا خودش فرموده مرا بخوانید و شما مرا می خوانید و واسطه قرار می دهید و کفر و شرک می گوید؟ آیا پیغمبر خدا| بهتر می دانست یا شما؟

آقای عزیز! چرا بی جهت افکار را مشوب و اذهان را مشوش و ناراحت می سازید؟ چه بهره و فایده ای از این مغلطه ها و اشتباه کاری ها می برید؟ خوانندگان محترم! این شبهه ها ریشه های غرض آلوده دیرینه دارد که دست استعمار هم همواره پشت آن بوده و به تأییدش برخاسته، مع ذلک در عصر ما دیگر افکار مسلمانان این اشتباه کاری ها را نمی پذیرد و حنای این گونه افراد آب و رنگی ندارد.

بله، گاهی همان حرف ها را به لباس های تازه و در زیر اصطلاحات جدید و به صورت اندیشه های نو عرضه می کنند، ولی به زودی باطن آنها آشکار و مقاصد تخریبی آنان ظاهر می گردد و دعوت هایشان مصداق آیه ذیل می شود:

(كَسْرَابٍ بِقَيْعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ

شَيْنًا)؛^۱

«مثل سرابی که شخص تشنه آن را در بیابان هموار و بی آب، آب

پندارد و به جانب آن شتابد، چون بدانجا رسد هیچ آب نیابد».

مع ذلک اگر بخواهید از سوابق این زمزمه ها و پاسخ به سخنان این گروه های وهابی یا وهابی مسلک، آگاه شوید به کتاب هایی که به خصوص در این موضوع تألیف شده، مثل **کشف الارتیاب** علامه مجاهد عالی قدر سید محسن امین +

۱۳۸.....امامت و مهدویت / ج ۲

مراجعه فرمایید.



دعای ندبه و رکود فعالیت‌های اسلامی

پرسش چهاردهم: خواندن این گونه دعاها، سبب رکود فعالیت‌های اسلامی و خمود و تخدیر افکار و انصراف از مبارزه و تلاش برای پیشبرد مقاصد اصلاحی، و تبلیغ رسالت اسلام می‌شود و خواننده با خواندن دعای ندبه خود را قانع ساخته و به جای حرکت و اقدام و مبارزه، گریه و ناله تحویل می‌دهد.

پاسخ این است که: ما هم با شما در این جهت موافقیم که نباید برای این گونه برنامه‌ها جنبه‌های سلبی و منفی بسازند، و باید جنبه‌های حقیقی و ایجابی و مثبت آن را در نظر گرفت. متأسفانه به عللی که مهم‌تر از همه جهل و دست‌خائن استعمار است، دین در چهارچوب استفاده‌های منفی و سلبی سیاسی خاص محبوس شده، و درحالی‌که جنبه‌های مثبت، و بسیاری از جنبه‌های سلبی عمده و حساس آن را می‌کوبند، بعضی از جنبه‌های سلبی آن را برای اغراض پلید سیاسی وارد میدان می‌سازند و این کار علاوه بر اینکه ارج و ارزش دین را در انظار کم می‌کند، در برابر آرا و مکتب‌های دیگر آن را یک مکتب منفی ساده نشان می‌دهد.

دعا هم منبع رکود و خمود و کناره‌گیری و رهبانیت نیست، و نباید از آن برای این هدف‌ها استفاده کرد، بلکه دعا قوت‌بخش روح و اعصاب، و سرچشمه نشاط و امید و تلاش و فعالیت است.

۱۴۰.....امامت و مهدویت / ج ۲

یکی از حالات خطرناک که در تعالیم دین و علم و اخلاق مورد نکوهش واقع شده، حال وقوف و ماندن در یک مرحله است.

بشر در این جهان، مانند مسافری است که به سوی یک مقصد معین رهسپار است، و منازل و مراحل را طی می‌کند. چنان که در هر یک از این مراحل بماند و سیر و حرکت را متوقف سازد، به مقصد نمی‌رسد. در تمام شعبه‌های کمال، علم، اخلاق، ایمان، صنعت و ... حدی که بشر در آن توقف کند، معین نشده و همواره می‌تواند قدمی به پیش باشد.

همه تعلیمات و برنامه‌های اسلام، پیشرفت و کمال بیشتر را پیشنهاد می‌نماید، و پرستش و عبادت خدا و کار نیک و عمل خیر را در هیچ مرتبه‌ای متوقف نمی‌سازد. تا بشر زنده است باید پیش برود، و باید تحصیل کمال کند، و باید ترقی داشته باشد.

وقوف و ماندن در یک مرحله از مراحل ترقی، بالاخره آغاز سیر قهقرایی و ارتجاع و بازگشت به عقب است.

مسلمان نمی‌تواند بنشیند، و در راه مقاصد اسلام کار و اقدامی نکند، چون اسلام هنوز به هدف‌هایش نرسیده است.

هنوز انسان‌ها آزاد نشده‌اند، هنوز عدالت اجتماعی برقرار نشده، هنوز اختلاف طبقاتی و عنصری و نژادی و کشوری و رژیم‌ی، بشر را فشار می‌دهد. هنوز اقویا و زورمندان، حاکم و صاحب‌اختیار ضعفا هستند. هنوز افق جهان از ظلم و بیداد تاریک است. هنوز فحشا و منکرات رواج دارد. هنوز زنان بازیچه امیال پست و هوسرانی مردها هستند و در اسارت‌های تازه و نوظهور افتاده‌اند، هنوز شرک و بشرپرستی به صورت‌های گوناگون رواج دارد. هنوز انسان‌هایی خودنیافته و آزاد نشده و خودباخته، در برابر افرادی چون خودشان یا بی‌سوادتر و نالایق‌تر تا

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و رکود فعالیت‌های اسلامی..... ۱۴۱
حدّ رکوع، خضوع می‌نمایند، و آنها را به تکبر و ظلم و استبداد تشویق می‌کنند.
هنوز احکام خدا در جوامع بشری حکومت نیافته است، بلکه این مفسد و معایب
روزافزون است.

مسلمان نمی‌تواند در چنین اوضاع و احوالی، حال وقوف و سکوت به خود
گیرد و به خواندن دعا و ندبه و گریه، خود را قانع ساخته و ترک امر به معروف
و نهی از منکر نموده، خاموش و بی‌حرکت بنشیند.

هرگز دین برای این نیست و عبادت‌ها و پرستش‌ها و نماز و روزه و دعا
و ذکر و مناجات، این نتیجه را ندارد که مسلمان از کارهای اجتماعی و
سیاسی و آنچه در حفظ و نگاهبانی عظمت اسلام و افزایش شوکت مسلمین
مؤثر است، دست بکشد.

اسلام دین دنیا و آخرت و سیاست و معنویت است، و جدا کردن اسلام از دنیا
و سیاست و اجتماع و اداره تمام امور و شئون، امکان‌پذیر نیست. انجام وظایف
اجتماعی و تطبیق احکام دین بر شئون دنیا و برنامه اقتصاد و سیاست و تجارت
و تعلیم و تربیت، جزء جوهر دین است و حبس اسلام در محیط عبادت و دعا،
خیانت به اسلام و تعلیمات قرآن مجید است.

پس مسلمان در هر پایه‌ای که باشد و هر برنامه‌ای را که انجام می‌دهد، نمی
تواند آنجا را نقطه وصول به مقصد و نیل به اهداف اسلامی شناخته و منتهی‌الیه
مسیر خود بداند. باید سیر خود را ادامه دهد و مراحل و منازل بیشتر را طی کند
و همواره در سیر و حرکت باشد و با همین تکرار فرایض دینی و دعا و پرستش
خدا، از درجه‌ای به درجه بالاتر صعود کند.

برنامه، برنامه سیر و حرکت و ترقی و مجاهده است.

متأسفانه ما هم تصدیق می‌کنیم که امروز تحرک در مسلمان‌ها کم شده و آن

طور که اسلام از آنها تحرک خواسته، قرن‌ها است حرکت نشان نمی‌دهند؛ لذا در میدان حیات این‌همه عقب مانده، و افتخارات اسلامی خود را از دست داده‌ایم، و بسیاری از برنامه‌های دینی مثل جسم بی‌روح گردیده است.

برنامه‌های اسلامی و مساجد و نماز جماعت‌ها و مجالس روضه و موعظه و سخنرانی و دعا، همه باید مراکز تحرک و نهضت و بسیج نیروهای انسانی باشد. این جنبه سلبی و منفی که در دعای ندبه فرض می‌کنید، در هر کار و برای هر کس ممکن است پیدا شود که خطرناک است. یک دانشجوی مستعد و موفق که نمره‌های خوب می‌گیرد، ممکن است توجهش به وضع ترقی موجودش، مانع از پیشرفت و ترقی بیشتر او شود و او را متوقف سازد. یک جامعه‌ای که در مسیر رشد و ترقی است، به همین حال خطرناک ممکن است گرفتار شود. این یک خطری است که به هر شخص و هر جامعه و مملکت ممکن است متوجه شود. اختصاص به دعا و عبادت ندارد و محال است اسلام که دین تحرک و جنبش‌های مترقی است، باین حال که درحقیقت سرآغاز انقراض و زوال است، مبارزه نکند.

دعای ندبه، دعای کمیل، دعای سمات هم باید نیروهای انسانی ما را بسیج کنند و از تسلط ضعف و ناامیدی و اندیشه‌های مأیوس‌کننده و مخرب، مانع شده و توان‌بخش ارواح شوند.

مجالس این دعاها، مراکز حساس تربیت افراد مبارز و قوی، و وسیله رشد افکار اسلامی مسلمانان خصوصاً جوانان می‌باشد.

دعای ندبه، علاوه بر ثمرات و آثار عمومی دعا، به مناسبت مطالبی که در جمله‌های بلندش مندرج است، خواننده را به یک قسمت و یک سلسله از هدف‌های تحقق‌نیافته اسلام که باید تحقق یابد، متوجه می‌سازد و مفسد اجتماع را بر می‌شمارد.

این دعا و ندبه است، ولی درضمن ندبه کسی که بر وضع فاسد اجتماعی، بر

فروغ ولایت در دعای ندبه / دعای ندبه و رکود فعالیت‌های اسلامی..... ۱۴۳

روش‌های ستمگرانه، بر کژی‌ها و کمبودها، و نابسامانی‌ها و گمراهی‌ها، ندبه می‌کند و غصه می‌خورد، نمی‌تواند دست روی دست بگذارد و در برابر این مفاسد سکوت اختیار کند و به سهم خود و برای روی کار آوردن یک روش اجتماعی نسبتاً اسلامی‌تر، کار و اقدامی نکند.

جمله‌های دعای ندبه احساسات را به هیجان می‌آورد و خواننده را تکان می‌دهد و از کفر و شرک و تجاوز و ظلم و ستم متنفر می‌سازد، و اینها همه آثار ایجابی و مثبت است.

حال اگر بهره ما از این دعا و از برنامه‌هایی که داریم آثار سلبی و منفی باشد، مربوط به دعا نیست، مربوط به جهل و غفلت است. هر نعمتی از نعمت‌های خدا را می‌شود وسیله اتلاف وقت و گذراندن عمر کرد.

پس دعای ندبه، نه وسیله تخدیر است و نه باعث وقوف و رکود؛ بلکه سبب رشد فکری و بسیج نیروها و حرکت و اقدام است.

این‌هم خیلی کم است که کسی بگوید این مجالس دعای ندبه فایده‌اش این است که جوان‌ها را از رفتن به مراکز فساد اخلاق و اشتغال به تفریحات به اصطلاح سالم، و در واقع بسیار ناسالم، باز می‌دارد.

نه؛ دعای ندبه برای این است که جوانان درهای آن مؤسسات را هم ببندند و افرادی مبارز و آمر به معروف و همفکر و متحد و متشکل و مدافع از اسلام تربیت شوند.

شما اگر گاهی ظواهر بعضی از افراد کم‌اطلاع و کم‌معرفت را می‌بینید همه را به آنها قیاس نکنید، و جهل و غفلت آنها را از وظایف مهمی که دارند، پای حساب دعای ندبه ننویسید. راهنمایی کنید که از این‌همه وسایل برای تجهیز نیروهای انسانی بهتر استفاده شود و افراد عالم و آگاه به اهداف اسلامی و اوضاع

۱۴۴.....امامت و مهدویت / ج ۲

اجتماعی در این مجالس مردم را بیدار کنند و دعا را به غرض‌های شخصی و خصوصی و تجزیه و تفرقه، آلوده ننمایند و همه برای عملی شدن احکام اسلام و مبارزه با معاندین و هدایت منحرفین جداً و دل‌سوزانه بکوشند.

بهترین خدمت و وسیله تقرّب به درگاه حضرت ولیّ عصر × احیای سنن اسلامی و میراندن سنت‌های کفر و مبارزه با روش‌های کفار است، که نزدیک است اجتماعات مسلمانان را به کلی مسخ نماید.

كتاب نامه

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغة، الامام على بن ابي طالب[×]، الشريف الرضى، تحقيق و شرح محمد عبده، بيروت، دار المعرفة، ١٤١٢ق.
٣. الاتقان فى علوم القرآن، سيوطى، جلال الدين (م. ٩١١ق.)، بيروت، دار الفكر، ١٤١٦ق.
٤. احياء الميت بفضائل اهل البيت^٥، سيوطى، جلال الدين (م. ٩١١ق.)، تهران، مؤسسه فرهنگى انصارالحسين[×]، ١٣٦٩ش.
٥. اخبار مكة و ما جاء فيها من الآثار، ازرقى، محمد بن عبدالله (م. ٢٤١ق.)، قم، الشريف الرضى، ١٤١١ق.
٦. الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد، مفيد، محمد بن محمد (م. ٤١٣ق.)، بيروت، دار المفيد، ١٤١٤ق.
٧. اسباب النزول، واحدى، على بن احمد (م. ٤٦٨ق.)، القاهرة، مؤسسة الحلبي، ١٣٨٨ق.
٨. اسد الغابة فى معرفة الصحابة، ابن اثير جزرى، على بن محمد (م. ٦٣٠ق.)، تهران، انتشارات اسماعيليان.
٩. اعيان الشيعة، امين عاملى، سيدمحسن (م. ١٣٧١ق.)، بيروت، دار التعارف، ١٤٠٣ق.

- ١٤٦.....امامت و مهدويت / ج ٢
١٠. *اقبال الاعمال*، ابن طاووس، سيدعلى بن موسى (م. ٤٦٤ق.)، قم، مكتب الاعلام الاسلامي، ١٤١٤ق.
١١. *الامالي*، طوسي، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ق.)، قم، دار الثقافة، ١٤١٤ق.
١٢. *انوار التنزيل و اسرار التأويل (تفسير بيضاوي)*، بيضاوي، عبد الله بن عمر (م. ٤٨٥ق.)، بيروت، دار الفكر، ١٤١٦ق.
١٣. *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الاطهار*، مجلسي، محمدباقر (م. ١١١١ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٠٣ق.
١٤. *بيت الاحزان في ذكر احوالات سيدة نساء العالمين فاطمة الزهراء*، محدث قمي، عباس (م. ١٣٥٩ق.)، قم، دار الحكمة، ١٤١٢ق.
١٥. *التبصير في الدين*، اسفرايني، ابوالمظفر شاهپور بن طاهر (م. ٤٧١ق.)، القاهرة، المكتبة الازهرية للتراث، ١٣٩٥ق.
١٦. *التبيان في تفسير القرآن*، طوسي، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ق.)، مكتب الاعلام الاسلامي، ١٤٠٩ق.
١٧. *تحفة الزائر*، مجلسي، محمدباقر (م. ١١١١ق.)، قم، مؤسسه پيام امام هادي، ١٣٨٦ش.
١٨. *الترياق الفاروقى أو ديوان عبد الباقي العمري*، عمرى موصلى، عبدالباقي، النجف الاشرف، دار النعمان، ١٣٨٤ش.
١٩. *التسامح في ادلة السنن*، انصارى، مرتضى (م. ١٢٨١ق.)، كتابفروشى مفيد، ١٤٠٤ق.
٢٠. *تفسير ابى السعود (ارشاد العقل السليم الى مزايا القرآن الكريم)*، ابوالسعود، محمد بن محمد عمادى (م. ٩٥١ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربي.
٢١. *تفسير القرآن العظيم (تفسير ابن كثير)*، ابن كثير، اسماعيل بن عمر (م. ٧٧٤ق.)، بيروت، دار المعرفة، ١٤١٢ق.

- فروغ ولايت در دعای ندبه / کتاب نامه..... ۱۴۷
۲۲. **تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان**، نیشابوری، حسن بن محمد (م. ۷۲۸ق.)، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۶ق.
۲۳. **تفسیر فرات الکوفی**، فرات کوفی، فرات بن ابراهیم (م. ۳۰۷ق.)، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۲۴. **تفسیر نور الثقلین**، حویزی، عبدعلی بن جمعه (م. ۱۱۱۲ق.)، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۲ق.
۲۵. **تفسیر الصافی**، فیض کاشانی، محسن بن مرتضی (م. ۱۰۹۱ق.)، مکتبة الصدر، ۱۴۱۶ق.
۲۶. **تفسیر العیاشی**، عیاشی، محمد بن مسعود (م. ۳۲۰ق.)، تهران، المکتبة العلمیة الاسلامیة.
۲۷. **تفسیر القمی**، قمی، علی بن ابراهیم (م. ۳۰۷ق.)، قم، دار الکتب، ۱۴۰۴ق.
۲۸. **التفسیر الکبیر**، فخر رازی، محمد بن عمر (م. ۶۰۶ق.)، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
۲۹. **تفسیر المراغی**، مراغی، احمد بن مصطفی (م. ۱۳۷۱ق.)، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳۰. **تفسیر النسفی**، نسفی، عبدالله بن احمد (م. ۵۳۷ق.)
۳۱. **التفسیر الواضح**، حجازی، محمد محمود، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۳ق.
۳۲. **وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة**، حر عاملی، محمد بن حسن (م. ۱۱۰۴ق.)، قم، مؤسسه آل البيت^ه لإحیاء التراث، ۱۴۱۴ق.
۳۳. **التوحید**، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، قم، نشر اسلامی، ۱۳۹۸ق.
۳۴. **تهذیب الاحکام**، طوسی، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ق.)، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۴ش.

- ١٤٨.....امامت و مهدويت / ج ٢
٣٥. **جامع عباسي**، بهائي عاملی، محمد بن حسين (م. ١٠٣١ق.) تبريز، دار الطباعة، ١٣٠٩ق.
٣٦. **الجامع لاحكام القرآن (تفسير قرطبي)**، قرطبي، محمد بن احمد (م. ٦٧١ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٠٥ق.
٣٧. **جامع البيان عن تاويل آي القرآن**، طبري، محمد بن جرير (م. ٣١٠ق.)، بيروت، دار الفكر، ١٤١٥ق.
٣٨. **الجامع الصغير في احاديث البشير النذير**، سيوطي، جلال الدين (م. ٩١١ق.)، بيروت، دار الفكر، ١٤٠١ق.
٣٩. **حلية الاولياء و طبقات الاصفياء**، ابونعيم اصفهاني، احمد بن عبدالله (م. ٤٣٠ق.)، بيروت، دار الكتاب العربي، ١٤٠٧ق.
٤٠. **خاتمة مستدرک الوسائل**، محدث نوري، ميرزا حسين (م. ١٣٢٠ق.)، قم، مؤسسة آل البيت^١ لاحياء التراث، ١٤١٧ق.
٤١. **الدر المنثور في التفسير بالمأثور**، سيوطي، جلال الدين (م. ٩١١ق.)، بيروت، دار المعرفة.
٤٢. **الدعاء**، طبراني، سليمان بن احمد (م. ٣٦٠ق.)، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٣ق.
٤٣. **ذخائر العقبى في مناقب ذوى القربى**، طبري، احمد بن عبدالله (م. ٦٩٤ق.)، القاهرة، مكتبة القدسى، ١٣٥٦ق.
٤٤. **رجال**، كشي، محمد بن عمر (م. قرن ٤)، مشهد، انتشارات دانشگاه، ١٤٠٩ق.
٤٥. **زاد المعاد**، مجلسي، محمدباقر (م. ١١١١ق.)، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ١٤٢٣ق.
٤٦. **السيرة النبوية**، ابن هشام، عبدالملك حميرى (م. ٨ - ٢١٣ق.)، بيروت، دار المعرفة.
٤٧. **شاهنشاهی عضدالدوله**، فقيهي، على اصغر، تهران، انتشارات اسماعيليان، ١٣٤٧ش.

- فروغ ولايت در دعای ندبه / کتابنامه..... ۱۴۹
۴۸. شرح احقاق الحق، مرعشی نجفی، سيد شهاب الدين (م. ۱۴۱۱ق.)، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ق.
۴۹. شرح الناسخ و المنسوخ لابن المتوج، قاری، سيد عبدالجليل حسینی، بنياد علوم اسلامي.
۵۰. شرح دعای ندبه، حسنی طباطبائی، سيد صدرالدين محمد.
۵۱. شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحديد، عزالدين (م. ۶۵۶ق.)، دار احیاء الكتب العربية، ۱۳۷۸ق.
۵۲. شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، تهرانی، ميرزا ابوالفضل، چاپخانه امير المؤمنین ×، ۱۳۷۰ش.
۵۳. صحيفه سجاديه، الامام علی بن الحسين × (م. ۹۴ق.)، قم، مؤسسة الامام المهدي ×، ۱۴۱۱ق.
۵۴. الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقة، ابن حجر هيثمی، احمد (م. ۹۴۷ق.)، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۴ق.
۵۵. عدة الداعي و نجاح الساعي، ابن فهد حلی، احمد بن محمد (م. ۸۴۱ق.)، قم، مكتبة وجدانی.
۵۶. عوالي اللئالی العزيزية فی الاحاديث الدينية، ابن ابی جمهور احسائي، محمد بن علی (م. ۸۸۰ق.)، قم، مطبعة سيد الشهداء، ۱۴۰۳ق.
۵۷. الغدير فی الكتاب و السنة و الادب، امینی، عبدالحسين (م. ۱۳۹۲ق.)، بيروت، دار الكتاب العربي، ۱۳۹۷ق.
۵۸. الغيبة، طوسی، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ق.)، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، ۱۴۱۱ق.
۵۹. فتح القدير، شوکانی، محمد بن علی (م. ۱۲۵۰ق.)، عالم الكتب.

- ١٥٠.....امامت و مهدويت / ج ٢
٦٠. *فرق الشيعة، نوبختي، حسن بن موسى (م. ٣١٠ق.)، بيروت، دار
الاضواء، ١٤٠٤ق.*
٦١. *الفصول المهمة في معرفة الائمة، ابن صباغ مالكي، علي بن محمد (م. ٨٥٥ق.)،
قم، دار الحديث، ١٤٢٢ق.*
٦٢. *فلاح السائل و نجاح المسائل، ابن طاووس، سيدعلي بن موسى (م. ٦٦٤ق.)،
قم، مكتب الاعلام الاسلامي، ١٤٠٦ق.*
٦٣. *في ظلال القرآن، سيد قطب، قطب بن ابراهيم (م. ١٣٨٦ق.)، بيروت، دار
الشروق، ١٤١٢ق.*
٦٤. *القاموس المحيط، فيروزآبادي، محمد بن يعقوب (م. ٨١٧ق.)، بيروت،
دار المعرفة، ١٤٠٣ق.*
٦٥. *الكافي، كليني، محمد بن يعقوب (م. ٣٢٩ق.)، تهران، دار الكتب
الاسلامية، ١٣٦٣ش.*
٦٦. *من لا يحضره الفقيه، صدوق، محمد بن علي (م. ٣٨١ق.)، قم، نشر
اسلامي، ١٤٠٤ق.*
٦٧. *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل في وجوه
التأويل، زمخشري، محمود بن عمر (م. ٥٣٨ق.)، بيروت، دار الكتب
العلمية، ١٤٠٧ق.*
٦٨. *كشف الارتباب في اتباع محمد بن عبد الوهاب، امين عاملي،
سيدمحسن، (م. ١٣٧١ق.)، بيروت، دار الغدير.*
٦٩. *كمال الدين و تمام النعمة، صدوق، محمد بن علي (م. ٣٨١ق.)، قم، نشر
اسلامي، ١٤٠٥ق.*

- فروغ ولايت در دعای ندبه / کتاب نامه..... ۱۵۱
۷۰. *کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال*، متقی هندی، علی (م. ۹۷۵ق.)، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ق.
۷۱. *لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازن)*، بغدادی، علی بن محمد (م. ۷۴۱ق.)، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
۷۲. *ماضی النجف و حاضرها*، آل محبوبه نجفی، جعفر بن باقر، صیدا، مطبعة العرفان، ۱۳۵۳ق.
۷۳. *مجمع البحرين*، طریحی، فخرالدین (م. ۱۰۸۵ق.)، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸ق.
۷۴. *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، طبرسی، فضل بن حسن (م. ۵۴۸ق.)، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۱۵ق.
۷۵. *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*، هیثمی، علی بن ابی بکر (م. ۸۰۷ق.)، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۸ق.
۷۶. *المزار الكبير*، مشهدی، محمد بن جعفر (م. ۶۱۰ق.)، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۹ق.
۷۷. *المستدرک علی الصحیحین*، حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله (م. ۴۰۵ق.)، بیروت، دار المعرفه.
۷۸. *مصایح الانوار فی حل مشکلات اخبار*، شبّر، سید عبدالله (م. ۱۲۴۲ق.)، مطبعة الزهراء.
۷۹. *مصباح الزائر*، ابن طاووس، سیدعلی بن موسی (م. ۶۶۴ق.)، قم، مؤسسة آل البيت ^ لاحیاء التراث، ۱۴۱۷ق.
۸۰. *مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول*، ابن طلحه شافعی، محمد بن طلحه (م. ۶۵۲ق.)، تحقیق ماجد عطیه.

- ١٥٢.....امامت و مهدويت / ج ٢
٨١. **المعجم الاوسط**، طبرانی، سليمان بن احمد (م. ٣٦٠ق.)، دار الحرمين، ١٤١٥ق.
٨٢. **معجم البلدان**، ياقوت حموي، ياقوت بن عبدالله (م. ٦٢٦ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٣٩٩ق.
٨٣. **المعجم الكبير**، طبرانی، سليمان بن احمد (م. ٣٦٠ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٠٤ق.
٨٤. **مقاتل الطالبين**، ابوالفرج اصفهانی، علي بن حسين (م. ٣٥٦ق.)، قم، دار الكتاب، ١٣٨٥ق.
٨٥. **مكارم الاخلاق**، طبرسي، حسن بن فضل (م. ٥٥٤ق.)، الشريف الرضي، ١٣٩٢ق.
٨٦. **ملتقى الاصفياء في مناقب الامام علي و السبطين و الزهراء**، مكّي، عبدالفتاح.
٨٧. **منتخب الاثر في الامام الثاني عشر**، صافي گلپايگانی، لطف الله، قم، دفتر تنظيم و نشر آثار حضرت آيت الله العظمى صافي گلپايگانی مدظله العالی، ١٤٣٠ق.
٨٨. **الناسخ و المنسوخ**، ابن سلامه، هبة الله (م. ٤١٠ق.)، بيروت، الدار العربية للموسوعات، ١٩٨٩م.
٨٩. **نشر الاعطار المحمدية في الديار الاسلامية**، كردي، محمدسعید.
٩٠. **نور البراهين او انيس الوحيد في شرح التوحيد**، جزائري، سيد نعمت الله موسوي (م. ١١١٢ق.)، قم، نشر اسلامي، ١٤١٧ق.
٩١. **الوافي**، فيض كاشاني، محسن بن مرتضى (م. ١٠٩١ق.)، اصفهان، كتابخانه امام اميرالمؤمنين علي، ١٤٠٦ق.

فروغ ولايت در دعای ندبه / کتاب‌نامه..... ۱۵۳

۹۲. *وفاء الوفاء باخبار دار المصطفى*؛ سمهودی، علی بن احمد (م. ۹۱۱ق)،

بیروت، دار الکتب العلمیة، ۲۰۰۶م.

۹۳. *هدية الزائرين و بهجة الناظرين*، محدث قمی (م. ۱۳۵۹ ق.)، قم، مؤسسه

جهانی سبطين، ۱۳۸۳ش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَابْتَسَمِي جَهَان بـ امام زمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِ رُسُلِهِ أَجْمَعِينَ أَبِي
الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ الَّذِينَ هُمْ أَرْكَانُ الْإِيمَانِ، وَأَمْنَاءُ
الرَّحْمَنِ وَأَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ فَبِهِمْ يُمْسِكُ اللَّهُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى
الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَبِهِمْ يُمْسِكُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَبِهِمْ يُنَزَّلُ
الغَيْثَ وَتَنْشُرُ الرَّحْمَةُ وَتُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ وَلَوْلَا مَا فِي الْأَرْضِ
مِنْهُمْ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا.^۱

قَالَ الْإِمَامُ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ:

«لَوْ أَنَّ الْإِمَامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا وَمَا جِئَتْ
كَمَا يَمْوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ»؛^۲

ترجمه به مضمون:

«اگر زمین ساعتی خالی از امام بماند اهل خود را فرو خواهد برد و چون دریائی که به موجش اهلس را مضطرب و بی‌قرار سازد در موج و اضطراب افتد» .

۱. اقتباس از احادیث باب ۲۱ کمال‌الدین صدوق، ص ۲۱۰ - ۲۰۱؛ و کتاب‌های دیگر.

۲. نعمانی، الغیبه، ص ۱۳۹ - ۱۴۰.

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

باید توجه داشت که اصل وابستگی سایر ممکنات به وجود امام[×] و چگونگی آن و مسائل مشابه آن را، دانشمندان و علمای حکمت و عرفان با دلایل عقلی و فلسفی و عرفانی اثبات کرده‌اند. چنان‌که به‌وسیلهٔ وحی و خبر آنان که با عالم غیب ارتباط و اتصال دارند و از غیب عالم و علم کتاب و روابط نهانی و پنهانی ممکنات با یکدیگر، باذن الله تعالی و به عنایت و لطف او، مطلع می‌باشند نیز ثابت است و طبق همین اطلاعاتی که ایشان به ما می‌دهند، فرضاً دلیل عقلی مستقل هم نباشد، به آنچه خبر می‌دهند اعتقاد پیدا می‌کنیم.

زیرا برای تحقیق این‌گونه موضوعات - به‌خصوص تفاسیل آن - راهی مطمئن‌تر و باوربخش‌تر از وحی و اخبار انبیا و اوصیای آنها نیست؛^۱ چنان‌که وجود ملائکه و اصناف آنها و مأموریت‌ها و مداخلاتشان در عالم و تصرفات و ارتباطاتی که با تنظیم عالم دارند، برحسب قرآن مجید^۲ و احادیث شریفه^۳، ثابت و

۱. پیرامون علم انبیا و اولیا، به مغیبات و چگونگی و واقعیت آن، که امری انکارناپذیر است، مراجعه شود به کتاب‌هایی که یا در خصوص این موضوع نوشته شده، یا به مناسبتی این مباحث در آنها پیگیری شده است از جمله تألیفات این حقیر مثل *نویده امن و امان* در جلد سوم این مجموعه و *پرتوی از عظمت امام حسین[×] و فروغ ولایت در دعای ندبه* در جلد دوم این مجموعه.

۲. انعام، ۶۱؛ نحل، ۲؛ احزاب، ۹؛ حاقه، ۱۷؛ مرسلات، ۱ - ۵؛ نازعات، ۱ - ۵؛ انفطار، ۱۰ - ۱۳.

۳. صحیفه سجادیه، دعای ۳ (ص ۳۷ - ۴۰)؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۶، ص ۲۱۷ - ۲۱۸.

۱۶۰.....امامت و مهدویت / ج ۲

مسلم است و هرکس به نبوت و وحی و قرآن مجید و رسالت حضرت رسول اکرم مؤمن باشد، به آن نیز ایمان دارد زیرا ایمان به صدق انبیا و وحی و انباء و اخبار آنها، قابل تبعیض نیست. بنابراین در این موضوع نیز این راه شناخت، مورد استناد و کمال اعتماد و یقین آور و اطمینان بخش است.

برحسب روایاتی که در تفسیر بعضی از آیات قرآن مجید وارد شده و همچنین روایاتی که مستقلاً روایت شده، وابستگی جهان به وجود امام^{*} ثابت است و هرچند بعضی از این روایات به وابستگی بعضی از این عالم مثل زمین، بیشتر دلالت نداشته باشد، اما بعضی دیگر بر وابستگی کل دلالت دارد. مضافاً اینکه بعضی از معیارها و ملاکها که این وابستگی را تأیید می نماید عام است و وابستگی کل عالم را اثبات می کند.

ناگفته نماند که از طرق اهل سنت نیز احادیثی که فی الجمله دلالت بر این موضوع دارد، روایت شده است؛ مثل روایتی که «عبید بن بطة عکبری» که از محدثین مشهور و نامدار است^۱، در کتاب *الابانه* به سند خود از عبدالله بن امیه مولى مجاشع^۲، از یزید رقاشی^۳ از انس بن مالک^۴ به این لفظ روایت کرده است:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ:

۱. شرح زندگی او در *تاریخ بغداد* (خطیب بغدادی، ج ۱۰، ص ۳۷۰) و *لسان المیزان* (ابن حجر عسقلانی، ج ۴، ص ۱۱۲ - ۱۱۵) مذکور است.
۲. ابن ابی حاتم رازی در *الجرح و التعديل* شرح زندگی عبدالله بن امیه قرشی را نوشته است (ج ۵، ص ۸)، که ظاهراً غیر از عبدالله بن امیه مولى مجاشع است، و در *جامع الرواة* (اردبیلی، ج ۱، ص ۴۷۲)، شرح حال عبدالله بن امیه سکونی را نوشته است که از اصحاب حضرت امام صادق^{*} است.
۳. شرح حال یزید بن ابان رقاشی در *تهذيب التهذيب* ابن حجر عسقلانی مذکور است (ج ۱۱، ص ۲۷۰ - ۲۷۲).
۴. انس بن مالک از صحابه معروف است که ماجرای زندگی و تاریخ حالات او در کتابهای تاریخ و تراجم مثل *الاستيعاب* (ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۱۰۹ - ۱۱۱)، و *الاصابه* (ابن حجر عسقلانی، ج ۱، ص ۲۷۵ - ۲۷۸) و *اسد الغابه* (ابن اثیر جزری ج ۱، ص ۱۲۷ - ۱۲۸) و غیره آمده است.

وابستگی جهان به امام زمان * / پیشگفتار ۱۶۱

«لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ قَائِمًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ فَإِذَا مَضَوْا سَاخَتْ الْأَرْضُ

بِأَهْلِهَا»؛^۱

انس گفت: رسول خدا| فرمود:

«همواره این دین برپا خواهد بود تا دوازده نفر، پس وقتی که آن

دوازده نفر درگذشتند، زمین اهل خود را فرو خواهد برد.» .

و چنان که از بعضی احادیث استفاده می شود، از صدر اول و عصر صحابه، افراد برجسته ای از آنان، مانند سلمان و ابوذر - که نمی توان معتقداتشان را جز به استناد به هدایت و بیان و ارشاد حضرت رسول اعظم| مستند دانست - این وابستگی را بازگو کرده و به دیگران می آموختند، از جمله از سلمان و ابوذر در مقام توصیف امیرالمؤمنین علی * روایت شده است:

«إِنَّهُ لَزُرُّ الْأَرْضِ الَّذِي تَسْكُنُ إِلَيْهِ وَيُسْكُنُ إِلَيْهَا، وَلَوْ فَقَدَ

لَأَنْكَرْتُمُ الْأَرْضَ وَأَنْكَرْتُمُ النَّاسَ»؛^۲

ابن اثیر در *النهاية* و ابن منظور در *لسان العرب*، «زر» را به استخوانی که در زیر

۱. محدث نوری، کشف الاستار، ص ۹۹. در بعضی نسخه ها کلمه «سَاخَتْ» «مَاجَتْ» نوشته شده است و پوشیده نماند که احادیث دال بر امامت ائمه اثنی عشر^۱ از طرق اهل سنت متواتر است و بیش از سی نفر از صحابه این احادیث را روایت کرده اند و این روایات بر صحت مذهب شیعه اهل بیت^۲ که معتقد به امامت ائمه اثنی عشر^۳ می باشند، دلالت دارند و بر هیچ یک از مذاهب سایر فرق مسلمین قابل انطباق نیستند، خصوصاً که در خود این روایات، روایات مطلقه تفسیر شده و در روایاتی مثل روایت حافظ معروف «ابوالفتح بن ابوالفوارس» در *ربیعین* خود به اسامی ایشان نیز تصریح شده است.

۲. ابن اثیر، *النهاية*، ج ۲، ص ۳۰۰؛ ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۴، ص ۳۲۲ (لغت «زر»).

مخفی نماند که این حدیث در کتاب های معتبر شیعه نیز روایت شده، از جمله در *امالی* شیخ مفید+ مجلس هفدهم از سلمان روایت شده است. در *امالی* شیخ مفید حدیث این طوری است «إِنَّهُ لَعَالِمُ الْأَرْضِ وَزُرُّهَا وَإِلَيْهِ تَسْكُنُ وَلَوْ قَدْ فَفَدْتُمُوهُ لَفَقَدْتُمُ الْعِلْمَ وَأَنْكَرْتُمُ النَّاسَ». رک: مفید، *الامالی*، ص ۱۳۹.

قلب است و قوام قلب را به آن گفته‌اند، معنی کرده‌اند که بنابراین، ترجمه این جمله این است:

«علی × قوام زمین است، که زمین به‌سوی او آرام می‌گیرد و به‌سوی آن سکون و آرامش حاصل می‌شود و اگر او (یا جانشین او) نباشد، هرآینه زمین مردم را، منکر و دگرگون و به وضع دیگر و ناشناخته خواهید دید».

حاصل اینکه با مراجعه اجمالی به روایات و احادیث شیعه و اهل سنت و زیارات معتبر، مثل جامعه کبیره، ارتباط وجود سایر ممکنات و بقای زمین، بلکه عالم، نزول باران، برکات و رحمت‌های الهی، افاضه فیوضات و نعمت‌ها به وجود امام × فی الجملة ثابت و مسلم است.^۱ چنان‌که شکی نیست که یگانه راه نجات و امان از گمراهی، شناختن امام ×، قبول امامت او و پیروی از اوست که علاوه بر احادیث متواتر ثقلین و سفینه و امان، حدیث مشهور بین شیعه و اهل سنت که حمیدی در *الجمع بین الصحیحین* آن را روایت کرده است، با کمال تأکید و توعید بر آن دلالت دارد، متن این حدیث به روایت حمیدی (در *الجمع بین الصحیحین*) این است:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۲

«هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، مرده است، (مانند)

مردن جاهلیت».

و فخر رازی از حضرت رسول | روایت کرده است که فرمود:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ فَلَيْمَتْ إِنْ شَاءَ يَهُودِيًّا وَإِنْ شَاءَ

نَصْرَانِيًّا»^۳

۱. رجوع شود به کتاب‌ها و جوامع حدیث مثل *الكافی*، *الوافی*، *بحار الانوار* و *دُرر البحار* و غیره.

۲. محدث نوری، *كشف الاستار*، ص ۷۸ - ۷۹. (به نقل از حمیدی، *الجمع بین الصحیحین*).

۳. فخر رازی، *المسائل الخمسون*، ص ۷۱، مسأله ۴۵.

وابستگی جهان به امام زمان × / پیشگفتار ۱۶۳

«هرکس بمیرد و نشناخته باشد امام زمان خود را، پس اگر خواست

یهودی بمیرد و اگر خواست نصرانی».

و تصریح به این بیان و اقتباس از فرمایش حضرت رسول اعظم است، کلام معجز نظام خلیفه و وصی آن حضرت، علی × که مفخر علمای اسلام سید رضی از آن حضرت روایت نموده است:

«وَأَيُّهَا الْأَنْبِيَاءُ قَوْمَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَعَرَفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ»؛^۱

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲ (ج ۲، ص ۴۰ - ۴۱).

عالم جلیل حاج میرزا ابوالفضل تهرانی + در شرح زیارت عاشورا، در موضوع معرفت امام در کتاب *شفاء الصدور* خود کلامی دارد که عیناً نقل می شود:
معرفت ائمه^۱ مراتبی دارد:

مرتبه اول، احاطه به مقام ایشان است - کما هو حقه - و این مرتبه در حیز افهام ما نیست:

جملة ادراکت بر خرهای لنگ او سوار

باد پایان چون خدنگ

و حدیث شریف «مَنْ عَرَفَنَا فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ»، می تواند اشاره به این معنا باشد و حدیث معروف که شیخ صدوق & روایت کرده که پیغمبر فرمود: «يَا عَلِيُّ! مَا عَرَفَ اللَّهَ إِلَّا أَنَا وَأَنْتَ وَلَا عَرَفَنِي إِلَّا اللَّهُ وَأَنْتَ وَلَا عَرَفَكَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَا» بنا بر عموم ثبوت احکام امیرالمؤمنین × برای ائمه^۱ چنانچه در اخبار وارد شده - شاهد صدق این مدعی باشد.

مرتبه دوم، اطلاع بر اسرار و سراپر، و وقوف بر بواطن و ضمائر ایشان است به حدی که طاقت بشر اقتضا کند؛ این هم مراتبی دارد و مقول به تشکیک است و این درجه خصیصین شیعه و صدیقین و اولیا است و از اخبار اهل بیت^۱ معلوم می شود که سلمان فارسی و ابو حمزه ثمالی و یونس بن عبدالرحمن مولی آل یقطین و جماعتی دیگر، هر یک به مرتبه ای از مراتب این مقام رسیده اند و مستفاد از مجموع اخبار آن است که در صحابه افضل از سلمان نیست و این حکم جاری در اهل بیت^۱ نیست، چون او به تنزیل از ایشان شده و ایشان به تحقیق از این طایفه هستند.

مرتبه سوم، اطلاع بر مراتب کمالات و مدارج مقامات عالیة ایشان است؛ چنانچه از اخبار اهل بیت^۱ و آثار شریفه ایشان ظاهر می شود، از علم و حلم و تقوا و شجاعت و سماحت و احتیاج جمیع خلق در

«همانا امامان از سوی خدا و به امر خدا، قائم بر خلق خدا و برپادارندگان آنها، و مدبر و مدیر امور، نگهبان مصالح و سرپرست بندگان خدا می‌باشند. داخل بهشت نمی‌شود مگر آن‌کس که بشناسد ایشان را و ایشان او را بشناسند و داخل آتش نمی‌شود مگر کسی که ایشان را نشناسد و انکار کند، و امامان^۱ او را نشناسند و انکار نمایند».

و در رابطه با این مسائل است فرمایش دیگر آن حضرت:

«أَلَا إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ إِذَا خَوَى نَجْمٌ طَلَعَ

نَجْمٌ»^۱

«آگاه باشید که به تحقیق مثل آل محمد| مثل ستاره‌های آسمان است؛

که هرگاه ستاره‌ای غروب کند، ستاره دیگر طلوع نماید».

این‌گونه احادیث و احادیثی که مدلول آنها گسترده‌تر است، از حدّ تواتر گذشته است و مورد نظر در این رساله، استقصا و احصای آن احادیث و تحقیق در مقدار دلالت آنها نیست، که احصا و بررسی این احادیث به کاوش بسیار و مطالعات زیاد و تألیف کتابی مفصل و بزرگ نیاز دارد.

آنچه در این رساله به‌طور مختصر در نظر است، توجیه و تفسیر عقلی و علمی و منطقی این وابستگی و بیان امکان و صورت وقوع آن است که در ضمن چند

امور به ایشان و وساطت ایشان در صدور جمیع فیوض الهی و مواهب ربّانی و اینکه امامت بر جمیع ما فی الوجود دارند و این مقام علما و فقها و مؤمنین از حکما و عرفا است و هرکس هرچه بیشتر از مشکات انوار مقدّس ایشان اقتباس کرده و زیادت‌تر از بحر محیط فضایلشان اغتراف نموده، در این مرحله ثابت‌قدم‌تر و صاحب منزلت‌تر است.

مرتبه چهارم، اعتراف به امامت ایشان و دارایی کمالات است اجمالاً، و این حظّ عوام است و جمیع مراتب از تشکیک و اختلاف، به‌حسب اختلاف استعداد اصحاب آنها، خالی نیست. ر.ک: تهرانی، شفاء‌الصدور، ج ۲، ص ۴۸ - ۵۱.

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۰۰ (ج ۱، ص ۱۹۴).

وابستگی جهان به امام زمان × / پیشگفتار..... ۱۶۵

بیان توضیح و توجیه می‌شود و اگرچه بحث و بررسی را می‌توان در دو زمینه قرار داد؛ یکی ارتباط اصل وجود ممکنات به وجود امام × و دیگری ارتباط بقای آنها به وجود آن حضرت × اما به ملاحظه اختصار و عدم تکرار، در طی چند بررسی و توجیه، معقولیت و منطقی بودن هر دو جهت را به یاری خداوند متعال بیان خواهیم کرد.

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

بررسی و توجیه اول

عالم انسان که آن را عالم صغیر می‌گویند، نمونه کل جهان و مجموع عالم است که آن را عالم کبیر و اکبر می‌خوانند، چنان‌که در شعر منسوب به حضرت امیرالمؤمنین × آمده است:

«وَتَزَعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ»^۱

بلکه همه عالم‌ها، از عالم اتم‌ها تا عالم منظومه‌ها و کهکشان‌ها همه و همه، نمونه مجموع عالم هستند و همه دارای یک نقطه مرکزی هستند که وجودشان به آن مرتبط است و:

دل هر ذره را آفتاب‌بیش در
که بشکافی میان بینی

مجموع عالم و کل جهان نیز دارای چنین نقطه مرکزی است؛ این نقطه مرکزی در ظاهر هرچه باشد، در باطن وجود ولی عصر و قلب امام‌زمان × است، چنان‌که نقطه مرکزی انسان در ظاهر مغز است اما در باطن روح انسان یا به تعبیر دیگر قلب او می‌باشد. انسان ظاهربین گمان می‌کند که ارتباطات، منحصر در چیزهایی است که با حواس ظاهری یا با تجربه دریافت می‌شود و از ارتباط عالم ظاهر با باطن، و عالم شهادت و حضور با عالم غیب و ماوراء ستور و محسوس با معقول و آنچه از

۱. فیض کاشانی، الوافی، ج ۲، ص ۳۱۹؛ همو، تفسیرالصادق، ج ۱، ص ۹۲. «گمان می‌کنی که تو جسم کوچکی هستی و حال آنکه عالمی بزرگ در وجود تو نهفته است.»

دسترس تجربه خارج است، غافل است و ارتباط ظاهری و محسوس را فقط بر اساس تأثیر و تأثر ذاتی اشیا می‌پندارد، خصوصاً که نظام اتم و کیهانشان‌ها را به یک نوع می‌بیند و تحت یک برنامه و جریان متحدالشکل مشاهده می‌کند، پس گمان می‌کند که یک جزء بالذات، مرکز و ثابت است و جزء یا اجزای دیگر بالذات یا به تأثیر دیگر، سیار و متحرک، و از تأثیر عالم غیب در آن غافل است و نمی‌داند که:

(ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ)؛^۱

| | |
|---------------------|-----------------|
| در پای ضعیف پشه | در دیده تنگ مور |
| زور است ز او | نور است ز او |
| هر وصف که ناسزا است | ذاتش سزا است مر |
| دور است از او | خداوندی را |

و نمی‌پرسد که جهت جامع و ارتباط بخش این اجزا چیست؟ و چگونه این نظام‌ها بر آنها حاکم شده و این عناصر مختلف به وجود آمده؟ و کجا و در چه مجلس و محفلی و با کدام عقل و شعوری این قرار را با یکدیگر گذاردند که با ترکیبات و اجزای متفاوت این عناصر را بیافرینند و از ترکیب آنها این همه صورت‌های گوناگون را به وجود آورند؟ و چه جهت جامعی این جهان را این چنین با هم مرتبط و متناسب ساخته که از قواعد و قوانین و تناسبی که در آن است، بشر توانسته است با کشف قسمتی از آنها، حتی در کیهان و جهان‌های برین، تصرف و رفت‌وآمد نماید و از فاصله میلیون‌ها سال نوری کسب اطلاع کند؟ خدا دانا است که در این همه عوالم چه خبرها و چه شگفتی‌ها، چه پدیده‌ها و چه زیبایی‌ها و چه اسرار و روابطی برقرار کرده است و چه محکم و استوار است این آیه کریم که می‌فرماید:

(قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ

۱. یس، ۳۸. «این تقدیر خداوند عزیز و دانا است.»

وَمَا أَصْغَرَ كُلَّ عَظِيمَةٍ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ، وَمَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ
مَلَكُوتِكَ، وَمَا أَحْقَرَ ذَلِكَ فِيَمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ، وَمَا أَسْبَغَ
نِعْمَكَ فِي الدُّنْيَا وَمَا أَصْغَرَهَا فِي نِعَمِ الْآخِرَةِ؛^۱

«تسبیح تو را می گویم، چقدر بزرگ است شأن تو، تسبیح تو را می گویم،
چه بزرگ است آنچه که از آفریده های تو می بینیم! و چه کوچک است هر
چیز بزرگی در کنار قدرت تو! و چه حیرت انگیز است آنچه مشاهده می کنیم
از ملکوت تو! و چه حقیر است آن در کنار آنچه که از ما پنهان است از
قلمرو سلطنت تو! و چه فراوان است نعمت های تو در دنیا و چقدر کوچک
و ناچیز است این نعمت ها در برابر نعمت های آخرت!».

و البته جهان به حکمت الهی و اراده ازلی، دارای قوانین و قواعدی است و
بهتر این است که با اقتباس از قرآن کریم بگوییم دارای سنتی است و هر
پدیده و حادثی معلول علتی است و علوم مادی و طبیعی، چیزی غیر از اطلاع
و آگاهی بر بخش مختصری از این قواعد و سنن و سلسله علل و معلولات
نیست. اما چنان نیست که احتمال وجود عالم غیب و تأثیر آن در حدوث و
بقای موجودات مادی، و ارتباط وجود ولی و قطب، در تأثیر و تأثیری که در
اشیا است، با قانون علیت قابل نفی و انکار باشد، و به طریق اولی «نفی ارتباط
وجود عالم با وجود ولی» قابل اثبات نمی باشد و هرگز چنین نفی و اثباتی
امکان پذیر و معقول و منطقی نیست، زیرا قانون علیت می تواند نفی یا تأثیر
بعضی از اشیا را در وجود تمام اشیا یا بعضی اشیا اثبات کند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹ (ج ۱، ص ۲۱۰)؛ ر.ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۹۴.

وابستگی جهان به امام زمان × / بررسی و توجیه اول ۱۷۱

به عبارت دیگر، اگر با حذف بعضی از عوامل مادی که علیّت و ارتباط آن به وجود یک پدیده یا بقای آن محتمل است، آن پدیده را همچنان باقی و موجود یافتیم، عدم علیّت آن عامل و عدم ارتباط بقای آن پدیده به وجود آن عامل احتمالی، استکشاف می شود، اما با حذف عاملی که علیّت آن نسبت به یک پدیده محتمل باشد، به فرض آنکه آن پدیده نیز حذف شود، ثابت نمی شود. عاملی که حذفش حذف پدیده را در پی داشت، علت مستقل آن پدیده است، زیرا معلوم نمی شود که تأثیر آن عامل به نحو شرط بوده یا به نحو مقتضی و یا رافع یا مانع یا علت، پس احتمال اینکه چیز دیگر و امر غیبی و غیر قابل تجربه هم در وجود آن به نحو مقتضی یا شرط مؤثر باشد، نفی نمی شود، چنان که با از کار انداختن مغز یا قلب، هرچند جسم انسان از کار می افتد و وجود عنصری و مادی او از تحرک و فعالیت باز می ایستد و تأثیر مغز و قلب در کار و اعمال اندام و اعضای انسان ثابت می شود، اما نمی توان با این آزمایش نفی روح را ثابت نمود و رابطه اعضا و بدن را در حال سلامت و صحت با روح و تأثیر روح را در آنها انکار کرد و هرگز صحیح نیست که بگوییم حیات جزء مادی انسان که اندام او باشد فقط مرتبط به مغز یا قلب، و به روح و عالم غیب ارتباط ندارد.

اشتباه نشود، نمی خواهیم با این بیان، ارتباط ممکنات را با وجود امام ×، یا اعضا و اندام انسان را با روح او ثابت نماییم، بلکه می خواهیم بگوییم که این ارتباط، از مسائلی که با قانون علیّت و آزمایش های مادی و تجربی و به اصطلاح بعضی علمی، قابل نفی باشد، نیست، هرچند در مقام پذیرش و ایمان به آن باید به دلایلی که برای اثبات این گونه موضوعات اقامه می شود، استناد کرد.

بالآخره می‌گوییم ارتباط وجود سایر ممکنات با وجود ولیّ و قطب جهان، به حکم خیر صادق مصدّق، یعنی پیغمبر اکرم| و ائمه طاهرین^۱ ثابت است، اگرچه ارتباط غیرارادی باشد، مثل ارتباط منظومه شمسی با شمس و اجزای اتم با هسته مرکزی و هزاران هزار روابط تکوینی که در عالم جماد و نبات و حیوان و انسان، و بین اعضا و اجزای آنها برقرار است، و نفی تأثیر وجود قطب در وجود پدیده‌های این عالم - باذن الله تعالی - با قانون علیّت و تجربه و آزمایش امکان‌پذیر نیست و امکان احتمال تأثیر آن به هیچ وجه قابل رد نمی‌باشد. بنابراین، ایمان به آن علاوه بر ادلّه عقلی با توجه به احادیث و روایات نیز کاملاً عقلایی و منطقی است و موجب شرک و غلوّ و این گونه امور نخواهد بود، چنان که احتمال تأثیر یا یقین به تأثیر هر شیء در شیء دیگری - به تقدیر الله تعالی - شرک نمی‌باشد.

حاصل این توجیه این است که، چنان که در ارتباطات و تأثیر و تأثرها، وجود هسته مرکزی و مابه‌الارتباط و مابه‌البقاء و مابه‌النظام مادی دیده می‌شود، و مثلاً حیات اعضا و اندام و بخش مادی وجود انسان به وجود مغز و قلب بستگی دارد و حتی بسیاری از تصرفات، بلکه بیشتر یا همه تصرفات غیب وجود افراد عادی (روح) در این عالم، به این اعضا بستگی دارد، امکان دارد که وجود قطب و امام نیز مابه‌الارتباط تکوینی مجموع این عالم باشد و همان گونه که آن ارتباطات و ارتباط ملائکه با این عالم توجیه می‌شود، این ارتباط که دلایل عقلی و نقلی بر آن اقامه شده نیز توجیه و تفسیر می‌شود.^۱

۱. مناسب این توجیه است، این اشعار از مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله خراسانی:

| | |
|-----------------|----------------|
| ای چرخ کهن به | از روی تو مه |
| طلعت نـو | گرفته پرتو |
| بندی ز کمند تو | نعلی ز سمند تو |
| مجره | مه نـو |
| از حزم تو شد | و از عزم تو شد |
| زمین گرانبار | فلک سبکرو |
| حزمت به زمین که | عزمت به فلک که |
| اینچنین باش | آنچنان رو |
| ای چاکر درگه | و ای بنده درگه |
| تو قیصر! | تو خسرو! |
| جان بر لب و لب | و این کارد به |
| به جان رسیده | استخوان رسیده |
| شمشیر تو در | گیتی به تو در |
| غلاف تا کی؟ | خلاف تا کی؟ |
| این ذلت و | و این محنت و |
| انکسار تا چند؟ | اعتساف تا کی؟ |
| از دشمن و دوست | این فرقت و |
| طعنه تا چند؟ | اختلاف تا کی؟ |
| در دین نبی خلاف | از راه حـق |
| تا چند؟ | انحراف تا کی؟ |
| از دیده مردم | در مردم دیده |
| از چه دوری؟ | عین نـوری |

بررسی و توجیه دوّم

چنان‌که ثابت و مسلّم است، تمام اجزای عالم امکان به‌سوی موجود ممکن اشرف در حرکت است، و به‌عبارت‌دیگر علت غایی عالم امکان و متحرّکات، وجود مخلوق اشرف است. هر عالم مقدمه عالم بعد و عالم کامل‌تر است. چنان‌که عالم جنین مقدمه عالم دنیا، و عالم دنیا مقدمه عالم آخرت است، و به‌طورکلی هر مادونی مقدمه مافوق، و هر ناقصی برای کامل و هر کاملی برای اکمل و به‌سوی کمال در مسیر حیات و عالم امکان سیر می‌کنند، تا در عین به فعلیت رسیدن استعداد خاص خود، در مسیر کمالی خود، کمال موجود کامل‌تر را فراهم ساخته و به او بپیوندند. پس اگر سیر جهان بدون موجود ممکن اکمل باشد و منتهی به آن نباشد، جهان از هدف آسانی^۱ و اشرف خود محروم می‌شود و حرکت جهان، اگر بی‌ثمر و بی‌هدف نباشد، اقلّاً بدون فایده اکمل خواهد بود؛ لذا همیشه و تا حرکت در عالم امکان هست، باید برای موجود اکمل و به‌سوی آن باشد و آن «امام و حجت خدا و ولیّ دوران و قطب زمان» خواهد بود که یا در کسوت و منصب نبوت ظهور دارد و یا در کسوت امامت و منصب وصایت، قائم‌مقام و جانشین نبیّ و پیغمبر خواهد بود. بدیهی است با امکان موجود اشرف و فیاضیت خدا و عدم بخل در مبدأ فیاض، اکتفا به وجود غیر اشرف نخواهد شد.

خلاصه این بیان، این است که وجود حضرت رسول اکرم و سیده نساءالعالمین

۱. اعلی، ارفع.

۱۷۶..... امامت و مهدویت / ج ۲

و ائمه اثنی عشر^۸، مقصد اصلی خلقت می‌باشند^۱ و دیگران، علاوه بر آنکه نسبت به مادون خود، کامل‌تر و علّت غایی هستند، طفیل وجود آنها و فرع وجود آن بزرگواران می‌باشند.

این موضوع مستفاد از روایات معتبره است. از جمله از حضرت امیرالمؤمنین * در **نهج البلاغه** روایت است که در ضمن یکی از نامه‌های تاریخی خود به معاویه مرقوم فرمود:

«فَإِنَّا صَنَاعُ رَبِّنَا وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَاعُ لَنَا»؛^۲

۱. چه مناسب است این دو شعر از کتاب **گنج دانش** مرحوم آیت‌الله والد+:

| | |
|----------------|------------------|
| ز قبر ایم برون | مرا بس چارده شخص |
| چون روز محشر | مطهر |
| علی چار و محمد | حسین و دو حسن |
| چار و زهرا | موسی و جعفر |

و دیگری از شعرا و مدیحه‌سرایان اهل بیت^۸ گفته است:

| | |
|-----------------|-------------------|
| نگسلد رشته امید | زمره‌ای را که شما |
| گران‌باری جرم | جبل متینید همه |
| سیزده تن ز شما | زان نمکدان حقیقت |
| چاشنی از یک تن | نمکینید همه |
| یافت | |

۲. نهج البلاغه، نامه ۲۸ (ج ۳، ص ۳۲).

چه نیکو فرموده سید رضی در اشعاری که بنی عباس را مخاطب قرار داده است:

| | |
|---|---|
| رُدُوا ثِرَاتِ مُحَمَّدٍ رُدُّوا | لَيْسَ الْقَضِيْبُ لَكُمْ وَلَا الْبِرْدُ |
| هَلْ أَعْرِفْتُمْ فِيكُمْ كِفَايَةَ | أَمْ هَلْ لَكُمْ كَمُحَمَّدٍ جَدُّ |
| جُلُّ أفتخارهم بآئهم | عِنْدَ الْخَصَامِ مَصَاقِعُ لَدُّ |
| إِنَّ الْخَلَائِفَ وَالْأَوْلَى فَاخَرُوا | بِهِمْ عَلَيْنَا قَبْلُ أَوْ بَعْدُ |
| شَرُّوا بِنَا وَاجِدْنَا خُلُقُوا | فَهُمْ صَنَاعِنَا إِذَا عُودُوا |

میراث محمد را برگردانید پس بدهید قباى خلافت و چوب فرمان‌روایی برای شما و برازنده شما نیست. آیا کسی مانند فاطمه در میان شما شناخته شده است؟ و یا مانند محمد برایتان جدی وجود دارد؟ همه افتخارشان این است که آنها به هنگام جدال و مخاصمت صدای بلند دارند و لجوج و سرسختند بازماندگان و گذشتگان آنها به وسیله آنها بر ما فخر فروختند در گذشته و بعد از آن به وسیله ما به شرافت رسیدند و شرفیاب شدند و به طفیلی جدّ ما آفریده شدند پس آنها وقتی به شمار می‌آیند در حقیقت ساخته ما هستند. خوئی، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۷۳.

وابستگی جهان به امام زمان * / بررسی و توجیه دوم..... ۱۷۷

«ما تربیت یافتگان پروردگارمان هستیم و مردم پس از آن تربیت یافته

ما هستند».

و صدوق & از حضرت رسول اکرم | روایت نموده است که به امیرالمؤمنین *

فرمود:

«يَا عَلِيُّ! لَوْلَا نَحْنُ مَا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَلَا حَوَاءَ وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا

النَّارَ وَلَا السَّمَاءَ وَلَا الْأَرْضَ»؛^۱

«ای علی اگر ما نبودیم خداوند خلق نمی کرد آدم و حوا را و بهشت و

جهنم و آسمان و زمین خلق نمی شدند».

و رافعی - یکی از علمای معروف عامه - در ضمن حدیثی طولانی، روایت

کرده است که خداوند متعال به آدم - علی نبینا وآله وعلیه السلام - فرمود:

«هُؤُلَاءِ (يَعْنِي مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ)

خَمْسَةٌ مِنْ وُلْدِكَ، لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُكَ. لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَلَا

النَّارَ وَلَا الْعَرْشَ وَلَا الْكُرْسِيَّ وَلَا السَّمَاءَ وَلَا الْأَرْضَ وَلَا الْمَلَائِكَةَ

وَلَا الْإِنْسَ وَلَا الْجِنَّ، هُوَءَاءِ خَمْسَةٌ شَقَقْتُ لَهُمْ خَمْسَةَ أَسْمَاءَ مِنْ

أَسْمَائِي»؛^۲

«اینان (محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین،^۸) پنج تن از

فرزندان تو هستند، اگر نبودند ایشان تو را خلق نمی کردم. اگر ایشان

نبودند خلق نمی کردم بهشت و نه آتش، و نه عرش و نه کرسی و نه

آسمان و نه زمین، و نه فرشتگان و نه انس و جن را، اینان پنج تن اند که

۱. صدوق، کمال الدین، ص ۲۵۴ - ۲۵۵؛ همو، علل الشرائع، ج ۱، ص ۵؛ همو، عیون اخبار الرضا، ج ۲،

ص ۲۳۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۴۵.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۵؛ لکهنوی، عیقات الانوار، ج ۲۳، ص ۹۸۳.

برای ایشان پنج اسم از اسم‌های خودم مشتق کردم». و نظیر این ارتباط است، ارتباط آفرینش آنچه در زمین است با آفرینش آدم و بنی آدم، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

(خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً)؛^۱

«تمام آنچه در زمین است برای شما خلق کرد».

و در آیه دیگر می‌فرماید:

(وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ)؛^۲

«زمین را برای خلق مقرر فرمود».

و در آیه دیگر فرموده است:

(الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشاً وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقاً لَكُمْ)؛^۳

«آن خدایی که برای شما زمین را گسترد و آسمان را برافراشت و از آسمان آبی که به سبب آن، میوه‌های گوناگون برای روزی شما بیرون آورد».

و همچنین آیاتی که دلالت دارند بر تسخیر زمین و آفتاب و ماه و نجوم برای انسان. و چنان‌که مرحوم پدرم آیت‌الله آخوند ملاً محمدجواد صافی+ در یکی از تألیفات خود به نام **مصباح الفلاح** یا در تألیف دیگرش به نام **نفائس العرفان** تحقیق کرده، آیاتی مثل:

۱. بقره، ۲۹.

۲. الرحمن، ۱۰.

۳. بقره، ۲۲.

(وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)؛^۱

«ما جن و انس را خلق نکردیم مگر برای عبادت».

نیز بر همین دلالت دارند، زیرا وقتی خلقت جن و انس برای عبادت باشد، باینکه عالی‌ترین مرتبه عبادت و اطاعت که نمایش و تبلور کمال‌اعلای موجود ممکن است همان است که از امام * صادر می‌شود، و باتوجه به اینکه عبادات دیگران نیز باید در خط عبادت امام * و پیروی از او باشد تا از شرک و انحراف و معایب و موانع دیگر مصون بماند، پس امام * مقصد اصلی و علت غایی خلقت خواهد بود.

و نظیر این تحقیق است آنچه که آن مرحوم و دیگران از محققان بزرگ فرموده‌اند که غرض از خلقت، تخلُّق به اخلاق الهی مثل علم و قدرت و ظهور قدرت ربوبی است، که اگرچه در تمام اشیا و خلقت تمام کائنات آثار علم و قدرت و حکمت او ظاهر و هویدا است و هرچه هست آیه و کلمه اوست، اما ظهور علم و قدرت او در انسان و استعداد و تخلُّق انسان به اختیار خود به اخلاق الهی، در مرتبه‌ای است که هیچ موجودی غیر از انسان آن استعداد را ندارد و تحقق و فعلیت کمال این استعداد و جلوه و نمایش برین و برترین آن، وجود امام *^۲ و افعال و اخلاق و جامعیت و نواحی متعدد کمالی اوست.

۱. ذاریات، ۵۶.

۲. لازم به تذکر است، از اینکه ما در ضمن سخنان خود کلمه «امام» را محور سخن قرار داده‌ایم، گمان نشود که شئونی را که در این بحث برای «امام» اثبات می‌کنیم، برای حضرت رسول اکرم | ثابت نمی‌دانیم، بلکه مطلب برعکس است؛ اولاً برحسب روایات متواتر نور - که شیعه و سنی روایت کرده‌اند - پیغمبر | و امیرالمؤمنین * از نور واحد خلق شده‌اند؛ ثانیاً برحسب روایات دیگر و براهین عقلی هر کمالی که ائمه^۴ دارا می‌باشند، مرتبه اکمل و اقوایش را پیغمبر | دارا است. و پیغمبر | از همه آنها افضل است و آنان نسبت به پیغمبر تابع و مطیع، و آن حضرت مطاع و متبوع است.

پس تمام شئونی که از آنها بحث می‌کنیم، به طریق اولی برای شخص شخیص حضرت خاتم الانبیا | ثابت است، این مطلب در کمال صراحت و وضوح از خطبه‌های امیرالمؤمنین * در وصف و مدح پیغمبر | و از

۱۸۰.....امامت و مهدویت / ج ۲

بنابراین باز هم امام * مقصد اصلی خلقت و خلاصه و نتیجه علیای آن می باشد و خدا همه اشیا را برای بشر و بشر را برای انسان کامل که ولی امر هر عصر و قطب دوران و صاحب الزمان است، آفرید چنان که برای پدید آمدن میوه، انسان به ایجاد باغ، آباد کردن زمین، ساختن و کندن جوی و جدول، تهیه آب و احداث قنات و کاشتن درخت اقدام می نماید که در واقع همه را برای میوه می خواهد و میوه، مطلوب بالذات و خواسته حقیقی و اولی اوست و دیگر چیزها مطلوب بالعرض و خواسته تبعی و ثانوی است و شاید همین بود سر اینکه ملائکه گفتند:

(أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ

بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ)؛ ۱

«ایا می خواهی کسانی را در زمین بگماری که فساد کنند و خونها

بریزند و حال آنکه ما تو را تسبیح می کنیم».

و پاسخ خداوند متعال که فرمود:

(إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ)؛ ۲

«من می دانم آنچه را که شما نمی دانید».

اشاره به همین باشد که اگرچه مُفسد و خون ریز در بین بشر پیدا خواهد شد، اما چون این نظام منتهی و متضمن وجود بندگان صالح و شایستگان مقام خلافت الهی خواهد شد، باید برقرار شود و خدا می داند که محصول این جعل خلیفه در

مواضعی که امیرالمؤمنین * نسبت به آن حضرت در مثل لیلۃ المبیته و در شعب ابی طالب داشته، استفاده می شود.

و خلاصه در بین تمام ائمت، احدی را از علی * نسبت به پیغمبر مطیع تر و تسلیم تر نخواهیم یافت و این یکی از فضایل بزرگ علی * است که احدی از صحابه در آن با آن حضرت، هم طراز نمی باشد.

۱. بقره، ۳۰.

۲. بقره، ۳۰.

وابستگی جهان به امام زمان × / بررسی و توجیه دوم..... ۱۸۱

زمین چه خواهد بود و چه موجودات کاملی را متضمّن می‌باشد، و مانند ابراهیم و موسی و عیسی و محمد خاتم‌الانبیا و علی مرتضی و مهدی خاتم‌الاولیا^۱، از آن به وجود خواهد آمد.

و مخفی نماند که محققین علمای اهل سنت نیز همه بر اینکه حضرت رسول اکرم| دارای چنین منزلت و مقامی است اتفاق دارند و زبان حالشان این اشعار است:

| | |
|--|--|
| وَمَا لِأَدَمَ طِينٌ بَعْدُ مَجْبُولٌ لِلْبَدْرِ تَاجٌ وَلَا لِلنَّجْمِ إِكْلِيلٌ وَلَا زَمَانٌ وَلَا خَلْقٌ وَلَا جِبِلٌ وَلَا دِيَارٌ بِهَا لِلْوَحْيِ تَنْزِيلٌ ^۱ | مُحَمَّدُ الْمُجْتَبَى مَعْنَى جِبِلْتُهُ وَالْمُجْتَبَى تَاجٌ عَلَيْهِ الرَّفِيعُ وَمَا لَوْلَاهُ مَا كَانَ أَرْضٌ لَا وَلَا أَفُقٌ وَلَا مَنَاسِكٌ فِيهَا لِلْهُدَى شُهْبٌ |
|--|--|

و این اشعار:

| | |
|---|---|
| يُنْبِتُ عَلَى حَدِّ الْمَقَامِ كَلِيمٌ يَنْهَضُ إِلَى الرُّوحِ الْمَسِيحِ رَمِيمٌ مَجْدٌ لِمَجْدِكَ دَابُّهُ التَّسْلِيمُ ^۲ | يَا صَفْوَةَ الرُّسُلِ الَّذِي لَوْلَاهُ لَمْ كَلَّا وَلَا سَكَنَ الْجَنَانُ أَبُّ وَأَمُّ اللَّهُ قَدْ صَلَّى عَلَيْكَ فَكُلُّ ذِي |
|---|---|

و این اشعار:

| | |
|---|--|
| به آرایش نام او نقش بست فروغ همه آفرینش | محمد که ازل تا ابد هرچه هست جراغی که انوار |
|---|--|

۱. سراینده این ابیات، ابن‌نباته مصری است. خلقت و آفرینش محمد مجتبی و برگزیده انجام یافته بود. صفت برگزیدگی تاج رفیع عظمت و بزرگی او بود درحالی‌که هنوز برای آدم گلی سرشته نشده بود صفت برگزیدگی تاج بلند و رفیع عظمت او بود. درحالی‌که برای ماه چهارده‌شبه و برای ستاره تاجی نبود اگر او نبود زمینی نبود و نه افقی و نه زمانی و نه آفریده‌ای و نه نسلی و نژادی به وجود می‌آمد و برای هدایت و رستگاری عبادت و مناسک که چراغ هدایتند نبود و در آنجا برای نزول وحی جایگاهی نبود.

۲. سراینده این ابیات نیز ابن‌نباته است. ای برگزیده پیامبران، ای آن‌کسی که اگر او نبود موسای کلیم در جایگاه خود قرار نمی‌گرفت نه هرگز! و نه در بهشت پدری سکونت می‌کرد و نه عیسی مسیح استخوان پوسیده‌ای را زنده می‌کرد، (نه استخوان پوسیده‌ای برای او حرکت می‌کرد و زنده می‌شد). خدا بر تو درود فرستاد پس هر صاحب مجد و عظمت و بزرگی در مقابل بزرگی و عظمت تو وظیفه‌اش تسلیم و درود فرستادن است.

دانش بدو است از اوست

و ابن حجر در *المنح المکیة فی شرح الهمزیه* در شرح این شعر:

لَكَ ذَاتُ الْعُلُومِ مِنَ الْغَيْبِ بِ وَمِنْهَا لِأَدَمَ الْأَسْمَاءُ^۱

می گوید: مقصود از خلق آدم، خلق پیغمبر را از صلب او بوده است پس خلق پیغمبر ما، به طریق ذات بوده و خلق آدم به طریق وسیله.^۲

مخفی نماند که محدثین بزرگ اهل سنت نیز احادیثی روایت کرده اند که این وجه به صراحت از آنها استفاده می شود؛ از جمله در ذیل حدیثی که متضمن شرح توسل حضرت آدم - علی نبینا وآله وعلیه السلام - به حضرت رسول اکرم می باشد و «حاکم» آن را از پیغمبر روایت نموده و به صحت آن گواهی داده است، چنین آمده که خدا خطاب به آدم فرمود:

«إِنَّهُ لَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ وَإِذْ سَأَلْتَنِي بِحَقِّهِ فَقَدْ عَفَرْتُ لَكَ، وَلَوْلَا

مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتُكَ»^۳

«به درستی که او (محمد) محبوب ترین خلق نزد من است، و حال که

به حق او از من سؤال کردی، تو را آمرزیدم، و اگر محمد نبود تو را

خلق نمی کردم».

این حدیث را علاوه بر حاکم، ابن حجر در *الجواهر المنظم* و بیهقی در

دلائل النبوه^۴ و طبرانی^۱ روایت نموده اند.

۱. برای تو اصل و ذات علوم و دانش ها از جانب غیب فراهم شده و رسیده است و از همان علوم برای آدم تعلیم اسماء صورت گرفته است.

۲. آلوسی، روح المعانی، ج ۱، ص ۶۴؛ لکهنوی، عبقات الانوار، ج ۱۷، ص ۴۰۵ - ۴۰۶.

۳. حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۲، ص ۶۱۵.

۴. بیهقی، دلائل النبوه، ج ۵، ص ۴۸۹.

وابستگی جهان به امام زمان * / بررسی و توجیه دوم..... ۱۸۳

و نیز در ضمن حدیثی که ابن حجر از ابن عباس روایت نموده و آن را صحیح دانسته، آمده است:

«أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى عِيسَى * يَا عِيسَى! آمِنِ بِمُحَمَّدٍ وَأْمُرْ مَنْ
أَدْرَكَهُ مِنْ أُمَّتِكَ أَنْ يُؤْمِنُوا بِهِ، فَلَوْلَا مُحَمَّدٌ، مَا خَلَقْتُ آدَمَ، وَلَوْلَا
مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ»؛^۳

«وحی کرد خدای تعالی به سوی عیسی: ای عیسی! ایمان آور به محمد و امر کن کسانی از امت تو را که او را درک می نمایند به او ایمان آورند پس اگر محمد نبود، آدم را نمی آفریدم و اگر محمد نبود، بهشت و آتش را خلق نمی کردم».

و نیز این حدیث قدسی، معروف بین شیعه و دیگران است:

«لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلاكَ»؛^۴

«اگر تو نبودی من آسمانها را نمی آفریدم».

و همچنین این حدیث قدسی را روایت نموده اند:

«خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي وَخَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ»؛^۵

«تو را به خاطر خودم و همه هستی را به خاطر تو آفریدم».

-
۱. طبرانی، المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۶۷ - ۶۸؛ ج ۶، ص ۳۱۳ - ۳۱۴؛ همو، المعجم الصغير، ج ۲، ص ۸۲ - ۸۳؛ همو، المعجم الكبير، ج ۲۴، ص ۳۵۲.
 ۲. نهبانی، شواهد الحق فی الاستغاثة بسید الخلق، ص ۱۳۷ - ۱۵۶.
 ۳. نهبانی، شواهد الحق فی الاستغاثة بسید الخلق، ص ۱۳۹.
 ۴. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۸۶؛ قندوزی، ینایع الموده، ج ۱، ص ۲۴؛ سید بکری، اعانة الطالبین، ج ۱، ص ۱۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۶؛ حسینی استرآبادی، تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۳۷.
 ۵. حافظ برسی، مشارق انوار البقین، ص ۲۸۲؛ حر عاملی، الجواهر السنیة، ص ۳۶۱.

و در همین معنی و بلکه در تقدم آفرینش آن حضرت بر آفرینش سایر

مخلوقات، ظهیر فاریابی می گوید:

| | |
|-------------------|-------------------|
| ایزد چو کارگاه | از کائنات ذات تو |
| فلک را به کارکرد | را اختیار کرد |
| اول تو را یگانه | وانگه سپهر هفت و |
| و بی مثل آفرید | عناصر چهار کرد |
| نی نی هنوز کاف کن | که ایزد رسوم |
| از نون خبر نداشت | دولت تو آشکار کرد |

بدیهی است هر مقامی از این گونه مقامات، غیر از نبوت و پیامبری که به حضرت خاتم الانبیا[×] ختم شده است، بر حسب دلایل عقلی و احادیث، برای اولیای بعد از آن حضرت که ائمه اثنی عشر[^] می باشند، ثابت و مسلم است.

| | |
|---|---|
| هُمُ الْقَوْمُ فَأَقْوَا الْعَالَمِينَ مَنَاقِبًا | تَمَسَّكَ فِي آخِرَاهُ بِالسَّبَبِ الْأَقْوَى |
| هُمُ الْقَوْمُ مَنْ أَصْفَاهُمْ الْوُدَّ | مَحَاسِنُهُمْ تُجَلَّى وَأَثَرُهُمْ تُرَوَّى ^۱ |
| مُخْلِصًا | |

و چه نیکو گفته است ابونواس در خطاب به حضرت رضا[×]:

| | |
|--|---|
| تَاللَّهِ لَمَّا بَرَى خَلْقًا فَاتَّقَنَهُ | صَفَاكُمْ وَأَصْطَفَاكُمْ أَيُّهَا النَّبِيُّ |
| وَأَنْتُمْ الْمَلَأُ الْأَعْلَى وَعِنْدَكُمْ | عِلْمُ الْكِتَابِ وَمَا جَاءَتْ بِهِ السُّورُ |
| مُطَهَّرُونَ نَقِيَّاتٍ جُبُوبُهُمْ | تُنَلَى الصَّلَاةُ عَلَيْهِمْ أَيْنَمَا دُكِرُوا |
| مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَوِيًّا حِينَ تَنْسِبُهُ | فَمَا لَهُ مِنْ قَدِيمِ الدَّهْرِ مُفْتَخِرُ ^۲ |

۱. زرندی، معارج الوصول، ص ۲۵؛ ابن صباغ مالکی، الفصول المهمة، ج ۱، ص ۱۶۱؛ امینی، الغدير، ج ۲، ص ۳۱۱. آنها خاندانی هستند که در مناقب بر جهانیان برتری دارند، نیکی های آنها نمایان و آثارشان زبانزد است. آنها (اهل بیت[^]) خاندانی هستند که هر کس آنها را صمیمانه دوست داشته باشد به وسیله ای نیرومند برای آخرت خود چنگ زده است.

۲. سوگند به خدا چون خدا خلق را آفرید و آفرینش آن را محکم کرد شما را (اهل بیت[^]) از کدورتها صاف کرد و برگزید. شما ملاً اعلی هستند و نزد شما است علم کتاب و آنچه که به آن سوره های قرآن نازل شده است پاکیزگان و پاک دلانی که هر کجا و هر گاه یاد شوند صلوات بر آنها فرستاده می شود. کسی که در هنگامی که او را نسبت می دهی و نسیس را یاد می کنی علوی نباشد او را از روزگار قدیم

اگر گفته شود: این گونه ارتباطی که شما به آن، به ارتباط آب و جوی، و حتی شاخه و برگ درخت با میوه، مثل زدید، به عکس نیز وجود دارد، یعنی میوه هم به وجود آب و جوی و باغ وابستگی دارد، بلکه وابستگی آن بیشتر و مؤکدتر است، زیرا بدون وجود آب و درخت، میوه حاصل نمی شود، درحالی که بدون میوه، وجود درخت امکان پذیر است.

پاسخ داده می شود:

آنچه در خارج دیده می شود از درخت های بی میوه، غرض از وجودشان میوه نبوده است، هرچند شخصی که آن را کاشته است قصدش میوه بوده است و اگر او به این جهت عالم بود، هرگز آن را نمی کاشت. اما مدبر حقیقی و فاعل واقعی که عالم به همه چیز است، از وجود آن درخت آنچه را که تکویناً خواسته است، حاصل شده است، و این اشکال از این ناشی شده که بین فاعل حقیقی عالم با فاعل ظاهری جاهل فرق نگذارده اند. در اینجا موضوع سخن، فاعل حقیقی عالم حکیم است که خود فرموده است:

(أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ)؛^۱

«آیا ندیدید تخمی را که در زمین کاشتید؟ آیا شما آن را رویانیدید یا ما

رویاندیم؟».

و نیز در آیه دیگر می فرماید:

(أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ * ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ)؛^۲

افتخاری نیست.

۱. واقعه، ۶۳ - ۶۴.

۲. واقعه، ۵۸ - ۵۹.

«آیا ندیدید که شما نخست نطفه‌ای بودید؟ آیا شما آن نطفه را

به صورت انسان آفریدید، یا ما آفریدیم؟».

ثانیاً: ارتباط بدن عنصری امام مانند غیر امام، با اشیای مادی و عناصر بسیط و مرکب دیگر، اگرچه معلوم و مسلم است، اما این خصوصیت را که فرد خاصی چنان باشد که دیگران وجودشان به او وابستگی معنوی داشته باشد، هیچ کس غیر از امام دارا نیست؛ چنان که در عالم ارتباطات ظاهری، خصوصیت اینکه فردی بدون پدر و مادر خلق شده باشد، اختصاص به آدم و حوا دارد و خصوصیت اینکه فردی بدون پدر باشد، اختصاص به مسیح دارد.

ثالثاً: ارتباط وجود امام با مواد و عناصر، مثل سایر افراد، در جهت مادی آنها است در صورتی که ارتباط و وابستگی آنها به امام در جهت جسم و روح و ظاهر و باطن وجودشان می باشد.

به عبارت دیگر اگرچه وجود عنصری امام به ماده و عناصر ارتباط دارد، اما نفس این عناصر و مواد و غیب وجود تمام اشخاص و افراد به وجود امام و غیب وجود آن حضرت که حقیقت وجود او و اصل ذات اوست ارتباط دارد و این خصوصیتی است که - باذن الله تعالی - فقط امام و انوار پیغمبر اکرم و ائمه معصومین^۸ دارای آن می باشند.

رابعاً: ارتباط میوه به وجود جوی و درخت و خاک و آب، از قبیل ارتباط شیء به علت مادی آن است، و ارتباط آنها با میوه از قبیل ارتباط شیء به علت غایی آن می باشد.

بنابراین ارتباط وجود عنصری امام با آب و خاک و تمام عناصر و هوا و آفتاب و سایر مخلوقات، نظیر ارتباط شیء با علت مادی خود می باشد. و اما ارتباط سایرین با او، نظیر ارتباط شیء با علت غایی خود است؛ و پرواضح است که

نظرانند و لیک
بوی گیسوی تو در هیج سری
نیست که نیست

همه کمالات به کمال رسول اکرم| و سیده النساء و ائمه طاهرين^ می پیوندد و معیار
و میزان کمال و مصدر هدایت و ارشاد و برهان خلق و حجت خدایند:

«فَهُمْ مِفْتَاحُ خَزَائِنِ الرَّحْمَنِ وَمَعَادِنِ الْعِلْمِ وَالْعِرْقَانِ وَيَنَابِيعِ
الْحِكْمَةِ وَالْإِيمَانِ»؛

چنان که از حضرت امام صادق × مروی است:

| | |
|--|---|
| كُنَّا نُجُومًا يُسْتَضَاءُ بِنَا | لِلْبَرِيَّةِ نَحْنُ الْيَوْمَ بَرْهَانُ |
| نَحْنُ الْبُحُورُ الَّتِي فِيهَا لِعَانِصُكُمْ | دُرٌّ ثَمِينٌ وَيَاقُوتٌ وَمَرْجَانُ |
| مَسَاكِنِ الْخُلْدِ وَالْفَرْدُوسِ نَمْلِكُهَا | وَنَحْنُ لِلْخُلْدِ وَالْفَرْدُوسِ خُزَّانُ |
| مَنْ شَدَّ عَنَّا فَبَرَهُوتٌ مَكَائِنُهُ | وَمَنْ أَتَانَا فَجَنَّتْ وَرِضْوَانُ |

«ما ستارگانی بودیم که از ما طلب روشنایی می شد، و امروز در بین
مردم، ما دلیل و برهان هستیم. ما دریاهایی هستیم که کسی که در آنها
غواصی نماید بهره اش دُرّ و یاقوت و مرجان است. مسکن های خلد و
فردوس را ما مالکیم؛ و ما خازنان خلد و فردوسیم. هرکس از ما دور
افتد، برهوت جای اوست؛ و هرکس به سوی ما بیاید جایگاهش باغ های
بهشت و رضوان است.»

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۹۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۶.

بررسی و توجیه سوّم

اگر تقدیر خداوند قادر حکیم چنان باشد که برخی از ملائکه، واسطه نزول بعضی برکات و انجام مأموریت‌هایی شده‌اند، فیوض عامّ و خاص به واسطه امام به سایرین برسد و امام مجرای فیض باشد، خواه‌ناخواه وجود و بقای سایر ممکنات که به فیض الهی حدوث و بقا دارند، به مجرای فیض او که به تقدیر او از آن مجرا فیض به آنها می‌رساند مرتبط خواهند بود، و اگرچه در فرض عدم این مجاری فیض، باز هم فیاضیت خدا - اگر قصوری در مفاض نباشد - برقرار است.

اما می‌توان گفت که ممکنات همه آن استعداد را ندارند که بدون واسطه تلقی فیض نمایند و قصور خودشان مانع از کسب فیض به‌طور مستقیم است، نظیر اینکه در تعداد معدودات، شمارش از یک شروع می‌شود و بدون آن دوّم و سوّم و... شمارش نمی‌شود، و اعداد بعد از یک، همه به‌گونه‌ای حاوی عدد یک می‌باشند، هرچند معدودشان غیر هم باشند. و این نه برای نقص قدرت شمارش‌کننده است، بلکه به جهت این است که عنوان معدود سوم مثلاً، بدون عنوان معدود دوّم و اوّل امکان وجود ندارد. همچنین فیوض الهی بدون رسیدن به مخلوق اکمل و اشرف امکان وصول آن به مخلوق مادون نیست، نه برای اینکه در فیض قصوری است بلکه برای آنکه فیض‌گیرنده استعداد ندارد.

لذا امام * که در جنبه «یَلِی الرّبّی و یَلِی الخَلْقِ» کامل است، واسطه ایصال برکات می‌باشد. چنان‌که بسیاری از نعمت‌های الهی در این عالم به واسطه و بلکه به

وسایط به ما می‌رسد، و همان‌طور که شاخه‌ها و برگ‌های درخت به‌واسطه تنه و ریشه درخت از آب و مواد زمین که برایشان مقرر شده است، استفاده می‌نمایند، و چنان‌که همه مردم استعداد تلقی وحی را ندارند و باید به‌واسطه نبی و پیغمبر باشد، امکان دارد که تمام فیوض یا بعضی فیوض دیگر نیز به همین نحو با وسایط مقتضی و مناسب به نیازمندان و مستعدان برسد. بدیهی است چنین واسطه‌ای غیر از امام نخواهد بود. و مسئله، یک مسئله تکوینی خواهد شد که تخلف از آن نامعقول است. یکی از محدثین بزرگ اهل سنت به نام ابراهیم بن محمد جوینی شافعی (متوفای ۷۳۰ ق.)، در کتابی که آن را موسوم کرده است به نام *فرائد السمطين*، حدیثی را آورده است که سند آن منتهی می‌شود به حضرت زین العابدین[×]، که در ضمن آن حدیث فرمود:

«وَنَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يُمَسِّكُ اللَّهُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَبِنَا يُمَسِّكُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَبِنَا يُنَزِّلُ الْغَيْثَ، وَيُنْشِئُ الرَّحْمَةَ وَيُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ وَلَوْلَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا»^۱

۱. جوینی خراسانی، *فرائد السمطين*، ج ۱، ص ۴۵ - ۴۶، باب ۲، ح ۱۱. مخفی نماند که در کتاب *فرائد السمطين*، بعضی از احادیث مبشره به حضرت مهدی[×] را روایت کرده است و در مقام مدح آن حضرت در دیباچه کتاب می‌گوید:

«الحجة القائم بالحق، العارف بحقائق ما صدر من الكاف والنون المحيط علماً بدقائق ما جرى به القلم ونفت به النون، سبحانه من لطيف خبير زرع في أراضي الایجاد والتكوين حبة الولاية فأخرج شطأها بعلي المرتضى، سيف الله المنتضى، وأزره بالأئمة المعصومين من ذريته أهل الهداية والتقوى فاستغلظ بميامن اجتهاد أولياء الله الصالحين، ذوى المجاهدات والمكاشفات المجدين في قمع الهوى فاستوى على سوقه بالمهدي الهادي المكين الأمين يسعی». (ص ۱۲). و بالأخره این عالم سنی، یکی از علمای اهل سنت است که معتقد به امامت ائمه اثنی عشر[^] است.

وابستگی جهان به امام زمان * / بررسی و توجیه سوّم..... ۱۹۱

«ما کسانی هستیم که به واسطه ما نگاه می‌دارد خدا آسمان را از اینکه بر زمین فرو ریزد و بیفتد، مگر به اذن او، و به واسطه ما زمین را نگه می‌دارد از اینکه اهلش را تکان دهد و مضطرب سازد و به واسطه ما (یا برای ما و به طفیل وجود ما) باران را نازل می‌کند و رحمت خود را می‌گستراند و برکت‌های زمین را بیرون می‌آورد، و اگر در روی زمین کسی از ما نبود، زمین اهل خود را فرو می‌برد».

بدرالدین رومی، شارح قصیده برده، در شرح خود به نام **تاج الدرّة فی شرح**

قصیده البرده در شرح این بیت:

وَكُلُّ آيِ أْتَتْ الرُّسُلَ الْكِرَامَ بِهَا فَإِنَّمَا اتَّصَلَتْ مِنْ نُورِهِ بِهِم^۱

می‌گوید: هر معجزه از معجزاتی که پیامبران آوردند و سایر آیاتی که دلالت بر کمال فضل و راستی گفتارشان از علم و حکمت در ایشان دارد، متصل و واصل به ایشان نشد، مگر از نور او که اول هر نور و مبدأ آن است؛ زیرا که فرمود:

«أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»^۲

شکی نیست که انبیا و رسولان همه از نور واحد، مخلوق می‌باشند و آن نور پیغمبر ما است. پس انوار ایشان، شعبه‌هایی از آن نور و فروغ آن نورند و او نورالانوار و شمس‌الاقمار است.

عصام اسفراینی در شرحش بر برده می‌گوید:

۱. هر آیه و نشانه‌هایی که پیامبران بزرگ آوردند از نور او برای آنها رسید و میسر شد.
۲. ابن‌ابی‌جمهور احسنائی، عوالی‌اللئالی، ج ۴، ص ۹۹؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۴؛ جزائری، الأنوارالنعمانیه، ج ۱، ص ۱۳، باب ۱. «اولین چیزی که خدا آفرید نور من بود».

۱۹۲.....امامت و مهدویت / ج ۲

انوار سایر پیغمبران اثری از آثار نور آن حضرت است، پس از نور محمد است نور عرش و کرسی، نور آفتاب و ماه، و انوار جمیع پیغمبران...»^۱.

و نیز، بدرالدین رومی در شرح این بیت بوصیری:

فَاتَهُ شَمْسُ فَضْلِ هُمْ كَوَاكِبُهَا يُظْهِرْنَ أَنْوَارَهَا لِلنَّاسِ فِي الظُّلَمِ^۲

می گوید: این آیات روشن به انبیا، از نور پیغمبر رسید، به جهت اینکه او خورشید فضل خدا و رحمت از برای عموم مردم است و پیغمبران مظاهر نور او و حاملان سرّ او به حسب درجات استعداد و مراتب قابلیت های خود بودند، انوار حقایق و اسرار دقایق آن حضرت را برای اقوام خود، به دعوت آنها، به تصدیق او و اقرار به آمدن او اظهار می کردند، چنان که ماه نور آفتاب را ظاهر می نماید و حکایت می کند»^۳.

۱. لکهنوی، عبقات الانوار، ج ۱۷، ص ۴۱۱.

۲. به یقین او خورشید فضیلت است و آنها ستارگان آن خورشیداند که در تاریکی ها برای مردم نورافشانی می کنند.

۳. لکهنوی، عبقات الانوار، ج ۱۷، ص ۴۱۲.

بررسی و توجیه چهارم

امام؛ الگو، نمونه، أسوه و علامت است که هر تندرو باید به سوی او بازگردانده شود و الا گمراه می شود، و هر کندرو باید خود را به او برساند و الا هلاک می گردد.

چنان که از مضمون احادیث بسیاری که از طریق شیعه و اهل سنت وارد است^۱ کمال دیگران به او تضمین و تأمین می شود و حرکت و سیر همه در راه مستقیم فقط با حرکت و سیر او کنترل و تصحیح و تعدیل می گردد.

بنابراین نقش امام نقش سازنده ای است که بدون آن، سالکان راه کمال نمی توانند به درستی مسیر خود اطمینان داشته باشند، و این است معنای احادیث متواتری مانند احادیث سفینه که پیغمبر را می فرماید:

«مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است که هرکس بر آن سوار شد نجات یافت و هرکس تخلف کرد هلاک شد، پس هرکس متمسک به امام و هدایت امام و تأسی به امام شود نجات می یابد و هرکس تخلف کند هلاک می شود».

۱. در نهج البلاغه در ضمن خطبه دوم، در شأن اهل بیت^۱ می فرماید: «إِلَيْهِمْ يُفِيءُ الْعَالِي وَبِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي»؛ «شتاب کننده باید به سوی آل محمد^۲ بازگردد و عقب مانده باید به ایشان ملحق شود»؛ و در حکمت ۱۰۹ می فرماید: «نَحْنُ النُّمْرُقَةُ الْوَسْطَى بِهَا يُلْحَقُ التَّالِي وَإِلَيْهَا يَرْجِعُ الْعَالِي»؛ «ما تکیه گاه میانه ایم که وامانده به آن ملحق می گردد و پیش تاخته، به آن بازمی گردد».

۱۹۴.....امامت و مهدویت / ج ۲

و همین است معنای احادیث ثقلین^۱ که پیغمبر| در آنها تمسک به قرآن و عترت را یگانه وسیله امان از ضلالت معرفی فرموده است.

بنابراین کمال عالم و ماسوی الله، به وجود امام منوط است و بدون وجود امام، عالم فاقد کمال لایق به خود بوده و ناقص خواهد شد، و چون فیض خدا کامل بوده و نقص در آن تصور نمی شود لذا نقص همه به کمال وجود امام کامل می شود و کسر همه به وجود او جبران می گردد.

۱. پیرامون سند و متن احادیث ثقلین و امان و سفینه و مفاد آنها در کتاب *امان الامّة من الضلال و الاختلاف* تألیف نگارنده، توضیحات کامل داده شده است.

بررسی و توجیه پنجم

چنان‌که کل عالم و تمام آفرینش «کلمة الله الكبرى» و «کتابه التکوینی» و «آیته الجامعة» و «اسمه الأعظم» است و دلالت بر ذات جامع جمیع صفات کمال او دارد، افراد و انواع و اجزا و اعضای این عالم نیز هریک جداگانه، آیه و نشانه حق تعالی و کلمه و اسم و فعل و حرف کتاب تکوینی او هستند:

| | |
|---|--|
| وَاللَّهُ فِي كُلِّ نَجْوَى لَهُ وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ | وَفِي كُلِّ تَسْكِينِهِ شَاهِدٌ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ |
| هر گیاهی که از زمین روید به نزد آنکه جانش در تجلی است عَرَضِ اِعْرَابِ وَجُوهِ چون حروف است | وحده لا شريك له گویید همه عالم کتاب حق تعالی است مظاهر همچو آیات و وقوف است |

همه ظهور قدرت و علم او، و تسلیم فرمان او هستند:

(وَلَهُ اسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ

يُرْجَعُونَ)؛^۲

۱. ثعلبی، الکشف و البیان، ج ۱۰، ص ۱۶۷؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۵۱؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۱۶. و برای خدا در هر حرکت دانش و در هر سکون آرامش بخشیدنش گواهی است، پس در هر چیزی برای او نشانه‌ای هست که دلالت می‌کند بر اینکه او یکتا و بی‌همتا است.
۲. آل عمران، ۸۳.

«هر که در آسمان‌ها و زمین است خواه ناخواه مطیع فرمان خدا است و همه به سوی او رجوع می‌کنند».

و دلیل بر کمال و پاکی و تنزه او از تمام نقایص می‌باشند

**(يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ
الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ)؛^۱**

«هر چه در آسمان‌ها و زمین است خدا را که پادشاه منزّه و مقتدر و دانا است تسبیح می‌کنند».

بر هر موجودی به حسب کمال مراتب وجودی خود و بر هر انسانی به حسب کمال مراتب انسانیت و تخلّق به اخلاق الهی اسم او و کلمه او صادق می‌باشد هر چه کمال فرد و نوع بیشتر باشد صدق اسم و کلمه بر او کامل‌تر خواهد شد. لذا در تفسیر آیه شریفه:

(و لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا)؛^۲

«برای خدا نام‌های نیکویی است به وسیله آنها خدا را بخوانید».

وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق:

**«نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ الَّذِي لَا يُقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ طَاعَةٌ إِلَّا
بِمَعْرِفَتِنَا قَالَ فَادْعُوهُ بِهَا»؛^۳**

«به خدا سوگند! اسمای حسنی ما؛ از احدی طاعتی پذیرفته نمی‌شود مگر به معرفت ما، که خدا فرمود: پس بخوانید او را به آنها».

۱. جمعه، ۱.

۲. اعراف، ۱۸۰.

۳. فیض کاشانی، تفسیرالصفی، ج ۲، ص ۲۵۵.

وابستگی جهان به امام زمان * / بررسی و توجیه پنجم..... ۱۹۷

چون امام در بین تمام آیات و کلمات الهی آیت کبری و تامه و کلمه علیا و اسم اعظم تکوینی است، چنانکه از امیرالمؤمنین * روایت شده است:

«مَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي وَلَا لِلَّهِ مِنْ نَبِيٍّ أَعْظَمُ مِنِّي»؛^۱

«برای خداوند، عزوجل، نشانه و خبری بزرگتر از من نیست».

امام اسم تکوینی «الولی» و «الحاکم» و «الهادی» و «العادل» و «العالم» و «القادر» است، و به عبارت دیگر امام کسی است که هر یک از اسما و صفات الهی را که در ممکن - در حد امکانیتش - امکان حصول داشته باشد، دارا باشد. بدیهی است که همه ممکنات، کلمات و اسمای الهی هستند و در کثرت، چنانند که در آن قرآن کریم می فرماید:

(قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ

كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا)^۲

«بگو اگر دریا برای نوشتن کلمات و آثار قدرت و آیات پروردگار من

و مخلوقات او مرکب باشد، هرآینه دریا تمام شود پیش از آنکه کلمات

پروردگار من تمام شود، اگرچه مانند آن را به یاری و مدد بیاوریم».

همه آیات خدا هستند، اما مانند اسمای لفظی که دلالت آنها بر مسمی در صراحت و ظهور و ذات و صفت، و صفت ذات و فعل متفاوتند، اسمای تکوینی نیز متفاوتند؛ مثلاً هر عالمی علمش دلالت بر علم خدا دارد، اما دلالت علم یک شاگرد دبستانی در حد یک معلم و دلالت علم یک معلم، در حد یک استاد و یک فیلسوف

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۰۷؛ ر.ک: فیض کاشانی، تفسیرالصادق، ج ۵، ص ۲۷۳؛ ج ۷، ص ۳۷۹؛

حویزی، نورالتقلین، ج ۵، ص ۴۹۱.

۲. کشف، ۱۰۹.

و مجتهد و مرجع تقلید نیست.

دلالت علم کسی که:

(عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ)؛^۱

«نزد او علمی از کتاب الهی است».

است، در حدّ علم:

(مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)؛^۲

«کسی که نزد او علم کتاب الهی است».

که امام × است، نمی باشد.

پس بدیهی است چنین اسمی (امام) جامع مراتب و کمالات اسماء مادون خود می باشد و چنان که در اسماء لفظی، بعضی از اسما، جامع مفاد اسماء دیگر هستند - مثلاً اسم «القادر» جامع مفاد اسم «الخالق»، «الرازق»، «المحیی»، «الممیت»، «الشافی» و اسم های شریفه دیگر است؛ یا اسم «العالم» جامع مفاد «السمیع»، «البصیر» و «الخبیر»، و کلمه و اسم جلاله «الله» حاکی از تمام اسماء و جامع مفاد همه است - در اسماء تکوینی و کلمات الله نیز بعضی از اسماء جامع مراتب و کمالات اسماء دیگر می باشند و دلالتشان بر مسمی ظاهرتر و جامع تر است.

۱. نمل، ۴۰.

۲. رعد، ۴۳. در تفسیر این آیه در *تفسیر الصافی* روایت شده است که از حضرت امام صادق × سؤال شد، کسی که نزد او علمی از کتاب (علم من الكتاب) است داناتر است یا آن کسی که نزد او علم کتاب (علم الكتاب) است؟ حضرت فرمودند: «نزد آن کسی که علمی از کتاب است، در برابر کسی که نزد او علم کتاب است نیست مگر به اندازه آبی که بال مگس از دریا می گیرد». رک: فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۷۷.

امیرالمؤمنین × فرمود:

علمی که آدم به زمین آورد و آنچه جمیع پیامبران تا حضرت خاتم الانبیا | به آن فضیلت داده شدند، در عترت خاتم النبیین | است. فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۷۷.

وابستگی جهان به امام زمان * / بررسی و توجیه پنجم..... ۱۹۹

به عبارت دیگر؛ چنان که بعضی صفات، از شئون و جلوه‌های صفات دیگرند و ذات وحدانیّت، و احدیّت مصداق آن صفات است؛ بعضی از اسماء نیز به اعتبار مسمّیاتشان - که صفات فعلی یا ذاتی می‌باشند - از شئون و جلوه‌های اسماء مسمّیات دیگرند که گاه آن مسمّیات، صفات فعل یا صفات ذات و یا ذات مقدّس الوهیت می‌باشند.

بنابراین وجودات و ذوات مقدّس چهارده معصوم^۱ اسماء تکوینی الهی هستند. و همان‌طور که اسمائی مثل «الخالق»، «المُعزّز» و «المُدلِّ» به اسم «القادر» و همه اسماء به اسم «الله» و «لا إله إلا هو» منتهی می‌گردند و به آن وابسته‌اند و تحت آن اسم قرار دارند، اسماء تکوینی نیز همه تحت اسم تکوینی محمد یعنی «وجود محمّد» و در درجه بعد تحت اسماء سایر چهارده معصوم، یعنی «وجودات آنها» قرار دارند و همه آن اسماء تکوینی، ظهور صفتی، و کمالی از کمالات آن ذات مستجمع جمیع صفات کمالی می‌باشند که اسم اعظم و اکبر تکوینی بر آن دلالت دارد، و وابسته به آن اسم هستند. اسامی لفظی، لفظشان وابسته به اسم اعظم و کلمه جلاله است، به اعتبار آنکه مسمّیات آنها شئون و صفات مسمّی به اسم اعظم است و آن اسم اعظم حاکی از آن صفات و حاوی تمام آنها است و نزدیک به این بیان است، این شعر مشهور:

نام احمد نام چون که صد آمد نود
جمله انبیا است هم پیش ما است

همان‌طور که عدد صد حاوی تمام اعداد از یک تا صد است، اسم احمد نیز نام تمام انبیا است و آن حضرت جامع کمالات تمام مخلوقات مادون خود است و آنها نیز به آن وابستگی دارند، همان وابستگی که اسم «المتکلم» و «العزیز» و «المقتدر» به اسم «القادر» و همه اسماء به اسم اعظم و جلاله «الله» دارند.

۲۰۰.....امامت و مهدویت / ج ۲

به عبارت دیگر ذات الوهیت است که قادر است و عالم و... و صفات او عین ذات اوست، و او مصداق همه صفات کمالیه است. و اگرچه همه اسماء الحسنی بر او - عز اسمه - صادق است و بالالتزام بر ذات جامع جمیع صفات کمالی هم دلالت دارند، (چون مثلاً «القَدیر» و «العزیز» و «العالم» و «الخالق» مطلق و بالذات جز مطلق بالذات و جزء ذات جامع جمیع صفات کمال نیست) اما به دلالت مطابقی، چنان که در اسم جلاله می فرمایند - دلالت بر او ندارند.

به عبارت دیگر مضمونشان «هُوَ الْقَدِيرُ» و «هُوَ الْجَلِيلُ» و «اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» و «اللَّهُ عَالِمٌ بِكُلِّ شَيْءٍ» است. و چنان که درک صفت بودن موصوف امکان پذیر نیست، اسم صفت نیز بدون اسم موصوف قابل درک نیست یا لااقل تبادر موصوف از آن به ذهن باوجود اسم موصوف و اسم اکبر و اعظم او بیشتر خواهد بود.

بنابراین دلالت این اسما بر معنا و شناخت آنها در حدی به اسماء دیگر و شناخت مفاد آنها ارتباط دارد و به احتمالی هرچند بعید شمرده شود، محتمل است مفاد حدیث معروف:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً؛^۱

همین باشد، چون امام کلمة الله العلیا و آية الله العظمی و اسم اکبر الهی است، کسی که این اسم را نشناسد، خدا را نشناخته است، چنان که اگر کسی اسماء الحسنای الهی را نشناسد، او را نشناخته است.

سخنی دیگر:

۱. صدوق، کمال الدین، ص ۴۰۹؛ خزاز قمی، کفایة الاثر، ص ۲۹۶؛ ابن حمزه طوسی، الثاقب فی المناقب، ص ۴۹۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۱۲؛ ج ۳، ص ۱۸.

وابستگی جهان به امام زمان * / بررسی و توجیه پنجم..... ۲۰۱

خواننده عزیز، این بحث بیش از این قابل اطاله است، ولی چون ظرافت و لطافت آن زیاد است و با اندک لغزش قلم، مطلب نامفهوم و بلکه ممکن است اشتباه عرضه شود، از آن بیمناکم که عبارات و الفاظم رسا نباشد و مطلب را چنان که حق آن است، نرساند. تا این حد هم که توضیح دادم، چون کافی و خالی از قصور بیان نیست، معذرت می‌خواهم و با استشهاد به این شعر با مضمون و محتوی:

وَأَنَّ قَمِيصًا خِيَطَ مِنْ نَسِجِ
وَعِشْرِينَ حَرْفًا عَنْ مَعَالِيهِ
تَسْنُوعَةٍ قَاصِرٍ

سخن را به گونه دیگری که تعقیب بحث و موجب مزید معرفت و بصیرت شود، ادامه می‌دهیم:

انسان در بین تمام انواع موجودات ممکن، استعداد ترقی و کمالش از همه بیشتر است و چنان است که از حضرت امام صادق * روایت شده است:

«الصُّورَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ هِيَ أَكْبَرُ حُجَجِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَهِيَ الْكِتَابُ
الَّذِي كَتَبَهُ بِيَدِهِ وَهِيَ الْهَيْكَلُ الَّذِي بَنَاهُ بِحِكْمَتِهِ، وَهِيَ مَجْمُوعُ
صُورِ الْعَالَمِينَ وَهِيَ الْمُخْتَصَرُ مِنَ الْعِلْمِ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ؛^۱

«صورت انسانیت بزرگ‌ترین حجت‌های خدا بر خلق اوست و آن کتابی است که خدای تعالی با دست توانای خود آن را نوشته و آن هیكلی است که به حکمت خود آن را بنا کرده و آن مجموع صورت جهان‌ها و عوالم است و آن مختصر علوم است که در لوح محفوظ است.»

بر اساس همین شرافت و شأن و استعداد است که، انسان نیازش به تربیت الهی و بارش باران رحمت و فیض ربوبی از همه بیشتر است؛ چون نیاز یک

۱. خوئی، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۲۸۹. حدیث معروف است و صدر آن به این متن در تفسیر الصافی، در تفسیر آیه ۲ سوره بقره نقل شده است. «الصُّورَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ هِيَ أَكْبَرُ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَهِيَ الْكِتَابُ الَّذِي كَتَبَهُ اللَّهُ بِيَدِهِ». ر.ک: فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۹۲.

کوزه به آب به همان مقدار است که شاعر گفته:

گر بریزی بحر چند گنجد قسمت
را در کوزه ای یــــکروزه ای

اما نیاز جوی و نهر و رودخانه به مقدار ظرفیت آنها است. انسان به رحمت بیشتر، به علم زیادتر، و به تربیت متعالی تر محتاج است، چنان که رودخانه و دریا به آب بیشتر نیاز دارد:

آب کم جو تشنگی تا بجوشد آبت
آور به دست از بالا و پست

موجودات برحسب استعداداتی که برای کمالات دارند، و برحسب سعه درکی که به سعه فقر و حاجت خود داشته باشند، از فیوضی غیبی و عنایات لاریبی بهره مند خواهند شد.

بدیهی است فقر نبات و گیاه به تربیت، از فقر جماد بیشتر است، یعنی قابلیت قبول تربیت در آن زیادتر است، و فقر و نیاز حیوان هم از نبات بیشتر است، چنان که فقر و حاجت انسان از کل ممکنات زیادتر و وسیع تر است، و فقر افراد انسان نیز به حسب ذات و بعضی عوارض و امور غیراختیاری متفاوت است، و به حسب جهل و علمشان تفاوت می کند. جاهل اگرچه فقر علمی دارد، اما آن چنان که عالم احساس فقر می کند احساس نمی کند، یک دانشجو یا یک طلبه، با یاد گرفتن چند اصطلاح، بسا گمان کند که همه علوم را یاد گرفته است، درحالی که یک نفر فقیه و عالم و فیلسوف هرچه علمش زیادتر می شود، فقر و نیاز و وابستگی و تعلق خود را به خدا بیشتر درک می کند، و تواضع و فروتنی اش زیادتر می شود، و خود را در برابر علم الهی چون قطره ای از دریا و از آن کمتر و فرومایه تر می یابد، و زبان حالش این شعر خواهد شد:

یکی قطره باران خجل شد چو

وابستگی جهان به امام زمان * / بررسی و توجیه پنجم..... ۲۰۳

ز ابری چکید پهنای دریا
که جایی که بدید
دریاست من کیستم و او هست حقاً
که من نیستم

از این جهت است که امام، انسان مافوق (نه مافوق انسان) و ممکن مافوق (نه مافوق ممکن) است، رئیس فقرا است؛ یعنی تمام هویتش فقر و احساس نیاز به خدای بی نیاز است و چون بیشترین استعدادها را دارد، بیشترین نیازها را به خدا دارا است و لذا به کسب بیشترین عنایات و عطیّات و افاضات الهی به حکم «الْعَطِيَّاتُ بِقَدْرِ الْقَابِلِيَّاتِ» نایل است.

از دعاهایی که از امامان^۱ روایت شده و از حالاتشان در هنگام دعا و عبادت، استفاده می شود که چنان عرض فقر و مسکنتی از آنان در درگاه خدا ظاهر شده، که از دیگران (حتی بزرگ ترین فلاسفه الهی) دیده نشده است و این شعور به فقر و نیاز و خود را ندیدن و چیزی نشمردن در آن بزرگواران چنان شدت و رسوخ داشته است که احساس حاجت به خدا و لطف و کرم او از بزرگ ترین و متعالی ترین درجات ایشان بوده است، آنان عزّت خود را به عبودیت و پرستش و بندگی او می دانستند که در مقام مناجات عرضه می داشتند:

«إِلَهِي كَفَى لِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَكَفَى لِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ

لِي رَبًّا؛^۱

و حجت خود را فقر خود قرار می دادند و به آن از خدا حاجت می طلبیدند که:

«إِلَهِي حُجَّتِي وَوَسِيلَتِي فَأَقْتِي»^۲؛

۱. صدوق، الخصال، ص ۴۲۰. «خدای من! در عزّت و سرفرازی مرا بس که من بنده تو باشم و در افتخار و مباهات این برای من کفایت می کند که تو پروردگار من باشی».

۲. خدای من، دلیل و حجت و اسباب و وسیله من، نیازمندی من است.

حقاً باید سیر قافلهٔ ممکنات و کاروان انسانیت، برای وصول به این مقام و برای نزدیک شدن به این مقام و شباهت یافتن به صاحبان این مقام باشد، که اگر این نباشد مسیر آنان لغو و پوچ و بیهوده خواهد شد و عالم به آن‌گونه که «اگزستانسیالیست‌ها» و «سارترها» و «مارکسیست‌ها» و ملحدان دیگر معتقدند، هیچ‌گونه تفسیر و توجیهی نخواهد داشت، و همان بهتر که با بمب‌های ویران‌کننده یکباره آن را ویران و نابود کنند و به این مرارت‌ها، جنگ‌ها، کشمکش‌ها، ناکامی‌ها، ناراحتی‌ها و فلاکت‌ها پایان دهند و همه را و آیندگان را از این تاریک‌خانه و وحشتکده خلاص سازند.

اما اگر بشر به منتهای واقعی مسیر جهان و انسان، آگاه شد، و نظام امامت و انسان کامل و کمال انسان را شناخت، آگاهی می‌یابد و امیدوار می‌شود و به زندگی و کمال و ترقی علاقه‌مند می‌گردد و عالم را با معنا و با محتوا می‌شناسد؛ معنایی که جمال حقیقت را به انسان نشان می‌دهد و عالم را گلستان و با روح و با هدف معرفی می‌نماید.

چه زیبا و چه باحقیقت است حرکت جهان که به‌سوی شخصیت‌هایی مانند محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین می‌رود و افرادی مانند سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، و شهیدانی چون حمزه، جعفر و پاکبازان و فداکارانی چون شهیدان کربلا و کوبندگان ستمگران چون حجر بن عدی، عمرو بن حمق، میثم و رشید هجری، و دانشمندان و علمایی مانند زراره، محمد بن مسلم، ابن‌ابی‌عمیر، زکریا بن آدم قمی، کلینی، صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی و سید رضی، شیخ طوسی، علامه حلّی، شهیدین، شیخ انصاری، میرزای شیرازی، آیت‌الله بروجردی، و هزارها افراد از این قبیل در هر رشته از کمال انسانی، به دنیا تحویل می‌دهد.

وابستگی جهان به امام زمان × / بررسی و توجیه پنجم..... ۲۰۵

از نظر یک نظام سوسیالیستی، سیر جهان و انسان به سوی جامعه‌ای است که خالی از درک‌های انسانی و معنویات باشد، سیر به سوی جامعه‌ای که فردی مثل «استالین» در آن دیکتاتور و فرمانروا، و به طور عملی و بی‌منازع، مدعی خدایی باشد، یا فرعون دیگر مثل «برژنف» زمامدار باشد و کشوری ضعیف را که در همسایگی او قرار دارد، مورد هجوم وحشیانه قرار دهد و از زمین و هوا به کشتار مردم و ویران کردن خانه‌های مردم مستمند روستاها و شهرها پردازد و مدرن‌ترین اسلحه‌ها را برای زیر یوغ گرفتن یک ملت آزاده به کار برد و بیش از یک میلیون انسان از کوچک و بزرگ و زن و مرد را قتل‌عام و بیش از یک میلیون نفر را از خانه و کاشانه خود آواره سازد، و هنوز هم که هنوز است، دست از سر آنها برندارد و چنان نشان دهد که تا کشورشان را تصرف نکند، اگرچه به قیمت جان تمام مردم باشد، تصمیم سُبْعَانَهُ خود را نخواهد شکست؛ و همچنین فِرَاعِنَهُ دیگری که بعد از برژنف، یکی پس از دیگری روی کار می‌آیند نیز همان خط و مشی را دنبال می‌کنند.

چنین جامعه‌ای، با چنین رهبران خونخوار و بی‌ایمان به شرف انسانیت، اگر هم در بین خودشان با استضعاف دیگران و غارت مستضعفان، خوراک و مسکن و سایر وسایل رفاه مادی را فراهم کنند، از یک دامداری آماده و پر از گاه و علف، که در آن همه ارزش‌های متعالی انسان پوچ و بی‌معنا و مسخره باشد، بیشتر نخواهد بود.

و اما از نظر، نظام سرمایه‌داری هم بهتر از این نیست که هدف سیر آن، سیر به سوی خودکامگی‌ها، حیوانیت، شهوات، آزادی‌های غیرسالم و نامحدود، طبقه‌بندی، تبعیض و استثمارِ کاخ سفید با آن تجملاتِ حکومتِ کِنَدی‌های

۲۰۶..... امامت و مهدویت / ج ۲

شهوت‌ران و آلوده‌دامان و کارتر و هنرپیشه‌ای مثل ریگان و نوکرهای صهیونیسم و سرمایه‌داران خون‌آشام است.

به‌طور حتم، هدف جهان را هرچه بگویند و مقصد جهان را هرچه بدانند، این جامعه‌ها و این نظام‌ها (که در آنها سرنوشت بشریت در اختیار دو نفر وحشی درنده قرار دارد که جز از جهت ترس به‌سوی یکدیگر حمله نمی‌کنند) نمی‌باشد و این رژیم‌ها که بخش عمده محصول زحمت و تلاش انسان‌ها را صرف تجهیزات جنگی و ساختن سلاح‌های مخرب و وحشتناک برای ادامه استکبار و استعلای خود می‌نمایند، نیست و اگر این هدف باشد (که هرگز نیست)، جا دارد همه با فرشتگان هم‌زبان شده و بگویند:

(أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ)؛^۱

نظام الهی امامت به همه این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد و وجود امام همه این ایرادها را از میان می‌برد و بر همه کاخ‌نشین‌ها و استکبارها، استعلاها و استعباد انسان‌ها (که در عصر ما بزرگ‌ترین و ستمکارترین و برتری‌جویترین آنها حکومت مارکسیسم و ملحد شوروی و رژیم استعمارگر و صهیونیسم‌پرور آمریکا است) خط بطلان می‌کشد و علو و برتری‌جویی را، حتی در کمترین جلوه‌اش به‌شدت محکوم می‌سازد و شعار و بنیاد رابطه خود را با مردم و هر قوی و نیرومندی را با ضعیف، این آیه می‌داند:

(تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا

فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)؛^۲

۱. بقره، ۳۰. «آیا می‌خواهی کسانی را در زمین بگذاری که فساد کنند و خون‌ها بریزند؟».

۲. قصص، ۸۳.

وابستگی جهان به امام زمان * / بررسی و توجیه پنجم..... ۲۰۷

«ما این دار آخرت را برای آنان که در زمین اراده علو و فساد و سرکشی

ندارند قرار می‌دهیم و عاقبت نیک، مخصوص پرهیزکاران است.»

پس هرکجا ذره‌ای علوخواهی و برتری‌جویی بر دیگران است، آنجا نظام امامت مستقر نیست. طغیان و دیکتاتوری و زور و استبداد - حتی در یک ده و یک خانه و از یک کدخدا و یک سرپرست خانواده - به هر صورت و به هر شکل محکوم است و اینان از بهشت خدا محرومند و عاقبت نیک و پایان خوب برای کسانی است که از مظاهر گردنکشی، خودبرگزینی، فخر و اعتبارفروشی، استضعاف و کوچک شمردن دیگران پرهیز می‌نمایند.

نظام امامت یعنی حرکت همه برای علی * و به‌سوی روش و حکومت علی و مهدی، و در این نظام است که حکومت به‌عنوان یک هدف مقصود نیست و هرکس هم آن را به‌عنوان یک هدف بخواهد، شایسته حکومت و هیچ منصبی در این نظام نیست، بلکه حکومت وسیله اقامه عدل، دفع باطل و ستم، احقاق حقوق، اجرای احکام، ترقی واقعی انسان‌ها، کمک به ضعیفا، تأمین رفاه و امنیت و آزادی همگان است. رهبران این نظام امامت، افرادی هستند که خداوند می‌فرماید:

(الَّذِينَ إِِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ

وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ)؛^۱

۱. حج، ۴۱. حاکم حسکانی که از علمای بزرگ، اهل سنت است در کتاب *شواهد التنزیل* - که اخیراً به همت یکی از علمای پرتلاش و مخلص، تحقیق و تعلیق و چاپ شده است - در آن در رابطه با فضائل اهل بیت^۸ ۲۱۰ آیه از آیات قرآن مجید و ۱۱۶۳ حدیث جمع‌آوری شده، در تفسیر این آیه سه حدیث روایت کرده است، در یکی از این سه حدیث که حدیث ۵۵۵ کتاب می‌باشد، از «فرات» مفسر معروف مسنداً از حضرت امام باقر * روایت کرده است که ابی‌عبیده حذاء پرسش کرد: چگونه صاحب‌الامر را بشناسیم؟ حضرت در پاسخ، این آیه شریفه را قرائت فرمود، و فرمود: «إِذَا رَأَيْتَ هَذَا الرَّجُلَ مِنْهَا فَاتَّبِعْهُ فَإِنَّهُ هُوَ صَاحِبُهُ»؛ «وقتی مردی از ما را دیدی که برنامه‌ای را که این آیه اعلام می‌کند، اجرا می‌نماید، او را پیروی کن که همان صاحب‌الامر است». ر.ک: حاکم حسکانی، *شواهد التنزیل*، ج ۱،

«اگر آنها را در زمین متمکن و صاحب نیرو گردانیم، نماز را برپا داشته و زکات را می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و پایان کارها با خدا است.»

در پرتو این نظام است که زندگی اصالت می‌یابد، معنا پیدا می‌کند و برای آن سیر و کوشش و حرکت و کار و تلاش با ارزش و عقلانی خواهد شد. و آلا بشر کجا می‌رود؟ و کجا می‌رود؟ به سوی بمب‌های اتم و هیدروژن و جنگ‌های جهان‌سوز؟ یا به سوی دنیای مادی و صنعتی و تمدنی که این همه بدبختی‌ها، فشارها، عیاشی‌ها، تجمل‌پرستی‌ها و تبعیضات را به وجود آورده است؟ یا به سوی نژادپرستی و استعمار آمریکا؟ یا به سوی جامعه حیوانی و ماشینی و مسلوب‌الاختیار کمونیسم که در آن آزادی و انسانیت به معانی حقیقی و متعالی‌اش قابل درک نیست؟

کدام‌یک از این نظام‌ها و سازمان‌ها می‌تواند هدف نهایی و پاسخگوی روح وسیع بشر باشد؟ بشر به هر کدام رسید، گم‌شده خود را در آن نیافت. این سازمان‌های بین‌المللی که هر کدام زیر نفوذ یک ابرقدرت قرار دارند و به اسم حق، باطل و به اسم عدل، ظلم و به نام همزیستی مسالمت‌آمیز و حسن هم‌جواری، توطئه و خیانت و تجاوز به همسایه می‌نمایند و از هیچ‌گونه عمل خلاف قواعد انسانی روی گردان نمی‌باشند.

ص ۵۲۲ - ۵۲۳.

و در حدیث ۵۵۶ نیز، از فرات مسنداً از زید بن علی بن الحسین^۱ روایت کرده است که گفت: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ نَحْنُ الَّذِينَ وَعَدَكُمْ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ. (الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ) الآية؛ وقتی قائم آل محمد^۲ قیام می‌نماید، می‌فرماید: ای مردم ما ایم آنان که خدا شما را در کتابش وعده داده است: (الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ)». ر.ک: حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۲۳.

وابستگی جهان به امام زمان * / بررسی و توجیه پنجم..... ۲۰۹

این سازمان ملل است که علاوه بر هزارویک ایراد که به آن وارد است، بارزترین نشانِ اساس خبیث آن - که حفظ منافع زورمندان و استضعاف‌گران است - حق «وتو» است که پنج حکومت مستکبر و جهان‌خوار و عامل عمدهٔ فساد دنیا و عقب‌ماندگی مستضعفان، در این سازمان دارند. این حق غیرشرعی و خلاف عدالت، این پنج حکومت را مسلط می‌سازد از اجرای هر تصمیمی که مخالف منافع خودشان باشد، جلوگیری نمایند و آن را وتو کنند، دیگر این مطرح نیست که چرا این حق برای آنها باشد؟ و چرا حکومت‌های دیگر و کوچک این حق را نباید داشته باشند؟ و چرا در تمام آفریقا هیچ کشوری دارای این حق نیست؟ همهٔ این سخنان و نقشه‌هایی که ابرستمگران برای فریب عوام یا بهانه داشتن و بهانه ساختن برای مداخله در امور دیگران عنوان می‌کنند، فاقد حقیقت و ارزش است، چنان‌که وقتی که سازمان ملل تشکیل شد و دولت‌ها در آن قبول عضویت می‌کردند خطاب به حضرت ولی عصر#، در ضمن اشعاری عرض کرده‌ام:

| | |
|----------------|----------------|
| منشور سازمان | چون نیستش |
| ملل حرف است | حقیقت و مبنایی |
| آوازهٔ عدالت و | اسم است و هیچ |
| آزادی | نیست مسّایی |
| تا کی به جان و | این رهنمان |
| مال بشر دارند | حکومت و آقایی |

واقعاً اگر امید رسیدن به حکومت جهانی مهدی * و برقرار شدن نظام امامت در محدوده‌های کشوری و منطقه‌ای در تحت ولایت نواب عام آن حضرت «فقهای عادل» نباشد، هیچ‌گونه امیدی برای بشر باقی نخواهد ماند و تمام سعی و تلاش‌های او بیهوده و بی‌نتیجه خواهد شد.

این آزمایش‌هایی که بشر از رژیم‌های گوناگون کرده و این که به هر رژیم‌ی روی می‌آورد، آن را برآورندهٔ خواسته‌های واقعی خود نمی‌بیند، موجب می‌شود

۲۱۰.....امامت و مهدویت / ج ۲

که وقتی منادی آسمانی مردم را به حکومت جهانی مهدی[×] بخواند، جمعیت‌های محروم و گروه‌های مستضعف در همه جهان از آن استقبال نمایند و حکومت الهی را به جای تمام این حکومت‌های گوناگون از جان‌ودل بپذیرند. چنان‌که در روایات قریب به این مضمون روایت شده است که هنگامی حکومت مهدی # اعلام و برقرار می‌شود که بشر تمام حکومت‌ها و رژیم‌ها را امتحان کرده باشد و ناتوانی‌ها، نارسایی‌ها، مفاسد و معایب آنها را دانسته و فهمیده باشد که درحقیقت برایش یک راه و یک امید بیشتر باقی نمانده است.

متن روایت این است:

«لَنْ يَبْقَى أَهْلُ بَيْتِ لَهُمْ دَوْلَةٌ إِلَّا وَوَلُوا قَبْلَنَا حَتَّى لَا يَقُولَ أَحَدٌ:

وَأَنَا لَوْ وُلِينَا لَعَدَلْنَا مِثْلَ هَوْلَاءِ»^۱

بدیهی است در چنین وضعی که همه از کارسازی رژیم‌ها و مکتب‌های گوناگون مأیوس شدند، دعوت الهی مهدی[×] را از جان‌ودل می‌پذیرند و مستضعفان جهان به یاری آن حضرت که منصور به رُعب و مؤید به نصر خدا است برمی‌خیزند و مستکبران را از صحنه مداخله در امور جوامع بشری برکنار می‌نمایند و در چنان جهانی که پر از استکبار و استضعاف شده و همه چشم‌به‌راه

۱. اکنون مصدر این حدیث شریف را در نظر ندارم و محتاج به مراجعه جدید است لذا حدیث دیگری را که در *منتخب‌الاثار* (ج ۲، ص ۳۳۱)، از *الارشاد* شیخ مفید (ج ۲، ص ۳۸۵) نقل نموده‌ام و در کتاب *الغیبه* شیخ طوسی (ص ۴۷۱-۴۷۲) و *بحارالانوار* علامه مجلسی (ج ۵۲، ص ۳۳۲) نیز روایت شده است نقل می‌نمایم. متن حدیث به روایت *الغیبه* شیخ طوسی، از حضرت امام باقر[×] این است:

«دَوْلَتْنَا آخِرُ الدُّوَلِ وَلَمْ يَبْقَى أَهْلُ بَيْتِ لَهُمْ دَوْلَةٌ إِلَّا مَلَكُوا قَبْلَنَا لِنَلَّا يَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سِيرَتَنَا: إِذَا مَلَكْنَا سِرْنَا مِثْلَ سِيرَةِ هَوْلَاءِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)»

«دولت ما آخرین دولت‌ها است و باقی نخواهد ماند خاندانی که دولت برای آنها باشد مگر اینکه پیش از ما فرمانروا می‌گردند برای اینکه وقتی سیر و روش ما را دیدند نگویند اگر ما فرمانروا می‌شدیم مثل ایشان رفتار می‌نمودیم و این همان است که خداوند فرموده: (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) عاقبت از برای پرهیزکاران است.»

وابستگی جهان به امام زمان* / بررسی و توجیه پنجم..... ۲۱۱

و منتظر یک حرکت و نهضت و بیرون آمدن دست غیبی از آستین مصلح جهان و موعود پیغمبران باشند، ناگهان وعده الهی محقق می‌شود و مهدی موعود که علائم و نشانی‌ها و خصوصیاتش در صدها حدیث بیان شده است ظهور می‌فرماید و عالم را پر از عدل و داد می‌کند:

«فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا»^۱

در اینجا، سخن را در این رساله به پایان می‌رسانیم و خوانندگان کاوشگر و معرفت‌جو را به کتاب‌های محققین علما و آگاهان به کتاب و سنت و معارف آل محمد^ع ارجاع می‌دهیم و فقط به پرسشی که ممکن است برای بعضی در رابطه با مطالب گذشته پیش بیاید در خاتمه این رساله جواب می‌دهیم:

پرسش این است که: آنچه گفته شد از وابستگی جهان به وجود امام* در صورتی صحیح است که امام و حجت همراه با وجود عالم، همواره و حتی قبل از خلقت آدم و حوا، وجود داشته باشد، اما در صورتی که سلسله حجج الهی به وجود آدم منتهی شود، یا به عبارت دیگر از او آغاز گردد، سایر اجزای عالم، قبل از خلقت

۱. راجع به عدل و قسط و جور و ظلم برحسب تحقیق و مطالعاتی که اینجانب نموده‌ام هر کجا عدل و قسط در کنار هم در برابر جور و ظلم آورده شود، مراد از قسط تجاوز نکردن به ملک و حق غیر و نصیب و سهم به عدل است، در آنچه حقیقتاً یا حکماً قابل تقسیم و توزیع باشد و مراد از عدل، اعم از آن یا خصوص عدل حاکم است، چنان‌که مراد از جور، جور در حکم است و مراد از ظلم یا اعم از آن یا خصوص ترک عدالت در نصیب و سهم و تجاوز به حقوق و ملک دیگران و انواع خیانت‌ها است. و در صورتی که به تنهایی در کلامی آورده شوند، دلالت جور بر جور در حکم اظهر است از دلالت آن بر مطلق بی‌عدالتی و ترک میانه‌روی و لذا اطلاق ظالم به خائن و متجاوز به نفس و مال و ناموس غیر ابلغ و اغلب است از جابر، چنان‌که اطلاق قسط در خصوص نصیب و سهم به عدل و اقامه حقوق اظهر از عدل است، هرچند به ملاحظه قرائن و مناسبات ظهور این کلمات متفاوت می‌شود که باید در مواردی که به تنهایی مذکور می‌شوند قرائن حالیه و مقالیه را در فهم مقصود گوینده در نظر گرفت؛ «روی زمین را از عدل و داد پر می‌کند پس از آنکه با ظلم و جور پر شده باشد».

۲۱۲.....امامت و مهدویت / ج ۲

حجج، چه وابستگی به وجود آنها خواهند داشت و چگونه این وابستگی قابل توجیه است؟

پاسخ اینکه:

اولاً: برحسب بعضی از توجیهاات که یادآور شدیم، حتی اگر شخصی که اکمل و اشرف کائنات است و وجود جهان وابسته به اوست، بعد از خلقت عالم و به صورت یک جزء و یک واحد از اجزای عالم آفریده و موجود شود، وابستگی سایرین به وجود او قابل انکار نخواهد بود و به قول خاقانی همان وجود او، بعد از اینکه جهان مراحل را طی کرد، دلیل بر کمال اوست.

خاقانی گوید:

| | |
|--------------------|--------------------|
| و جود آخر او بر | اگرچه بعد همه در |
| کمال اوست گوا | وجودش آورده |
| نه معنا از پس اسما | نه سوره از پس ابجد |
| همی شود پیدا | همی شود مرقوم |
| نه شمس را ز پی صبح | نه روح را پس ترکیب |
| صادق است ضیا | صورت است نزول |

ثانیاً: برحسب اخبار معتبر، انوار پیغمبر اکرم^۳ و ائمه طاهرين^۴ پیش از همه، خلق شده اند^۱ و «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ»، آن بزرگواران بوده اند و از حضرت مولا

۱. این احادیث را - خصوصاً در مورد پیغمبر اکرم^۳ و امیرالمؤمنین^۴ - اهل سنت مانند ابن مردویه و ابن سعد و بزاز و طبرانی و احمد و بخاری و حاکم و بیهقی و ابن ابی شیبه و ابن جریر و ابن ابی حاتم و دیلمی و عبدالله بن احمد و ابن عبدالبر و خطیب و ابن مغزلی و ابن عساکر و ابن حجر و رافعی و محب طبری و جماعتی دیگر نیز روایت کرده اند. برای نمونه مراجعه شود به تفسیر آیه ۷ سوره احزاب: (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ) در تفسیر الدر المنثور سیوطی (ج ۵، ص ۱۸۳ - ۱۸۴) و روح المعانی آلوسی (ج ۱۱، ص ۱۵۲) و نیز به تاریخ مدینه دمشق (ترجمه الامام علی بن ابی طالب^۴) ابن عساکر (ج ۱، ص ۱۵۱ - ۱۵۲، ح ۱۸۵ و ۱۸۶) و کفایة الطالب، گنجی شافعی (باب ۸۷، ص ۳۱۵) و میزان الاعتدال ذهبی (ج ۲، ص ۱۳۰) و مناقب ابن مغزلی (ص ۱۲۰ - ۱۲۱) و فرائد السمطين، جوینی خراسانی (ج ۱، ص ۳۶ -

وابستگی جهان به امام زمان × / بررسی و توجیه پنجم..... ۲۱۳

امیرالمؤمنین × نقل شده است که فرمود:

«كُنْتُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرًّا، كَمَا كُنْتُ مَعَ مُحَمَّدٍ جَهْرًا»^۱؛

روایاتی که در گزارش معراج حضرت رسول | وارد شده و همچنین بعضی

احادیثی که در تفاسیر آیاتی مثل:

(وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِابْرَاهِيمَ)^۲؛

وارد شده نیز، بر این دلالت دارند که انوار خمسه طیبه و سایر ائمه معصومین^۳ پیش از ظهور و تجلی آنها در این جهان آفریده شده‌اند، و بعضی از پیامبران، مانند حضرت ابراهیم خلیل الله × به دیدار و زیارت آن انوار نایل شده و به آن بزرگواران در حوائج مهم و شدايد متوسل شده و خدا را به حق آنها خوانده‌اند، و یکی از نکته‌ها و اسرار اینکه عیسی ×، با آن مقام کلمه‌اللهی و روح‌اللهی، بر حسب اخبار متواتر که از طریق سنی و شیعه روایت شده است، به حضرت مهدی × در نماز اقتدا می‌کند، همین موضع بلند و علو رتبه و کمال آن حضرت × است که باید حتی مثل عیسی × به آن مقتدای جهانیان اقتدا نماید و مؤید این مطلب حدیث معروف از رسول اکرم | است که فرمود:

«لَوْ كَانَ مُوسَى حَيًّا لَمَّا وَسِعَهُ إِلَّا إِتْبَاعِي»^۱؛

۳۷، باب ۱، ح ۱، ص ۴۱-۴۳، باب ۲، ح ۵ و ۶ و ۷، ص ۴۴، ح ۸) و کتاب‌های دیگر. و نیز اگر کسی بخواهد بر تواتر اخباری که دلالت بر سبقت خلقت پیغمبر | و امیرالمؤمنین × بر حسب کتاب‌های معتبر عامه و خاصه (شیعه و سنی) مطلع شود، به کتاب *عقبات الانوار* و جلد پنجم خلاصه آن، که مربوط به حدیث نور است، مراجعه نماید. ر.ک: حسینی میلانی، *نفحات الازهار*، ج ۵.

۱. در کتب عامه است که حضرت رسول | به امیرالمؤمنین × فرمود: «يَا عَلِيُّ كُنْتُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرًّا وَمَعِيَ جَهْرًا؛ تو در سرّ و پنهان با پیامبران گذشته بودی، و با من هستی در ظاهر و آشکار». حسینی میلانی، *نفحات الازهار*، ج ۵، ص ۱۱۱، ۳۰۵.

۲. صافات، ۸۳. «همانا ابراهیم از شیعیان و پیروان اوست».

و حدیث:

«آدَمُ وَمَنْ دُونَهُ تَحْتَ لَوَائِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛^۲

و چه نیکو سروده شده است:

| | |
|-----------------|-----------------|
| جهان روشن از | شب قدر، تاری ز |
| لمعة روی او | گیسوی او |
| چو سازد لوای | در آرد سر |
| خلاقیت بلند | عاصیان در کمند |
| نهالی است از | ثمربخش اصحاب |
| گلشن اصطفای | صدق و صفا |
| سرشته به آب | محیط علوم لدنی |
| گرامت گلش | دلش |
| مه رایتش ثالث | ز عدلش شود جمله |
| ماه و خور | آفاق پر |
| چو گردد به | کند پور مریم |
| محراب این مقتدا | بدو اقتدا |

در این موضوع اگر بخواهیم بسط سخن بدهیم و پیرامون این روایات و تحقیقات و لطایف و مطالبی که علمای اهل تحقیق فرموده‌اند، سخن بگوییم، از وضع اختصاری که در این رساله منظور است خارج خواهیم شد، با تقدیم درود

۱. ابن ابی‌جمهور احسانی، عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۱۲۱. از حافظ ابونعیم نیز نقل شده است که عمر بن خطاب گفت: خدمت رسول‌الله رسیدم و با من کتابی بود که از بعضی از اهل کتاب گرفته بودم، پیغمبر فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ مُوسَى كَانَ حَيًّا الْيَوْمَ مَا وَسِعَهُ إِلَّا أَنْ يَتَّبِعَنِي» سوگند به آن که جانم به دست او است، اگر موسی امروز زنده بود، جز این که متابعت مرا نماید وظیفه نداشت». ر.ک:

صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۰، ص ۳۰۲. و چه نیکو است این شعر:

وَإِنِّي وَإِنْ كُنْتُ ابْنَ آدَمَ صُورَةً فَلِي فِيهِ مَعْنَى شَاهِدٍ بِأَبْوَتِي

گرچه من در صورت و ظاهر فرزند آدم هستم اما برای من درباره او در عالم معنی گواهی هست که شاهد پدر بودنم است.

۲. ابن ابی‌جمهور احسانی، عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۱۲۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۲. «آدم و غیر او در روز قیامت زیر پرچم من هستند».

وابستگی جهان به امام زمان × / بررسی و توجیه پنجم..... ۲۱۵

به صاحب مقام ولایت عظمی و امامت کبری، حضرت بقیة الله، صاحب العصر و ولی الامر، حجة بن الحسن العسکری، و کلیة شیعیان و مؤمنان به ولایت آن حضرت، و منتظران ظهور آن یگانه رهبر و ولی امر کل × و ضمن عرض ضراعت و مسکنت، با این سه بیت شعر، خطاب به آستان فرشته پاسبان آن ولی دوران و قطب زمان نموده، رساله را پایان می دهیم:

| | |
|--------------------|----------------------|
| دل دردمند عاشق، ز | نه کُشی به تیغ هجرت، |
| محبّت تو خون شد | نه به وصل می رسانی |
| نمی روم ز دیار شما | برون کنیدم از این |
| به کشور دیگر | در ایم از در دیگر |
| من ارچه هیچ نیّم، | مرا مَران که سگی سر |
| هرچه هستم آن توأم | بر آستان توأم |

و این چند بیت را نیز از اشعار مرحوم آیت الله والد، که تضمین اشعار معروف

خواجه حافظ شیرازی است، اضافه می کنم:

| | |
|----------------------|-------------------|
| ای زیبده عالم، | سرحلقه جن و انس، |
| مجموعه زیبایی | سردفتر دانایی |
| در پرده غیبت چند، | ای پادشه خوبان، |
| ای مهر جهان پایی | داد از غم تنهایی |
| دل بی تو به جان آمد، | وقت است که بازایی |

| | |
|---------------------|---------------------|
| ای عشق تو اول فرض، | جان می دهمت گر باد، |
| در مذهب اسلامی | آرد ز تو پیغمی |
| صحرای تجلی را، از | ای درد توأم درمان، |
| مهر بنه گامی | در بستر ناکامی |
| و ای یاد توأم مونس، | در گوشه تنهایی |

| | |
|--------------------|--------------------|
| امید وصال تو، ای | عشق تو مرا فارغ، |
| دوست جوانم کرد | از هر دو جهانم کرد |
| بازآ که فراق تو، | مشتاقی و مهاجوری، |
| بی تاب و توانم کرد | دور از تو چنانم |
| | کرد |

کز دست بخواهد شد، پایان شکیبایی

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ، وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ، وَزَيِّنِ الْأَرْضَ بِطَوْلِ بَقَائِهِ،
وَاجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ، وَالْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَصَلِّ عَلَيْهِ
وَعَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ.

وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

كتاب نامه

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغة، الشريف الرضى، الامام على بن ابي طالب، تحقيق و شرح محمد عبده، بيروت، دار المعرفة، ١٤١٢ق.
٣. الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد، مفيد، محمد بن محمد (م. ٤١٣ق.)، بيروت، دار المفيد، ١٤١٤ق.
٤. الاستيعاب فى معرفة الاصحاب، ابن عبد البر، يوسف بن عبدالله قرطبى (م. ٤٦٣ق.)، بيروت، دار الجيل، ١٤١٢ق.
٥. اسد الغابة فى معرفة الصحابة، ابن اثير جزرى، على بن محمد (م. ٦٣٠ق.)، تهران، انتشارات اسماعيليان.
٦. الاصابة فى تمييز الصحابة، ابن حجر عسقلانى، احمد بن على (م. ٨٥٢ق.)، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٥ق.
٧. اعانة الطالبين، سيد بكري، ابن سيد محمد شطادمياطى (م. ١٣١٠ق.)، بيروت، دار الفكر، ١٤١٨ق.
٨. الامالى، مفيد، محمد بن محمد (م. ٤١٣ق.)، بيروت، دار المفيد، ١٤١٤ق.
٩. امان الامة من الضلال و الاختلاف، صافى گلپايگانى، لطف الله، قم، المطبعة العلمية، ١٣٩٧ق.
١٠. الانوار النعمانية، سيد نعمت الله جزائرى (م. ١١١٢ق.)، تبريز، مكتبة حقيقت.

- ٢١٨.....امامت و مهدويت / ج ٢
١١. *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار*، مجلسي، محمدباقر (م. ١١١١ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٠٣ق.
١٢. *پرتوي از عظمت امام حسين*، صافي گلپايگاني، لطف الله، قم، مركز تنظيم و نشر آثار حضرت آيت الله العظمى صافي گلپايگاني مدظله العالی، ١٤٣٠ق.
١٣. *تاريخ بغداد*، خطيب بغدادی، احمد بن علي (م. ٤٦٣ق.)، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٧ق.
١٤. *تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة*، حسيني استرآبادی، سيدشرف الدين علي (م. ٩٦٥ق.)، قم، مدرسة الامام المهدي، ١٤٠٧ق.
١٥. *ترجمة الامام علي بن ابي طالب*، من تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، علي بن حسن (م. ٥٧١ق.)، بيروت، مؤسسة المحمودی، ١٣٩٨ق.
١٦. *تفسير نور الثقلين*، حويزی، عبدعلي بن جمعه (م. ١١١٢ق.)، قم، انتشارات اسماعيليان، ١٤١٢ق.
١٧. *تفسير الصافي*، فيض كاشاني، محسن بن مرتضى (م. ١٠٩١ق.)، تهران، نشر صفا، ١٣٦٣ش.
١٨. *تهذيب التهذيب*، ابن حجر عسقلاني، احمد بن علي (م. ٨٥٢ق.)، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٤ق.
١٩. *الثاقب في المناقب*، ابن حمزه طوسي، محمد بن علي (م. ٥٦٠ق.)، قم، انتشارات انصاريان، ١٤١٢ق.
٢٠. *الجرح و التعديل*، ابن ابي حاتم، عبدالرحمن بن محمد (م. ٣٢٧ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٣٧١ق.
٢١. *الجواهر السننية في الاحاديث القدسية*، حر عاملی، محمد بن حسن (م. ١١٠٤ق.)، بغداد، المكتبة العلمية، ١٣٨٤ق.

- وابستگی جهان به امام زمان × / کتابنامه..... ۲۱۹
۲۲. *الخصال*، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۳ق.
۲۳. *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، سیوطی، جلال‌الدین (م. ۹۱۱ق.)، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۲۴. *دلایل النبوة و معرفة احوال صاحب الشریعة*، بیهقی، احمد بن حسین (م. ۴۵۸ق.)، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۵ق.
۲۵. *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، آلوسی، سید محمود (م. ۱۲۷۰ق.)، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۶. *سبل الہدی والرشاد فی سیرة خیر العباد*، صالحی شامی، محمد بن یوسف (م. ۹۴۲ق.)، تحقیق عادل احمد عبدالموجود، علی محمد معوض، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۴ق.
۲۷. *شرح نهج البلاغة*، ابن‌ابی‌الحدید، عزالدین (م. ۶۵۶ق.)، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۸ق.
۲۸. *شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور*، تهرانی، میرزا ابوالفضل، قم، چاپخانه سیدالشهداء، ۱۴۰۹ق.
۲۹. *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الآیات النازلة فی اهل البیت*، حاکم حسکانی، عبیدالله بن عبدالله (م. ۵۰۶ق.)، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۳۰. *شواهد الحق فی الاستغاثة بسید الخلق*، نبهانی، یوسف بن اسماعیل (م. ۱۳۵۰ق.)، استانبول، انتشارات فاتح، ۱۹۸۴م.
۳۱. *صحیفه سجادیه*، الامام علی بن الحسین، (م. ۹۴ق.)، قم، انتشارات الہادی، ۱۳۷۶ش.

- ٢٢٠.....امامت و مهدويت / ج ٢
٣٢. *عقبات الانوار فى اثبات امامة الائمة الاطهار*، لكهنوى، سيدحامد حسين (م. ١٣٠٦ق.)، اصفهان، كتابخانه اميرالمؤمنين X، ١٣٦٦ش.
٣٣. *عوالى اللئالى العزيزية فى الاحاديث الدينية*، ابن ابى جمهور احسائى، محمد بن على (م. ٨٨٠ق.)، قم، مطبعة سيدالشهداء، ١٤٠٣ق.
٣٤. *عيون اخبار الرضا* X، صدوق، محمد بن على (م. ٣٨١ق.)، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ١٤٠٤ق.
٣٥. *الغدير فى الكتاب و السنة و الادب*، امينى، عبدالحسين (م. ١٣٩٢ق.)، بيروت، دار الكتاب العربى، ١٣٩٧ق.
٣٦. *الغيبة*، طوسى، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ق.)، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، ١٤١١ق.
٣٧. *الغيبة*، نعمانى، محمد بن ابراهيم (م. ٣٦٠ق.)، قم، انتشارات انوارالهدى، ١٤٢٢ق.
٣٨. *فرائد السمطين فى فضائل مرتضى و البتول و السبطين و الائمة من ذريتهم*، جوينى خراسانى، ابراهيم بن محمد (م. ٧٣٠ق.)، بيروت، مؤسسة المحمودى، ١٣٩٨ق.
٣٩. *فروغ ولايت در دعوى نديه*، صافى گلپايگانى، لطف الله، قم، دفتر تنظيم و نشر آثار حضرت آية الله العظمى صافى گلپايگانى مدظله العالى، ١٣٩٢ش.
٤٠. *الفصول المهمة فى معرفة الائمة*، ابن صباغ مالكى، على بن محمد (م. ٨٥٥ق.)، قم، دار الحديث، ١٤٢٢ق.
٤١. *الكافى*، كلينى، محمد بن يعقوب (م. ٣٢٩ق.)، تهران، دارالكتب الاسلامية، ١٣٦٣ش.

- وابستگی جهان به امام زمان × / کتابنامه..... ۲۲۱
۴۲. *الكشف و البيان فى تفسير القرآن (تفسير ثعلبى)*، ثعلبى، احمد بن ابراهيم (م. ۴۲۷ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۴۲۲ق.
۴۳. *كشف الاستار عن وجه الغائب عن الابصار*، محدث نورى، ميرزا حسين (م. ۱۳۲۰ق.)، المطبعة الجديدة.
۴۴. *كفاية الاثر فى النص على الائمة الاثنى عشر*، خزاز قمى، على بن محمد (م. ۴۰۰ق.)، قم، انتشارات بيدار، ۱۴۰۱ق.
۴۵. *كفاية الطالب فى مناقب على بن ابى طالب ×*، گنجى شافعى، محمد بن يوسف (م. ۶۵۸ق.)، تهران، دار احياء تراث اهل البيت، ۱۴۰۴ق.
۴۶. *كمال الدين و تمام النعمة*، صدوق، محمد بن على (م. ۳۸۱ق.)، قم، نشر اسلامى، ۱۴۰۵ق.
۴۷. *لسان العرب*، ابن منظور، محمد بن مكرم (م. ۷۱۱ق.)، قم، نشر ادب الحوزة، ۱۴۰۵ق.
۴۸. *لسان الميزان*، ابن حجر عسقلانى، احمد بن على (م. ۸۵۲ق.)، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ۱۳۹۰ق.
۴۹. *مجمع البيان فى تفسير القرآن*، طبرسى، فضل بن حسن (م. ۵۴۸ق.)، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ۱۴۱۵ق.
۵۰. *المسائل الخمسون فى اصول الدين*، فخر رازى، محمد بن عمر (م. ۶۰۶ق.)، القاهرة، المكتبة الثقافية، ۱۹۸۹م.
۵۱. *المستدرک على الصحيحين*، حاكم نيشابورى، محمد بن عبدالله (م. ۴۰۵ق.)، بيروت، دار المعرفة.
۵۲. *مشارك انوار اليقين فى أسرار أمير المؤمنين ×*، حافظ برسى، رجب بن محمد (م. ۸۱۳ق.)، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ۱۴۱۹ق.

- ٢٢٢.....امامت و مهدويت / ج ٢
٥٣. معارج الوصول، محقق حلي، جعفر بن حسن (م. ٣٦٧٦ق.)، قم، مؤسسة آل البيت، ١٤٠٣ق.
٥٤. المعجم الاوسط، طبراني، سليمان بن احمد (م. ٣٦٠ق.)، دار الحرمين، ١٤١٥ق.
٥٥. المعجم الصغير، طبراني، سليمان بن احمد (م. ٣٦٠ق.)، بيروت، دار الكتب العلمية.
٥٦. المعجم الكبير، طبراني، سليمان بن احمد (م. ٣٦٠ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٠٤ق.
٥٧. مناقب الامام علي بن ابي طالب، ابن مغازلي، علي بن محمد (م. ٤٨٣ق.)، بيروت، دار الاضواء، ١٤٤٤ق.
٥٨. مناقب آل ابي طالب، ابن شهر آشوب، محمد بن علي (م. ٥٨٨ق.)، النجف الاشرف، المكتبة الحيدرية، ١٣٧٦ق.
٥٩. منتخب الاثر في الامام الثاني عشر، صافي گلپايگاني، لطف الله، قم، دفتر تنظيم و نشر آثار حضرت آيت الله العظمى صافي گلپايگاني مدظله العالی، ١٤٣٠ق.
٦٠. منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، خوئي، ميرزا حبيب الله (م. ١٣٢٤ق.)، تهران، المكتبة الاسلامية، ١٣٤٨ش.
٦١. ميزان الاعتدال في نقد الرجال، ذهبی، محمد بن احمد (م. ٧٤٨ق.)، بيروت، دار المعرفة.
٦٢. نوید امن و امان، صافي گلپايگاني، لطف الله، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، ١٣٩٠ش.
٦٤. النهاية في غريب الحديث و الاثر، ابن اثير، مبارك بن محمد (م. ٦٠٦ق.)، قم، انتشارات اسماعيليان، ١٣٦٤ش.

وابستگی جهان به امام زمان × / کتابنامه..... ۲۲۳

۶۵. *الوائفی*، فیض کاشانی، محسن بن مرتضی (م. ۱۰۹۱ق.)، اصفهان، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی ×، ۱۴۰۶ق.

۶۶. *ینابیع المودة لدوی القربی*، قندوزی، سلیمان بن ابراهیم (م. ۱۲۹۴ق.)، دار الاسوة، ۱۴۱۶ق.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



کنفتمان مہدویت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطالبی که خوانندگان محترم در این رساله مطالعه می‌فرمایند، توضیحاتی است درباره امامت و رهبری ائمه و اعتقاد به مهدویت و ظهور حضرت مهدی صاحب الامر - ارواح العالمین له الفداء - که به صورت پرسش و پاسخ تقدیم می‌شود.

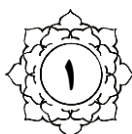
امید است در آستان فرشته دربان آن قطب جهان و ولی دوران و کشف امان و صاحب عصر و زمان × به عنوان ران ملخی از مور بسیار ضعیف و ناتوان و نیازمند به عنایات آن رهبر خوبان، به شرف قبول نایل آید.

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ
عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

لطف الله صافی

بخش اول: تشیع





عدم تأثیر عوامل تاریخی در پیدایش تشیع

آیا عوامل تاریخی در پیدایش تشیع مؤثر بوده است؟ یا این آیین یک برنامه اعتقادی است که از آیات قرآن و فرمایشات صریح رسول خدا استفاده شده است؟

پاسخ:

در اینجا برای روشن شدن موضوع و اینکه در پیدایش شیعه و اعتقاد به وجود امام منجی^x، حوادث و علل تاریخی هیچ نقشی نداشته‌اند و تمامی اعتقادات شیعه یک برنامه تمام‌عیار اسلامی است که از همان منابع و مأخذی که سایر معتقدات مسلمانان از مبدأ تا معاد استفاده می‌شوند، اخذ شده‌اند، به توضیح چند مطلب می‌پردازیم:

الف. پی‌ریزی و شکل‌گیری تشیع در عصر رسالت

برطبق دلایل محکم تاریخی و احادیث متواتر، پی‌ریزی و شکل‌گیری تشیع در همان عصر رسالت انجام گرفته است و از سال‌های آغاز دعوت پیامبر این کار شروع شده و از طریق طرح حدیث ثقلین و ابلاغ رسمی و همگانی آن در جریان غدیر خم و... پایان یافته است.

البته رسول خدا در آن بیماری که منجر به رحلتش شد، می‌خواستند که این مطلب به صورت کتبی هم نوشته شود که به شهادت ادله محکم تاریخی و

۲۳۲.....امامت و مهدویت / ج ۲

روایات معتبر با منع عمر و بی‌ادبی‌ای که به پیامبر خدا شد آن حضرت را از نوشتن آن باز داشتند.^۱

اصول اعتقادی شیعه در جای‌جای رهنمودهای پیامبر را مورد اشاره قرار گرفته است، به عنوان مثال رهبری اُمّت اسلام بارها در فرصت‌های مناسب در سخنان حضرت رسول اکرم^۱ به چشم می‌خورد و اهمیت مسئله امامت به اندازه‌ای در فرمایشات آن حضرت مورد تأکید واقع شده است که حتّی در ضمن یک روایت معروف و بلکه متواتر فرموده‌اند:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۲

«کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد به مرگ جاهلیت از

دنیا رفته است».

مرگ در حال جهل به امام[×] با مردن در دوره جاهلیت برابر و بلکه عین آن شمرده شده است.

و یا اینکه شرایط امام چیست؟ و امام از چه طایفه‌ای است؟ و اینکه عدد ائمّه[^] دوازده نفرند، همه برحسب روایات متواتر از طرف شخص پیامبر بیان شده است.

همچنین صفات علمی و روحی امام[×] و اینکه باید اعلم و اکمل از همه باشد و نیز این مطلب که جانشینی پیامبر و امامت اُمّت بعد از آن حضرت یک منصب الهی است که مثل اصل رسالت از سوی خدا برگزیده می‌شود و بسیاری امور دیگر که در قرآن و مصادر روایی مطرح شده است.

فکر شیعی در همان سال‌های اوّل ظهور اسلام بر اساس متون اصلی اسلام

۱. بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۱۲۷ - ۱۳۸؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۵، ص ۷۶، و دیگر منابع معتبر شیعه و اهل سنت.

۲. صدوق، کمال‌الدین، ص ۴۰۴؛ خزاز قمی، کفایة‌الاثر، ص ۲۹۶؛ محدّث نوری، کشف‌الاستار، ص ۷۸-۷۹.

گفتمان مهدویت / عدم تأثیر عوامل تاریخی در پیدایش تشیع..... ۲۳۳

پی‌ریزی شده است، ولی در آن عصر در برابر تفکر شیعی فکر مخالفی - که مدّت‌ها بعد با عنوان فکر سنی نامیده شد - قرار نگرفته بود و اسلام و مسلمانان به دو شعبه تقسیم نشده بودند. زیرا افرادی که پس از رحلت پیامبر| فکر مخالف را - که موجب انشعاب در صفوف مسلمین شد - مطرح کردند، در حیات آن حضرت به‌طور علنی در برابر اسلام ناب - که بعدها به نام اسلام شیعی معروف شد - نمی‌توانستند موضع‌گیری نمایند.

این انشعاب به‌طور رسمی بعد از پیامبر| با اجتماعِ عده‌ای در سقیفه و تعیین جانشین برای پیامبر| خودنمایی کرد.

باید اضافه کنیم که برطبق رهنمودهای ارائه شده در قرآن کریم یک مرجع و منبع معتبر به‌منظور تفسیر و تنظیم و تشریح عقاید در اسلام پیش‌بینی شده و در آیات متعدّد از جمله در سوره نساء به آن تصریح شده است:

(وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ)؛^۱

«و درحالی‌که اگر آن را به پیامبر و پیشوایان بازگردانند، از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد.»

از این آیه اصل اختصاص رهبری به رسول و اولی‌الأمر که همان امامان معصوم‌اند استفاده می‌شود.

برحسب احادیث متواتر، پیامبر| این مرجع صالح را که همان عترت آن حضرت و ائمه اهل‌بیت^۲ هستند به‌صراحت معرفی کردند و فرمودند: آنها با قرآن و قرآن با آنها است و از هم جدا نخواهند شد.^۲

۱. نساء، ۸۳.

۲. صفار، بصائر الدرجات، ص ۳۰-۳۱؛ صدوق، الامالی، ص ۵۰۰، ۶۱۶؛ همو، کمال‌الدین، ص ۲۳۴-۲۴۰.

و حتّی در ضمن یک حدیث اضافه کردند:

«فَإِنَّ فِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عُدُولًا يَنْفُونَ عَنْهُ

تَحْرِيفَ الْعَالِينَ وَأَنْتِهَالَ الْمُبْطِلِينَ»؛^۱

«در میان ما اهل بیت، در هر نسلی، کسانی هستند که در دین استوارند

و هرگونه تحریف غلوکنندگان و فتنه اهل باطل را، از دین دور می‌کنند».

ب. مبدأ طرح مسئله خلافت

مسئله «رهبری امت در دوره بعد از رسول خدا» از همان آغاز بعثت و نزول وحی، کم‌وبیش مورد توجه بوده است و حتّی داستان آن شخص که ایمان آوردن به آن حضرت را مشروط به این کرد که بعد از آن حضرت رهبری با او باشد، ولی حضرت نپذیرفتند مشهور است.^۲

اصل دیدگاه شیعه در مورد جانشینی پیامبر را مطلبی است که در زمان آن حضرت به دستور خدا و به وسیله شخص پیامبر به همه مردم اعلام شد و در آن زمان کسی با آن مخالف نکرد، بلکه همه مردم حتّی کسانی که بعدها جریان سقیفه را به وجود آوردند، شادی کردند و ضمن بیعت آن را تبریک گفتند، اما توطئه‌ها و نقشه‌کشی‌های سرّی را از همان لحظه شروع کردند و تا آنجا پیش رفتند که می‌خواستند پیامبر را ترور کنند.

بعد از پیامبر مسئله به صورت بحرانی متجلی شد و مخالفان با شدت و قساوت فوق‌العاده به اسم مصلحت وارد عمل شدند و با تهدید و جوّسازی، فضایی را به وجود آوردند که در نهایت با برنامه‌ای که پیامبر اعلام کرده بودند،

۱. صفار، بصائر الدرجات، ص ۳۰ - ۳۱؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۲.

۲. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۲۸۹؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۸۴؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۱،

ص ۲۸۶؛ ابن کثیر، البدایة و النهایه، ج ۳، ص ۱۷۱؛ همو، السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۵۷ - ۱۵۸.

گفتمان مهدویت / عدم تأثیر عوامل تاریخی در پیدایش تشیع..... ۲۳۵

مخالفت نمودند تا آنجا که نسبت به مقام قدس حضرت زهرا[ؑ] مرتکب اهانت و جسارت شدند و سیر تاریخ مسلمین را از مسیری که پیامبر[ؐ] معین کرده بود، منحرف نمودند.

با خشونت بی‌اندازه‌ای که نشان دادند، حتی حرمت یگانه فرزند پیامبر را هتک نمودند؛ البته در سال‌های اول دو تفکر شیعی و سنی با تدبیری که امیرالمؤمنین علی[ؑ] در پیش گرفتند، به‌طور شدید و علنی رودررو قرار نگرفت و فقط مسئله در اذهان آنان که به مشروعیت حکومت می‌اندیشیدند باقی بود و سایرین هم که بی‌تفاوت یا وابسته به حزب حاکم بودند، بحثی از آن به میان نمی‌آوردند و چه‌بسا که آن را پایان‌یافته می‌شمردند ولی افرادی مثل عمر بن خطاب متوجه بودند که باوجود آن برنامه‌های اعلام شده از سوی پیامبر[ؐ]، عملشان همواره از لحاظ مشروعیت، مورد سؤال قرار خواهد گرفت، لذا با اعمال سیاست‌های خاصی از بازگشت مردم به آن تفکر اصیل اسلامی جلوگیری می‌کردند و به همین علت بود که تا حدود یک قرن و نیم روایت حدیث از پیغمبر[ؐ] را ممنوع کردند و چون عمر می‌دانست پس از او اگر برای کنار زدن علی[ؑ] * چاره‌ای نیندیشد حتماً او روی کار خواهد آمد، نقشه تازه‌ای کشید.

او می‌دانست اگر آن وصیت را - که معلوم نشد واقعی است یا عثمان در وصیت‌نامه نوشت - به ابوبکر نسبت ندهد بعد از مرگ عمر تفکر شیعی به‌صورت شدیدتر دوباره مطرح و نقشه‌های آنها نقش برآب خواهد شد.

ازاین‌رو مسئله شورای شش نفری را طراحی کرد و طوری برنامه آن را تعیین نمود که امیرالمؤمنین[ؑ] * باز هم خانه‌نشین شود. باین‌حال در اینجا نیز برنامه تعیین‌شده از سوی پیامبر[ؐ] در خاطره‌ها تجدید شد و بالاخره در اواخر دوره عثمان که مظالم وی موجب خشم و نفرت عموم، نسبت به او شد و مسلمانان را

به قیام علیه او برانگیخت. به این ترتیب، بار دیگر مسئله جانشینی پیامبر از نو مطرح گردید و بسیاری از صحابه به همان دستور اصلی پیامبر اسلام بازگشتند و علی × را جانشین به حق پیامبر اعلام کردند و اطاعت و جهاد در تحت فرمان او را بالاترین عبادات دانستند.

بنابراین عقیده شیعه درباره جانشینی پیامبر هیچ گاه به فراموشی سپرده نشد و قلب مردم همیشه از تعلق خاطر به اهل بیت^۱ و اینکه آنها مظلوم واقع شده‌اند و حقتان غصب شده است، خالی نبود و گفته‌های شخصیت‌ها و شعر شعرابی چون فرزددق در برابر هشام^۱ مطرح بودن این دیدگاه شیعی را آشکار می‌سازد و حتی فردی مثل موسی بن نصیر - حاکم آفریقا که غلام او طارق، اسپانیا را فتح کرد - باینکه جزو کارگزاران حکومت بنی امیه بود از طرفداران تفکر شیعه است و سرانجام با آن همه خدماتی که از او صادر شد، به همین خاطر اموالش مصادره شد و از کار برکنار گردید.^۲

حتی کار به آنجا منجر شد که این دیدگاه در خاندان معاویه و یزید نفوذ کرد و پسر یزید بن معاویه به طور رسمی، جد و پدرش را محکوم و به حق حضرت علی × و اهل بیت^۳ و در دوره بنی عباس هم مسئله به همین وضع بود.

حقانیت تفکر شیعی و اصالت آن، اگرچه از نظر سیاست حکومتی نمی‌بایست مطرح شود و پیروان این تفکر نباید مسئولیت‌های دولتی داشته باشند، ولی کار به

۱. مفید، الاختصاص، ص ۱۹۱ - ۱۹۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۲۰۰ - ۲۰۱؛ ابن شهر آشوب،

مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۰۶ - ۳۰۸؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۹، ص ۱۲۶ - ۱۲۸.

۲. ابن قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۱۰۵ - ۱۰۹؛ ابن اثیر جزری، الكامل، ج ۴، ص ۵۶۶؛ شوشتری، قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۳۰۱.

۳. ابن قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۱۰؛ قمی، الاربعین، ص ۵۰۲ - ۵۰۳؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج ۳، ص ۳۶.

گفتمان مهدویت / عدم تأثیر عوامل تاریخی در پیدایش تشیع..... ۲۳۷

آنجا رسید که خود حکام ظالم و غاصب بنی‌عباس مثل منصور و هارون و مأمون، متوجه حقانیت این تفکر شیعی شدند، هرچند در عمل آن را سرکوب می‌کردند.

«منتصر» و برخی دیگر از حاکمان بنی‌عباس در نتیجه گسترش تفکر شیعه در زمینه جانشینی پیامبر به این دیدگاه تمایل پیدا کردند و حتی گفته‌اند «ناصر» که در زمان وی سرداب غیبت در سامرا بازسازی شد، خود را شیعه معرفی کرد و نقل می‌کنند که خود را نایب حضرت امام دوازدهم حضرت مهدی[×] می‌دانست.

از مجموعه این مطالب معلوم می‌شود، اسلام راستین که همان تفکر شیعی و اسلام مطرح در عصر رسالت است، در طول این چهارده قرن مطرح بوده است و تاریخ در به وجود آمدن این دیدگاه هیچ دخالتی نداشته است؛ بلکه وجود این دیدگاه در پیدا شدن حرکت‌ها و نهضت‌ها و قیام‌ها و حوادث بزرگ مؤثر بوده است و به‌عکس آنچه برخی افراد بسیار ساده و کم‌اطلاع فکر می‌کنند باید گفت: حکومت شیعی در مصر، آفریقا و دیالمه در ایران و عراق و بالاخره قیام صفویه، همه حوادثی بودند که دیدگاه شیعی آنها را به وجود آورد و گرنه آنها در به وجود آمدن این دیدگاه هیچ نقشی نداشته‌اند.

ج. تسنن و اصطلاح فرقه‌ای آن (در برابر تشیع) بعد از عصر رسالت

این تحلیل که تشیع هم مانند تسنن از آغاز شکل سیاسی داشته و به تدریج پشتوانه مذهبی یافته است صحیح نیست. مخالفت با جانشین اعلام‌شده از طرف پیامبر جنبه سیاسی داشت و همان سیاست موجب انشعاب و اختلاف شد و نظر جدیدی را در برابر اعتقاد به امامت به وجود آورد و باعث شد که پیروان اسلام اصیل و ناب به‌صورت یک فرقه و با نام شیعه، جهت‌گیری سیاسی داشته باشند.

ولی سیاستی را که شیعه پس از این جریان به‌عنوان یک گروه سیاسی دنبال

کرد بر اساس تعالیم واقعی اسلام بود و پیش از آنکه رنگ سیاسی بگیرد یک اصل عقیدتی و دینی بود و عقیده‌ای بود که سیاست را نیز فرا گرفته بود.

از این رو سیاستمداران با این عقیده مخالفت می‌کردند و کوشش می‌کردند که در برابر آن یک فرقه و جریان فکری تازه‌ای مطرح کنند و از این طریق به سیاستی که خلافت را از مسیر تعیین‌شده منحرف ساخت با صرف مخارج بسیاری و تطمیع و تهدید و ارعاب، در دوره‌های بعد شکل مذهبی دادند.

البته این جریان صرفاً خواهان در دست داشتن مدیریت جامعه بود و اگر در دیدگاه شیعه این جنبه را نمی‌دیدند با آن معارضه نمی‌نمودند و در برابر آن فرقه‌ای به نام اهل سنت راه نمی‌انداختند. بنابراین سیاست، عامل مخالفت با تشیع و برنامه اعلام‌شده از سوی پیامبر را گردید و در آغاز سردمداران این سیاست بدون اینکه تفکر روشنی ارائه دهند در آن وضع آشفته دست به کار شدند.

عوامل زیادی - که عمده آن ملاحظه خطر نابودی اسلام از درگیری مسلحانه داخلی بود - رقبای مذهبی سیاسی آنها را از دست به شمشیر بردن باز می‌داشت، این کار رهبران مخالف تفکر شیعی را در به دست گرفتن زمام امور یاری داد.

با اینکه آنها تفکر ثابتی که در عمل از آن پیروی کنند نداشتند و اصل بیعت و گزینش مردم را هم هیچ‌گاه محترم نشمردند پایه حکومت آنها زور و ارعاب بود.

بعد از ماجرای سقیفه که سبب روی کار آمدن ابوبکر شد، عمر با خشونت و غلظت خاصی که داشت شمشیر کشیده در کوچه‌ها می‌گشت و مردم را به بیعت با ابوبکر مجبور می‌نمود و کار این اجبار تا آنجا رسید که از علی × نیز خواهان بیعت شدند و آن حضرت را نیز برای بیعت گرفتن - پس از جسارت‌های ناگفتنی به حضرت زهرا = و هتک حرمت خانه او - با زور به مسجد بردند.

حکومت خود عمر - که بر طبق ادعای خودشان، به وصیت ابوبکر شکل گرفت -

گفتمان مهدویت / عدم تأثیر عوامل تاریخی در پیدایش تشیع..... ۲۳۹

چنین بود که گفتند وقتی ابوبکر در حال جان دادن بود - گاهی از هوش می‌رفت و گاهی به هوش می‌آمد - در صدد وصیت کردن برآمد و در این حال وی بی‌آنکه حاکم بعد از خود را معرفی نماید عثمان اسم عمر را در وصیت‌نامه نوشت. وقتی ابوبکر به هوش آمد آن را تأیید کرد!^۱

هرچه بود آیا اصلاً وصیت در میان بود یا نه؟ در هر حال عمر روی کار آمد و کسی هم در اینجا به ابوبکر نگفت: «غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ»^۲؛ به گفته این مریض که هوشش را از دست داده است اعتباری نیست؛ اما به همین بهانه پیامبر را از نوشتن وصیت منع کردند!

در هر حال با تعیین ابوبکر، عمر زمام امور را به دست گرفت و خود او برای بعد از خودش شورای شش نفری معین کرد.

پس معلوم شد که هیچ تفکر منسجمی که بر پایه حق مردم در گزینش مبتنی باشد در کار نبوده است ولی وقتی عثمان کشته شد، مسلمانان به در خانه حضرت علی × هجوم آوردند - اگرچه او از نظر شیعه جانشین به حق پیامبر بود - همه با او بیعت کردند. بعدها اگرچه مخالفین تفکر شیعی در کتاب‌های خود کوشیدند مبنایی شرعی برای حکومت بیابند و بیعت عامه یا اهل حل و عقد و حرف‌های متناقض دیگر و حتی غلبه و زور را به عنوان مبنا مطرح کنند، ولی در حقیقت غیر از زور چیز دیگری معیار نبود و به گونه‌ای عمل کردند که مردم غیر از بیعت با ولیعهدی که خلیفه معین کرده بود چاره‌ای نداشتند.

بنابراین مخالفان شیعه، در حکومت هیچ برنامه کلی نداشتند و حتی در دوره معاصر یکی از بزرگ‌ترین پژوهش‌گران آنها که این حقیقت را دریافته است می‌گوید:

۱. ابن قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۷؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۴۲۵ - ۴۲۷.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۵.

۲۴۰.....امامت و مهدویت / ج ۲

اصلاً اسلام در سیاست تعیین حاکم، روش خاصی را پیش‌بینی نکرده است و به هر صورت که خود مردم تعیین کنند همان صورت، حکم قانونی پیدا می‌کند و جاری می‌شود.

د. عامل تقسیم مسلمانان به دو گروه شیعه و سنی

حقیقت این است که عامل اصلی آن تقسیم، حبّ جاه و ریاست بود. برخی دیدند با وضعی که پیش آمده آنها در رهبری آینده، سهمی ندارند لذا از همان عصر پیامبر| به دسته‌بندی‌ها روی آوردند و از طریق طرح نقشه‌هایی وارد میدان شدند و از جمله نقشه‌های مهم آنها این بود که یک جریان فکری جدیدی را در مقابل دیدگاه پیامبر اسلام| طرح و سپس تبلیغ کردند و شعار «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» سر دادند تا از اعتبار نصوص موجود درباره اصل امامت بکاهند و در نهایت آن را بی اعتبار معرفی نمایند، به همین سبب وقتی پیامبر| خواست وصیت خود را بنویسد، چون می‌دانستند که این وصیت کتبی موجب تقویت وصیت‌های شفاهی است، به شدت مانع شدند و عمر به تعبیری که اهل سنت هم آن را نقل کرده‌اند گفت:

عَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ! حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ؛^۱

این سخنان را پیامبر از شدت درد و غلبه مرض می‌گوید! کتاب خدا برای ما کافی است.

بنا به نقل بعضی دیگر، او گفت:

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ؛^۲

پیامبر هذیان می‌گوید - نعوذ بالله - .

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۵.

۲. اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۵۳۵.

گفتمان مهدویت / عدم تأثیر عوامل تاریخی در پیدایش تشیع..... ۲۴۱

در هر صورت وی مانع شد و گفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»؛ یعنی ما به وصیت پیامبر| و تصریحات او نیازی نداریم.

لقب شیعه به پیروان حضرت علی × در همان عصر، توسط شخص پیامبر| داده شد. پیامبر| پیروان مخلص او را شیعه نامید، ولی این کار موجب تقسیم مسلمانان به دو گروه نشد. اگرچه افرادی چون سلمان و ابوذر و مقداد و... در همان عصر به حضرت علی × اعتقاد خاص داشتند و در مقابل هم، مخالفین هنوز گروه مستقلی نبودند و این رهنمودهای پیامبر| درباره اصل امامت به این معنا بود که همگان از حضرت علی × پیروی نمایند.

اما مخالفت با این دستور بعد از رحلت پیامبر| علنی شد و مسئله حب ریاست و حکومت بر مردم - همان چیزی که برخی آرزومند آن بودند - موجب شد عده‌ای علی‌رغم تصریح پیامبر| به جانشینی علی × با آن به مخالفت برخاستند و در جمعیت مسلمانان تفرقه ایجاد کردند.

اگر بخواهیم پرده‌پوشی کنیم و برای این تقسیم توجیه دیگری هرچند غیرواقعی ارائه کنیم، باید بگوییم این تفرقه از آنجا شروع شد که جمعی از مسلمانان به خاطر ضعف ایمانی که داشتند، اصالت گفته‌ها و راهنمایی‌های پیامبر| را در حدّ وحی معتبر نمی‌دانستند و گمان می‌کردند کتاب خدا برای هدایت مردم کافی است و نیازی به گفته‌های پیامبر| نیست. مثل اینکه خود را با پیامبر| در درک مبانی و مقاصد قرآن هم‌ردیف می‌دیدند.

بنابراین تابع برنامه و راهی که او تعیین فرموده بود، نشدند و نظر شخصی و مصلحت و مفسده‌ای را که خود درک می‌کردند، بر دستوره‌های پیامبر| مقدم داشتند و یا اینکه برخی از دستوره‌های آن حضرت را حکومتی و مربوط به مدیریت جامعه قلمداد کردند و آنها را به مقتضای شرایط تغییرپذیر دانستند.

آنها مسئله خلافت را هم از همین امور فرض می‌کردند و معتقد بودند هر چند پیامبر یا جانشین خود را منصوب نموده باشد چون سخن و عمل آن حضرت - به زعم آنها - به اندازه وحی اعتبار ندارد، در نتیجه مخالفت با آن جایز است و از همین رو بعد از رحلت آن حضرت این افراد دستور پیامبر را ناشنیده گرفتند و آن را کنار گذاردند و با این بهانه‌گیری‌های نادرست خلافت را از مسیری که معین شده بود خارج کردند.

اینها اگرچه برای مدیریت جامعه در آن شرایط، نظام فکری درستی که خلافت بر آن استوار شود در دست نداشتند، باین‌همه اصرار می‌کردند که شخصی که برگزیده پیامبر است نباید یا مصلحت نیست عهده‌دار مدیریت جامعه باشد و این در حالی بود که آنها در بعضی مسائل برای اجرای دستور دیگری از پیامبر یا فشاری می‌کردند ولی در این مسئله به عکس عمل کردند، همان‌طور که وقتی پیامبر «اسامه» را به‌عنوان امیر لشکر معرفی کرد آنها وی را در امارتش باقی نگذاشتند. در هر صورت آنها برای خود این حق را قائل بودند که در دستورهای پیامبر تصرف نمایند و هر تغییر و تبدیلی را که به گمان خود لازم می‌دانند انجام دهند و به عذرهای بدتر از گناه متوسل شوند.

در برابر اینها حضرت علی * و تنی چند از پیروان ایشان بودند که معتقد به حقانیت تعالیم و دستورهای پیامبر بودند و می‌گفتند: کلام پیامبر حکم وحی را دارد بلکه خود وحی است چرا که قرآن در این باره می‌فرماید:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ)؛

«و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید! آنچه می‌گوید چیزی

جز وحی که بر او نازل شده نیست.»

گفتمان مهدویت / عدم تأثیر عوامل تاریخی در پیدایش تشیع..... ۲۴۳

و مقصود از:

(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)؛^۱

«آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید - و اجرا کنید - و از

آنچه نهی کرده خودداری نمایید».

امرونی‌های آن حضرت است که باید بی‌کم‌وکاست اجرا گردد و ما هرگز از ارشادات و تعالیم پیامبر بی‌نیاز نیستیم و دین اسلام از هر جهت جامع و کامل است و نقص و کمبود در آن متصور نیست.

در اصطلاح به این گروه اهل نصّ می‌گویند. اینها می‌گفتند: باب تأویل و توجیه در این احادیث بسته است و خلافت حضرت علی × به امر خدا از طریق وحی آیه:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ)؛^۲

«ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً - به

مردم - برسان!».

به پیامبر ابلاغ شده است.

در حال مسلمانان این‌گونه به دو دسته تقسیم شدند و حقیقت آن است که به کار بردن تعبیر «اهل سنت» در مورد آن گروهی که سنت را ردّ و در آن تصرف و تأویل می‌کنند صحیح نیست؛ بلکه سزاوار به این عنوان همان کسانی هستند که به قرآن و سنت پیامبر پایبند بوده و هستند.

در ضمن منظور کسانی که با تمسک به جمله: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» مسلمانان را به دو دسته تقسیم کردند، این است که اصل موضوع رسالت پیامبر همان کتاب الله است و نیازی به سنت پیامبر نیست! هرچند این دسته با طرز فکری که داشتند با

۱. حشر، ۷.

۲. مائده، ۶۷.

۲۴۴.....امامت و مهدویت / ج ۲

دستور صریح پیامبر| درباره حضرت علی × مخالفت کردند ولی بعد از آنکه حضرت علی × را خانه نشین نمودند در موارد زیادی به سنت پیامبر| بازگشتند. چون دیدند این مبنای فکری غلط آنها پیش نمی رود با سردادن شعار «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» نمی توان احکام مورد نیاز را به دست آورد و مشکلات جامعه را حل کرد.

البته مخالفان تفکر شیعی از این شعار بهره کافی بردند و گروه زیادی را که اغلب عامی و ناآگاه بودند فریب دادند و پیامبر| را از نوشتن وصیت بازداشتند، آنهایی را که می گفتند باید دستور پیامبر| را درباره خلافت حضرت علی × محترم شمرد با این بهانه کنار گذاشتند و اصل را بر این گذاردند که فقط قرآن محور است. هدف آنها این بود که سخن از «حدیث غدیر» و «یوم الدار» و احادیث دیگر پیش نیاید و بعدها که دیدند بدون احادیث نمی توانند امور را اداره کنند به اجتهاد در برابر احادیث دست زدند، در احکام خدا تصرف نمودند و به تأویل و توجیه و عمل به قیاس روی آوردند و بسیاری از نصوص را مورد تردید قرار دادند.

پیدایش مذهب تشیع همچون پیدایش اصل اسلام به حوادث تاریخی ارتباط ندارد. البته حوادث در موضع گیری های سیاسی افراد و وقوع بعضی رویدادها مؤثر بوده و هست اما در همه امور علت اصلی نیست، به عنوان مثال: از جمله اسباب و حکمت های غیبت امام زمان × - به دلالت بعضی از اخبار - این بوده است که به بیعت با حاکمان ستمگر مبتلا نشود^۱ و...، اما وجود آن حضرت و اصل غیبت ایشان برطبق احادیث متواتر یک امر محقق الوقوع بوده که برنامه آن

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۱۷۶، ۱۹۶، ۳۴۸؛ صدوق، کمال الدین، ص ۳۰۳، ۳۱۶، ۳۲۳، ۴۷۹ - ۴۸۰، ۴۸۵؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۲۶۲؛ طوسی، الغیبه، ص ۲۹۲؛ نگارنده، منتخب الاثر، ج ۲، ص ۲۹۵ - ۲۹۶.

گفتمان مهدویت / عدم تأثیر عوامل تاریخی در پیدایش تشیع..... ۲۴۵

از پیش معین شده بود و طبق آن پیش آمده است. نه اینکه مسئله امامت به تدریج در طول زمان پیش آمده است و سیر تاریخ ضرورت آن را لازم گرفته است.

از بررسی‌های تاریخی به روشنی معلوم می‌شود که این جریان فکری اهل سنت دربارهٔ خلافت است که در نتیجه یک سلسله علل تاریخی به وجود آمده است و گرنه تفکر شیعی دربارهٔ اصل امامت همان‌گونه که بارها بیان شد از همان آغاز بعثت در نتیجه دستور خدا و رهنمودهای روشن پیامبر پایه‌ریزی شده است.

بنابراین، این تفکر شیعی بود که تاریخ‌ساز شد نه اینکه تاریخ آن را ساخته است. مخالفین تفکر شیعی می‌گویند: در این باره رهنمودی از پیامبر در کار نبود، لذا پس از رحلت پیامبر نگرانی و تشویشی که مسلمانان را فرا گرفت موجب شد که آنها شخصی را به‌عنوان خلیفه تعیین کنند و این کار در سقیفه پس از بحث و کنکاش‌های زیادی انجام گرفت که نتیجه آن این شد که ابوبکر به جانشینی پیامبر انتخاب شد و پس از آن ابوبکر هم برای جلوگیری از وقایع ناگوار و هرج و مرج در جامعه، عمر را به جانشینی خود تعیین کرد و عمر هم یک شورای شش نفری را برای بعد از خود تعیین نمود! که در این باره تصمیم بگیرد.

همه این رویدادها علل خاصی داشت که اغراض سیاسی در رأس آنها بود. گرچه طرفداران این دیدگاه سعی دارند این رخداد مهم تاریخی را طبیعی جلوه دهند، ولی واقعیت‌ها در طبیعی بودن این حرکت خدشه وارد می‌سازد و در مقابل دیدگاه شیعه درباره امامت را به طرق مختلف مورد تأیید قرار می‌دهد.

هـ- اساس مذهبی حمایت از رهبری اهل‌بیت^۱

پشتیبانی از رهبری اهل‌بیت^۱ از ابتدای امر بر اساس تعالیم اسلامی انجام می‌گرفت. کسانی که با سقیفه و جانشینی ابوبکر مخالفت می‌کردند، انگیزه‌ای غیر از انجام تکلیف دینی و پاسداری از تعالیم و رهنمودهای پیامبر نداشتند.

۲۴۶.....امامت و مهدویت / ج ۲

مراجعه به کتاب‌هایی چون *اصل‌الشیعة و اصولها، تاریخ‌الشیعة و الشیعة فی التاریخ* و ده‌ها کتاب دیگر از شیعه و سنی، حداقل این مطلب را اثبات می‌نماید که گرایش به تشیع از اوّل فقط یک انگیزه مذهبی داشته است.

خطبه‌های امیرالمؤمنین[×] در *نهج‌البلاغه* این را تأیید می‌کند که جایگاه واقعی اهل‌بیت[^] همانا رهبری مادی معنوی و مذهبی مردم بوده است که حکومت از فروع آن به شمار می‌آید.



شیعه و قیام مسلحانه

آیا از جمله شرط‌های امامت امام، قیام مسلحانه است؟ و آیا قیام مسلحانه به‌طور مطلق و در هر شرایطی جزء برنامه‌های شیعه است؟ یعنی شیعه باید همواره در حال نبرد مسلحانه با نظام‌های ستمگر حاکم باشد؟ یا اینکه در این موضوع نیز همان شرایطی که در امر به معروف و نهی از منکر مطرح است مورد نظر می‌باشد؟ و دیگر اینکه در قیام‌های مسلحانه علیه حکومت بنی‌امیه، شیعه چه نقشی داشته است؟

پاسخ:

شیعه در برنامه جهاد با کفار غیر از برنامه اسلام که در کتاب‌های فقه مشروحاً بیان شده، برنامه دیگر ندارد که بسیاری از فقها شرط وجوب آن را حضور امام و دعوت او به جهاد می‌دانند.

ولی در دفاع از کیان اسلام، نوامیس مسلمین و دفع هجوم دشمنان از حدود و ثغور اسلامی خواه این فیزیکی باشد یا فرهنگی و یا اقتصادی، یک تکلیف واجب همگانی است و حتی به حکم آیه شریفه:

(وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ

عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ)؛^۱

«و هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها - دشمنان - آماده سازید! و همچنین اسب‌های ورزیده - برای میدان نبرد - تا به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید!».

آمادگی برای حفظ و حراست از مرزهای فیزیکی و فرهنگی یک تکلیف واجب الهی است. منتهی در جبهه جنگ و نبرد فیزیکی از طریق تهیه اسلحه نظامی و در جبهه دفاع فرهنگی و اقتصادی از طریق آماده کردن ابزارهای خاص آن و در این جهت عصر حضور امام × با دوره غیبت فرق نمی‌کند. همان‌طور که خانه مسلمان، عیال، مال و جان او باید مأمون از خطر و هجوم بیگانگان باشد:

«وَمَنْ قَتَلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»؛^۱

«و هرکس که برای دفاع از دارایی خویش کشته گردد شهید است».

وطن اسلامی هم که خانه همه است، باید از خطر در امان باشد. این اجمال برنامه در برخورد با دشمنان خارجی است، اما در برخورد با جریان‌های ضداسلام داخلی و عواملی که از داخل منافقانه برای مقاصد جاه‌طلبانه به اسلام و مسلمین ضربه می‌زنند، مواضعی که برای دفع این مفسد انجام می‌شود باید در حدی باشد که بتواند آن حرکت ضداسلامی را برطرف نماید. البته در مواردی که این حرکت، کیان اسلام را در خطر اندازد یا احکام اسلام و امنیت جامعه اسلامی را در معرض تهدید قرار دهد و دفع این خطر به حرکت نظامی نیاز پیدا کند در چنین شرایطی قیام مسلحانه واجب می‌شود. خلاصه در تفکر شیعی، بی‌تفاوتی در مقابل جریان‌های مخالف و ظالمانه محکوم است.

۱. مغربی، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۹۸؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۹۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۴۰۷.

گفتمان مهدویت / شیعه و قیام مسلحانه..... ۲۴۹

مسلمان باید به تمام اموری که به عزت و شوکت اسلام و مسلمین و اعتلای کلمه الله ارتباط پیدا می‌کند، اهمیت بدهد در هر مورد به وظیفه و تکلیف خود عمل کند. مع ذلک از شرایط امامت امام - چنان‌که به زبیدیّه نسبت می‌دهند - قیام مسلحانه نیست و چنین نیست که هر رهبر گروه مسلحانه، هر چند از سادات و خاندان پیغمبر باشد امام به حساب بیاید و کسی که به ظاهر قیام و مبارزه مسلحانه نداشت به این بهانه نمی‌شود او را غیر امام دانست، چنان‌که در مورد امام زین العابدین و امام باقر و امام صادق^ع چنین بود. چون اولاً: سیاست غیرمسلحانه آنها در اعتلای کلمه اسلام و حراست از حق و نگهبانی از شرع در زمان خودشان از قیام مسلحانه کارسازتر بوده است.

ثانیاً: همان‌طور که در حدیث محمود بن لبید از حضرت زهرا^ع روایت شده است: «مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ يُوتَى وَلَا يَأْتِي»^۱ وظیفه مردم است که گرد شمع وجود امام اجتماع کنند و برای نصرت او و اعتلای کلمه اسلام و پاسداری از اهداف دین اعلام حضور کنند. در آن صورت امام به هر صورت که مقتضی باشد موضع‌گیری می‌کند.

چنان‌که امیرالمؤمنین^ع بعد از قتل عثمان وقتی مردم با آن شور و شوق از هر طرف برای بیعت با آن حضرت هجوم آوردند، مردم را بی‌جواب نگذاشتند. فرمودند:

«أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ
وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا
عَلَى كِبْرَةِ ظَالِمٍ وَلَا سَغْبِ مَظْلُومٍ لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا
وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَاسِ أَوْلِيهَا وَلَا لَأَفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ

۱. خزاز قمی، کفایة الاثر، ص ۱۹۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳، ۳۵۸.

عَفْطَةَ عَنِّي؛^۱

«آگاه باشید! به خدا سوگند، خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر حضور انبوه بیعت‌کنندگان نبود و حجت برای داشتن یارویاور تمام نشده بود، و اگر نبود عهد و مسئولیتی که خداوند از علما و دانشمندان - هر جامعه - گرفته که در برابر شکم‌خوارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را بر گردن و کوهان آن می‌انداختم و از آن صرف نظر می‌نمودم و آخر آن را با جام آغازش سیراب می‌کردم، - آن وقت - خوب می‌فهمیدید که دنیای شما - با همه زینت‌هایش - در نظر من بی‌ارزش‌تر از آبی است که از بینی بزی بیرون آید!».

اما در مورد قیام‌های مسلحانه علیه بنی‌امیه، غیر از شورش‌هایی که از سوی خوارج برپا شد و هیچ‌کدام هم به نتیجه نرسید، انگیزه و علت سایر قیام‌ها، خون‌خواهی از قاتلان حضرت سیدالشهدا[×] و اعتراض به مظلومیت اهل‌بیت[^] بود. از جمله آنها قیام عین‌الورده و قیام مختار است که در هر دو تعداد زیادی از شیعیان شرکت داشتند و سپس قیام جناب زید و قیام‌های دیگر است که همه از محبت و مودت نسبت به اهل‌بیت[^] و اعلام تنفر و انزجار نسبت به بنی‌امیه ناشی می‌شد، لذا می‌بینیم مردی چون کمیل در قیام عبدالرحمان بن محمد بن اشعث شرکت می‌جوید^۲ و یا در قیام اخیر که منتهی به انقراض حکومت بنی‌امیه و قطع سلطه آنها از اکثر ممالک اسلام شد.

انگیزه اصلی، واقعه جان‌سوز کربلا و شهادت دل‌خراش زید بن علی[×] و یا در یک کلمه مظلومیت اهل‌بیت[^] بوده است.

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۳ (ج ۱، ص ۳۶ - ۳۷).

۲. طبری، تاریخ، ج ۵، ص ۱۵۸؛ ابن‌اثیر جزری، الکامل فی‌التاریخ، ج ۴، ص ۴۷۲.

گفتمان مهدویت / شیعه و قیام مسلحانه..... ۲۵۱

بنابراین در این قیام‌های ضدّ بنی‌امیه، آنچه مهم بود نقش شیعه و استفاده از مواضع مظلومانه اهل‌بیت^۱ است. هرچند بعد از شهادت سیدالشهدا^۲ سایر امامان در مقام قیام برنیامدند، چون اوضاع را برای برقرار شدن حکومت عدل اسلامی از طریق قیام مسلحانه مناسب نمی‌دیدند، لذا در سنگرهای دیگری به انجام تکالیف الهی خود در خصوص نشر احکام و دفع بسیاری از بدعت‌ها پرداختند.

حتّی در جریان آخرین قیام علیه بنی‌امیه بعد از پیروزی، تنها شخصیتی که برای زعامت از همه سزاوارتر بود، امام جعفر صادق^۳ بود، ولی باینکه به آن حضرت این کار را پیشنهاد کردند، امام صادق^۳ از پذیرفتن آن خودداری کرد^۴ و در پیش گرفتن چنین سیاستی از جانب وی به اعتقاد شیعه در نتیجه یک فرمان از جانب پیغمبر^۵ بود که به وسیله وحی برای پیغمبر^۵ خبر داده شده بود، به علاوه هر امامی تکلیف خود را در برابر شرایط موجود بهتر از همه می‌داند، و همیشه مهم‌تر را بر سایر امور مقدّم می‌نماید، در این مسئله هم اگر حضرت زعامت را می‌پذیرفت، مصالح مهم اسلام ضایع می‌شد، چون بر هر صاحب‌نظری روشن بود که در آن‌چنان شرایطی امکان اجرای احکام نورانی اسلامی و حاکمیت بخشیدن به نظام عدل اسلامی فراهم نبود.

۱. ابن‌عنه حسینی، عمدة الطالب، ص ۱۰۲؛ شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۵۴؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج ۳، ص ۱۶۱؛ امین عاملی، اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۶۶۵؛ ج ۶، ص ۲۰۲ - ۲۰۳؛ مرعشی نجفی، شرح احقاق الحق، ج ۲۸، ص ۵۲۹.



امام صادق × و مذهب تشیع

آیا امام جعفر صادق × بنیان‌گذار مذهب تشیع است، یا تبیین و

تشریح کننده آن؟

پاسخ:

امام صادق × تفکر اصیل شیعی را - که چه بسا افرادی از دوستان و محبان اهل بیت[^] آن را چنان‌که باید نشناخته بودند - به همگان شناساند. وی با تأسیس آن مدرسه بزرگ علمی مردم را با حقایق اسلام راستین - که با پیروی از علی × و اهل بیت[^] تحقق می‌یابد - آشنا ساخت، درحالی‌که در دوره‌های قبل از حضرت امام صادق × زمینه گسترش معارف در حدی که در عصر آن حضرت بود فراهم نشده بود.

این بدان معنا نیست که امام جعفر صادق × بنیان‌گزار تفکر شیعی هستند، چون همان‌گونه که پیش از این بیان شد، تفکر شیعی در عصر پیامبر| به‌طور منسجم و مشخص بود و احادیث متواتر و ارشادات روشن‌گرانه نبی اعظم| کم و کیف آن را مشخص کرده بود و گذشت زمان و وقوع حوادث در تکمیل آن هیچ‌گونه دخالتی نداشت، البته این امور در تبلیغ و ترویج و تنظیم آن در دوره‌های بعدی به‌ویژه در عصر امام صادق و امام باقر، مؤثر بودند و حتی خود این حوادث، حقانیت این تفکر را در مقابل تفکر مخالفان هرچه بیشتر آشکار کرد.

گفتمان مهدویت / امام صادق * و مذهب تشیع..... ۲۵۳

یکی از علل پیروزی تفکر شیعی در مسئله امامت این بود که مردم در دوره حاکمیت بنی امیه اعمال و رفتارهایی را از مدعیان جانشینی پیامبر مشاهده کردند که با هیچ یک از احکام و اصول اسلامی همخوانی نداشت.

این کار حتی سبب شورش مردم علیه آنها در موارد مختلفی شد، گرچه این شورشها اغلب به واسطه توسل به زور شکست خورد و حکومت بنی امیه در ظاهر ادامه پیدا کرد، ولی در کل این حوادث سبب شد که زمینه رسوخ و گسترش تفکر شیعی در دلهای مردم فراهم شود.



مذهب شیعه پیش از امام صادق ×

آیا مذهب شیعه در فرمایشات پیشوایان دینی پیش از امام صادق ×

نیز مورد بحث قرار گرفته است؟

پاسخ:

چنان که پیشتر گفتیم، تشیع یک تفکر اصیل اسلامی است که از طرف شخص پیامبر | مطرح شده بود و هرکس می‌تواند این معنا را از مطالب موجود در **نهج البلاغه** و کلمات امیرالمؤمنین × هم استفاده کند.

امام محمد باقر و امام جعفر صادق؛ ابعاد مختلف این تفکر را برای مردم شرح دادند و اطلاعات مردم را در این باره کامل کردند و افراط و تفریط‌های موجود در این مسئله را برطرف نمودند.

آنها ثابت نمودند که اصل امامت یک تفکر اصیل و تمام عیار اسلامی است که مرجع بیان حقیقت و حدود آن ائمه^ه می‌باشند، همان‌گونه که آنان مرجع تشریح و تفسیر همه مفاهیم و اصطلاحات اسلامی و آیات قرآنی می‌باشند وقتی موقعیت بی‌مانند و عظیم علمی آنها مشخص شد همه فهمیدند که آن بزرگواران واجد همه صلاحیت‌ها و درعین حال یگانه منبع قابل اعتماد در شناخت اصل امامت و مفهوم کامل و اصیل آن می‌باشند، البته این بدان معنا نیست که گمان شود اصل امامت امر ابداعی آنها یا به قول بعضی که به عالم غیب ایمان ندارند، دستاورد تاریخ است.

گفتمان مهدویت / مذهب شیعه پیش از امام صادق[×].....۲۵۵

از جمله روایات معتبر در نزد اهل سنت، روایات علی بن الحسین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق[^] است چنان که «احمد شاکر» در شرح *الباعث الحثیث* نوشته است، موقعیت معنوی و امامت ائمه قبل از این دو امام در دل‌های مردم بسیار استوار بوده است.^۱

این اعتقاد که امامان قرآن ناطق هستند یعنی معانی و تعابیر خاص قرآن را می‌دانند قبل از امام باقر[×] در بیانات پدر بزرگوارش امام زین‌العابدین[×] و قبل از او هم در روایات امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین[^] بارها مطرح شده بود و شخص پیامبر| در ضمن احادیثی که از حدّ تواتر هم گذشته است، به این مسئله اشاره دارند و آن حضرت ائمه[^] را هم‌ردیف قرآن معرفی کرده‌اند، در کتاب‌های اهل سنت خطبه‌ای از امام زین‌العابدین[×] نقل شده است که در آن با صراحت از قرار داشتن امامت در اهل بیت[^] و اینکه این بزرگواران یگانه مرجع و حجّت الهی بر خلق‌اند، به تفصیل سخن گفته شده است.

۱. شاکر، *الباعث الحثیث*، ص ۲۲.



علمی بودن ایدئولوژی شیعه

باتوجه به اینکه مدیریت جامعه جز در یک زمان کوتاه پنج ساله عصر
امیرالمؤمنین[×] در اختیار ائمه[^] قرار نگرفت، برنامه حکومت دینی بر اساس
دیدگاه شیعی تا چه حد از قابلیت عملی بودن برخوردار و پیاده کردن آن
در جامعه امکان پذیر است؟

پاسخ:

تفکر شیعی یک تفکر منطقی است که زمینه و امکان پیاده شدن را در متن
تعلیمات خود داشته و دارد.

دیدگاه شیعه در مسئله امامت این است که پس از پیامبر باید زمامدار دینی و
سیاسی جامعه، کسی باشد که به تمام احکام و اصولی که پیامبر آنها را از جانب
خدا به سوی مردم آورده است داناتر باشد؛ که بی تردید در عصر پیامبر غیر از
علی[×] کسی این ویژگی را نداشت، لذا پیامبر او را به جانشینی خود برگزید،
سپس سایر ائمه شیعه را که در کل دوازده نفرند به ترتیب برای مردم معرفی کرد
و آنها را به جانشینی خود منصوب نمود.

البته این کار به خاطر نسبت سببی آنها با پیامبر نبود؛ بلکه ویژگی‌های معنوی و
توانایی‌های علمی و... آنها باعث شد که خداوند از میان مردم فقط آنها را برای
جانشینی پیامبر برگزیند. چنان که درباره جانشینان انبیا هم قرآن می‌فرماید:

گفتمان مهدویت / علمی بودن ایدئولوژی شیعه..... ۲۵۷

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ)؛^۱

«خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد».

مردم اگر بخواهند در همه امور در راه راست قدم بردارند، باید از آنها پیروی نمایند و آنها را ولیّ امر و واجب‌الاطاعه بدانند و اوامرشان را مثل اوامر پیامبر محترم بشمارند، در عین حال احکام و برنامه‌هایی که در تفکر شیعی مطرح شده است، امور خیالی و غیر واقعی نیستند که گفته شود امکان پیاده شدن آنها وجود ندارد، بلکه آنها اصیل‌ترین تعلیمات اسلامی‌اند که اگر شرایط فراهم شود در هر جامعه‌ای قابل اجرا هستند.

اگر می‌بینیم در یک بخش از تاریخ کسانی از تحقق پیدا کردن بُعد سیاسی آن جلوگیری به عمل آوردند، این به معنای غیر قابل تحقق بودن آنها نیست، بلکه چون این احکام با در نظر گرفتن واقعیت‌های وجود انسان طراحی شده‌اند. لذا همه جوامع بشری به دنبال آن هستند - و بر طبق اعتقاد شیعه - در نهایت هم به آن خواهند رسید و این کار در آخر الزمان به وسیله آخرین حجّت الهی انجام می‌گیرد و جامعه بشری با یک نظام و قانون واحد اداره خواهد شد.

علاوه بر اینکه در دعوت انبیا آنچه اصل است بیان حقایق و راه نجات و راه منتهی به رستگاری است که حتی با علم به نپذیرفتن مردم باید به آنها اعلام شود که:

(إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا)؛^۲

۱. آل عمران، ۳۳.

۲. انسان، ۳.

«ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد - و پذیرا گردد - یا ناسپاس!».

زیرا وظیفه پیغمبر تبلیغ احکام الهی است که از جمله آنها اصل امامت است. این مردم‌اند که باید دعوت انبیا را بپذیرند و در اجرای آن با انبیا و ائمه^ه همکاری کنند تا زمینه تحقق آنها فراهم گردد.

عملکرد ائمه^ه و سیاست‌های آنها همه عملی و نتیجه‌بخش و درعین حال واقع‌بینانه بوده است.

مثلاً عملکرد امیرالمؤمنین[×] با در نظر گرفتن شرایط واقعیات موجود بود و عملکرد حضرت امام مجتبی[×] و حضرت سیدالشهدا[×] هم این‌گونه بوده است و هرکاری را با در نظر گرفتن شرایط موجود انجام می‌دادند، مثلاً امام حسن مجتبی[×] اگر با معاویه صلح کرد، تمام ابعاد مسئله را در نظر گرفت و در آن شرایط کاری بهتر از آن ندید و یا امام حسین[×] آگاهانه از بیعت با یزید امتناع کرد و تا کربلا رفت و آن مصیبت‌های جانکاه را پذیرا شد و در نهایت هم به مقصدی که داشت رسید.

بلی اگر امام حسین[×] در شرایط دیگری بودند یعنی می‌دیدند زمینه و ابزارهای به دست آوردن زمام حکومت آماده است، باز برای کسب حق و دفع نامحرم از خلافت پیامبر اقدام می‌کردند؛ ولی در دوره ایشان شرایط به گونه‌ای بود که آن حضرت می‌دانست زمینه مساعد برای نیل به این مقصد نیست، لذا با یک برنامه عظیم و بی‌مانندی که به اجرا درآوردند رستاخیزی در جهان اسلام ایجاد کردند که تا دنیا دنیا است آن رستاخیز احیاگر اسلام زنده خواهد بود.

او یزید و یزیدیان و همه غاصبان خلافت را که بعد از او آمدند، اگرچه به‌ظاهر از غضب خلافت باز نداشت، ولی در باطن، قلب‌های مردم را از آنها منصرف کرد

گفتمان مهدویت / علمی بودن ایدئولوژی شیعه..... ۲۵۹

و نقشه‌های معاویه را در برانداختن اسلام نقش بر آب نمود و کاری کرد که در توصیف او بعدها گفته شد: اسلام «مُحَمَّدِيُّ الْحَدُوثِ وَحُسَيْنِيُّ الْبُقَاءِ» است.

سایر ائمه معصومین^۸ هم هریک باتوجه به شرایط موجود، رسالتی را که در حفظ اسلام بر عهده داشتند به خوبی انجام دادند.

اعتقاد به ظهور منجی و امام دوازدهم و مصلح آخرالزمان × تسلی بخش شیعه و سازنده روح مقاومت و صبر و ایستادگی در مردم بود و مانع از تسلطیابی و نومیدی و بی‌اعتنایی به دین شد، و آن یک اعتقادی است که در متن تعالیم تشیع و احادیث معتبر به آن تصریح شده است و در عصر حضرت امام باقر و امام صادق، این اصل بیشتر مورد توجه قرار گرفت و گرایش مردم به آن اصل، باتوجه به جنایاتی که زمامداران غاصب مرتکب می‌شدند بیشتر شد.

مردم فهمیدند که - اگر بعضی از افراد بی تفاوت در عصر صحابه، یعنی پس از رحلت پیامبر گمان می‌کردند که ایجاد تغییر در اصل امامت چندان تفاوتی در برنامه‌های اسلامی پیش نمی‌آورد - چه فاجعه‌ای به بار آورد و اسلام را چگونه از مسیر خود منحرف کرد و خلافت غاصبانه و سیله عیاشی و خوش‌گذرانی عده‌ای و به بند کشیدن مردم و بازگشت رسوم کسری و قیصر و دیگر طاغوت‌ها شده است.

این امر سبب تقویت ایمان آنها به اصل امامت شد و فهمیدند که فقط این تفکر است که می‌تواند برنامه‌های اسلامی را به اجرا درآورد و بر آن وضعیت اسف‌بار پایان دهد.

بنابراین سیره و عملکرد شایسته ائمه^۸ از یک طرف و رفتارهای ستمگرانه غاصبان خلافت از طرف دیگر سبب شد که تفکر شیعی هرچه بیشتر در دل‌های

۲۶۰.....امامت و مهدویت / ج ۲

مردم نفوذ پیدا کند و به دنبال آن، گرایش آنها به طرف ائمه^ه رو به فزونی گذاشت و از اینجا است که می بینیم امام صادق[×] در زمان خود علی رغم تلاش سردمداران حکومت، چنان محبوبیت عمومی پیدا می کند که حتی شیعه را به نام او می شناسند.



موضع شیعه در برابر زمامداران غاصب

موضع گیری شیعه در برابر زمامداران چگونه و بر چه مبنایی بوده است؟

پاسخ:

مواضع شیعه همیشه بر اساس حفظ مصالح اسلام و بقای دین و نفی مشروعیت حکومت های ستمگر و غاصب بوده است و همواره تلاش کرده است که یک حکومت مقتدر اسلامی بر پایه ولایت شرعیه ایجاد نماید.

شیعه در تبیین مفاهیم شریعت تنها تابع نصوص کتاب و سنت است و با دیگران بر طبق دستور قرآن که می فرماید:

(وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)؛^۱

«و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن.»

یا به شیوه گفتگو و مناظره نیکو و یا در مواقعی هم بر اساس اصل تقیه که در شرایط خاصی در هر زمان و مکان کم و بیش ضرورت پیدا می کند رفتار می کند تا بتواند دیگران را به اسلام راستین و مفاهیم واقعی شریعت هدایت نماید و جامعه را از تحت سیطره زمامداران غاصب و ستمگر و کارگزاران بی رحم آنها خارج سازد. از اینجا است که می بینیم شیعه در طول تاریخ پیوسته قیام هایی علیه قدرت های مسلط داشته است.

شیعه معتقد به امامت کسانی است که بارها از طرف پیامبر| به نام و عصمت آنها تصریح شده است^۱ و شیعه در جهت‌گیری‌ها همیشه بر اساس تعلیمات اسلام و سیره شخص رسول اکرم| عمل می‌کند و در صورت فراهم نبودن شرایط لازم مثل بخشی از دوره زندگی امیرالمؤمنین× سکوت و کناره‌گیری ظاهری را بر قیام ترجیح می‌دهد، یا مثل حضرت مجتبی× رفتار می‌کند تا اسلام را از خطر فروپاشیدگی نجات دهد.

اما واقعه کربلا و امتناع سیدالشهدا× از بیعت با یزید یک قیامی بود که نه پیش از آن چنین حرکتی سابقه داشت و نه بعد از این نظیر آن دیده خواهد شد.

آن حرکت برای مسلمانان یک الگو و برنامه راهگشای مبارزاتی است.

اگرچه آن قیام به ظاهر سرکوب و مغلوب شد ولی در واقع یک قیام پیروزی بود چرا که اسلام راستین را زنده کرد و عوامل یأس و ناامیدی را از چهره شیعیان برطرف نمود و سبب ثبات فکری و قوت روحی آنها گشت و پس از آن هم در بین شیعیان نهضت و یا قیامی که سرکوب شده و امیدها را به یأس مبدل نموده باشد واقع نشد و پیشوایان معصوم شیعه برحسب روایات و به واسطه علم امامت که از آن برخوردار بودند می‌دانستند اعتقاد و ایمان به اهل بیت^۲ را در دل‌های مردم باید گسترش داد تا از طریق ارتقای آگاهی آنها و تربیت نیروهای توانمند در عرصه‌های علمی و سیاسی و فرهنگی زمامداران غاصب را از معارضه با آنها بازدارند، به این ترتیب زمینه حاکمیت دیدگاه‌های اصیل اسلامی را فراهم سازند.

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۵۹؛ ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۲۸ - ۳۲۹؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۵ - ۶۷؛ ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۰، ۱۸۹، ۲۲۸؛ ر.ک: نگارنده، صراط مستقیم؛ منتخب الاثر، ج ۱، ص ۱۰۱ - ۳۱۲ (باب ۲).



تَهْمَتِ غُلُوِّ بِه شِيعَه

برخی از نویسندگان، فرقه‌هایی از غلات را، در ردیف شیعه قرار می‌دهند و چه بسا شیعه را به غلوّ متّهم می‌سازند و ما می‌دانیم این یک تهمت است که در زمان ما هم این کار از طرف وهابی‌ها بیشتر از راه چاپ و نشر رساله‌هایی در بین ناآگاهان به معارف شیعه دامن زده می‌شود، اگر ممکن است در این باره هم کمی توضیح دهید؟

پاسخ:

مسئله عقاید غلوّ‌آمیز در بین امم گذشته هم سابقه بیشتری دارد و در قرآن مجید در مورد یهود و نصاری می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزِّيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيْحُ ابْنُ

اللَّهِ﴾^۱

«یهود گفتند: عزیز پسر خدا است! و نصاری گفتند: مسیح

پسر خدا است!»

در میان مسلمانان هم این بیماری همان‌گونه که حدیث:

﴿لَتَسْلُكَنَّ سُبُلَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَدُّوْ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ

حَتَّىٰ لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ دَخَلَ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ﴾^۲

۱. توبه، ۳۰.

۲. ر.ک: مغربی، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۵۷.

«هرآینه راه‌هایی را خواهید پیمود که پیشینیان پیمودند، پا به پا و گوش تا گوش، حتّی اگر یکی از آنها در سوراخ سوسماری وارد شده باشد شما هم در آن وارد خواهید شد».

به آن دلالت دارد به صورت‌های مختلف پیدا می‌شود که از آن جمله است وضعی که نسبت به امیرالمؤمنین × پیش آمد.

گروهی قائل به الوهیت و خدایی او شدند و آن حضرت را در ضمن اشعار خود به عنوان خدای خود مدح کردند، مثلاً گفتند:

أَنْتَ خَالِقُ الْخَلَائِقِ مَنْ زَعَزَعَ أَرْكَانَ خَيْبَرَ جَذْبًا
قَدْ رَضِينَا بِهِ إِمَامًا وَمَوْلَى وَسَجَدْنَا لَهُ إِلَهًا وَرَبًّا^۱

برخی از باب مبالغه و اغراق‌گویی - نه اینکه واقعاً آن حضرت را خدای خود بدانند - این سخنان و اشعار را گفته‌اند، به‌علاوه از خود آن حضرت هم روایت شده است که فرمود:

«هَلْكَ فِي رَجُلَانِ، مُحِبُّ غَالٍ وَمُبْغِضُ قَالٍ»^۲؛

«دو گروه درباره من تباه شدند، دوستی که در دوستیش زیاده‌روی کند، و دشمنی که مقام و منزلت مرا منکر شود».

به‌هرحال افرادی در طول تاریخ بوده و هستند که عقاید غلوآمیز دارند، اگرچه همه آنها در این حد نباشد که کسی را تا مرتبه خدایی بالا ببرند، در هر حال همه این امور به نوعی انحراف از اسلام و دیدگاه‌های صحیح تشیع است. این‌گونه از عقاید بیشتر در میان صوفیه که اکثر از اهل سنت به حساب می‌آیند پیدا شده است،

۱. تو آفریدگار آفریده‌ها هستی، کسی که پایه‌های محکم قلعه خیبر را به لرزه درآورد و از جا کند. ما خوشنودیم به او که پیشوا و آقای ما است و به‌عنوان اینکه او که خدا و پروردگار ما است به او سجده کردیم.
۲. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۱۷ (ج ۴، ص ۲۸).

گفتمان مهدویت / تهمت غلو به شیعه..... ۲۶۵

اموری چون حلول و اتحاد، و... اغلب در کلمات آنها به چشم می خورد. خوشبختانه مسئله تصوف در بین شیعه به برکت هدایت ائمه^ه نه تنها در حدی که در میان اهل سنت رونق داشت شیوع پیدا نکرد، بلکه از طرف ائمه^ه و پیروان آنها و علمای بزرگ مطرود و محکوم هم شد.

پس نسبت دادن این امور به شیعه یک تهمت است، عقاید شیعه در هر یک از زمینه های توحید، نبوت، امامت، معاد و سایر امور از این گونه مطالب غلوآمیز و انحرافی خالی است، چون ائمه^ه به عنوان حافظان دین الهی در طول دو قرن و نیم چنان عمل کردند که راه نفوذ برای عقاید شرک آمیز بسته شد و حدود و ثغور مبانی فکری و اعتقادی شیعه از هر جهت معلوم و مشخص گردید و بعدها علما هم از راه تدوین و تألیف کتاب های اعتقادی مثل *اعتقادات* مجلسی همه این عقاید را به طور مشخص توضیح دادند.

البته بعدها عدّه معدودی به عنوان صوفی و اهل خانقاه در میان شیعه پیدا شدند که تحت عنوان ولایت و ارادت به امیرالمؤمنین علی^ع عقایدی غلوآمیز را مطرح کردند که در هر مورد به همّت علمای آگاه پاسخ های مناسب به آنها داده شد. در نتیجه نتوانستند زیاد مقاومت نمایند.

شیعه احدی را در صفات جلالیه و جمالیه با خدا شریک نمی داند. پیامبر و ائمه^ه را مخلوق و عبد خدا می شناسد که در هر جهت آنها محتاج خدایند، تنها خدا را غنی بالذات می دانند.

البته اوصاف و فضایل و مقامات عالیه و درجات کمالیه ای که شیعه برای این بزرگواران برحسب آیات و روایات معتبر ذکر می کند و مثلاً آنها را حجّت، امام، ولیّ امر و صاحب معجزات و کرامات می داند، از هیچ یک از آن اوصاف بوی غلو و شرک استشمام نمی شود و همه حاکی از کمال و اوج مرتبه عبودیت و میزان

تسلیم آنها در برابر دستورات خداوند متعال است.

خلاصه اصل امامت از اصول اصیل اسلام است که از آیات قرآن مجید و احادیث فراوانی که از شخص پیامبر یا روایت شده استفاده می‌شود و گذشت زمان و شکست‌ها و فتح‌ها در توسعه و تکامل آن هیچ نقش و اثری نداشته است. به‌علاوه اعتقاد به این اصل مستلزم هیچ‌گونه غلوئی نیست و تمام اوصافی که برحسب احادیث برای امام ثابت است، منافاتی با این ندارد که امام بنده خدا است و مانند پیامبر به خدا محتاج است.

«وَلَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا»؛^۱

«و توانایی سود و زیان خود را ندارد».

و حتی امام پیامبر هم نیست یعنی به او شریعت و احکام شرع وحی نمی‌شود - هرچند محدث است یعنی ملائکه با او سخن می‌گویند - ولی ارتباط او با ملائکه مثل ارتباط نبی با فرشته وحی که احکام الهی را به پیامبر می‌رساند نیست - چون اصول همه احکام قبلاً بیان شده و رسالت و پیامبری با رحلت رسول ختم شده است.

در امام‌شناسی مهم این است که فرد امامانی را که از جانب خدا به‌وسیله پیامبر معرفی و به امامت منصوب شده‌اند بشناسد و آنها را مثل پیامبر دارای ریاست عام و ولایت مطلق بر کلیه امور دین و دنیا بداند و غیر از نبوت سایر صفات پیامبر را مثل علم و عصمت و... را برای آنها هم ثابت بداند و خلاصه ائمه^۸ را قائم‌مقام به‌حق آن حضرت در امور دین و دنیا بشناسد.

از نظر صاحبان تفکر مادی و کسانی که به عالم غیب ایمان ندارند، اعتقاد به عالم غیب و ادیان الهی و اوصافی که مؤمنان به پیامبران و اولیای خدا نسبت

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۳۲۰؛ ج ۸۳، ص ۸۲.

گفتمان مهدویت / تهمت غلو به شیعه..... ۲۶۷

می دهند همه غلوآمیز است. چون مؤمنان در حق آنها به صفات و اعمال و خصاصی عقیده دارند که شخص مادی از درک آنها عاجز است؛ لذا آنها را غلو اهل ایمان در حق انبیا و اولیا به حساب می آورد.

به عنوان مثال از نظر مادی ها، معجزات ابراهیم و موسی و عیسی [^] که مؤمنان به آن معتقدند، همه نوعی غلو است، در حالی که هیچ گونه غلوئی در این عقاید نیست. اینها همه یک سلسله واقعیت هایی هستند که منزلت والای صاحبان آنها را نشان می دهد، غلو این است که پیامبر یا امام را با خدا شریک بدانیم یا خدا را با آنها متحد بشماریم و... .



ارتباط شیعه با معتزله

علت تقسیم اصول دین به پنج اصل چیست؟ و آیا ارتباط شیعه با

معتزله در آن نقشی داشته است یا نه؟

شیعه در مسائل اسلامی و مذهبی با همه فرقه‌ها گفتگو و مناظره داشته است که در کتاب‌های احتجاج و کلام به آنها اشاره شده است، ولی در هیچ‌یک از مسائل اعتقادی تحت‌تأثیر آنها قرار نگرفته است، همان‌گونه که بارها اشاره کرده‌ایم تفکر شیعی یک تفکر اصیل اسلامی است، ولی سایر فرقه‌ها نوظهورند. عقاید شیعه منحصر در این پنج اصل نیست، بلکه شامل مسائل زیاد دیگری هم می‌شود، البته به یک بیان می‌توان عقاید اسلامی و مذهبی را در توحید و نبوت و معاد یا در توحید و نبوت خلاصه کرد، زیرا سایر عقاید از امامت و معاد و غیر آنها جزء اموری هستند که پیغمبر| به آن دعوت کرده و از آنها خبر داده است و برحسب اخبار ایمان به نبوت، ایمان به تمام آنچه نبی از آن خبر داده است.

«الْإِيمَانُ بِالنُّبُوءَةِ إِيمَانٌ بِكُلِّ مَا أَنْبَأَ عَنْهُ النَّبِيُّ»؛

«اعتقاد به نبوت برابر است با ایمان به آنچه که پیامبر از آن خبر داده است».

بنابراین، این پنج اصل: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد، از جمله عقایدی است که هر مسلمانی باید به آن معتقد باشد، عقل و شرع هم آن را تأیید می‌کند

گفتمان مهدویت / ارتباط شیعه با معتزله..... ۲۶۹

و خلاصه کردن عقاید در این پنج اصل بدان جهت است که شیعه مسئله عدل خدا و امامت را هم در ردیف سایر اصول اعتقادی مهم می‌داند ولی اهل سنت - فرقه اشعری - به آن معتقد نیستند.

شیعه عقاید اسلامی را به‌طور مستقیم از قرآن مجید و از روایات پیامبر و ائمه[^] اخذ کرده است و در هیچ‌یک از آنها تحت تأثیر معتزله نبوده است چرا که مذهب اعتزال بعدها به وجود آمده است.

اگر می‌بینیم در بعضی مسائل مذهب اعتزال با شیعه نظر یکسان دارد، صحیح آن است که بگوییم: آنها با واسطه یا بی‌واسطه این مطالب را از امامان شیعه اخذ کرده‌اند و مثل: «الْجَبْرُ وَالنَّشْبِيَةُ أَمْوِيَّانِ وَالْعَدْلُ وَالنُّوْحِيُّدُ عَلَوِيَّانِ» که معروف است، این ادعای ما را تأیید می‌کند.

با وجود این بعضی از نویسندگان که از مذهب شیعه و سوابق آن بی‌اطلاع بوده‌اند و مذاهب معتزله و اشاعره را مورد بررسی و کاوش قرار داده‌اند، چون علمای شیعه از جمله سید مرتضی را در بعضی از عقاید با اشاعره مخالف دیده‌اند، گمان کرده‌اند که آنها معتزلی هستند.



بخش دوم: امامت



سرگزینش امامان[^]

سرگزینش امامان[^] به مقام امامت و ولایت چیست؟ آیا عقل بشر

قادر است که به آن پی ببرد؟

پاسخ:

این سؤال تنها به انتخاب ائمه[^] اختصاص ندارد بلکه این پرسش در مورد برگزیده شدن تمام انبیا و حتی ملائکه ای چون جبرئیل، امین وحی و در مورد برتری بعضی از پیامبران بر بعضی دیگر و بعضی اقوام و افراد به اقوام و افراد دیگر، و همین طور برتری نوع انسان بر بسیاری از انواع مخلوقات دیگر هم قابل طرح است. حقیقت این است که گزینش یکی از کارهای خدا است که آیات متعدّد بر آن دلالت دارد، و از جمله آنها است:

۱. (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى

الْعَالَمِينَ)؛^۱

«خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد.»

۲. (قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ)؛^۲

«بگو حمد مخصوص خداست و سلام بر بندگان که آنان را

۱. آل عمران، ۳۳.

۲. نمل، ۵۹.

برگزیده است».

۳. (يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ
الْعَالَمِينَ)؛^۱

«ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان،

برتری داده است».

۴. (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ)؛^۲

«خدا او را بر شما برگزیده است».

۵. (إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي)؛^۳

«ای موسی) من تو را با رسالت‌های خویش و با سخن گفتم (با تو)

بر مردم برتری دادم».

۶. (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا)؛^۴

«سپس این کتاب - آسمانی - را به گروهی از بندگان برگزیده خود به

میراث دادیم».

که حتی منصور خلیفه عباسی هم می گفت: امام جعفر صادق × از مصادیق:

(الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا)؛^۵

«گروهی از بندگان برگزیده».

هستند.^۶

۱. آل عمران، ۴۲.

۲. بقره، ۲۴۷.

۳. اعراف، ۱۴۴.

۴. فاطر، ۳۲.

۵. فاطر، ۳۲.

۶. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۳۸۳.

۷. (وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا)؛^۱

«و ما او را در این جهان برگزیدیم».

۸. (اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ)؛^۲

«خداوند از فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند و همچنین از مردم».

۹. (وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفِينَ الْآخِرِينَ)؛^۳

«و آنها نزد ما از برگزیدگان و نیکانند».

۱۰. (وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا)؛^۴

«و از کسانی که هدایت کردیم و برگزیدیم».

۱۱. (وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ)؛^۵

«افرادی را برتری دادیم - و برگزیدیم - و به راه راست هدایت نمودیم».

۱۲. (وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ)؛^۶

«ولی خداوند از میان رسولان خود هرکس را بخواهد برمی‌گزیند - و قسمتی

از اسرار نماند که برای مقام رهبری او لازم است، در اختیار او می‌گذارد -».

۱۳. (اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ)؛^۷

«خداوند هرکس را که بخواهد برمی‌گزیند».

۱۴. (وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ)؛^۸

۱. بقره، ۱۳۰.

۲. حج، ۷۵.

۳. ص، ۴۷.

۴. مریم، ۵۸.

۵. انعام، ۸۷.

۶. آل عمران، ۱۷۹.

۷. شوری، ۱۳.

۸. یوسف، ۶.

«و این گونه پروردگارت تو را برمی‌گزیند».

و آیات بسیار دیگر، که همه به این دلالت دارند که گزینش از کارهای حکیمانه و بلکه از سنت‌های الهیه است.

از جناب زید شهید فرزند امام زین‌العابدین × رساله‌ای به نام *الصفوه* باقی مانده است که در همان قرن اول هجری مسئله گزینش اهل بیت عترت را بررسی کرده است.

در عالم تکوین هم اعطای مناصب مطرح است و لزوم آن کاملاً قابل درک برای عقل است. همان‌طور که نمی‌شود انواع منحصر در نوع انسان باشد، یا همه اعضا نمی‌شود چشم یا سر یا مغز باشند، و یا همه میوه‌ها و درختان و گیاهان و نباتات باساق و بی‌ساق - نجم و شجر - نمی‌شود که توت یا کدو باشد، و یا همه درخت نمی‌شود شاخ و برگ یا ریشه باشد؛ همه افراد هم نمی‌شود در خصلت‌ها و صفات و شکل و شمایل فرد کامل باشند، یعنی همه محمد | یا علی × یا ابراهیم خلیل × و موسی کلیم × باشند.

مسئله امامت و مأمومیت و مبعوث و مبعوث‌الیه هم به این ترتیب است، که یا به واسطه تقدیرات الهی و اسباب تکوینی است و یا به تعیین و تشریح و انتخاب مستقیم الهی انجام می‌گیرد، در هر حال همه از آیاتی است که پر از اسرار و حکمت‌هایی است که تنها خدا خود به آنها عالم است.

در این مسائل کسی یا چیزی حق ندارد که بگوید، چرا من کس دیگر یا چیز دیگری نشدم؟ یا مثلاً چرا همه ملائکه جبرئیل امین، و همه انسان‌ها محمد مصطفی | نشدند؟ و یا چرا همه کوه‌ها و سنگ‌های عالم طلا نشدند؟ چون اگر چنان چیزی اتفاق می‌افتاد کمال عالم دچار نقص می‌شد و نظم و هماهنگی موجود در بین اجزای آن از بین می‌رفت.

گفتمان مهدویت / سرگزینش امامان^۱..... ۲۷۷

این در حالی است که قرآن کریم خود از نظم و هماهنگی دلیل موجود در بین اجزای عالم این گونه سخن می گوید:

(وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * وَالْقَمَرَ
قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ * لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا
أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ)^۱

«و خورشید - نیز برای آنها آیتی است - که پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است، این تقدیر خداوند قادر و دانا است و برای ماه منزل گاه‌هایی قرار دادیم - و هنگامی که این منازل را طی کرد - سرانجام به صورت «شاخه کهنه قوسی شکل و زرد رنگ خرما» در می آید نه خورشید را سزا است که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می گیرد، و هرکدام در مسیر خود شناورند».

| | |
|------------------|-----------------|
| همه چیز جهان در | نکو گر بنگری نه |
| جای خویش است | کم نه بیش است |
| همه تقدیر حق عدل | نیابد فهم ما |
| است و حکمت | اسرار خلقت |

درعین حال عالم انسان عالم اختیار و انتخاب است، اسرار این مسائل یعنی تقدیرها و گزینش‌ها تا حدّ زیادی پیچیده است که می توان گفت اگر بشر میلیون‌ها سال دیگر هم کاوش و تحقیق کند باز هم اسرار ناشناخته بسیاری در پیش روی خواهد داشت.

خلاصه مباحث گذشته آنکه، عالم خلقت، عالم اسباب و مسببات است و درعین حال عالم انسان، عالم اختیار و تکلیف است.

قضاوقدر حکیمانه الهی بر همه امور حاکم است. پی بردن به علل انتخاب امام و

۲۷۸.....امامت و مهدویت / ج ۲

پیغمبر و جهات تکوینی و اختیاری آن و مسائل دیگری از این قبیل نیاز به احاطه علمی بر تمام اسرار افعال الله و کائنات دارد که به دقایق آن تنها کسانی پی می‌برند که مورد عنایت خاص خدا واقع شوند، که همه انبیا و ائمه^ع چنین هستند.

گرچه به همه افراد بشر از طرق مختلف پیشنهاد شده است که به تسخیر ماه و آفتاب و... پردازند، چون خداوند آنها را مسخر انسان ساخته است، آنها می‌توانند تلاش کنند که به راز امور پی ببرند و از فواید آنها بهره‌مند شوند، ولی اگر به علت یا علل پدیده‌ای نتوانستند پی ببرند باید آن را تقدیر الهی بدانند و از برکات وجودی آن استفاده کنند.

بنابراین ما موظفیم از تعالیم و راهنمایی‌های پیغمبران و امامان بهره بگیریم و نعمت وجود و هدایت آنها را از اعظم نعمت‌های الهی بدانیم و آنها را الگوی خود قرار دهیم و اگر فلسفه‌گزینش آن حجّت‌های به حق الهی را با عقل ناقص خود نتوانستیم درک کنیم، نباید به انکار و یا مخالفت آنها پردازیم، در غیر این صورت از جمله کسانی محسوب خواهیم شد که در زمان خود پیغمبر یا جاهلانه یا مغرضانه الهی بودن گزینش عترت را منکر شدند و قرآن کریم هم در ضمن آیه‌ای از آنها چنین یاد می‌کند:

(أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ

إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا)؛^۱

«یا اینکه نسبت به مردم - پیامبر و خاندانش - بر آنچه خدا از فضلش

به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند، ما به آل ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم

و حکومت عظیمی در اختیار آنها گذاشتیم».

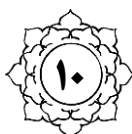
گفتمان مهدویت / سرگزینش امامان[^]..... ۲۷۹

برحسب تفاسیر این آیه در شأن آنها نازل شده است. ما باید از طریق تفکر و تعمق در اوضاع کائنات بفهمیم که هر چیز در جای خاص خود واقع شده است و علم و حکمت الهی در همه مخلوقات بزرگ و کوچک پروردگار عالم نمایان است؛ لذا همان طور که در آیه‌ای از قرآن کریم می‌خوانیم:

(اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ)؛^۱

«خداوند آگاه‌تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد».

بنابراین انتخاب انبیا و اوصیای الهی از جمله اموری است که همچون سایر کارهای خدای عالم از حکمت خاص خود برخوردارند، هرچند بشر با علم و عقل ناقص خود قادر نباشد که به اسرار و پیچیدگی‌های آن پی ببرد.



علم خدا و علم غیب معصومین[^]

درباره علم غیب پیغمبر اکرم| و ائمه طاهرين[^] توضیح دهید و درضمن - باتوجه به این اصل که کسی با خدا در علم و سایر صفات کمالیه جمالیه شریک نیست - فرق علم خدا با علم امام و علم امام با پیغمبر را بیان کنید؟

پاسخ:

هرکس تاریخ و احادیث و کتاب‌های سیره و تراجم را مطالعه کند در این امر که حضرت رسول خدا| و ائمه طاهرين[^] از امور غیبی بسیاری خبر داده‌اند و اغلب آنها با کمی فاصله در خارج واقع شده است شک نخواهد کرد. این اخبار خصوصاً آنچه از شخص رسول اکرم| و امیرالمؤمنین× رسیده بسیار زیاد است که هر یک از آنها جزء معجزات بزرگ این خاندان به حساب می‌آیند. حتی به تصدیق افرادی چون ابن خلدون در موارد زیادی امام جعفر صادق× از امور غیبی خبر می‌دادند؛^۱ البته فرق بین علم غیب خدا و علم آن بزرگواران این است که علم خدا بالذات است ولی علم پیغمبر و امام غیرذاتی است، یعنی از طرف خداوند به آنها اعطا شده است. خدا در همه صفات کمالیه یکتا و بی‌همتا و بی‌نیاز از غیر است ولی پیغمبر و

۱. ابن خلدون، تاریخ (مقدمه)، ج ۱، ص ۳۳۴.

گفتمان مهدویت / علم خدا و علم غیب معصومین[^]..... ۲۸۱

امام در علم و در همه صفات کمالیه دیگری که دارند محتاج به خدایند و در یک کلام، چه در ناحیه وجود یا در صفات هرچه دارند همه را از خدا دارند. همه قائم به او، عالم و قادر و موجود به او هستند.

و اما فرق پیغمبر و امام در آگاهی از امور غیبی از این جهت است که در علم پیغمبر، بشری میان او و عالم غیب واسطه نیست درحالی که ائمه[^] بخشی از این علم را از پیغمبر کسب کرده‌اند.

در هر صورت آنچه مسلم است آگاهی آن بزرگواران و اخبار ایشان از امور غیبی است که مثل آفتاب در وسط آسمان روشن و ثابت است.

در این مورد هرکس بخواهد به طور مفصل از خبرهای غیبی آگاهی به دست آورد باید به کتاب‌های سیره و تواریخ ائمه[^] رجوع کند.

حقیر نیز در کتاب‌های *فروع ولایت در دعای ندبه* و *ولایت تکوینی و ولایت تشریحی* در حدّ فهم خود توضیحاتی گرچه مختصر، در این خصوص آورده‌ام.



جلوه عملکردهای ائمه^ه

سرّ اینکه عملکرد و سیره و روش ائمه^ه در انجام وظایفشان یکسان

نبوده است، چیست؟

پاسخ:

برخلاف آنچه گفته می‌شود عملکرد ائمه^ه در برخورد با حوادث گوناگون، که تا حدودی شبیه به هم بوده‌اند زیاد متفاوت نبوده است، چون همه عملکردهای آنها در محدوده اصول و برنامه‌های تشیع، که همان اصول اصیل اسلامی است قرار داشته است و همه کارها و برنامه‌های آنها نشان‌گر حقیقت اسلام و تعالیم نجات‌بخش آن بوده است و اگر می‌بینیم پیامبر را و امیرالمؤمنین^ع هرکدام در یک بخش مهم از عمر شریفشان به گونه‌ای و در بخش دیگر به شیوه دیگری عمل کرده‌اند، اینها همه در نتیجه دستورهای اسلام و قرآن بوده است.

چون اسلام هم دستور:

(إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً)؛^۱

«مگر اینکه از آنها بپرهیزید - و به خاطر هدف‌های مهمتری - تقیه کنید».

(إِلَّا مَنْ أٰكْرَهٗ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ)؛^۲

۱. آل عمران، ۲۸.

۲. نحل، ۱۰۶.

گفتمان مهدویت / جلوه عملکردهای ائمه^ع..... ۲۸۳

«به جز آنها که تحت فشار واقع شده‌اند درحالی که قلبشان آرام و با

ایمان است».

دارد و هم دستورالعمل:

(جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ)؛^۱

«ای پیامبر! با کفار و منافقین پیکار کن و بر آنان سخت بگیر!».

دارد، و هم:

(خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ)؛^۲

«به هر حال - با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر، و به نیکی‌ها دعوت نما، و

از جاهلان روی بگردان - و با آنان ستیزه مکن -!».

(وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)؛^۳

«هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن».

و همچنین می‌فرماید:

(فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ)؛^۴

«و - به‌طورکلی - هرکس به شما تجاوز کرد همانند آن بر او تعدی کنید!».

و هم دربارهٔ اجرای مجازات زناکاران دستور می‌دهد:

(وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ)؛^۵

«و نباید رأفت - و محبت کاذب - نسبت به آن دو شما را از اجرای

حکم الهی مانع شود».

۱. تحریم، ۹.

۲. اعراف، ۱۹۹.

۳. فصلت، ۳۴.

۴. بقره، ۱۹۴.

۵. نور، ۲.

۲۸۴.....امامت و مهدویت / ج ۲

به طور کلی شرایط و اوضاع عصر ائمه^ه برای حفظ اصول اسلام و کیان تشیع همان گونه از عملکرد را تقاضا می کرده که آنها در عمل داشته اند و البته شیعه باید از خط راستین اسلام که امام آن را از هر کس بهتر می شناسد و از آن ذره ای تعدی نمی کند پیروی نماید.



قلمرو رهبری امام

قلمرو رهبری امام همچنان که شامل هدایت مردم و بیان احکام و تفسیر قرآن و دفع شبهه‌ها است شامل امور سیاسی و حفظ نظام جامعه و اجرای احکام و اقامه عدل و تأمین امنیت و دفاع از مرزهای اسلام نیز می‌باشد.

ارتباط این دو بخش را با اصل امامت بیان کنید و توضیح دهید که شیعیان تا چه حدی این مسئله را پذیرفتند؟

پاسخ:

همان‌طور که اشاره شده است قلمرو رهبری شامل هر دو بخش است و درحقیقت این دو بخش از یکدیگر تفکیک‌ناپذیر هستند، منتهی مسئله‌ای که مورد توجه و طمع سیاست‌مداران و زورگویان غاصب بوده رهبری سیاسی و در دست گرفتن زمام جامعه بوده است.

لذا مخالفت آنها با ائمه^ع و اصل امامت در این جهت متمرکز شده است و اگر در بخش هدایت امور دینی هم با آنها مخالفت می‌کردند، یعنی از طریق ساختن مراکز علمی، مکتب‌ها و مدرسه‌ها وارد میدان می‌شدند، به‌خاطر آن بوده است تا مردم کمتر احساس نیاز به هدایت ائمه^ع بنمایند و در نتیجه از آنها فاصله بگیرند تا تحت تأثیر تربیت دینی و معنوی آنها واقع نشوند.

باز برای همین بود که از مطرح شدن آنها در مراکز علمی و اجتماعی می‌ترسیدند، چون می‌دیدند ظهور توان علمی و هدایت‌های روشن‌گرانه آنها موجب رشد و اقتدار تفکر شیعی و گرایش بیشتر مردم به اهل‌بیت^۱ می‌شود.

اینکه می‌بینیم در کتاب‌های کلامی امامت را از قول پیامبر با عبارت: ریاست بر کل امور دین و دنیای بشر تعریف کرده‌اند،^۱ به نظر می‌رسد در این تعریف بیشتر به جنبه ولایت امام نسبت به امور جامعه و جانشینی او از پیامبر در زمامداری توجه داشته‌اند. چون بُعد رهبری و زمامداری امور دینی و معنوی و عظمت علمی اهل‌بیت^۱ قابل‌انکار نبوده است و از آنجا که ارشاد و هدایت مردم در امور دینی و معنوی به مسائل سیاسی ارتباط پیدا نمی‌کرد، لذا مورد مخالفت جاه‌طلبان نبوده است.

و اگر می‌خواستند در این جهت هم به مخالفت با آنها پردازند مردم قبول نمی‌کردند، چون مردم از توان علمی آنها با خبر بودند. از مفهوم کلمه ولایت، بیشتر زمامداری و مدیریت شئون جامعه و حکومت و حفظ نظم استفاده می‌شود.

آیاتی مثل:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ
يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)^۲

«سرپرست و ولی شما تنها خدا است و پیامبر او و آنها که

۱. علامه حلی، باب الحادی عشر، ص ۳۹؛ فاضل مقداد، اللوامع الالهیه، ص ۳۱۹.

۲. مائده، ۵۵.

گفتمان مهدویت / قلمرو رهبری امام..... ۲۸۷

ایمان آورده‌اند همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند».

و آیه:

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)؛^۱

«اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالامر (اوصیای

پیامبر) را».

و احادیث بسیاری نظیر حدیث متواتر غدیر هم این برداشت را تأیید می‌نمایند.

به جنبه امامت معنوی و رهبری علمی و دینی هم در درجه اول لفظ امام دلالت دارد، چنان‌که در این آیه می‌فرماید:

(وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ)؛^۲

«و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، - مردم را - هدایت

می‌کردند و انجام کارهای نیک و... را به آنها وحی کردیم».

علاوه‌براین، آیات و روایات بسیار دیگری مثل احادیث ثقلین و سفینه و امان و دیگر روایات به این معنا دلالت دارند. لذا در روایت ثقلین آمده است که:

«بر اهل بیت پیشی نگیرید و از آنها جلو نیفتید».^۳

یعنی پیرو آنها باشید و اگر دقت بیشتری در مضمون آیات و روایات مذکور بشود معلوم می‌شود که آنها به هر دو بعد رهبری دلالت دارد، لذا شیعیان همیشه

۱. نساء، ۵۹.

۲. انبیاء، ۷۳.

۳. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۵، ص ۱۶۷؛ ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۱۵۰، ۲۲۸ - ۲۲۹.

۲۸۸.....امامت و مهدویت / ج ۲

امام را صاحب هر دو مقام رهبری سیاسی و رهبری معنوی می دانستند و دیگران را غاصب می شمردند.

این حقیقت را - که به اعتقاد شیعه رهبری امام مطلق است - زمامداران غاصب هم می دانستند و لذا بعضی مواقع هرچند مطمئن بودند که امام وقت قصد قیام ندارد، به عنوان مثال: منصور نسبت به شخص امام صادق[×] این عقیده را داشت. با این حال احتیاط را از دست نمی داد و همواره آن حضرت را تحت مراقبت مأموران سری خود قرار می داد و کم و بیش برای ایشان مزاحمت هایی ایجاد می کرد و سرانجام هم نتوانست وجود آن حضرت را تحمل کند، چون شیوه ای را که حضرت در پیش گرفته بودند برای حکومت خود خطرناک می دید، از همین رو آن حضرت را شهید کرد.

هارون هم همین شیوه را در پیش گرفت، حضرت موسی بن جعفر^۱ را سالها در زندانها و تحت نظر نگاه داشت. چون می دانست شیعه هر دو مقام رهبری معنوی و دنیوی را از آن امام[×] می داند.

از سوی دیگر نقش و عملکرد امامان که موجب حفظ تفکر شیعی و احکام اسلام می شد بسیار بااهمیت بود. می توان آن را معجزه آنها دانست و این کار هم جز با تعلیم خاص الهی میسر نمی شد.

امیرالمؤمنین[×] و امام حسن[×] آن سیاست خاص را در پیش گرفتند، ولی امام حسین[×] به آن نهضت عظیم دست زد. همین طور بقیه ائمه[^] هر یک به گونه ای عمل کردند. اگر چنین نمی کردند در زیر آن ضربات مهلک هیچ راه و روشی که مخالف آن سیاست های جبارانه باشد نمی توانست باقی بماند، ولی می بینیم مذهب تشیع باقی ماند و تا امروز هم در دنیا به عنوان سنبل اسلام راستین و نویدبخش حکومت عدل جهانی مطرح است.

گفتمان مهدویت / قلمرو رهبری امام..... ۲۸۹

یک نکته شایان توجه اینکه، ائمه معصومین[^] همه وعده می دادند که رهبری معنوی و فکری و عملی در آینده - در عصر ظهور امام مهدی^x - با رهبری سیاسی که پیش از این از سوی زمامداران ظالم غصب شده بود، توأم خواهد شد و در سایه آن، همه اهداف اسلام تحقق خواهد یافت.



تعداد امامان شیعه

چنان‌که می‌دانیم فرقه حقه امامیه اثنی‌عشریه را از آن جهت اثنی‌عشریه می‌نامند که پیروان آنها معتقدند بعد از پیغمبر| جانشینان آن حضرت دوازده نفرند و در میان تمام ائمت اینها یگانه گروهی هستند که این عقیده را دارند لذا احادیث ائمه اثنی‌عشر که شیعه و سنی هر دو آنها را روایت کرده‌اند - و صدور آنها از پیغمبر| غیرقابل انکار است - در بین مسلمانان فقط بر فرقه شیعه اثنی‌عشریه صدق می‌کند و طبعاً فرقه حقه منحصر در این گروه است باین‌همه گفته می‌شود که از بعضی احادیث - که از جمله در کتاب سلیم وارد شده است - ممکن است این برداشت بشود که عدد امامان سیزده نفر است و این رأی به ابی‌سهل نوبختی هم نسبت داده شده است. اگر چنان‌که گفته شده روایتی با این مضمون وجود داشته باشد (یا اینکه خود نوبختی این رأی را داشته که البته بعید به نظر می‌رسد)، این چگونه قابل توجیه و تصحیح است؟

پاسخ:

ما درباره حدیث یا احادیثی که دلالت کنند بر اینکه تعداد ائمه^ه سیزده نفرند در رساله *جلاء البصر لمن يتولى الائمة الاثني عشر* توضیح کافی داده‌ایم و در آنجا روشن کرده‌ایم که حدیثی به این معنا وجود خارجی ندارد؛ علاوه‌بر آن اگر

گفتمان مهدویت / تعداد امامان شیعه..... ۲۹۱

چنین حدیثی باشد هم، چون خبر واحد است و به خبر واحد در اصول دین و عقاید و اموری که تحصیل یقین در آنها شرط است اعتماد نمی‌شود.

در چنین موردی تنها به دلیل عقلی محکم یا به حدیث متواتر و قطعی‌الصدر از معصوم می‌شود اعتماد کرد.

از طرف دیگر احادیث متواتر و بالاتر از تواتر دلالت دارند که عدد ائمه دوازده نفر است.^۱ در چنین موردی اگر یک خبر غیرقطعی در برابر این همه احادیث پیدا شد، آن، چه اعتباری می‌تواند داشته باشد و چگونه شخص محقق به آن می‌تواند اعتماد کند؟ به علاوه تنها در اخبار *مسند احمد* به سی و چند طریق از پیامبر اکرم^۱ روایت شده که تعداد ائمه^۲ دوازده نفر است^۳ و در *صحیح مسلم* این مطلب از هشت طریق نقل شده است^۴ و همین‌طور در سایر جوامع و صحاح و سنن و کتاب‌های دیگر اهل سنت بارها به این موضوع اشاره شده است.

در کتاب‌های شیعه هم به دوازده نفر بودن امامان، با صدها طریق روایت وجود دارد که همه آنها را افراد معروف و شناخته‌شده‌ای از صحابه و مشاهیر تابعین، حتی دو قرن قبل از تولد امام دوازدهم حضرت مهدی^۵ نقل نموده‌اند که درحقیقت این یک نوع پیش‌گویی و خبر از آینده هم محسوب می‌شود.

با این همه گفته شد که از «سلیم بن قیس» خبری نقل شده است که پیامبر^۶ به امیرالمؤمنین^۷ فرمود: تو و دوازده نفر از نسل تو امامان برحق هستید.

حقیقت این است که در نسخه موجود و در نسخه‌های معتبری که پیش از

۱. ر.ک: نگارنده، منتخب‌الاثار، ج ۱، ص ۱۰۱ - ۳۱۲ (باب ۲).

۲. احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۸۶ - ۱۰۸.

۳. مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۶، ص ۲ - ۴.

عصر ما در اختیار علما بوده است، این روایت نبوده است و به علاوه اخبار بسیاری هم در همین کتاب «سلیم بن قیس» هست که امامان و اسامی آنها را به صراحت دوازده نفر ذکر می کنند و اسامی آن دوازده نفر را از امیرالمؤمنین* تا حضرت مهدی* به همان ترتیبی که شیعه امامیه قائلند بیان کرده است.

این کتاب که در قرن اول هجری نوشته شده است مورد اعتماد است و مجموعه مطالب آن حقیقت مذهب امامیه را به وضوح ثابت می نماید، زیرا در آن خبر از امامت امامانی داده می شود که هنوز در آن زمان متولد نشده بودند. به صحت این کتاب قرائن و امارات محکمی دلالت دارد.

حال اگر فرض کنیم که چنین خبری در آن باشد با توجه به احادیث دیگر کتاب، آن روایت قابل تفسیر است یعنی مقصود از آن روایت هم اشاره به عدد امامان بوده و هم این که آنها از نسل علی* هستند و چون بیشتر آنها - یازده نفر از دوازده نفر - از اولاد آن حضرت هستند لذا به این تعبیر - که به احتمال قوی کامل هم نقل نشده - بیان شده است.

این رأی مخالف روایات اثنی عشر را ابن ندیم به ابی سهل نوبختی هم نسبت می دهد که درست به نظر نمی رسد، چون ابوسهل نوبختی کسی نیست که چنان رأیی را که هیچ دلیل قابل اعتنایی ندارد اظهار کند و در کتب تراجم و رجال شیعه که خاندان نوبختی را به تفصیل معرفی کرده اند در بررسی شرح حال ابوسهل و دیگران چنین نظری را از او نقل نکرده اند و همه، مذهب و عقیده و عمل او را ستوده اند، به نظر می رسد اینها از همان سلسله اشتباهاتی است که در کتاب های تراجم و فرق رخ می دهد و مؤلفان آنها به مسامحه از آن گذشته اند.

اسناد دادن این نسبت های بی پایه به اشخاص شناخته شده، نتیجه ای جز به اشتباه انداختن افراد بی اطلاع یا کم اطلاع در پی ندارد.

گفتمان مهدویت / تعداد امامان شیعه..... ۲۹۳

در هر حال مسئله مهدویت و غیبت و سایر امور مختصّ به امام دوازدهم × از صدر اسلام مطرح بوده است. برحسب آنچه در همین تورات و انجیل‌های رایج هست، سابقه این باور در ادیان الهی قبل از اسلام و کتب عهد عتیق و جدید هم ریشه دارد.^۱

۱. ر.ک: اصالت مهدویت، تألیف نگارنده و نیز در جلد چهارم این مجموعه.



اصالت عقل یا سمع در تشخیص امام ×

در مسئله امامت از بین عقل و نقل کدام مقدم است؟ به عبارت دیگر مسائل مربوط به بحث امامت بیشتر با دلایل عقلی قابل اثبات است یا با دلایل نقلی؟

پاسخ:

چنان‌که از خود سؤال نیز استفاده می‌شود مسائل دو نوع هستند یک قسمت از آنها مسائلی است که از طریق عقل شناسایی می‌شوند و به وسیله اعمال روش‌های منطقی و دلایل عقلی اثبات و مورد قبول واقع می‌شوند، مانند: اصل اثبات وجود خدا و صفات ذاتیه کمالیه او و لزوم نبوت یعنی اثبات نبوت عامه و بخش دیگر مسائلی است که منحصراً از طریق نقل اثبات می‌شود یعنی راه دیگر برای اثبات آنها غیر از وحی و اخبار مخبر صادق، یعنی پیغمبر ثابت النبوه یا امام ثابت الامامه نیست. در این بین مسائلی هم هستند که از هر دو طریق قابل اثبات می‌باشند، البته در چنین صورتی دلایل نقلی ارشاد به دلایل عقلی می‌کنند.

شخص کاوش‌گر باید به این جهت مسائل کاملاً توجه کند و ببیند کدام بحث را از طریق عقل و کدام یک را تنها از طریق نقل و یا از دو شیوه عقل و نقل می‌توان اثبات کرد و در هر مورد از طریق و شیوه خاص خود آن مسئله وارد شود تا به نتیجه مناسب برسد و گرنه اگر بخواهد در مسئله نقلی صرف، از طریق عقل وارد شود طبیعی است که به نتیجه نخواهد رسید.

گفتمان مهدویت / اصالت عقل یا سمع در تشخیص امام..... ۲۹۵

ممکن است برخی این پرسش را مطرح کنند که در مسئله امامت اصالت عقل بر اصالت نقل ارجحیت دارد یا خیر؟

پاسخ این است که در مسئله امامت مثل مسئله نبوت و شرایط نبی اثبات اصل امامت عامه یعنی اثبات اصل «نیاز به وجود امام» و شرایط امام با عقل ثابت می‌شود. البته اگر مسئله امامت از مسائلی بود که خارج از محدوده فهم عقل بود و عقل به طور مستقل آن را درک نمی‌کرد فقط با دلایلی نقلی یعنی ارشاد نبی اثبات می‌شد، زیرا اتکا و استناد به دلیل نقلی در مورد اصل امامت به خلاف اصل نبوت مستلزم دور نمی‌باشد ولی در مسئله نبوت مستلزم دور است.

بنابراین می‌توان دلایل نقلی امامت را هم مثل دلایل نقلی اصل نبوت ارشاد به حکم عقل دانست. مسائلی چون شرط عصمت و چگونگی نصب امام و اینکه این کار به مردم واگذار نشده است یک اصل عقلی است و دلایل نقلی موجود مؤید این حکم عقل‌اند.

بدیهی است با گروه‌هایی چون اشاعره که به حسن و قبح عقلی معتقد نیستند، فقط از راه همان دلایل نقلی بحث می‌شود. بعضی از آثار و فواید وجود امام و امتیازات او فقط با دلیل نقلی قابل اثبات است همان‌گونه که این آثار و خواص برای پیامبر نیز از راه دلیل نقلی اثبات می‌شود.

در مسئله امامت خاصه نیز - مثل نبوت خاصه که تصریح پیامبر پیشین دلیل بر نبوت پیامبر بعدی است - تصریح پیامبر بر امامت امام و همچنین تصریح امام سابق بر امامت امام بعدی، دلیل بر امامت اوست. با این تفاوت که اصل در اثبات نبوت راه معجزه است؛ زیرا راه اصلی اثبات نبوت اولین نبی منحصر در معجزه است و این تنها دلیل قابل اعتماد در دعوی نبوت است. هرچند انبیای بعد از او نبوتشان هم از طریق تصریح نبی قبلی و هم از طریق معجزه قابل اثبات

است و سنت الهی هم بر این جاری شده که پیامبران را با معجزه مبعوث فرماید! چون اثبات نبوت از طریق معجزه برای همگان قابل درک است.

ولی طریق تصریح پیامبر سابق فقط حجت بر مؤمنین به آن پیامبر سابق می‌باشد، به این خاطر است که می‌گوییم راه اثبات از طریق معجزه یک راه عمومی است که برای همه حجت است، معذک اثبات صدور معجزه از نبی برای فردی که غایب از زمان و مکان صدور معجزه است منحصر در راه نقل است. البته فقط قرآن مجید یگانه معجزه‌ای است که اثبات آن نیاز به دلیل نقلی هم ندارد، چون باقی است. چنان‌که تصریح خود قرآن به عدم امکان آوردن مثل قرآن^۱ بر معجزه بودن آن در همه زمان‌ها دلالت دارد.

در مسئله امامت، امامت اولین امام فقط با تصریح پیامبر اثبات می‌شود - و چون در باب امامت عامه، اثبات شده است که امامت امام به تعیین نبی از جانب خداوند است، معجزه‌ای که از امام ظاهر می‌شود همان‌گونه که به‌طور مستقل دلیل بر صدق دعوی امامت است، دلیل بر نص نبی هم هست؛ اگر چنین نصی و تصریحی از پیامبر در دسترس نباشد، تمسک به دلایل عقلی بر مسئله امامت خاصه برای اثبات وجود نص است.

مثل اینکه گفته شود بر پیامبر واجب است - با اینکه خداوند حکیم برطبق حکمت پیامبر را مأمور به تنصیب بر امامت نموده - امام بعد از خود را معین و معرفی کند، هرچند نص او از دسترس ما خارج شده یا اجمال پیدا کرده باشد یا در دلالت آن شبهه شود. چون ادعای نص در حق احدی جز یک شخص معین - حضرت علی بن ابی طالب - نشده است، پس عقلاً فرد تعیین شده از جانب خدا و رسول غیر از حضرت علی بن ابی طالب نخواهد بود.

گفتمان مهدویت / اصالت عقل یا سمع در تشخیص امام... ۲۹۷

یا گفته می‌شود چون شرط امام - که منصوب از جانب خدا و پیامبر برای زعامت در امور دین و دنیای بشر است - عصمت است و در حق احدی غیر از حضرت علی بن ابی طالب × هم ادعای عصمت نشده است، بنابراین عقلاً حضرت علی بن ابی طالب × امام منصوب و معصوم است.

همچنین در مورد امامت امام دوازدهم گفته می‌شود که برحسب ادله نقلی زمین بدون امام و حجت خدا - یا ظاهر یا غایب - نخواهد بود و نباید در این مدت طولانی بیش از هزار سال سلسله امامت منقطع شود و چون برای غیر آن حضرت یا ادعای امامت نشده است یا اگر ادعا شده، بطلان آن ثابت شده است پس غیر آن حضرت که غایب هستند شخص دیگری امام نمی‌باشد و ایشان امام هستند؛ اگر وی امام نباشد ایرادهای دیگری که در مسئله امامت عامه بحثش گذشت دوباره مطرح می‌شود.

درحالی که جایی برای طرح آنها نیست، چون نتیجه آن حرف‌ها به اموری چون صدور فعل قبیح از خداوند حکیم و... منجر می‌شود که ذات خداوند از این‌گونه امور پاک و منزّه است.



بخش سوم: مهدویت



منبع اصلی اعتقاد به اصل امامت و ایمان به ظهور حضرت مهدی ×

اعتبار و جایگاه امامت و رهبری و ایمان به ظهور حضرت مهدی × از چه منابع اسلامی استفاده شده است؟ و رویدادها و گذشت زمان در تکمیل ابعاد مختلف این اصل چه تأثیری داشته است؟

پاسخ:

اعتقاد به اصل امامت و رهبری جامعه از مسائل اساسی اسلام است و در متن تعالیم آن قرار دارد.

برطبق آیه‌ای از قرآن کریم، امامت منصبی است که به حضرت ابراهیم خلیل × پس از آن آزمایش بزرگ - ابتلای به کلمات - اعطا شده است،^۱ طبق روایاتی که متواتر هم هستند، شیعه و سنی هر دو آنها را نقل کرده‌اند،^۲ این منصب در اهل بیت پیغمبراً هم قرار داده شده است و آنان به این موهبت بزرگ الهی اختصاص یافته‌اند.

بر این اساس مقرر شده است که در هر عصری، فردی از این خاندان که واجد صلاحیت‌های لازم از جمله علم و عصمت است، عهده‌دار منصب امامت و

۱. اشاره به آیه ۱۲۴ سوره بقره: (وَ إِذِ ابْنُكَ إِبرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا).

۲. ر.ک: نگارنده، منتخب الاثر، ج ۲، ص ۵۲ - ۲۲۱ (باب ۳، فصل ۲ - ۲۵).

رهبری باشد.

چنین شخصی حجت خدا و عدل قرآن و راهنمای مردم و نگهبان دین و شریعت است، امامت اصلی است که از دوره رسول خدا تا زمان ما برقرار بوده است و از زمان ما تا پایان جهان هم ادامه خواهد داشت و نقطه کمال ظاهری و شکوفایی کامل آن در دوره ظهور مسرت بخش حضرت مهدی[×] و برپایی حکومت عدل واحد جهانی آن حضرت است که با شکوفایی همه استعدادهای بشری و تکامل اندیشه‌ها و آشکار گشتن برکات زمینی و آسمانی، جهان پر از قسط و عدل و خیر و برکت خواهد شد.

برنامه تشکیل امت نوین جهانی که باید منتهی به گسترش عدالت و حاکمیت توحید گردد، از متن تعالیم اسلام استفاده می‌شود. قرآن کریم در چند سوره آن را اعلام کرده است و صدها روایت نبوی از جهانی شدن اسلام و حکومت عدل و استقرار امنیت کامل در روی زمین، پس از ظهور مهدی موعود[×] - که از دودمان رسالت و فرزندان علی و فاطمه[^] و همنام و هم‌کنیه پیامبر است - خبر داده است.^۱

اعتقاد به ظهور حضرت مهدی[×] با اوصاف ذکر شده مطلبی است که در نصوص اولیة اسلامی مطرح شده است و برحسب احادیث متواتر، پیامبر از این واقعه مبارک خبر داده‌اند و از امت خود درخواست کرده‌اند که در انتظار این روز بزرگ باشند.

اگرچه مسئله ظهور از بشارات کلی مربوط به عالم گیر شدن اسلام و غلبه حق بر باطل، استنباط می‌شود؛ ولی این به آن معنا نیست که مسئله ظهور، تنها یک مفهوم استنباطی از مضمون احادیث است. چون متن و عین عبارات

۱. ر.ک: نگارنده، منتخب‌الانثر، ج ۲، ص ۵۲-۲۲۱ (باب ۳، فصل ۲- ۲۵).

گفتمان مهدویت / منبع اصلی اعتقاد به اصل امامت و ایمان به ظهور حضرت مهدی×.....۳۰۳
نصوص روایی به طور مستقل بر آن دلالت دارند و استناد عمده اهل ایمان به
همین نصوص است که باصراحت به ظهور حضرت مهدی× و علائم آن
دلالت دارند.

وقتی معلوم شد مبنای پیدایش این عقیده، بشارت‌های کلی و نصوص و متون
روایی است می‌توان گفت اوضاع و رویدادهای تاریخی که بعد از پیامبر رخ داد
در پیدایش آن نقشی نداشته است.

زیرا مبدأ این اندیشه عصر رسالت است و احادیث مربوط به آن متجاوز از
هزار روایت است که در کتاب‌های حدیث و تفسیر و بسیاری از کتاب‌های دیگر
نقل شده است و علمای بزرگ اهل سنت هم درباره آن کتاب‌های مستقلی تألیف
کرده‌اند و کتاب‌هایی که بیش از دوازده قرن از تألیف آنها می‌گذرد و توسط
بزرگ‌ترین خبرگان و محققان علوم اسلامی نگاشته شده‌اند باصراحت دلالت
دارند که شخص پیامبر اکرم| مسئله ظهور مهدی موعود× را بشارت داده‌اند و این
بشارت‌ها را صحابه آن حضرت و تابعین صحابه و بعد از آنها طبقات دیگر از
مردم نقل کرده‌اند.



قرآن و مهدویت

درباره ولایت ائمه اثنی عشر^ه و حکومت عدل حضرت مهدی[×] و جهان گیر شدن اسلام به کدام آیه از قرآن کریم می توان استشهاد نمود؟

پاسخ:

آیاتی که از مضمون آنها استفاده می شود که ائمه اثنی عشر^ه ولایت و امامت دارند بسیار است.

از جمله آنها است آیه:

(إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)؛^۱

«تو فقط بیم دهنده ای و برای هر گروهی هدایت کننده ای است.»

و آیه:

(لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)؛^۲

«پیمان من به ستمکاران نمی رسد! - و تنها آن دسته از فرزندان تو که

پاک و معصوم می باشند، شایسته این مقامند.»

و آیه:

(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ)؛^۳

۱. رعد، ۷.

۲. بقره، ۱۲۴.

۳. یونس، ۳۵.

گفتمان مهدویت / قرآن و مهدویت..... ۳۰۵

«آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است».

این آیات از آن جهت به این مطلب دلالت دارند که از آنها خالی نبودن جامعه از امام و عصمت صاحب مقام امامت و اعلمیت او از دیگران استفاده می‌شود که این امر از اصول اعتقادی اختصاصی شیعه است و از آیه شریفه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ

مِنْكُمْ؛^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا

و اولوالامر (اوصیای پیامبر) را».

این مبنای شیعه - که امام و ولی امر باید معصوم باشد - استفاده می‌شود؛ زیرا در این آیه به طور مطلق دستور داده شده که از اولی الامر اطاعت شود. اطاعت از رسول را که در مطلق امور است با اولی الامر در یک کلمه - صیغه امر اطیعوا - کنار هم بیان کرده است.

بدیهی است کسی که مؤمنین این گونه به طور مطلق مأمور به اطاعت از او می‌شوند، باید معصوم و برکنار از خطا و اشتباه باشد، و چنان که مسلم است در بین تمام فرقه‌های اسلامی فقط شیعه قائل به عصمت امام است.

علاوه بر این، تفاسیر و احادیث معتبر نیز به این دلالت دارند که مراد از آیه کریمه **(أَطِيعُوا اللَّهَ...)** و آیات دیگر، ائمه اثنی عشر^۲ است و در این تفاسیر به نام‌های مبارک آن بزرگواران هم تصریح شده است.^۲

و اما در مورد جهان‌گیر شدن دین اسلام و غلبه آن بر تمام ادیان کافی است به آیات ۳۲ و ۳۳ سوره توبه، و آیه ۲۸ سوره فتح، و آیات ۶ و ۸ سوره صف، و

۱. نساء، ۵۹.

۲. صدوق، کمال‌الدین، ص ۲۵۳؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۸۹؛ حویزی، نورالثقلین، ج ۱، ص ۴۹۹.

۳۰۶.....امامت و مهدویت / ج ۲

آیات متعدّد دیگر توجه شود، در آنها وعده ظهور و غلبه دین حق بر تمام ادیان داده شده است، وعده‌ای که با ظهور حضرت مهدی × تحقّق خواهد یافت و این تخلف‌ناپذیر است.

و اما در خصوص ظهور حضرت مهدی × آیات بسیاری به آن تفسیر شده که در کل متجاوز از یک صد آیه است و کتاب *المحجّة فیما نزل فی القائم الحجّه* همه آنها را گردآوری کرده است.^۱

و از جمله آنها است این آیه کریمه:

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ)^۲؛

«خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد همان‌گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید و ترسشان را به آرامش و امنیت مبدّل می‌کند آن چنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت و کسانی که پس از آن کافر شوند آنها فاسقانند».

این آیه کریمه:

(وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ

۱. ر.ک: بحرانی، *المحجّة فیما نزل فی القائم الحجّه*.

۲. نور، ۵۵.

گفتمان مهدویت / قرآن و مهدویت..... ۳۰۷

أَمَّةً وَنَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ)؛^۱

«ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و

وارثان روی زمین قرار دهیم».

و این آیه کریمه:

(وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ

الصَّالِحُونَ)؛^۲

«در زبور بعد از ذکر - تورات - نوشتیم بندگان شایسته ام وارث -

حکومت - زمین خواهند شد».

۱. قصص، ۵.

۲. انبیاء، ۱۰۵.



عقیده به ظهور مهدی و منجی و پیدایش متمهّدیان

عقیده به ظهور مهدی و منجی موجب پیدایش متمهّدیان در طول تاریخ شده است، و بعضی این پیشامد را توجیهی برای کنار گزاردن این تفکر قرار می‌دهند، این دیدگاه تا چه حدّ می‌تواند قابل قبول باشد؟

پاسخ:

این دیدگاه به هیچ‌وجه قابل قبول نیست و گرنه باید بشر همه دیدگاه‌های مثبت را کنار بگذارد، چرا که همه آنها کم‌وبیش مورد سوء استفاده قرار گرفته‌اند. این همه اشخاص که دعوی خدایی کرده‌اند و یا خود را مظهر خدا، و متحد با خدا و خدا را حالّ در خود دانسته‌اند همه از اصل اعتقاد به خدا سوء استفاده کرده‌اند. این کار به هیچ‌وجه به مسئله اعتقاد به خدا ضرری نمی‌زند. همچنین این همه پیغمبران دروغین که ادّعی پیامبری کرده و مردمی را گمراه کرده‌اند، به صحیح بودن اصل نبوت آسیبی نمی‌رساند این مسئله کم‌وبیش در هر فنّ و صنعتی پیش می‌آید ولی آن پیشامد به اصل آن فنّ ضرر نمی‌رساند. خلاصه هر اسم و کلمه‌ای که معنای خوب و جاذب دارد، اگر در ضدّش به کار گرفته شده مثلاً به خائن امین و به ظالم عادل، و به جاهل عالم، و به فاسق متّقی گفته شده است و یا اینکه همه خیانت‌ها و مظالم را تحت عنوان‌های

گفتمان مهدویت / عقیده به ظهور مهدی و منجی و پیدایش متمدنیان.....۳۰۹

خیرخواهی و اصلاح‌طلبی در طول تاریخ انجام داده‌اند هیچ‌کدام به اصل این ارزش‌ها و امور خیر صدمه نمی‌زند.



تأثیر عوامل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در تفکرات دینی

عوامل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در تفکرات و عقاید دینی و

اعتقاد به ظهور مهدی چه اثری داشته است؟

پاسخ:

از دیدگاه جهان‌بینی الحادی همه امور و حوادث را باید به علل تاریخی و مادی نسبت داد.

اما از دیدگاه جهان‌بینی دینی از بین تفکرات گوناگون و عقاید مختلف، آنچه اصیل و حق است، منبع آن وحی و دعوت انبیا و درک فطری خود بشر است که از آن تعبیر به هدایت عقل و فطرت و وحی و نبوت می‌شود.

از نظر این دیدگاه همه راه‌های انحرافی و افکار مضر، معلول علل مادی و تاریخی و اغراض شخصی و نقص فرهنگ اجتماعی و تربیتی است و عقائد دینی مأخوذ از وحی و نبوت، همه اصیل و واقعی هستند و زمینه‌ای در فطرت بشر دارند. تاریخ و گذشت زمان و علم بشر و علل مادی، آنها را به وجود نمی‌آورد. بلکه منشأ اعتقاد به اموری چون مبدأ رسالت انبیا و امامت ائمه^ع و همه عقاید حقّه عقل و فطرت انسانی و وحی عن الله است.

بر این اساس حتی در پیدایش اعتقاد به ظهور مهدی منجی^ع هیچ عامل اجتماعی یا اقتصادی یا سیاسی مؤثر نبوده و نیست. منشأ و مأخذ آن اخبار انبیا و

گفتمان مهدویت / تأثیر عوامل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در تفکرات دینی..... ۳۱۱
صحف آسمانی و رهنمودها و اخبار و سخنان شخص حضرت خاتم الانبیا* و
حضرت امیرالمؤمنین و سایر ائمه^ه است.

گرچه دعاوی دروغین در مورد مهدویت بر اساس مقام پرستی و غرض های سیاسی
بوده است. مع ذلک از تحلیل و شناختن ریشه اصلی بروز این دعاوی و ظهور مدعیان
دروغین به این واقعیت هم می رسیم که یک حقیقت مسلمی در کار بوده که این
دعاوی و تحریفات در اطراف آن پیدا شده و دستاویز اشخاصی قرار گرفته است.

چنان که در اصل اعتقاد به خدا و وحی و نبوت می بینیم که یک واقعیت هایی
وجود دارد و زمینه قبول آنها هم در دل مردم موجود است که افرادی فرصت طلب
از این امر سوء استفاده کرده در طول تاریخ ادعای خدایی یا پیامبری کرده اند.

و مسئله مهدی* نیز - چون از طرف خود پیامبر مطرح شده و صحابه از آن
حضرت شنیده و بازگو کرده اند - یک واقعیتی است که مورد قبول همه بوده است.
به همین خاطر مورد سوء استفاده قرار گرفته است و افرادی آن را برای اغراض
مختلف - که در اغلب سیاسی بوده است - دستاویز قرار داده اند.

اگر مسئله مهدویت واقعیت نداشت، افرادی این همه در اطراف آن دست به
تحریف نمی زدند، پس این سوء استفاده ها، خود این مطلب را ثابت می کنند که این
مسئله به عنوان یک واقعیت مورد پذیرش همه بوده است.

حوادث ممکن است بشر را به حقایق راهنمایی کند، همان طور که حضرت
ابراهیم* آن موحد بزرگ، با استفاده از حوادث، خداشناسی را به مردم آموخت.
آن حضرت چون شب شد ستاره ای را دید، اول گفت: این است پروردگار من،

ولی چون ستاره غروب کرد گفت:

(لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ)؛^۱

«غروب‌کنندگان را دوست ندارم!».

با استفاده از این حادثه طلوع و غروب ستاره، حضرت ابراهیم[×] مردم را تعلیم می‌دادند به اینکه ستاره نمی‌تواند خدا باشد. پس از آن ماه طلوع و غروب می‌کند و از این حادثه نیز نتیجه می‌گیرد که ماه هم خدا نمی‌تواند باشد.^۱ سپس آفتاب طلوع و غروب می‌کند و از آن هم به همان ترتیب نتیجه می‌گیرد.^۲

بدین وسیله از همه عقاید شرک‌آلود بیزاری می‌جوید و مردم را به خالق جهانیان راهنمایی می‌کند.^۳

پس حوادث می‌توانند انسان را به حقایق برسانند، اما حقایق اعتقادی را نمی‌توان معلول حوادث دانست.

بلی این را می‌توان گفت که: گذشت زمان موجب تقویت اعتقاد مردم به آل علی[×] و رسوخ تفکر شیعی در دل‌های آنها شد. اما اگر کسی بگوید تشیع و غیبت امام[×] به مرور زمان مطرح و تکمیل شده است این حرف صحیح نیست، چون دلیل‌های زیادی که به آنها در بحث‌های قبلی اشاره شد این نظر را تکذیب می‌نماید.

کسی نمی‌تواند بگوید اخبار ائمه[^] که همه را از زبان پیامبر^ا نقل فرموده‌اند، همه ساختگی می‌باشند؛ چرا که تمامی آنها علاوه بر تواتر به همراه خود قرینه‌های خارجی دارند، درحقیقت مثل خبر از شهادت عمّار می‌باشند که رسول خدا^ا فرمود:

«تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ»^۴

۱. انعام، ۷۷.

۲. انعام، ۷۸.

۳. انعام، ۷۹ - ۸۱.

۴. احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۱۶۱؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۸، ص ۱۸۶؛ مغربی، دعائم‌الاسلام، ج ۱، ص ۳۹۲؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۱۲۳.

گفتمان مهدویت / تأثیر عوامل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در تفکرات دینی..... ۳۱۳

«تو را گروه ستمکار خواهد کشت».

کسی نمی‌تواند بگوید بعد از اینکه عمّار به دست معاویه و لشکرش شهید شد این حدیث جعل گردید، یعنی حدیث، معلول آن حادثه است. چرا که قبل از این واقعه این روایت را صحابه نقل می‌کردند، همین‌طور است مسئله امامت ائمه^ه که از زبان سه نفر از آنها یعنی امام‌علی و امام‌حسن و امام‌حسین^ه نقل شده است که پیامبر^ا فرمودند:

تعداد ائمه دوازده نفر است^۱ که آخرین آنها همان‌من است^۲ و در خارج هم، چنین واقع شده است. باین‌حال کسی نمی‌تواند ادعا کند که این احادیث ساختگی می‌باشند و بعد از وقوع این امور ساخته شده‌اند.

۱. صدوق، الخصال، ص ۴۷۵ - ۴۷۶.

۲. طوسی، الغیبه، ص ۱۵۰ - ۱۵۱؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۶۰ - ۲۶۱.



مهدی به مفهوم و اصطلاح خاص

آیا مهدی یک عنوان و لقب خاص است که بر شخص خاص با اوصاف و خصایص خاص اطلاق شده است یا مفهوم و لقب عام است که بر هرکس که خدا او را هدایت کرده باشد اطلاق می‌شود و به عبارت دیگر مهدی و اعتقاد به مهدویت شخصی و یا نوعی است؟

پاسخ:

مفهوم لفظ مهدی مفهومی عام است که در عرف و لغت به کار بردن آن به هر فرد که خدا او را هدایت کرده باشد جایز است. با این مفهوم همه انبیا و اوصیا مهدی هستند و به کار بردن آن در حق شخص پیامبر و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و سایر ائمه^ه جایز است؛ زیرا همه مهدی و هدایت شده بودند. بلکه به کار بردن این واژه درباره افراد دیگری که در مکتب آن بزرگواران تربیت شده و هدایت یافته‌اند جایز است. به عنوان مثال اصحاب امام حسین * همه هدایت شده بودند. همچنین به کار بردنش نسبت به شیعیان خاص و بلکه همه شیعیان و هرکس که به حق هدایت شده باشد و در حال هدایت باشد جایز است. ولی همه می‌دانند که مقصود از مهدی که بر لسان مبارک حضرت رسول جاری شده - مانند:

«الْمَهْدِيُّ مِنْ وَدِيِّ»^۱

۱. صدوق، کمال‌الدین، ص ۲۸۶؛ خزاز قمی، کفایة‌الاثر، ص ۶۷؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۹.

گفتمان مهدویت / مهدی به مفهوم و اصطلاح خاص..... ۳۱۵

«مهدی از فرزندان من است»

یا: «الْمَهْدِيُّ مِنْ عِثْرَتِي مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ»^۱؛

«مهدی از اهل بیت من و از فرزندان فاطمه است».

یا: «الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِكَ»^۲؛

«مهدی از فرزندان توست».

این یک عنوان خاص و لقب مختص شخص معین و فوق العاده عزیزی است که پیامبر| به ظهور او بشارت داده است و اهل بیتش^۳ و همه مسلمانان را فراخوانده است که در ردیف منتظران ظهور آن حضرت باشند.

مهدی به معنای هدایت شده به حسب معانی متعدد هدایت از قبیل ارائه طریق و ایصال الی المطلوب و موارد دیگر در غیر انسان نیز به کار می رود و آیه:

(رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى)^۳؛

«گفت: پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را

لازمه آفرینش او بوده داده؛ سپس هدایت کرده است!».

به این معنا دلالت دارد.

بااین همه به نظر می رسد از بررسی مواردی که این کلمه در آنها به کار رفته است، این نتیجه به دست می آید که هدایت، اغلب در افرادی که هدایت خدا در آنها مؤثر بوده است به کار می رود.

بر این اساس باید گفت:

۱. ابوداود سجستانی، سنن، ج ۲، ص ۳۱۰؛ طوسی، الغیبه، ص ۱۸۶؛ سیوطی، الدرالمثور، ج ۶، ص ۵۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۷۵ - ۷۶، ۱۰۲.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۹۸؛ طبری امامی، دلائل الامامه، ص ۱۰۲، ۴۴۴؛ طبری، ذخائرالعقبی، ص ۱۳۶؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۶۷؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۷۸.

۳. طه، ۵۰.

الْمَهْدِيُّ مَنْ هَدَاهُ اللَّهُ وَقَبِلَ هِدَايَتَهُ وَاهْتَدَى بِهَا بِعِنَايَةِ مَنْهُ

وَتَوْفِيقِهِ؛

یعنی کسی که هدایت خدا شامل حال او شده، مهدی است. به عبارت دیگر هدایت به معنای ارائه طریق، متوجه او شده است و به واسطه عنایت و توفیق الهی در او نتیجه بخش واقع شده است که عالی ترین مصادیق آن انبیا و ائمه^ه هستند. بر حسب اخبار معتبر، «مهدی» لقب همان موعود آخر الزمان است که حتی نسب و اوصاف او در احادیث معتبر مورد اشاره قرار گرفته است که آن جز بر امام دوازدهم فرزند حضرت امام حسن عسکری[×] بر احدی قابل تطبیق نیست و لقب مهدی به این معنا که مورد هدایت خدا و احیاکننده اسلام و پرکننده جهان از عدل و داد و دارای صفات ممتاز است، اولین بار در مورد آن حضرت به کار رفت و این کار در عصر خود پیامبر را توسط شخص آن حضرت انجام گرفت و مهدی به عنوان منجی و رهایی بخش و الفاظ مترادف دیگر از این قبیل از جانب خدا، تنها لقب اوست.

و مهدویّت به مفهوم نوعیه از هیچیک از روایات نقل شده از پیامبر^ا و ائمه^ه قابل استفاده نیست.



اختلاف در تاریخ ولادت حضرت مهدی ×

اختلاف در تاریخ ولادت حضرت مهدی صاحب‌الزمان × که به گفته بعضی مطابق با عدد حروف نور - ۲۵۶ - است ولی برحسب بعضی روایات در سال ۲۵۵ هجری واقع شده است این چگونه قابل توجیه است؟ غیبت آن حضرت در چه سالی واقع شده است؟

پاسخ:

اختلاف در این گونه امور به اصل موضوع ضرر نمی‌زند و شبهه‌ای پیش نمی‌آورد. در تاریخ ولادت بیشتر رجال و شخصیت‌های تاریخی این گونه اختلافات وجود دارد؛ بلکه در خیلی از موارد تاریخ ولادت و وفات آنها نامعلوم است. اختلاف در تاریخ ولادت حضرت صاحب‌الامر × از اختلافی که در تاریخ ولادت بعضی از ائمه و شخص پیغمبر | وجود دارد کمتر است. قول معتبر سال ۲۵۵ هجری قمری است که فضل بن شاذان نیشابوری - که از محدثین بزرگ و هم‌زمان حضرت امام حسن عسکری × می‌باشد - روایت کرده است و واسطه او شخصیتی مثل جناب «محمد بن علی بن حمزه بن حسین بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی‌طالب^۱ است. و اما غیبت حضرت صاحب‌الامر ×:

۱. حرعاملی، اثبات‌الهداة، ج ۵، ص ۱۹۷؛ نگارنده، منتخب‌الاثر، ج ۲، ص ۳۶۹ - ۳۹۴.

از همان موقع ولادت به طور متعارف همگان اذن تشرّف به زیارت ایشان را نداشتند و پدر بزرگوارشان فقط اصحاب و شیعیان خاصّ را از سعادت زیارت آن یگانه فرزند عزیز و «کلمة الله الباقیه» بهره مند می فرمودند، شروع غیبت صغری که آغاز دوره امامت آن حضرت هم بوده است در همان روز شهادت حضرت امام حسن عسکری × یعنی سال دویست و شصت هجری واقع شده است.

مطلبی که در اینجا لازم به تذکر است اینکه: طرح مسئله غیبت امام در زمان وقوع آن برای شیعیان و معتقدان به امامت مسئله غیرمنتظره ای نبوده است، چون پیش از آن در روایات زیادی به آن اشاره شده بود و مردم می دانستند که حضرت صاحب الامر × دارای دو غیبت است: غیبت کوتاه به نام صغری و قصری و غیبت طولانی به نام غیبت کبری و طولی.

خبر مفصل آن در کتابها و اصول شیعه که قبل از ولادت حضرت صاحب الزمان × تألیف شده بودند به طور کامل ذکر شده است.



اتفاق نظر شیعه در امامت حضرت صاحب الامر ×

بعد از رحلت امام حسن عسکری ×

برحسب آنچه نوبختی در کتاب *فِرَقِ الشَّيْعَةِ* نوشته است شیعیان بعد از امام حسن عسکری × به چهارده فرقه تقسیم شدند، این حرف تا چه حد صحیح است و این فرقه‌ها تا چه زمانی بودند؟

پاسخ:

همان‌طور که گذشت، نوبختی می‌نویسد:

شیعه بعد از رحلت حضرت امام حسن عسکری × به چهارده گروه و یا فرقه تقسیم شد،^۱ اما به نظر می‌رسد که در این نظریه مبالغه شده است، زیرا وی و سایر مؤلفان کتاب‌های مربوط به فرقه همه آرایبی را که پیدا شده است - اگرچه قائل آن فقط یک نفر باشد و او هم در آن نظر تا آخر ثابت‌قدم نمانده باشد - جمع‌آوری کرده‌اند و چه بسا از فرقه‌هایی یاد کرده‌اند که به کار بردن تعبیر فرقه و گروه در مورد آنها صحیح نیست.

چون تعداد قائلین آنها اگر دارای افرادی بوده‌اند معلوم نیست، به نظر نمی‌رسد از چند نفر تجاوز کرده باشد و یا معلوم نیست که آنها در نظر خود تا چه مدت

۱. نوبختی، فرقه‌های شیعه، ص ۹۶.

۳۲۰.....امامت و مهدویت / ج ۲

و چه مقدار ثابت قدم مانده‌اند، لذا نباید آنها از فرق محسوب شوند، وگرنه تعداد فرقه‌ها به صدها و هزارها خواهد رسید.

شیخ مفید+ و شیخ طوسی+ نیز همین‌گونه نظر داده‌اند.

شیخ مفید در جلد دوم *الفصول المختاره* این فرقه‌ها را به نقل از نوبختی نام می‌برد و می‌فرماید: هیچ‌یک از این فرقه‌ها به‌جز شیعه در زمان ما - سال ۳۷۲ هجری قمری - وجود خارجی ندارند.^۱

بنابراین معلوم می‌شود که اصلاً این فرقه‌ها از موجودیتی آن‌چنانی که قابل اشاره باشند برخوردار نبوده‌اند.

البته اگر رأیی به آنها نسبت می‌دهند - هرچند اظهارکننده مشخصی نداشته باشد - باید مورد بررسی قرار گیرد، چنان‌که شیخ مفید و شیخ طوسی این بررسی‌ها را انجام داده‌اند و بطلان دیدگاه‌های همه این فرقه‌ها غیر از امامیه اثنی‌عشریه را ثابت نموده‌اند.

خلاصه کلام اینکه کتاب‌های ملل و نحل در شمارش گروه‌ها و فرقه‌ها گرفتار مسامحه و مبالغه شده‌اند.

لذا به مطالب این قبیل از کتاب‌ها - جز در مورد فرقی که هم‌اکنون موجودند و یا تاریخ و مصادر معتبر موجودیت آنها را به‌عنوان یک گروه تأیید می‌کند - نمی‌توان اعتنا کرد.

۱. مفید، *الفصول المختاره*، ص ۳۱۸ - ۳۲۱.



القاب امام دوازدهم*

آیا زیاد بودن لقب‌های امام عصر - ارواحنا فداه - به‌خاطر زیادی
ویژگی‌های ذاتی و روحی و جسمی اوست و یا این امر ناشی از
بزرگی کارهای اصلاحی او می‌باشد؟

پاسخ:

از روایات استفاده می‌شود که نام‌های مبارک امام دوازدهم* عبارتند از: قائم،
مهدی، غایب و حجّت. به‌علاوه در احادیث مختلف از آن حضرت با عناوینی
چون: حجة‌الله، خلیفة‌الله و القائم هم یاد شده است و علت زیاد بودن لقب‌های آن
حضرت همان دو جهتی است که به آن اشاره شده است، البته در میان این القاب
بعضی مشهورترند.

ممکن است اوضاع و احوال در یک زمان موجب توجه بیشتر مردم به یکی از
این لقب‌ها و یا صفات بشود و یا جنبه خاصی از مسئله بیشتر مطرح گردد، در
نتیجه سخنرانان و نویسندگان و یا شاعران آن لقب یا جنبه خاص را بیشتر مورد
توجه قرار دهند، نظیر اسماء‌الحسنى خداوند متعال که شرایط و احوال شخصی یا
عمومی مردم موجب می‌شود که به یکی از آن اسم‌ها مثلاً اسم «الشّافی» یا
«السّلام» یا «الحافظ» یا «الرّازق» بیشتر توجه داشته باشند و خدا را با آن اسم
بخوانند، اما این بدان معنا نیست که سایر اسماء‌الحسنى وجه تسمیه ندارند.

۳۲۲.....امامت و مهدویت / ج ۲

بنابراین هریک از اسم‌ها و القاب امام‌زمان[×] به یکی از اوصاف یا اعمال آن حضرت اشاره دارند و از اغلب آنها در روایاتی که اصل مسئله امام دوازدهم و ظهورش را مطرح کرده‌اند یاد شده است، یعنی آن حضرت حتی سال‌ها قبل از آنکه خود و پدرشان متولد شده باشند با این نام‌ها و لقب‌ها مشهور بوده‌اند.

در این جهت که امام دوازدهم همان حضرت مهدی و حضرت مهدی همان امام دوازدهم است، عالمان بزرگ اهل سنت با شیعه موافقت دارند و از همین رو افرادی مثل ابوداود - مؤلف کتاب سنن - اخبار امامان دوازده‌گانه را در «کتاب المهدی» روایت کرده است^۱ که در القاب آن حضرت، به موعود انبیا بودن و حَسَب و نَسَب او اشاره می‌شود.

۱. ابوداود سجستانی، سنن، ج ۲، ص ۳۰۹ - ۳۱۱.



لقب القائم

چنان‌که همه می‌دانند یکی از القاب حضرت مهدی * «قائم» است. در وجه ملقب شدن آن حضرت به این لقب روایتی نقل شده است که قابل تأمل است، زیرا ظاهر آن دلالت دارد که این نام‌گذاری به این جهت بوده است که آن حضرت بعد از وفات ظهور خواهد کرد درحالی‌که حدود بیش از هزار روایت راجع به آن حضرت و غیبت و حیات و طول عمر ایشان در دست است که با توجه به آنها این خبر قابل اعتماد نیست ولی درباره سند و متن و مضمون آن اگر توضیحاتی داده شود سودمند است؟

پاسخ:

شیخ بزرگوار طوسی & حدیث غیرمعتبری را نقل می‌کند که ظاهرش دلالت بر این دارد که قائم به این سبب قائم نامیده شده که بعد از وفات قیام خواهد کرد.^۱ شیخ درباره این حدیث توضیحاتی داده است،^۲ ولی ما پیش از آنکه وارد بحث در این باره بشویم لازم می‌دانیم که به صورت مختصر، مبانی امامت را در تشیع که آیات قرآن مجید و احادیث و دلایل عقلی آن را اثبات می‌نماید متذکر شویم، این مبانی عبارتند از:

۱. طوسی، الغیبه، ص ۴۲۲.

۲. طوسی، الغیبه، ص ۴۲۳.

۳۲۴..... امامت و مهدویت / ج ۲

۱. امامت، عهدی است الهی که از سوی خدا و افرادی - که شایستگی عهده دار شدن آن را داشته باشند - برای احراز این مقام معین و منصوب می شوند و این نصب و گزینش الهی به وسیله پیامبر یا به مردم اعلام می شود.

۲. مهمترین شرایط امام، عصمت و اعلیت او از همگان است که همه به علم و هدایت و ارشاد او محتاج باشند ولی او از همه بی نیاز است همان طور که از «خلیل بن احمد» نقل است که درباره امامت امیرالمؤمنین علی \times گفت: «**اِخْتِيَابُ الْكَلِّ إِلَيْهِ وَاسْتِعْنَاؤُهُ عَنِ الْكَلِّ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ إِمَامُ الْكَلِّ**»^۱.

۳. زمین هرگز بدون حجّت و امام باقی نخواهد ماند و هرکس امام زمان خود را نشناسد و بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.

۴. امامان برحسب نصّ روایات متواتر از پیامبر دوازده نفرند.

۵. آنها دوازده نفرند و همه از اهل بیت پیامبر^۸ و برحسب دلالت احادیث متواتر تقلین، در ردیف قرآن هستند و هرگز از قرآن جدا نخواهند شد.

۶. امامان به غیر از نبوت که به پیامبر ختم شده است همه مناصب دینی و حکومتی را، دارا هستند و همان طور که حضرت علی \times در **نهج البلاغه** فرموده آنها «**قَوَامُ اللَّهِ**»^۲ بر خلق می باشند. و یا بنا بر روایت دیگر، آنها کشتی نجات امت اند.

«**لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَهُمْ سُنْفُنُ النَّجَاةِ وَأَمَانُ الْأُمَّةِ مِنَ الضَّلَالِ وَالْإِخْتِلَافِ**»^۳

«به بهشت داخل نمی شود مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها او را

بشناسند، و به آتش داخل نمی شود مگر کسی که آنها را انکار نماید، و

آنها کشتی های نجات و پناه امت از گمراهی ها و اختلاف هستند.»

۱. مامقانی، تفتیح المقال، ج ۱، ص ۴۰۳؛ خوئی، معجم رجال الحدیث ج ۸، ص ۸۱.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲ (ج ۲، ص ۴۰).

۳. صفار، بصائر الدرجات، ص ۵۱۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۳۳.

گفتمان مهدویت / لقب القائم.....۳۲۵

۷. اسم و اوصاف و ترتیب امامت ائمه^ه از سوی پیامبر| مشخص شده است و علاوه بر آن هر امامی، امام بعدی را مشخص ساخته است.

اینها از جمله مبانی مهم اعتقاد به اصل امامت است و برای هر مسلمان معتقد به عالم غیب و مؤمن به خدا و رسالت حضرت خاتم الانبیا| میزان حقانیت این مبانی، یا با برهان عقلی، یا با آیه قرآنی، یا به وسیله حدیث قطعی و متواتر است و اغلب این مبانی از هر سه طریق قابل اثبات است.

بر اینکه امامت یک عهد الهی است و خداوند آن را معین می کند هم به دلیل عقلی و هم قرآنی و هم به سنت متواتر، استدلال شده است. علامه حلی در الفین هزار دلیل بر این مسئله اقامه کرده و اساساً این مسئله ریشه در توحید دارد و چون اصل توحید شامل توحید در حاکمیت و ولایت بر خلق هم می شود:

**لَهُ الْحُكْمُ وَلَهُ الْأَمْرُ وَهُوَ السُّلْطَانُ وَهُوَ الْحَاكِمُ وَهُوَ الْوَلِيُّ
وَ هُوَ الْعَالِمُ بِمَصَالِحِ عِبَادِهِ لَا أَمْرٌ وَلَا نَهْيٌ لِأَحَدٍ دُونَهُ؛**

«فرمان و دستور از اوست، او پادشاه و فرمانروا و ولی امر است، او آگاه به نیازهای شایسته بندگان می باشد و برای کسی جز او امر و نهی نیست».

در مسئله لزوم عصمت و اعلمیت امام نیز دلایل عقلی و قرآنی و روایی زیادی هست از جمله آنها است این آیه:

**(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ
يُهْدَى)؛^۱**

«آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند».

مرحوم علامه بر مسئله لزوم عصمت نیز، هزار دلیل اقامه کرده است. بر این اصل که زمین بدون حجّت و امام باقی نخواهد ماند علاوه بر آیاتی مثل:

(وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)؛^۱

«و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است».

(وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ)؛^۲

«ما آیات قرآن را یکی پس از دیگری برای آنان آوردیم».

(يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ)؛^۳

« - به یاد آورید - روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می خوانیم!».

اخبار متواتری دلالت دارد که از جمله آنها است همان خبر معروف «کمیل بن زیاد» از امیرالمؤمنین × که در *نهج البلاغه*^۴ و سایر کتاب‌های شیعه زیدیه و امامیه و حتی کتاب‌های معتبر اهل سنت مثل *تذکرة الحفاظ*^۵ ذکر شده است از اینجا معلوم می‌شود - که همه بر این مطلب اتفاق دارند که زمین هرگز از حجّت خالی نخواهد ماند - البته فرق نمی‌کند حجّت ظاهر و آشکار و یا غایب و مستور باشد.

و در *الصواعق المحرقة* و دیگر کتاب‌های اهل سنت از حضرت امام زین العابدین × کلامی نقل کرده‌اند که در آن به مسئله خالی نبودن زمین از امامی از اهل بیت^۶ تصریح شده است.

بر این اصول حتی در دعا‌های ائمه اهل بیت^۶ هم تصریح شده است. در این

۱. رعد، ۷.

۲. قصص، ۵۱.

۳. اسراء، ۷۱.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷ (ج ۴، ص ۳۷).

۵. ذهبی، تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۲.

۶. ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۱۵۲.

گفتمان مهدویت / لقب القائم.....۳۲۷

باره تنها به قسمتی از دعای روز عرفه حضرت امام زین العابدین × اکتفا می‌کنیم، حضرت در آنجا می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَيَّدْتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ بِإِمَامٍ أَقَمْتَهُ عِلْمًا لِعِبَادِكَ،
وَمَنَارًا فِي بِلَادِكَ بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، وَجَعَلْتَهُ الذَّرِيعَةَ إِلَى
رِضْوَانِكَ، وَافْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ، وَحَذَّرْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَأَمَرْتَ بِأَمْتِثَالِ
أَمْرِهِ، وَالْإِنْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ، وَأَلَّا يَنْقَدِمَهُ مُتَقَدِّمًا، وَلَا يَتَأَخَّرَ عَنْهُ
مُتَأَخِّرًا فَهُوَ عِصْمَةُ اللَّائِذِينَ، وَكَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ وَعُرْوَةُ
الْمُتَمَسِّكِينَ، وَبِهَاءِ الْعَالَمِينَ»^۱

«بار خدایا! تو دین خود را در هر زمان و روزگاری به وسیله امام و پیشوایی که او را برای - گمراهان - بندگانت علامت - راهنما - و در شهرهای نشانه - راه حق - برپا داشته‌ای، تأیید و کمک کرده‌ای پس از آنکه پیمان - دوستی - آن امام را به پیمان - به دوستی - خود پیوسته، و او را وسیله خشنودی خود قرار داده‌ای، و طاعت و فرمان‌بری از او را واجب نموده، و از نافرمانی از او برحذر داشته‌ای، و به فرمان‌بری از او، و به کار بستن نهی او امر فرموده‌ای، و به اینکه کسی از او پیشی نگیرد، و از او عقب نماند فرمان داده‌ای، پس او نگه‌دار پناهندگان و پناهگاه اهل ایمان و دستاویز چنگ زندگان، و جمال و نیکویی جهانیان است.»

هرکس در این بخش از دعا دقت کند هم دیدگاه شیعه امامیه را درباره اصل امامت می‌شناسد و هم می‌فهمد که این منزلت و شئون از اول برای ائمه^ه ثابت بوده و کسی چیزی بر آن اضافه ننموده است.

اما این مسئله که «هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، مثل مردن

۱. صحیفه سجادیه، ص ۲۱۸ (دعای ۴۷).

جاهلیت مرده است» این هم یک اصلی است که احادیث معتبری به آن تصریح دارند، احادیث متواتر تقلین و سفینه، همه به این مطلب دلالت دارند.

بر این مطلب - که امامان دوازده نفرند و همه از اهل بیت پیامبرند و یازده نفر آنها از نسل علی و فاطمه، می‌باشند که اوّل آنها امیرالمؤمنین × است و پس از او امام حسن مجتبی × و پس از او سیدالشهدا امام حسین × و بعد از او نه نفر از فرزندان او که نهم از آنها دوازدهمین امام حضرت مهدی × است - در احادیث متواتری تصریح شده است.

بنابراین چون این اصول با ادله محکمی ثابت شده‌اند لذا بزرگانی چون شیخ طوسی، شیخ مفید، ابن بابویه و علامه مجلسی، در مقابل هرکسی که پیش از این بزرگان یا بعد از آنها در این باره سخنی برخلاف گفته یا حدیث نادر و غیرمقبولی را مورد توجه قرار داده است به این اصول تمسک جسته، حرف وی را رد کرده‌اند، چون سند دلیل‌های این اصول به حدی معتبر است که حتی می‌توان ادعا کرد که بعد از اصل توحید و نبوت هیچ اصلی به این اندازه قابل اعتماد نیست.

با این همه، هیچ عالم شیعی معتقد نشده است که قیام قائم بعد از مرگ وی تحقق خواهد یافت و هرکس هم در این زمینه به این احتمالات بی‌اساس متعرض شده است، با توجه به مطالب گفته شده چون آنها کاملاً برخلاف واقعیت‌های علمی هستند، لذا نباید به آنها اعتنا شود چون ارزش علمی ندارند.

بعد از این مقدمه و بیان این نکته حیات حضرت و غیبت طولانی ایشان بر اساس این اصول، ثابت شده است، دیگر جایی برای این روایت که می‌گوید قائم × بعد از رحلت قیام خواهد کرد نمی‌ماند، زیرا این حرف موجب انقطاع رشته امامت و خالی ماندن زمین از وجود امام معصوم و رد اخبار بسیاری که دلالت بر عمر و غیبت طولانی آن حضرت دارد، خواهد شد.

گفتمان مهدویت / لقب القائم.....۳۲۹

گذشته از همه این ایرادها، خبر مذکور از نظر سند غیرمعتبر است و کسی از علما و فقها حتی در یک مسئله فرعی به مانند این خبر استناد ننموده است؛ زیرا یکی از روایت کنندگان آن «موسی بن سعدان حنّاط» است که علمای علم رجال او را تضعیف کرده، خبرش را بی اعتبار می دانند.^۱ او این خبر را از عبدالله بن قاسم حضرمی روایت کرده است که او را «البطل و کذاب» - پهلوان بسیار دروغ گو - لقب داده اند.^۲ او هم از ابوسعید خراسانی روایت کرده است که اگر وجود او را مجهول نشماریم برحسب مصادر رجالی، حال او - که راست گو یا دروغ گو است - روشن نیست.^۳

حال ملاحظه کنید در برابر آن مبانی محکم و صدها حدیث معتبر چگونه می توان به این خبر - که راوی اش قهرمان دروغ پردازی است - اعتماد کرد و برطبق آن نظر داد.

اما وجه به کار بردن لقب قائم برای امام عصر*:

قائم یعنی قیام کننده؛ زیرا حضرت در برابر اوضاع سیاسی و انحرافات دینی و اجتماعی قیام خواهد کرد و عالم را بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده از عدل و داد پر خواهد نمود. به علاوه از آن لقب مسئله قیام به شمشیر و مبارزه مسلحانه نیز استفاده می شود.

باین حال چون قیام مراتب ضعیف و قوی دارد، از اخبار استفاده می شود که همه امامان قائم به امر بوده اند و بر همه آنها به مناسبت مواضعی که داشته اند به کار بردن

۱. نجاشی، رجال، ص ۴۰۴؛ علامه حلی، خلاصه الاقوال، ص ۴۰۶؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص ۵۰ - ۵۱.

۲. نجاشی، رجال، ص ۲۲۶؛ ابن غضائری، الرجال، ص ۷۸؛ علامه حلی، ایضاح الاشتباه، ص ۲۴۱؛ همو، خلاصه الاقوال، ص ۳۷۰؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۳۰۴.

۳. طوسی، رجال، ص ۳۷۰؛ علامه حلی، خلاصه الاقوال، ص ۴۲۱؛ اردبیلی، جامع الرواة، ج ۲، ص ۳۸۸؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۲۲، ص ۱۸۲.

۳۳۰.....امامت و مهدویت / ج ۲

این لقب صحیح و بجا است ولی چون قیام حضرت مهدی × یک قیام جهانی است که همه اوضاع و احوال اجتماعی و فردی و سیاسی و اقتصادی بشر را فرا می‌گیرد و وعده‌های خدا به انبیا و وعده‌های انبیا به مردم را تحقق می‌بخشد، این لقب به‌طور مطلق در حق آن حضرت به کار می‌رود و لذا هر کجا «قائم» بگویند و قرینه‌ای بر اراده شخص دیگر از امامان نباشد از آن، حضرت مهدی × فهمیده می‌شود.

در حدیثی که شیخ صدوق & در کتاب **کمال‌الدین** از حضرت امام محمد تقی × - امام نهم - روایت کرده است که :

«إِنَّ الْإِمَامَ بَعْدِي إِبْنِي عَلِيٍّ...»؛ «امام بعد از من پسر من علی - حضرت علی النقی × - است که امر او امر من، سخن او سخن من و پیروی از او پیروی از من است و امامت بعد از او در پسرش حسن - امام حسن عسکری × - قرار داده شده است. امر او امر پدرش و گفته او گفته پدرش و اطاعت از او اطاعت از پدرش می‌باشد». راوی می‌گوید: بعد حضرت ساکت شدند.

من عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، پس امام بعد از حسن × کیست؟ حضرت نخست تا حدّ زیادی گریه کردند و سپس فرمودند: «پس از حسن پسر او «القائم بالحق المنتظر» است».

گفتم: ای پسر پیامبر، برای چه آن حضرت «قائم» نامیده شده است؟ حضرت فرمودند: «برای اینکه او بعد از آنکه نام و یادش به فراموشی سپرده شود و بیشتر معتقدین به امامت وی از عقیده خود برگردند قیام خواهد کرد».

گفتم: برای چه منتظر نامیده شده است؟

فرمود: «چون برای او غیبتی است که مدّت آن بسیار طولانی است، به‌گونه‌ای که خروج و ظهور او را مؤمنان واقعی انتظار می‌کشند، ولی اهل شکّ و ریب انکار می‌نمایند و نفی‌کنندگان به او استهزا می‌کنند و کسانی که وقت برای آن معین

گفتمان مهدویت / لقب القائم..... ۳۳۱

می‌کنند فراوان می‌گردند و عجله‌کنندگان در آن غیبت، هلاک می‌شوند ولی مسلمین - اهل تسلیم - نجات می‌یابند»^۱.

علامه مجلسی & فرموده‌اند: مقصود از مردن، که در آن روایت ضعیف آمده بود این است که آن حضرت پس از به فراموشی سپرده شدن نام و یادش قیام خواهد کرد.^۲

و شیخ مفید در *ارشاد* روایتی را از حضرت امام صادق[×] نقل می‌کند که در آن می‌فرماید:

«سَمِّيَ بِالْقَائِمِ لِقِيَامِهِ بِالْحَقِّ»^۳؛

«قائم نامیده شده است به خاطر اینکه حق را برپا خواهد کرد».

از بعضی اخبار وجه دیگری که استفاده می‌شود این است که آن حضرت به این لقب از جانب خدا ملقب شده چون در عوالم قبل از این عالم، آن حضرت قائم بودند و نماز می‌خواندند.

درباره نام‌گذاری آن حضرت به لقب «المهدی» نیز وجوه مناسبی ذکر شده است و البته چنان نیست که «القائم» عنوان اصلی و «المهدی» عنوان فرعی باشد. هر دو لقب است و نام‌گذاری با هر کدام از آنها علّتی جداگانه دارد، بلکه می‌توان گفت چون مفهوم مهدی «مَنْ هَدَاهُ اللَّهُ» است یعنی کسی که خدا او را هدایت کرده است، به حسب رتبه باید کسی قائم باشد که خدا او را هدایت کرده باشد.

یعنی قائم باید «مَنْ هَدَاهُ اللَّهُ» باشد اما لازم نیست که همیشه «مَنْ هَدَاهُ اللَّهُ» قائم باشد. اما اعمال و اصلاحات و حرکت و قیام و نهضتی که از مهدی[×] صادر می‌شود،

۱. صدوق، کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۷۸، ب ۳۶، ح ۳؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۰.

۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۰.

۳. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۳.

مثل تشکیل حکومت جهانی متوقف بر قیام و فعلیت یافتن لقب قائم است. این القاب به اصلی و فرعی تقسیم نمی‌شوند و همه از زبان مبارک پیامبر | و ائمه طاهرین[^] شنیده شده‌اند و قدیم و جدید هم ندارند و هریک مفهوم خاص خود را دارد و هرکدام با توجه به جنبه خاصی به کار رفته‌اند، در عبارات گاهی همه این القاب با هم ذکر می‌شوند و گاهی یکی و زمانی هم یک لقب بر لقب دیگر مقدم ذکر می‌شود.

در هر حال اطلاق این القاب بر اساس اوصاف ذاتی و فعلی است که آن حضرت دارای همه آنها است.



دو نوع غیبت

برحسب مضمون روایات موجود غیبت حضرت صاحب الامر[×] به دو صورت واقع شده است در غیبت اولی ارتباط با آن حضرت به وسیله نواب و وکلای ایشان ممکن بوده است ولی با تمام شدن این دوره و شروع غیبت دوم که غیبت تامه است دوره مأموریت وکلا و نواب خاص هم پایان یافته است.

سؤال این است که، آیا تعبیر از این دو غیبت به صغری و کبری از اول رایج بوده است یا این کار در عصرهای بعدی مثل عصر صفویه رواج پیدا کرده است؟

پاسخ:

بحث در مثل این مطالب نباید بحث لفظی باشد، خواه کسی غیبت نخستین را که کوتاه تر و کم تر بوده غیبت صغری و کوچک تر یا غیبت قصری و کوتاه تر بخواند یا غیبت دوم را که مدتش طولانی است، غیبت کبری و بزرگ تر یا غیبت طولی و درازتر بگوید یا با هر لفظ دیگر از این دو غیبت یاد کند، این کار واقع و حقیقت امر را تغییر نمی دهد، در هر حال این دو غیبت واقع شده است. مسئله این است که اصل دو شکل بودن غیبت، حتی قبل از وقوع آن در اصول و کتاب های حدیث مورد تصریح بوده است و نعمانی و دیگران که قبل از پایان غیبت

صغری می‌زیسته‌اند آن را نقل نموده‌اند^۱ و این امر دلیل بر مطرح بودن دو شکل از غیبت است. به‌علاوه با وجود چندین روایت معتبر در این زمینه هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که تعبیر غیبت صغری و کبری ساخته صفویان یا غیر ایشان می‌باشد.

در دوره غیبت صغری اگرچه موقعیت شیعه حساس بوده است، با این حال هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که این همه احادیث که از ائمه^۲ در کتاب‌های چون *الغیبه فضل بن شاذان یا الغیبه نعمانی و کمال‌الدین صدوق* روایت شده است، همه مجعول و بعد از وقوع غیبت ساخت شده‌اند.

اینکه می‌بینیم شیعیان شهرها و نقاط مختلف مراجعه به نوآب می‌نمودند، اینها بدون دلیل این کار را نمی‌کردند، حتماً علایم و دلایلی در دست بوده است که نشان می‌داده که اینها با امام ارتباط دارند. وگرنه محال است که افرادی مانند علی بن بابویه با آن مقام علمی و عظمت فکری از طریق نوآب در پی ارتباط با امام^۳ برآید بی‌آنکه ارتباط آنها برایش مثل روز روشن شده باشد؛ این واقعه خود نشان می‌دهد که آنها دلیل روشنی بر حقیقت نوآب در دست داشته‌اند.

مسئله دیگر این است که اگرچه ابوجعفر عمّری - عثمان بن سعید - و سایر نوآب وسیله اتحاد شیعه بودند و وکالت آنها از امام در همه محافل و مناطق شیعه‌نشین به‌خصوص در مثل شهر قم مورد قبول کامل همه بوده است، ولی این اتحاد به‌خاطر اعتقاد به امامت امام دوازدهم بوده است، این مسئله موجب نفوذ معنوی سفرا شده بود نه اینکه آنها بدون در نظر گرفتن مسئله امامت سبب اتحاد شیعه شده باشند.

اتحاد و اتفاق شیعه در اعتقاد به امامت امام دوازدهم سبب اتحاد آنها در پیروی از نوآب امام^۴ بوده است.

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۱۷۵ - ۱۸۱.

گفتمان مهدویت / دو نوع غیبت..... ۳۳۵

چنان‌که امروزه هم اعتقاد به امامت آن حضرت سبب نفوذ معنوی علما و فقها به‌عنوان نایب عام آن حضرت در دل‌های مؤمنان می‌باشد.

در غیبت صغری تعیین نواب به‌طور مستقیم توسط شخص امام × بوده است و اینکه می‌بینیم بزرگانی در مقابل نواب سر تسلیم فرود می‌آوردند دلیل آن این است که این انتخاب توسط شخص امام × بر اساس شایستگی نواب بوده است و اصل تسلیم همه طبقات و شخصیت‌های علمی و سیاسی دلیل بر این است که رهبری اصلی در دوره غیبت صغری با شخص امام × بوده است.

در اثر وجود شواهد و دلایل قانع‌کننده بوده است که رجال علمی شیعه و شخصیت‌هایی نظیر «ابوسهل نوبختی» و «ابن‌متیل» و «حسن بن جنان صیبی» و دیگر بزرگان شیعه به حقانیت نواب معتقد بوده‌اند.

چنان‌که بعد از درگذشت نایب چهارم - علی بن محمد سمری - نیز این مسئله که دوره غیبت و نیابت خاص نواب به پایان رسیده است مورد پذیرش همه قرار گرفت و اگر کسی ادعای نیابت می‌کرد بر اساس همین اصل او را تکذیب می‌کردند و ضمناً می‌توان گفت که یکی از حکمت‌های مهم غیبت صغری، آشنا کردن شیعه با مسئله غیبت و زمینه‌سازی برای عصر غیبت طولانی بوده است، تا شیعه بتواند در دوره‌ای طولانی بدون حضور ظاهری امام × به حیات خود ادامه دهد و این امتحان بزرگ الهی را با موفقیت پشت سر گذارد.



تولد معجزه آسای امام زمان *

درباره ولادت امام * معجزات و خوارق عاداتی نقل می‌نمایند، اعتبار این معجزات در چه حد و چگونه قابل اثبات است؟ و چرا بعضی تاریخ‌نویسان آنها را نقل نکرده‌اند؟

پاسخ:

۱. اصل ولادت حضرت مهدی * امام دوازدهم - فرزند امام حسن عسکری * - را تاریخ‌نگاران مثل سایر وقایع تاریخی ثبت و ضبط کرده‌اند.
 ۲. درباره برخی معجزات که در ولادت آن حضرت یا سایر رجال از انبیا و اوصیا واقع شده است، اگر منابع تاریخی متداول چیزی به دست نمی‌دهد، این نقص منابع مذکور محسوب می‌شود، چرا که همین تاریخ‌نویسان در بسیاری از موارد به بعضی جوانب تاریخی اشاره کرده‌اند که به لحاظ اهمیت چندان مهم نبوده‌اند، این کم‌توجهی تاریخ‌نگار به بعضی جوانب یک مسئله گاهی ناشی از یک تعصب عقیدتی است، اما این کار به هر دلیلی که باشد به نقل قول‌های دیگران که با استناد به مصادر و مآخذ معتبر، انجام گرفته است ضرر نمی‌رساند.
- تاریخ پیامبران آکنده از معجزه است و ولادت و نشو و نماهای اغلب انبیا غیرعادی بوده است. به‌عنوان مثال: خلقت آدم، ولادت حضرت ابراهیم، تولد اسحاق، موسی، یحیی، عیسی[^] و سخن گفتنش در گهواره همه از جمله حوادث غیرعادی است.
- که اینها همه یک سلسله حوادث تاریخی‌اند، - هر چند فلان مورخ آنها را نقل

گفتمان مهدویت / تولّد معجزه‌آسای امام‌زمان × ۳۳۷

نکرده باشد - از همین قبیل است تفصیل ولادت امام عصر × که از وقایع مسلّم تاریخی است، که ترک نقل آن از سوی تاریخ‌نگارانی که یا مغرض بوده‌اند یا قصدشان اختصار و یا امور دیگر بوده است، به اصل مسئله صدمه نمی‌زند.

آنچه از سوی شیعه به امامان معصوم[^] نسبت داده می‌شود شبیه مطالبی است که در مورد حضرت ابراهیم، اسحاق، اسماعیل، موسی، عیسی و یحیی[^] و... گفته شده است که البتّه همه دارای سند معتبری هم هستند.

وقایع مربوط به ولادت امام دوازدهم × از بیشتر وقایعی که در تاریخ به چشم می‌خورد از نظر سند و مأخذ معتبرتر است.



فلسفه تأخیر ظهور با فراهم بودن شرایط

در طول تاریخ گاهی به شرایط و فرصت‌هایی برمی‌خوریم که گمان می‌رود زمینه ظهور فراهم شده مثلاً استقبال مردم از دین و فداکاری در راه اسلام و بذل جان و شهادت به‌خاطر آن به‌قدری زیاد و با شور و هیجان است که به نظر می‌آید که نه تنها سیصدوسیزده نفر بلکه بیش از هزارها نفر آماده جان‌نثاری در رکاب امام* هستند باوجوداین، سرّ تأخیر ظهور چیست؟

پاسخ:

راجع به فراهم بودن شرایط ظهور امام‌زمان*، اولاً: کسی نمی‌تواند به‌طور یقین اظهار اطلاع کند یعنی بگوید همه شرایط فراهم شده است، زیرا خود این ادّعا احتیاج به علم به جمیع شرایط دارد چون ممکن است احادیث متضمّن بیان همه شرایط نباشند. ثانیاً: بر فرض که شرایط، منحصر در آن موارد باشد که در روایات آمده است، باین‌حال همان‌طور که صدوق* فرموده است واقعاً نمی‌توان مطمئن بود که فرضاً همان سیصدوسیزده نفر اصحاب خاصّ و سایر شرایط موجود شده باشد. چون اگر تمام اوضاع و شرایط برحسب ظاهر حکایت از فراهم بودن زمینه ظهور داشت، بدون اینکه مثلاً وجود افراد خالصی را که بتوانند در شمار سیصدوسیزده نفر از اصحاب حضرت صاحب* باشند انکار کنیم، این ادّعا را

گفتمان مهدویت / فلسفه تأخیر ظهور با فراهم بودن شرایط..... ۳۳۹

هم نمی‌توانیم بکنیم که همه افراد مانند «سلمان» و «ابوذر» و «مقداد» و «رشید هجری» و «اصحاب کربلا» می‌باشند.

در وضعیت کنونی با همه ادعاهایی که در جامعه ما برای بازگشت به اسلام و اسلام‌خواهی مطرح می‌شود و البته باعث افتخار است اما باز هم می‌بینیم احکام الهی را در بسیاری از مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، خیلی‌ها زیر سؤال می‌برند و تا آنجا که بعضی احکام دین را که اختصاص به زمان و یا مکان خاصی ندارد مختصاً به همان عصر پیغمبر می‌دانند به این بهانه از زیر بار تکلیف شانه خالی می‌کنند، با وجود چنین اشخاصی و حوادثی چگونه می‌توانیم بگوییم اوضاع برای ظهور آماده شده است تا چه رسد به اینکه از علت تأخیر سؤال کنیم.

بنابراین در این مسئله سزاوار است تسلیم حکم و اراده خداوند عالم باشیم و فضیلت انتظار ظهور را از دست ندهیم و همان‌گونه که در روایت «علی بن مهزیار» اشاره شده است،^۱ محجوب بودن آن حضرت را به اعمال خود نسبت بدهیم و همیشه یاد آن حضرت را در دل‌هایمان زنده نگه داریم و سعی کنیم از طریق اصلاح اعمال خود زمینه ظهور حضرتش را هرچه بیشتر فراهم کنیم.

۱. طبری امامی، دلائل‌الامامه، ص ۵۳۹ - ۵۴۲؛ ر.ک: مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۳۲۱؛ نگارنده، منتخب‌الاثار، ج ۳، ص ۳۸۹.



مدت زمان غیبت و امتحانات سخت و دشوار

برحسب آنچه که مشهور است در دوره غیبت حضرت مهدی[×] که بسیار طول خواهد کشید امتحانات سخت پیش می‌آید به گونه‌ای که شخص باایمان صبح می‌کند ولی درحالی که کافر شده است به شب وارد می‌شود آیا این گونه امتحانها در زمانهای نزدیک به ظهور است یا در تمام طول مدت غیبت چنین امتحان‌هایی جریان دارد؟

پاسخ:

برطبق اصول اسلامی، دنیا محل امتحان و آزمایش است و مردم در هر واقعه‌ای که برایشان پیش می‌آید در حال امتحان هستند. در حال جوانی، یا پیری، در توانگری، در نیازمندی، در تندرستی، در بیماری، در قدرت، در ریاست، چه در زمان حضور امام[×] یا در دوره غیبت آن حضرت باشند فرق نمی‌کند، همیشه در حال امتحان‌اند.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

(أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ)^۱

۱. عنکبوت، ۲.

گفتمان مهدویت / مدت زمان غیبت و امتحانات سخت و دشوار..... ۳۴۱

«آیا مردم گمان کردند همین که بگویند، ایمان آورده‌ایم، به حال خود

رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟!».

چنان‌که می‌دانیم در زمان خود پیغمبر| در عین حال که همه برنامه‌ها و رویدادها امتحان بود، گاهی امتحان‌های شدیدی پیش آمد که جز عده‌ای اندک از عهده آن سالم بیرون نمی‌آمدند، مثلاً در جنگ‌ها غیر از افرادی چون علی بن ابی‌طالب × و ابودجانه و.... در جهاد و دفاع از اسلام و پیغمبر نمی‌توانستند زیاد مقاومت کنند؛ چون در آزمایش‌های سخت تعداد معدودی توان پایداری دارند چه بسا افرادی که از ترس فرار می‌کردند. نقل شده است که در یکی از جنگ‌ها عثمان از صحنه جنگ گریخت و بعد از سه روز برگشت،^۱ یا پس از رحلت پیغمبر| آن امتحان سخت پیش آمد که سه یا هفت نفر بیشتر نتوانستند از عهده آن سالم بیرون بیایند و در خطی که پیغمبر| معین کرده بودند ثابت‌قدم بمانند^۲ بعدها هم این قبیل امتحانات ادامه یافت و همچنان ادامه خواهد داشت تا به قول قرآن:

(لَيَمِيزُ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ)؛^۳

«(اینها همه) به‌خاطر آن است که خداوند - می‌خواهد - ناپاک را از

پاک جدا سازد».

این امتحان‌ها حکمت و فوائد بسیاری دارد که از جمله آنها است آماده شدن طبع افراد جهان و جامعه برای آن ظهور باشکوه که در آن مؤمنان ثابت‌قدم و

۱. مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۸۴؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۱؛ اربلی، کشف‌الغمه، ج ۱، ص ۱۹۳؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۸۴.

۲. مفید، الاختصاص، ص ۶، ۱۰؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۸، ۵۱؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۵۹؛ ج ۳۴، ص ۲۷۴.

۳. انفال، ۳۷.

۳۴۲..... امامت و مهدویت / ج ۲

پایدار از سایر افراد تمییز داده خواهد شد. حفظ ایمان در دوره غیبت حضرت صاحب الامر × همراه با تحمل سختی‌های بسیار شدید امکان‌پذیر است و از این مدرسه و مکتب امتحان البتّه میلیون‌ها نفر با افتخار و سربلندی بیرون می‌آیند یعنی از طریق صبر و شکیبایی و استقامت بر مشکلات پیروز شده دین و ایمان و شرف خود را حفظ می‌نمایند.

برحسب مضمون بعضی از روایات در این دوره حفظ دین از نگاه داشتن آتش در کف دست دشوارتر خواهد شد و ظلم و ستم و فساد و فحشا شیوع پیدا می‌کند و ارزش‌ها، ضد ارزش‌ها، ضد ارزش‌ها، ارزش محسوب می‌گردد، گناهان افتخار و هنر شمرده می‌شود، دوستان شخص او را به گناه ترغیب و تشویق می‌نمایند و از اینکه با اهل ظلم و گناه و فساد هماهنگی نکرده او را سرزنش می‌کنند.

زن‌ها در کارهای مخصوص به مردها وارد می‌شوند. جنگ‌ها و بلاهای طبیعی زیادی پیش می‌آید. در روایت جابر انصاری که درباره تفسیر آیه:

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)؛^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید

پیامبر خدا و اولو الامر - اوصیای پیامبر - را».

وارد شده است حضرت پیغمبر اکرم | از خلفا و جانشینان خود از حضرت علی × تا حضرت مهدی × خبر می‌دهد و همه را یک به یک اسم می‌برد و فتح شرق و غرق جهان را به دست مبارک حضرت مهدی × به مردم مژده می‌دهد و در ضمن می‌فرماید:

«ذَلِكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَأَوْلِيَانِهِ غَيْبَةً لَا يَنْبُتُ فِيهَا عَلِيٌّ

گفتمان مهدویت / مدت زمان غیبت و امتحانات سخت و دشوار..... ۳۴۳

الْقَوْلُ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ امْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ؛^۱

«او کسی است که از شیعیان و دوستانش پنهان می‌شود آن‌گونه که بر ایمان به امامت او پایدار نمی‌ماند مگر کسی که خداوند قلب او را به ایمان داشتن امتحان نموده باشد».

و امیرالمؤمنین * در **نهج البلاغه** نیز از این شداید و آزمایش‌ها خبر داده‌اند و از جمله می‌فرمایند:

«مَا أَطْوَلَ هَذَا الْعَنَاءَ وَأَبْعَدَ هَذَا الرَّجَاءَ»؛^۲

«چه طولانی است این رنج و محنت و چه دور است این امید و آرزو!».

و حتی در حدیثی دیگر وارد شده است که:

«إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً أُمْتَمَسِكَ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْخَارِطِ

لِلْقِتَادِ»؛^۳

«همانا برای صاحب این امر غیبتی است، که کسی که به دین او چنگ بزند، مانند کسی است که با دست خود برگ‌های درخت خاردار قتاد را می‌کند».

پس همان‌گونه که از روایات استفاده می‌شود تمام مدت غیبت دوره امتحان و آزمایش است که البته نوع آن آزمایش‌ها در زمان و مکان‌های مختلف متفاوت است، باید مؤمن در این دوره در التزام به احکام دین و تلاش برای اعتلای کلمه

۱. صدوق، کمال‌الدین، ص ۲۵۳؛ خزاز قمی، کفایة الاثر، ص ۵۴؛ طبرسی، اعلام‌الوری، ج ۲، ص ۱۸۲؛ اربلی، کشف‌الغمه، ج ۳، ص ۳۱۵.
۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۷ (ج ۲، ص ۱۲۶).
۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۵؛ صدوق، کمال‌الدین، ص ۳۴۶؛ نعمانی، الغیبه، ص ۱۷۳؛ طوسی، الغیبه، ص ۴۵۵؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۱.

.....۳۴۴.....امامت و مهدویت / ج ۲

اسلام و عزت مسلمین و دفع نفوذ و سلطه فرهنگی و سیاسی بیگانگان ثبات قدم داشته باشد و با تمام اوضاع و احوال منفی و غیرمساعد در حال مبارزه و جهاد باشد و به پیروزی اسلام و مسلمین و نصرت خدا امیدوار باشد و در مقابل قدرت کفار و ایادی آنها خود را نبازد و به اخلاق و رفتار غلط آنها گرایش پیدا نکند و درضمن یقین داشته باشد که وعده‌های خدا و پیغمبر خدا حق است، و بالاخره اسلام پیروز و عالم‌گیر خواهد شد و در نتیجه آن عدل و داد جهان را پر خواهد کرد.



قاعده لطف و امامت امام غایب

آیا قاعده لطف مستفاد از احادیث و روایات اهل بیت^ع است یا از ارتباط شیعه با معتزله این قاعده در کلام شیعه پیدا شده است؟ و نحوه تطبیق این قاعده با وجود امام غایب به چه بیانی است؟

پاسخ:

از آنجا که درباره اصل امامت، شیعه ادله زیادی به غیر از قاعده لطف در دست دارد با وجود آن دلائل اگر به قاعده لطف هم تمسک شود این کار به منظور تأیید ادله است.

اما ارتباط شیعه با معتزله که گاهی در مقابل اشاعره به آنها عدلیه گفته می شود باید معلوم باشد که معتزله - فرقه ای است از اشاعره که بعد از شیعه پیدا شده، منشعب شده است - گرچه با شیعه در بعضی از عقاید و مسائل کلامی موافقت کردند، ولی این دلیل بر تأثیر آنها در مذهب شیعه نیست، بلکه به عکس این دلیل بر تأثیرپذیری آنها از عقاید شیعه است، چون اشاعره فرقه ای هستند که بعدها پیدا شده اند. به علاوه همان طور که گفته شد عقاید شیعه همه از عقل و قرآن مجید و احادیث اهل بیت عترت^ع گرفته شده است؛ قاعده لطف نیز، از خود شیعه و برگرفته از همان مأخذ و مصادر است.

در حدیث است که جابر، فایده وجود امام غایب و چگونگی

استفاده از وجود او را در زمان غیبت از رسول خدا|| سؤال کرد
حضرت در جواب فرمودند:

«إِي وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوءَةِ ! إِنَّهُمْ يُنْتَفِعُونَ بِهِ وَيَسْتَضِيئُونَ
بُنُورِ وَلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَإِنْ جَلَّتْهَا
السَّحَابُ»؛^۱

«آری! قسم به خدایی که مرا به پیامبری برانگیخت مردم از او بهره
می‌برند و از نور ولایتش در زمان غیبت او کسب روشنایی می‌کنند،
همان‌گونه که از خورشید بهره می‌برند، گرچه ابر آن را بپوشاند».

نفی کلی لطف بودن وجود امام غایب از شخص عاقل که از امور غیبی بی‌اطلاع
است صحیح نیست، پس از ثبوت اصل امامت و غیبت او یقین به وجود لطف و ترتب
فایده بر وجود او حتمی است؛ زیرا نصب امامی که مکلف به غیبت باشد اگر لطف به
بندگان نباشد لغو و بی‌فایده است و خداوند از کار لغو و بی‌فایده منزّه است. پس نصب
امام غایب از سوی خدا قطعاً لطف است.

بلی اگر بخواهیم با قاعده لطف هم لزوم نصب امام و هم امامت شخص
غایب را ثابت کنیم این اشکال پیش می‌آید که باید اول لطف بودن امام غایب
معلوم باشد وگرنه با جهل به لطف بودن آن، امامت او ثابت نخواهد شد.
درحالی که با قاعده لطف لزوم نصب امام را ثابت می‌نماییم و با دلایل محکم
دیگر امامت امام غایب را، و با انضمام این دو دلیل به این مطلب که از خدا
کاری که عبث باشد صادر نمی‌شود، لطف بودن امامت امام غایب ثابت

۱. صدوق، کمال‌الدین، ص ۲۵۳؛ طبرسی، اعلام‌الوری، ج ۲، ص ۱۸۲؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۶،
ص ۲۵۰؛ ج ۵۲، ص ۹۳.

گفتمان مهدویت / قاعده لطف و امامت امام غایب..... ۳۴۷
می شود و سخن محقق طوسی که می فرماید: «وَجُودُهُ لُطْفٌ وَتَصَرُّفُهُ لُطْفٌ
أَخْرُ وَعَدَمُهُ مِنَّا» مبتنی بر این اصل است که وجود امام مطلقاً لطف است،
خواه در ظاهر باشد یا غایب شود. و این یک اصلی است که برحسب فرمایش
حضرت امیرالمؤمنین × که می فرمایند:

«لِنَلَّا تَبَطَّلَ حُجُجَ اللَّهِ وَبَيَّنَّا تَهُ»؛^۱

حجّت‌ها و نشانه‌های خدا با وجود امام، چه ظاهر باشد یا پنهان، حفظ
می شود، ثابت شده است.

شایان ذکر است که اگر اشکال نبود لطف نسبت به امام غایب وارد باشد
نسبت به امامی که غایب نیست ولی متمکن از تصرف در امور هم نمی باشد
جاری است و امامت او نیز به همان علتی که امامت امام غایب، بدون لطف
محسوب می شود بی لطف خواهد بود. درحالی که در امام حاضری که قادر به
تصرف در شئون و اعمال مربوط به امامت نیست، این اشکال مطرح نشده است.
همان گونه که در مورد پیامبری که در اثر شرایطی متمکن از هدایت نباشد یا
هدایت هایش مؤثر واقع نشود و یا در مورد پیامبری که بعثتش عمومی باشد ولی
معاندان و مخالفان مانع از رسیدن دعوتش به همگان شوند، این اشکال نشده و
لطف بودن اصل رسالت او مورد انکار قرار نمی گیرد.

ممکن است به همین بیان دلیل عقلی بر امامت امام غایب × اقامه نمود که
نصب امام و تعیین او از جانب خدا لطف است و لطف هم بر خدا واجب است.
بنابراین خداوند بعد از حضرت امام حسن عسکری × شخصی را به امامت
منسوب کرده است و آن غیر از امام غایب فرزند او نخواهد بود. چون دیگران

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷ (ج ۴، ص ۳۷)؛ صدوق، الخصال، ص ۱۸۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۸.

.....۳۴۸.....امامت و مهدویت / ج ۲

که ادّعی امامت کرده‌اند عدم صلاحیّت و بطلان ادّعیشان ثابت شده در حال حاضر هم کسی چنین ادّعی ندارد. پس یا خدا از لطف نسبت به بندگان خود در عصر غیبت دریغ نموده که این خلاف حکمت حقّ است و یا اینکه از باب لطف تعیین امام نموده است که در این صورت او غیر از امام دوازدهم کس دیگری نیست.



مسئله بداء و حدیث ابی حمزه

روایتی به وسیله ابی حمزه ثمالی از حضرت امام باقر[×] نقل شده است که بر طبق آن حضرت امیرالمؤمنین[×] فرموده‌اند پس از سال هفتاد گشایش پیش خواهد آمد، ولی به سبب شهادت حضرت امام حسین[×] این مسئله تا سال صد و چهل به تأخیر افتاد و سپس چون شیعیان رازداری نکردند خداوند باز آن را به تأخیر انداخت به گونه‌ای که وقتی را برای آن در نزد امامان قرار نداد.

توضیح دهید این حدیث با احادیث بسیار دیگر که دلالت دارند فرج موعود بعد از مدّت‌های طولانی به دنبال وقوع حوادث و وقایع بزرگ واقع خواهد شد، چگونه قابل تفسیر است؟ و آیا وقوع بداء که از این خبر استفاده می‌شود موجب این توهم نمی‌شود که چیزی بر خدا - العیاذ بالله - پس از آنکه معلوم نبوده است، معلوم شده است؟ در هر حال تفسیر صحیح آن چیست؟

پاسخ:

اولاً: این خبر از نظر سند ایراد دارد زیرا بر حسب کتاب‌های رجال ابو حمزه ثمالی از طبقه چهارم محدّثین نبوده است وفات او در سال ۱۵۰ هجری قمری واقع شده و حسن بن محبوب که طبق سند، این خبر را از ابی حمزه روایت کرده است از طبقه ششم است که در هفتاد و پنج سالگی - در سال ۲۲۴ هجری قمری -

۳۵۰.....امامت و مهدویت / ج ۲

در گذشته است. بنابراین حسن بن محبوب در سال وفات ابی حمزه یک سال بیشتر نداشته، باین حال روایت او از ابی حمزه اصلاً امکان ندارد و حتماً شخص دیگری بین او و ابوحمزه واسطه بوده که چون معلوم نیست او چه کسی بوده است، نمی‌توانیم این حدیث را معتبر بدانیم و به‌علاوه خبر واحد اگرچه صحیح باشد در اصول اعتقادی نمی‌تواند حجت باشد تا چه رسد به آنکه سندش هم مجهول باشد.

ثانیاً: باوجود احادیث بسیار معتبری که همه باصراحت دلالت دارند که ظهور حضرت مهدی* و حکومت عدل صالحان به این زودی‌ها صورت نخواهد گرفت و تا ظهور آن حضرت باید منتظر تحولات شگرف و حوادث خطیر در طیّ زمان‌های بسیار طولانی بود، باین حال چگونه می‌توان به یک خبر واحد معجول در برابر آن همه احادیث اعتماد نمود؟ به‌علاوه از حضرت امیرالمؤمنین* خطبه‌ها و روایات زیادی نقل شده است که در آنها هم به طول مدّتی که باید در طیّ آن به انتظار این ظهور بود، اشاره شده است و هم از پیشامدهای بزرگ و امتحانات شدید مؤمنان خبر داده شده است. باوجوداین چطور ممکن است گفته شود خبر واحد مجهولی که می‌گوید آن حضرت وقت ظهور را سال هفتاد معین کرده است، صحیح است؟

دیگر اینکه تغییر در تقدیرات الهی امری ممکن است ولی این بدان معنا نیست که خداوند متعال در ابتدا نسبت به امور بی‌اطلاع است سپس به آنها علم پیدا می‌کند. چنین عقیده‌ای از نظر شیعه باطل است، چون همه شیعیان خدا را از جهل و اینکه امری بر او بعد از خفا آشکار گردد منزّه و مبراً می‌دانند. «بداء» به مفهومی که شیعه به آن عقیده دارد یک اصل قرآنی و اسلامی است و بخش مهمی از مسائل الهیّات و همچنین مسائل نبوّت بر آن مبتنی است.

گفتمان مهدویت / مسئله بداء و حدیث ابی حمزه ۳۵۱

از جمله آیات مربوطه به «بداء» عبارتند از :

(وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)؛^۱

«و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم، ولی - آنها حق را - تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.»

(ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ)؛^۲

«فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده است.»

(وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ)؛^۳

«پروردگار شما گفته است مرا بخوانید تا - دعای - شما را بپذیرم.»

(اسْتَعْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا)؛^۴

«از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است تا باران‌های پربرکت آسمان را پی‌درپی بر شما فرستد.»

(وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ)؛^۵

«و ما با موسی، سی شب وعده گذاشتیم سپس آن را با ده شب دیگر تکمیل نمودیم.»

۱. اعراف، ۹۶.

۲. سوره، ۴۱.

۳. غافر، ۶۰.

۴. نوح، ۱۰-۱۱.

۵. اعراف، ۱۴۲.

**(فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا
كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى
حِينٍ)؛^۱**

«چرا هیچ‌یک از شهرها و آبادی‌ها ایمان نیاوردند که - ایمانشان به موقع باشد و - به حالشان مفید افتد مگر قوم یونس هنگامی که آنها ایمان آوردند عذاب رسواکننده را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم و تا مدت معینی - پایان زندگی و اجلشان - آنها را بهره‌مند ساختیم».

(لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ)؛^۲

«اگر شکرگزاری کنید - نعمت خود را - بر شما خواهیم افزود».

(وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ)؛^۳

«و هرکس تقوای الهی پیشه کند خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد».

**(ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا
بِأَنْفُسِهِمْ)؛^۴**

«این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی‌دهد، جز آنکه آنها خودشان را تغییر دهند».

بدائی که شیعه ضمن اعتقاد به علم و قدرت مطلق الهی بدان معتقد است، معنایی است که از این قبیل آیات استفاده می‌شود، مثلاً در آنها گفته

۱. یونس، ۹۸.

۲. ابراهیم، ۷.

۳. طلاق، ۲ - ۳.

۴. انفال، ۵۳.

گفتمان مهدویت / مسئله بداء و حدیث ابی حمزه ۳۵۳

می شود: شکر موجب زیاد شدن نعمت از جانب خدا می شود؛ خدا به واسطه تقوا فرد پرهیزکار را از سختی‌ها رها می سازد و او را از راهی که گمان نمی برد روزی می دهد؛ به وسیله دعا حاجت‌ها را برمی آورد؛ به خاطر توبه و ایمان، عذاب را از افراد دور می سازد و به جهت سوءاستفاده از نعمت‌ها، آنها را از بندگان باز می ستاند.

البته احادیث فراوانی که از طریق شیعه و سنی رسیده است و همین‌طور حکایات بسیاری که در متون اصیل اسلامی نقل شده است بر این معانی دلالت دارند. اصولاً اگر «بداء» واقعیت نداشته باشد بسیاری از برنامه‌های دینی مثل دعا، توکل، توبه، صدقه، صلۀ رحم، شکر، استغفار، موعظه، بشارت، انذار و تزکیه توجیه پذیر نخواهند بود. «بداء» یعنی ایمان به تأثیر این امور در حیات انسان.

چه ما بتوانیم با توجه به علم مطلق خدا و احاطه او به همه امور، «بداء» را تفسیر کنیم یا در فهم سرّ و حقیقت آن درمانیم، به هر حال باید برطبق مفاد آیات بسیار قرآن و احادیث متواتر به مسئله «بداء» معتقد باشیم.

چرا که گاهی باینکه همه علل و زمینه‌های تحقق یک امر فراهم می شود، درعین حال علل دیگری باعث سلب تأثیر آنها و در نتیجه مانع وقوع امر مزبور می شوند؛ در چنین شرایطی هم ثبوت و تحقق آن عوامل، و هم تداوم آنها، و هم موانع تأثیر آنها، همه به تقدیر الهی با نظم و ترتیبی که او مقرر کرده است، در «امّ الكتاب» محفوظاند. این امور اگرچه به افعال اختیاری بشر هم ارتباط پیدا می کنند به اراده خدا و تقدیر او واقع می شوند یعنی نه جبری در کار است و نه تفویضی، بلکه یک حقیقتی ما بین این دو تا است:

«لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ»^۱

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۶۰؛ صدوق، التوحید، ص ۲۰۶؛ همو، الاعتقادات، ص ۲۹؛ فتال نیشابوری،

به‌عنوان مثال خداوند مقدر فرموده است که آتش بسوزاند و یا هر مخلوقی در مسیر خاص خود رشد پیدا کند، ولی اگر مانعی پیش آمد آن امر تحقق نمی‌یابد. البته باید توجه داشت که موجبات اثبات حوادث در شرایط وجود موانع تحقق آنها در موارد مادی، «بداء» خوانده نمی‌شود. تنها در مواردی که اموری نظیر صدقه و صلح رحم و دعا در پیدایش و یا عدم پیدایش امری دخالت داشته باشند به‌گونه‌ای که بشر وجود یا عدم آن را از نظر علل ظاهری قطعی بدانند، در این موارد خلاف آن را «بداء» می‌گویند. درحالی‌که به‌ظاهر این مورد دوم با اول چندان فرقی ندارد جز اینکه موضوع محو و اثبات در مسئله اول در امور محسوس است و برای بیشتر یا همه افراد قابل درک می‌باشد. ولی در مسئله دوم در امور غیر محسوس است، لذا بیشتر یا اغلب افراد از درک آن عاجزند، نوع دوم بر وجود و تأثیر عالم غیب و وجود خدا بیشتر دلالت می‌کند، هرچند همه امور از اوست.

خلاصه مفهوم «بداء» همان مفهومی است که از این آیه قرآن که در ضمن آن خدای متعال عقیده باطل یهود را رد می‌فرماید، به‌خوبی استفاده می‌شود:

(وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ

يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ)؛^۱

«و یهود گفتند: دست خدا - با زنجیر - بسته است. دست‌هایشان بسته

باد! و به‌خاطر این سخن، از رحمت - الهی - دور شوند! بلکه هر دو

دست - قدرت - او، گشاده است، هرگونه بخواهد می‌بخشد!».

پس «بداء» به معنای صحیح آن، نفی این اعتقاد نادرست یهود است که

روضه‌الواعظین، ص ۳۸؛ ابن‌فهد حلی، عدة‌الداعی، ص ۳۰۵؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۳۹ - ۲۴۰؛ ج ۴، ص ۱۹۷.
۱. مائده، ۶۴.

گفتمان مهدویت / مسئله بداء و حدیث ابی حمزه.....۳۵۵
می گوید: دست خدا از تصرف در امور بسته است؛ به عبارت دیگر «بداء» معنایش باز بودن دست خدا و محدود نبودن قدرت مطلق اوست، بدون اینکه این امر با علم مطلق او منافات داشته باشد.

یا به تعبیر دیگر، حقیقت «بداء» به معنای صحیح آن به گونه ای که هم با علم مطلق خدا هماهنگی داشته باشد، هم با منزه بودن ذات باری از هرگونه جهل مطابقت نماید و هم موافق با نظر نادرست یهود و سایر منکران مسئله «بداء» که قدرت حق را محدود می دانند، نباشد، باید به این نحو توصیف شود که برطبق مقدرات الهی اشیا هر یک دارای آثار خاصی می باشند که کارها برطبق آن آثار، به مقتضای قضای الهی وجود پیدا می کنند.

به عبارت دیگر، تقدیر الهی این است که مثلاً آتش خاصیت سوزندان داشته باشد، ولی فعلیت این خاصیت - تحقق آن - به قضای الهی است و از طرف دیگر یک سلسله اسباب غیبی مانند توکل و صدقه و دعا - که امور غیرعادی مادی اند - داریم که هرکدام اثر خاصی دارند. در مرحله عمل هر یک از آن علل مادی و معنوی - ظاهری و غیبی - که قوی تر باشد در تحقق امور مؤثر واقع می شود و مقتضای آن وجود پیدا می کند؛ مثلاً در بسیاری از موارد علی رغم وجود موانع صله رحم که به عنوان یک عامل طول عمر مقدر شده است بر همه عوامل دیگر پیروز می شود و در نتیجه عمر فرد طولانی می گردد؛ لذا در روایت وارد شده است:

«صَلَةُ الرَّحِمِ تَزِيدُ فِي الْعُمُرِ وَتَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ»^۱

«صله رحم عمر را طولانی، و مرگ بد و سخت را دور می کند».

خلاصه حقیقت «بداء» این است که اسباب و مقتضیات منحصر در اسباب

۱. حلوانی، نزهة الناظر، ص ۱۳؛ دیلمی، اعلام الدین، ص ۲۹۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۲.

مادّی نیست، بلکه در کنار اسباب مادّی یک سلسله اسباب غیرمادّی نیز برحسب تقدیر الهی در کارند.

بر این اساس باید هم به اسباب غیبی ایمان داشت و هم به اراده الهی و اینکه **(كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ)**^۱ و استمرار تدبیر و تصرف او در رزق و شفا و هدایت و... بدون خواست خداوند تأثیر ندارد، هرچند ما نتوانیم تفصیلات این شئون الهی و ارتباط آنها را با یکدیگر درک کنیم.

ممکن است مراد از محو در «بداء»، محو این تقدیرات به تقدیرات دیگر باشد. مثل محو اثر بیماری و شفا به دوا یا دعا که به خواست خدا انجام می‌گیرد. همان تقدیر و تأثیر بیماری نیز به مشیّت الهی است، همان‌گونه که در اسباب و مسببات مادّی و ظاهری می‌بینیم که فلان عامل از سقوط انسان در دریا یا از بلندی یا وقوع یک حادثه و تصادف مانع شد. گاهی هم این تحول با تأثیر اسباب غیبی محو یا اثبات می‌شود.

ممکن است مراد این باشد که تقدیرات حتمی نیستند تنها به واسطه خواست خداوند است که این تقدیرات محو یا اثبات می‌شوند و بدون آن هیچ تقدیری به نتیجه نمی‌رسد و مراد از **(وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ)**^۲ هم این است که همه روابط و تقدیرات در ام‌الکتاب است یا اینکه آنچه تحقق می‌پذیرد خلاف آن وجود پیدا نمی‌کند همه در ام‌الکتاب است.

در هر صورت، «بداء» یک معنای معقول و منطقی دارد و چنان نیست که گفته شود به معنای ظهور امر مخفی و مجهول بر خدا است. مقصود از بیان مسئله «بداء» به هریک از تفاسیری که بیان شد این است که بشر از طریق درک این

۱. الرحمن، ۲۹. «و او هر روز در کاری است».

۲. رعد، ۳۹. «و اصل کتاب نزد اوست».

گفتمان مهدویت / مسئله بداء و حدیث ابی حمزه.....۳۵۷

واقعیات توجهش نسبت به خدا بیشتر شود و درهیچ حالی خدا را فراموش ننماید، در همه امور تکیه و اعتمادش تنها به اسباب ظاهری و عادی نباشد و با فراهم شدن آن اسباب باز هم خود را به عنایت فعلی خدا محتاج بداند و اگر اسباب مادی را فراهم ندید، باز هم ناامید نشود چه بسا خداوند از طرق دیگر زمینه فعل را فراهم کند.

خلاصه مثل یهود، خدا را دست بسته نداند و به این حقیقت بزرگ توحیدی معتقد باشد که :

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛^۱

«بگو: بارالها! مالک حکومت‌ها تویی؛ به هرکس بخواهی، حکومت می‌بخشی؛ و از هرکس بخواهی، حکومت را می‌گیری؛ هرکس را بخواهی، عزت می‌دهی؛ و هرکه را بخواهی خوار می‌کنی. تمام خوبی‌ها به دست توست؛ تو بر هر چیزی قادری.»

اصولاً بدون چنین اعتقادی تربیت انسان و سیر او در عوالم معرفت و ترقی واقعی و عروج به مقامات ملکوتی میسر نخواهد بود و این واقعیتی است که در فطرت انسان هم زمینه دارد و حتی اگر با زبان هم مسئله «بداء» را منکر شود به کمک وجدان خود به آن اعتراف می‌کند، لذا در پیشامدهای خطرناک خدا را برای دفع آنها فرا می‌خواند و به اسمای حسنی او مثل الرزاق و الشافی و الکافی و الحافظ و... که همه با اعتقاد به مسئله «بداء» مفهوم پیدا می‌کنند، متوسل می‌شود.

و چنان که در قرآن کریم می فرماید:

(قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمْ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ)؛^۱

«بگو: به من خبر دهید اگر عذاب پروردگار به سراغ شما آید، یا رستاخیز برپا شود، آیا - برای حل مشکلات خود - غیر خدا را می خوانید اگر راست می گویند؟ - نه - بلکه تنها او را می خوانید».

بر اساس این اهمیتی که اعتقاد به بداء در پرستش خدا و توجه به او دارد، در روایات شیعه وارد شده است:

«مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِثْلَ الْبَدَاءِ»؛^۲

«خداوند به چیزی نظیر اعتقاد به بداء مورد پرستش واقع نشده است».

خلاصه بحث این است که مسئله «بداء» به هر تفسیری معنا شود با علم مطلق الهی منافات ندارد. یعنی او همان طور که «بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» است «بِكُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» است. در مسئله بداء دو شبهه مطرح شده است:

شبهه اول: از طرف قائلین به جبر است که می گویند وقتی علم خدا به چیزی تعلق گرفت تخلف علم از معلوم ناممکن است. بنابراین اگر مفاد **(كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ)**^۳ این باشد که هر روز و در هر آن به هر چه علم او تعلق پیدا کند آن واقع می شود، بنابراین خلق می کند و روزی می دهد و منع می کند، همه افعال از اوست، خارج از محدوده علم او چیزی تحقق نمی یابد، و بلکه خارج از این محدوده صدور فعلی جایز و ممکن نخواهد بود. چنان که تحقق افعالی که علم او به صدور

۱. انعام، ۴۰ - ۴۱.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۴۶؛ صدوق، التوحید، ص ۳۳۲؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴، ص ۱۰۷؛ حویزی، نورالثقلین، ج ۲، ص ۵۱۶.

۳. الرحمن، ۲۹. «و او هر روز در کاری است».

گفتمان مهدویت / مسئله بداء و حدیث ابی حمزه..... ۳۵۹

آنها تعلق گرفته است واجب خواهد بود. زیرا صادر نشدن آن افعال مستلزم جهل او خواهد بود، درحالی که ذات باری از همه انواع جهل و یا عیب و نقص منزّه است. از اینجا شبهه مجبور بودن خدا و حتّیٰ بندگان خدا را مطرح می کنند.

البته این شبهه از طریق مراجعه به وجدان مردود می شود، چرا که هرکس به گونه ای روشن و آشکار در کارها خود را مختار می بیند و این در واقع یک نوع شبهه در بدیهیات است، مثل این است که کسی در سوزاندن آتش یا گرم کردن آن تردید کند.

پاسخ دیگر از این شبهه آن است که اولاً: این شبهه به فرض که وارد باشد مسئله «بداء» و محو و اثبات را ردّ نمی کند، زیرا با اعتقاد به جبر و عدم اختیار، محو و اثبات هم که از جمله افعال الهی است در نهایت امر مانند سایر افعال به جبر یا اختیار واقع می شود.

به عبارت دیگر، قائل به جبر با این شبهه نمی تواند محو و اثبات را نفی نماید، فقط می تواند بگوید محو و اثبات که هر دو از افعال الهی است حتمی الصدور است.

ثانیاً: جواب صحیح اصل شبهه این است که محو و اثبات هر دو از افعال اختیاری الهی است و مثل سایر افعال از او با اختیار صادر می شوند و «علم خدا به صدور آن به اختیار» نمی تواند منافاتی با اختیاری بودن آن داشته باشد؛ زیرا مفهومش لزوم تأثیر علم در معلوم است و این محال است و همین طور نسبت به افعال بندگان نیز خدا عالم به صدور اختیاری آنها از بندگان است و چنین علمی اختیار بنده را نفی نمی کند و گویا حکیم و محقق طوسی آنجا که در پاسخ به خیام فرموده است:

علم ازلی علّت نزد عقلا ز غایت
عصیان گفتن جهل بود

به این جواب اشاره دارد که علم به وقوع و صدور افعال از افراد مختار به

اختیاری بودن آنها آسیبی نمی‌رساند.

شبهه دوم: این است که اختیار انبیا و اولیا از امور غیبی آینده به‌خصوص اخبار حضرت رسول خدا^۱ و ائمه طاهرين^۲ با امکان «بداء» در آنها چگونه قابل تفسیر و توجیه است، یعنی آنان چگونه از این همه وقایع بدون ملاحظه اینکه شاید در خبری که می‌دهند، «بداء» واقع شود به‌طور جزم خبر داده‌اند؟

جواب: امکان وقوع «بداء» و وقوع آن در بعضی موارد، به معنای وقوع آن در همه موارد نیست. بنابراین خبر غیبی آن بزرگواران - که علمشان از علم خدا و تعلیم و الهام او نشئت می‌گیرد - به واقع نشدن «بداء» دلالت دارد و با امکان وقوع «بداء» منافاتی ندارد.

اگر شبهه این‌گونه طرح شود که برحسب بعضی از روایات در مواردی خبرهای انبیا و ائمه^۳ وقوع نیافته و علت آن را وقوع «بداء» یا اموری دیگر ذکر کرده‌اند و این امر مستلزم اخبار از خلاف واقع و متهم شدن به کذب و موجب وهن مقام نبوت و ولایت می‌شود.

به‌علاوه شخص نبی یا ولی که از آن خبر می‌دهد یا عالم به وقوع «بداء» است یا عالم نیست. در صورت اولی بدیهی است خبر از وقوع امری که واقع نمی‌شود با علم خبردهنده از وقوع نیافتن آن کذب است و مقام انبیا منزّه از آن است.

در صورت دوم نیز با احتمال وقوع «بداء» خبر جزمی از امری که وقوع یافتن یا نیافتن آن به‌سبب احتمال «بداء» محتمل است اگر کذب نباشد برای صاحب مقام نبوت و امامت چندان موجه نیست.

پاسخ: اولاً: برحسب اخبار معتبر آنچه خداوند از علوم و آگاهی به امور غیبی به نبی و ولی عطا می‌کند و آنها را مأمور اخبار از آنها می‌نماید از امور حتمیه است که «بداء» در آنها نیست. مثلاً در خبر پیامبر از قتل عمّار به دست گروه

گفتمان مهدویت / مسئله بداء و حدیث ابی حمزه..... ۳۶۱

ستمگر یا خبر آن حضرت از شهادت حضرت امیرالمؤمنین[×] و شهادت حضرت سیدالشهدا[×] و سایر مصیبت‌ها که بر اهل‌بیت[^] وارد می‌شود، و یا اینکه حضرت فاطمه زهرا[÷] از اهل‌بیت اولین کسی خواهد بود که به آن حضرت خواهد پیوست، و اینکه دین اسلام عالم‌گیر می‌شود، و حضرت مهدی[×] در آخرالزمان ظهور می‌نماید و بیان صفات و خصایص او و ده‌ها خبر مسلم دیگر و همین‌طور است خبرهای غیبی حضرت امیرالمؤمنین[×] که بسیاری از آنها را اهل‌سنت هم روایت کرده‌اند و خبرهای سایر ائمه[^] از امور غیبی که این خبرها «بداء» پذیر نیستند و به عبارت صحیح‌تر در این وقایع «بداء» واقع نخواهد شد و گرنه آن بزرگواران از آن خبر نمی‌دادند.

اخباری که از وجود «بداء» در خبرهای غیبی ایشان سخن گفته است یا بسیار نادر است یا ضعف سند دارند و یا دلالت آنها کامل نیست. به‌عنوان مثال همین روایت ابی حمزه که بحث آن گذشت.

اگر روایت صحیح هم در این زمینه باشد آن خبر عمرو بن حمق از حضرت امیرالمؤمنین[×] است که می‌گوید: به حضور امیرالمؤمنین[×] در وقتی که ضربت خورده بود شرفیاب شدم، حضرت فرمودند: ای عمرو، من از شما جدا خواهم شد... تا سال هفتاد بلاهایی واقع خواهد شد - سه بار این جمله را تکرار فرمودند - من عرض کردم یا امیرالمؤمنین فرمودید تا سال هفتاد بلاهایی پیش خواهد آمد، آیا بعد از هفتاد گشایش هست؟

فرمودند: بلی ای عمرو، بعد از هر بلایی آسانی و گشایشی است.

(يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ) ۱؛ ۲

۱. رعد، ۳۹.

۲. ابوحمزه ثمالی، تفسیر، ص ۲۱۸ - ۲۱۹؛ عیاشی، تفسیر، ج ۲، ص ۲۱۷؛ قطب راوندی، الخرائج و

۳۶۲.....امامت و مهدویت / ج ۲

«خداوند هرچه را بخواهد محو، و هرچه را بخواهد اثبات می‌کند و

أم‌الکتاب نزد اوست».

این روایت خبر از ظهور و قیام امام‌زمان × نمی‌دهد بلکه خبر از یک سنت الهی

می‌دهد که:

(إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا)؛

«مسلماً با هر سختی آسانی است».^۱

با این حال این نکته را هم متذکر می‌شود که وقوع این گشایش در صورتی

خواهد بود که «بداء» پیش نیاید به‌علاوه حضرت با قرائت آیه:

(وَيَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ)؛^۲

درحقیقت می‌خواهند بفرمایند این امر صددرصد حتمی نیست چه بسا «بداء»

حاصل شود و مانع از فراهم شدن زمینه آن گردد.^۳

الجرائح، ج ۱، ص ۱۷۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴، ص ۱۱۹ - ۱۲۰؛ ج ۴۲، ص ۳۲۳.

۱. شرح، ۶.

۲. رعد، ۳۹.

۳. برای اطلاع بیشتر به کتاب *سرّ البداء*، تألیف نگارنده و کتاب‌های بسیار دیگر که محققان بزرگ در این موضوع نوشته‌اند مراجعه فرمایید.



عقیده به رجعت در ارتباط با اعتقاد به مهدویت

برحسب احادیث بسیاری در آخرالزمان جمعی از اموات از ائمه^ه و غیر ایشان به دنیا باز خواهند گشت. آیا اعتقاد به غیبت حضرت مهدی[×] و ظهور آن حضرت با اعتقاد به رجعت هماهنگی دارد؟ به عبارت دیگر آیا اصل اعتقاد به غیبت و ظهور، رجعت و سایر وقایعی را که قبل از قیام قیامت واقع می‌شوند شامل می‌شود یا این یک عقیده مستقل و جدای از رجعت است؟

پاسخ:

عقیده به ظهور مهدی و منجی از اهل بیت و فرزندان فاطمه^ه یک اعتقاد عمومی و اجتماعی مسلمین است و اختصاص به شیعه ندارد، اگرچه شیعه شخص او را نیز از نظر حسب و نسب معرفی می‌کند، ولی اصل این عقیده یک اعتقاد همگانی است که در ادیان گذشته در تورات و زبور نیز به آن بشارت داده شده است و اصلی است که برحسب اصول مذهب شیعه اثنی عشریه، ایمان بدون آن کامل نمی‌گردد و قبولی اعمال مشروط به قبول آن است و کسی که بمیرد و به این مسئله ایمان نداشته باشد و یا حضرت مهدی[×] را به امامت نشناخته باشد به حکم:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»؛^۱

۱. صدوق، کمال‌الدین، ص ۴۰۹؛ خزاز قمی، کفایة‌الاثر، ص ۲۹۶؛ طوسی، الرسائل العشر، ص ۳۱۷؛ ابن حمزه طوسی، الثاقب فی المناقب، ص ۴۹۵؛ محدث نوری، کشف‌الاستار، ص ۷۸-۷۹.

به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است، این باور از جهت تأثیر و اهمیت در این حدّ است.

اعتقاد به مسئله رجعت هم گرچه ریشه در قرآن و روایات دارد ولی این طور نیست که مسئله غیبت و مهدویت بدون آن مطرح نباشد. بنابراین اصل امامت و مسئله مهدویت بدون مسئله رجعت هم در کتابها مورد بحث قرار گرفته است. با این همه لازم به تذکر است که اصل مسئله رجعت و بازگشت اموات یک مسئله اسلامی است و وقوع آن در زمانهای گذشته برحسب آیات متعدّد قرآن مجید ثابت است، وقتی این طور شد به دلیل اینکه در گذشته نظیر داشته است امکان وقوع مجدد آن در آخرالزمان نمی تواند مورد انکار باشد.

زمانی که در امام گذشته رجوع اموات اتفاق افتاده و برطبق یک خبر مشهور در بین اهل سنت:

«لَتَسْلُكَنَّ سُبُلَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَذْوًا النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْفُدَّةِ بِالْفُدَّةِ

حَتَّىٰ لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ دَخَلَ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ»؛^۱

آنها باید وقوع آن را در این امت نیز جایز بدانند.

بنابراین نفی امکان و وقوع آن از طرف غیرشیعیه برطبق مضمون این روایت صحیح نیست.

در خاتمه - با صرف نظر از آیاتی که وقوع رجعت را در امام گذشته خبر داده اند - برای تیمن و تبرک آیه ای را که شاهد بر وقوع رجعت در این امت است یادآور می شویم:

(وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ

۱. مغربی، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۵۷.

گفتمان مهدویت / عقیده به رجعت در ارتباط با اعتقاد به مهدویت..... ۳۶۵

يُوزَعُونَ؛^۱

«(به خاطر آور) روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کردند محشور می‌کنیم؛ و آنها را نگه می‌داریم تا به یکدیگر ملحق شوند!».

این آیه دلالت بر روزی دارد که در آن از هر امتی گروهی از کسانی که تکذیب آیات الهی را کرده‌اند محشور می‌شوند که طبعاً این روز غیر از روز قیامت است.

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
وَأَخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

كتاب نامه

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغة، الامام على بن ابي طالب[×]، الشريف الرضى، تحقيق و شرح محمد عبده، بيروت، دار المعرفة، ١٤١٢ق.
٣. اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، حر عاملي، محمد بن حسن (م. ١١٠٤ق.)، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ١٤٢٥ق.
٤. اثبات الوصية للامام على بن ابي طالب[×]، مسعودي، على بن حسين (م. ٣٤٦ق.)، قم، انتشارات انصاريان، ١٤٢٦ق.
٥. الاختصاص، مفيد، محمد بن محمد (م. ٤١٣ق.)، قم، نشر اسلامي، ١٤١٤ق.
٦. اختيار معرفة الرجال، طوسي، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ق.)، قم، مؤسسة آل البيت[^] لاحياء التراث، ١٤٠٤ق.
٧. الاربعين في امامة الائمة الطاهرين، قمى، محمد طاهر بن محمد (م. ١٠٩٨ق.)، قم، مطبعة الامير، ١٤١٨ق.
٨. الارشاد في معرفة حجج الله على العباد، مفيد، محمد بن محمد (م. ٤١٣ق.)، بيروت، دار المفيد، ١٤١٤ق.
٩. اصالت مهدويت، صافى گلپايگانی، لطف الله، قم، دفتر تنظيم و نشر آثار حضرت آيت الله العظمى صافى گلپايگانی مدظله العالی، ١٣٩٣ش.
١٠. الاعتقادات في دين الامامية، صدوق، محمد بن على (م. ٣٨١ق.)، بيروت، دار المفيد، ١٤١٤ق.

- ٣٦٨.....امامت و مهدويت / ج ٢
١١. *اعلام الدين في صفات المؤمنين*، ديلمى، حسن بن محمد (م. ٨٤١ق.)، قم، مؤسسة آل البيت^١ لاحياء التراث، ١٤٠٨ق.
١٢. *اعلام الورى باعلام الهدى*، طبرسى، فضل بن حسن (م. ٥٤٨ق.)، قم، مؤسسة آل البيت^١ لاحياء التراث، ١٤١٧ق.
١٣. *ايعان الشيعة*، امين عاملى، سيدمحسن (م. ١٣٧١ق.)، بيروت، دار التعارف، ١٤٠٣ق.
١٤. *الامالى*، صدوق، محمد بن على (م. ٣٨١ق.)، قم، مؤسسة البعثة، ١٤١٧ق.
١٥. *الامامة و السياسة*، ابن قتيبه دينورى، عبدالله بن مسلم (م. ٢٧٦ق.)، قم، الشريف الرضى، ١٤١٣ق.
١٦. *ايضاح الاشتباه*، علامه حلى، حسن بن يوسف (م. ٧٢٦ق.)، قم، نشر اسلامى، ١٤١١ق.
١٧. *الباب الحادى عشر*، علامه حلى، حسن بن يوسف (م. ٧٢٦ق.)، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامى، ١٣٦٥ش.
١٨. *الباعث الحثيث شرح اختصار علوم الحديث للحافظ ابن كثير*، شاکر، احمد محمد، بيروت، مؤسسة الكتب الثقافية، ١٤٠٨ق.
١٩. *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الاطهار*^١، مجلسى، محمدباقر (م. ١١١١ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٣ق.
٢٠. *البداية و النهاية*، ابن كثير، اسماعيل بن عمر (م. ٧٧٤ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٨ق.
٢١. *بصائر الدرجات في فضائل آل محمد*، صفار، محمد بن حسن (م. ٣٩٠ق.)، تهران، مؤسسة الاعلمى، ١٤٠٤ق.
٢٢. *تاريخ ابن خلدون (مقدمه)*، ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (م. ٨٠٨ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربى.

- گفتمان مهدویت / کتابنامه..... ۳۶۹
۲۳. *تاریخ الاسلام و وفيات المشاهير و الاعلام*، ذهبی، محمد بن احمد (م. ۷۴۸ق.)، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۰۷ق.
۲۴. *تاریخ الامم و الملوك*، طبری، محمد بن جریر (م. ۳۱۰ق.)، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۰۳ق.
۲۵. *تاریخ اليعقوبی، یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب* (م. ۲۹۲ق.)، بیروت، دار صادر.
۲۶. *تذكرة الحفاظ*، ذهبی، محمد بن احمد (م. ۷۴۸ق.)، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۷. *تفسیر القرآن الکریم (تفسیر ابو حمزه ثمالی)*، ابو حمزه ثمالی، ثابت بن دینار (م. ۱۴۸ق.)، گردآوری محمد حسین حرزالدین، بیروت، دار المفید، ۱۴۲۰ق.
۲۸. *تفسیر نور الثقلین*، حویزی، عبدعلی بن جمعه (م. ۱۱۱۲ق.)، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۲ق.
۲۹. *تفسیر العیاشی، عیاشی، محمد بن مسعود* (م. ۳۲۰ق.)، تهران، المكتبة العلمية الاسلامية.
۳۰. *تنقیح المقال فی علم الرجال*، مامقانی، عبدالله (م. ۱۳۵۱ق.)، النجف الاشرف، المطبعة المرتضوية، ۱۳۵۲ق.
۳۱. *التوحيد*، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، قم، نشر اسلامي، ۱۳۹۸ق.
۳۲. *الثاقب فی المناقب*، ابن حمزه طوسی، محمد بن علی (م. ۵۶۰ق.)، قم، انتشارات انصاریان، ۱۴۱۲ق.
۳۳. *جامع الرواة*، اردبیلی، محمد بن علی (م. ۱۱۰۱ق.)، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ق.
۳۴. *الخرائج و الجرائح*، قطب راوندی، سعید بن هبة الله (م. ۵۷۳ق.)، قم، مؤسسة الامام المهدي X، ۱۴۰۹ق.

- ٣٧٠.....امامت و مهدويت / ج ٢
٣٥. *الخصال*، صدوق، محمد بن علي (م. ٣٨١ ق.)، قم، نشر اسلامي، ١٤٠٣ ق.
٣٦. *خلاصة الاقوال في معرفة الرجال*، علامه حلي، حسن بن يوسف (م. ٧٢٦ ق.)، قم، مؤسسة نشر الفقاهاة، ١٤١٧ ق.
٣٧. *الدر المثنور في التفسير بالمأثور*، سيوطي، جلال الدين (م. ٩١١ ق.)، قم، كتابخانه مرعشي نجفي، ١٤٠٤ ق.
٣٨. *دعائم الاسلام*، مغربي، قاضي نعمان بن محمد تميمي (م. ٣٦٣ ق.)، القاهرة، دار المعارف، ١٣٨٣ ق.
٣٩. *دلائل الامامة*، طبري امامي، محمد بن جرير (م. قرن ٥)، قم، مؤسسة البعثة، ١٤١٣ ق.
٤٠. *ذخائر العقبى في مناقب ذوى القربى*، طبري، احمد بن عبدالله (م. ٦٩٤ ق.)، القاهرة، مكتبة القدسي، ١٣٥٦ ق.
٤١. *الرجال*، ابن غضائري، احمد بن حسين (م. قرن ٥)، قم، انتشارات دار الحديث، ١٤٢٢ ق.
٤٢. *رجال الطوسي*، طوسي، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ ق.)، قم، نشر اسلامي، ١٤١٥ ق.
٤٣. *رجال النجاشي*، نجاشي، احمد بن علي (م. ٤٥٠ ق.)، قم، نشر اسلامي، ١٤١٦ ق.
٤٤. *الرسائل العشر*، طوسي، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ ق.)، قم، نشر اسلامي.
٤٥. *روضة الواعظين و بصيرة المتعظين*، فتال نيشابوري، محمد بن حسن (م. ٥٠٨ ق.)، قم، الشريف الرضي، ١٣٧٥ ش.
٤٦. *سنن ابي داود*، ابوداود سجستاني، سليمان بن اشعث (م. ٢٧٥ ق.)، بيروت، دار الفكر، ١٤١٠ ق.

- گفتمان مهدویت / کتابنامه..... ۳۷۱
۴۷. سنن الترمذی، ترمذی، محمد بن عیسی (م. ۲۷۹ق.)، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۳ق.
۴۸. السیرة النبویة، ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (م. ۷۷۴ق.)، بیروت، دار المعرفة، ۱۳۹۶ق.
۴۹. السیرة النبویة، ابن هشام، عبدالملک حمیری (م. ۸ - ۲۱۳ق.)، القاهرة، مكتبة محمد علی صبیح و اولاده، ۱۳۸۳ق.
۵۰. شرح احقاق الحق، مرعشی نجفی، سیدشهاب الدین (م. ۱۴۱۱ق.)، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ق.
۵۱. شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، عزالدین (م. ۶۵۶ق.)، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۸ق.
۵۲. صحیح مسلم، مسلم نیشابوری، مسلم بن حجاج (م. ۲۶۱ق.)، بیروت، دار الفکر.
۵۳. صحیح البخاری، بخاری، محمد بن اسماعیل (م. ۲۵۶ق.)، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۱ق.
۵۴. صحیفه سجادیه، الامام علی بن الحسین (م. ۹۴ق.)، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۴ق.
۵۵. صراط مستقیم (پاسخ به شبهات وها بیت)، صافی گلپایگانی، لطف الله، قم، دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله العالی، ۱۳۹۲ش.
۵۶. الصواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی (م. ۹۷۴ق.)، القاهرة، مكتبة القاهرة، ۱۳۸۵ق.
۵۷. عدة الداعی و نجاح الساعی، ابن فهد حلی، احمد بن محمد (م. ۸۴۱ق.)، قم، مكتبة وجدانی.
۵۸. عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ابن عنبه حسینی، احمد بن علی (م. ۸۲۸ق.)، النجف الاشرف، المطبعة الحیدریة، ۱۳۸۰ق.

- ٣٧٢.....امامت و مهدويت / ج ٢
٥٩. الغيبة، طوسی، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ق.)، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، ١٤١١ق.
٦٠. الغيبة، نعماني، محمد بن ابراهيم (م. ٣٦٠ق.)، قم، انتشارات انوارالهدى، ١٤٢٢ق.
٦١. فرق الشيعة، نوبختي، حسن بن موسى (م. ٣١٠ق.)، بيروت، دار الاضواء، ١٤٠٤ق.
٦٢. الفصول المختارة، مفيد، محمد بن محمد (م. ٤١٣ق.)، بيروت، دار المفيد، ١٤١٤ق.
٦٣. قاموس الرجال، شوشتری، محمدتقی (م. ١٣٢٠ق.)، قم، نشر اسلامي، ١٤١٩ق.
٦٤. الكافي، كليني، محمد بن يعقوب (م. ٣٢٩ق.)، تهران، دار الكتب الاسلامية، ١٣٦٣ش.
٦٥. الكامل في التاريخ، ابن اثير جزري، علي بن محمد (م. ٦٣٠ق.)، بيروت، دار صادر، ١٣٨٦ق.
٦٦. كشف الاستار عن وجه الغائب عن الابصار، محدث نوري، ميرزا حسين (م. ١٣٢٠ق.)، المطبعة الجديدة.
٦٧. كشف الغمة في معرفة الائمة، اربلي، علي بن عيسى (م. ٦٩٣ق.)، بيروت، دار الاضواء، ١٤٠٥ق.
٦٨. كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، خزاز قمي، علي بن محمد (م. ٤٠٠ق.)، قم، انتشارات بيدار، ١٤٠١ق.
٦٩. كمال الدين و تمام النعمة، صدوق، محمد بن علي (م. ٣٨١ق.)، قم، نشر اسلامي، ١٤٠٥ق.
٧٠. اللوامع الالهية في المباحث الكلامية، فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله سيوري (م. ٨٢٦ق.)، قم، دفتر تبليغات اسلامي، ١٤٢٢ق.
٧١. المحجة فيما نزل في القائم الحجة، بحراني، سيدهاشم حسيني (م. ١١٠٧ق.)، بيروت، مؤسسة الوفاء، ١٩٨٣م.

- گفتمان مهدویت / کتابنامه..... ۳۷۳
۷۲. *مسند احمد بن حنبل*، احمد بن حنبل، شیبانی (م. ۲۴۱ ق.)، بیروت، دار صادر.
۷۳. *معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة*، خوئی، سیدابوالقاسم موسوی (م. ۱۴۱۳ ق.)، ۱۴۱۳ ق.
۷۴. *المعجم الكبير*، طبرانی، سلیمان بن احمد (م. ۳۶۰ ق.)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ ق.
۷۵. *مقاتل الطالبین*، ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین (م. ۳۵۶ ق.)، قم، دار الكتاب، ۱۳۸۵ ق.
۷۶. *الملل و النحل*، شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (م. ۵۴۸ ق.)، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۲۲ ق.
۷۷. *من لا یحضره الفقیه*، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ ق.)، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۴ ق.
۷۸. *مناقب آل ابی طالب*، ابن شهر آشوب، محمد بن علی (م. ۵۸۸ ق.)، النجف الاشرف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۷۶ ق.
۷۹. *منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر*، صافی گلپایگانی، لطف الله، قم، دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله العالی، ۱۴۳۰ ق.
۸۰. *نزہة الناظر و تنبیه الخاطر*، حلوانی، حسین بن محمد (م. قرن ۵)، قم، مدرسة الامام المهدي، ۱۴۰۸ ق.
۸۱. *ینایع المودة لذوی القربی*، قندوزی، سلیمان بن ابراهیم (م. ۱۲۹۴ ق.)، دار الاسوة، ۱۴۱۶ ق.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پانچ بہ دہ پرستش

پیرامون امامت، خصائص
و اوصاف حضرت مہدی ×

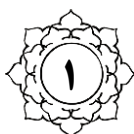
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ

این مجموعه، پاسخ به ده سؤال پیرامون نظام امامت و چگونگی غیبت و بعضی از خصایص و اوصاف حضرت ولیّ زمان، غوث دوران، کشف امان، مولانا و سیدنا الحجّة بن الحسن المهدی - صلوات الله علیه وعلی آبائه الطاهرین - می باشد. امید است انتشار آن مفید باشد.

لطف الله صافی

۲۸ جمادی الاولی ۱۳۹۸

مطابق با ۱۵ خرداد ۱۳۵۷



استمرار نظام امامت

آیا «نظام امامت»، با پایان یافتن دوره غیبت صغری و آغاز غیبت کبری در سال ۳۲۹ هجری قمری، پایان یافت و پس از ظهور حضرت مهدی × این نظام از نو برقرار می‌شود یا اینکه «نظام امامت» استمرار دارد؟

رژیم و نظام امامت، نظامی است الهی و انقطاع‌ناپذیر و دوره فترت ندارد و در هر زمان و هر عصر وجود دارد؛ از عصر حضرت رسول اعظم | تا حال تشکیل گردیده و برقرار بوده و هست؛ و تا دنیا باقی است، برقرار خواهد ماند؛ چنان‌که امیرالمؤمنین × فرمود:

«لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ؛ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، أَوْ خَائِفًا مَعْمُورًا، لِنَلَّا تَبْطُلَ حُجُجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ»؛^۱

«زمین از قائمی که برای خدا حجّت باشد خالی نخواهد ماند و این حجّت یا ظاهر و مشهور است و یا بيمناک و مستور، برای اینکه حجّت‌های خدا و بیّنات او باطل نگردد و از بین نرود».

بر هرکس واجب است که «نظام امامت» را بشناسد و به آن ایمان داشته

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷ (ج ۴، ص ۳۷)؛ ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۱۷۰؛ ثقفی کوفی، الغارات، ج ۱، ص ۱۵۳.

۳۸۰.....امامت و مهدویت / ج ۲

باشد؛ و در هر زمان و هر مکان، فقط مردم باید از این نظام اطاعت کنند؛ و هرکس، در هرکجا و هر نقطه‌ای از دنیا که باشد و هر شغل و کاری که داشته باشد - لشکری باشد یا کشوری، بازرگان باشد یا پیشه‌ور، دانشمند باشد یا دانشجو - باید مطیع این رژیم و فرمان‌بر این نظام و برنامه‌های آن باشد، تفاوت نمی‌کند که این نظام بر اوضاع مسلط باشد یا نباشد؛ و حکومت‌های غاصب در امور، مداخله داشته باشند، یا نداشته باشند.

این حکومت است و دین است و سیاست است و رژیم و نظام؛ پس اگر یک فرد مسلمان در دورترین نقاط چین یا اروپا یا آمریکا یا هر منطقه دیگر باشد که حکومت‌های غیرشرعی قدرت سیاسی و اداره امور را در دست داشته باشند، همان یک فرد باید مطیع نظام الهی امامت باشد تا در نظام حکومت خدا باشد و باید دستورالعمل و برنامه کارش را از طریق نظام امامت تعیین کند، حتی اگر در منطقه تحت حکومت رسمی کفار، زندگی می‌کند و کارمند مؤسّسات و وزارتخانه‌ها و ادارات آنها نیز باشد باز هم باید فرمان‌بر نظام امامت باشد و از آن نظام دستور بگیرد و تابعیت آن را داشته باشد.

دور بودن از حریم و منطقه نفوذ رسمی این رژیم، شخص را از اطاعت و تابعیت آن، معاف نخواهد کرد.

ابوذر و سلمان و مقداد و عمّار یاسر و این‌گونه شخصیت‌ها، در حال تسلط نظام غاصب، فرمان‌بر نظام امامت بودند؛ و امثال علی بن یقظین و محمد بن اسماعیل بن بزیع نیز، اگرچه به ظاهر در دستگاه هارون و حکومت بنی‌عبّاس وارد بودند، اما درعین حال از نظام امامت، اطاعت می‌کردند.

هرکس باید مشخص سازد و تعیین کند که در زندگی و تمام شئون و امور خود، از چه رژیم و نظامی اطاعت می‌کند و تابع چه حکومتی است.

پاسخ به ده پرسش / استمرار نظام امامت..... ۳۸۱

باید معلوم کند که تابعیت حکومت خدا را قبول کرده یا حکومت طاغوت را پذیرفته است، و مؤمن به خدا می‌باشد، یا مؤمن به طاغوت.

متأسفانه بیشتر مسلمانان به این مسئله بسیار مهمّ توجه کافی نکرده و معنای «ولایت» را درک ننموده و از اهمیّت این بُعد آن، که اطاعت باشد غفلت کرده‌اند و آنان که خیلی مذهبی و متعهد هستند، به انجام یک سلسله فرائض و واجبات، و ترک محرّمات، اکتفا می‌کنند.

اما از اینکه در حال حاضر چه تابعیتی باید داشته باشند، غفلت دارند و اگر تابعیت حکومت‌های غیرشرعی را قبول نکرده باشند، تابعیت حکومت شرعی را هم آگاهانه نپذیرفته‌اند و به تعهدات و مسئولیت‌هایی که در برابر آن دارند، توجه ندارند و تابعیت حکومت شرعی را یک مسئله و وظیفه اسلامی نشمرده‌اند.

طبق مذهب اهل سنت که تشکیل حکومت شرعی، ممکن است به فترت و سستی برخورد نماید و در بعضی از زمان‌ها به عللی نظام حکومت اسلامی تعطیل شود، ممکن است در زمانی که حکومت شرعی تشکیل نشده مسئله تابعیت از آن هم مطرح نباشد، و بلکه بی‌موضوع گردد.

اما طبق مذهب «شیعه» که نظام امامت، رژیم دایم و مستمر است، همیشه و در تمام شرایط، تابعیت حکومت شرعی یک فریضه اساسی و عمده است.

حکومت، مخصوص ذات خدا است:

(إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ)^۱

و باید فقط خدا پرستش و اطاعت شود و اطاعت برای او خالص باشد و مردم

در برابر حکومت و سلطنت و رژیم او خاضع و فرمانبر باشند:

۱. یوسف، ۴۰.

(أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) ۱

دین قیّم و مستقیم، این است:

(ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ) ۲

رژیم امامت، یعنی حکومت خدا؛ و تابعیت این رژیم، تسلیم حکم خدا بودن و در منطقه حکومت خدا زیستن و به حکومت غیرخدا عقیده نداشتن است. تفاوت نمی‌کند در اعصاری که ائمه^ه حضور داشتند و غاصبان حکومت، مانع از مداخله رسمی آنها در کارها بودند؛ یا در عصر غیبت کبری که امام[×] غایب می‌باشند، باید هر مسلمانی در این نظام امامت ثبت‌نام کند و از اینجا فرمان ببرد و شناسنامه حقیقی خود را از این حکومت بگیرد.

حکومت شرعی همیشه برپا است و مرز و منطقه و کشور ندارد؛ هر کجا یک فرد متشرّع و یک مسلمان متعهد باشد، آنجا در قلمرو فرمان این حکومت، محسوب است. امروز مهم‌ترین چیزی که باید به شیعیان خصوصاً و به مسلمانان عموماً تفهیم کرد، مسئله رژیمی است که باید از آن تبعیت داشته باشند، و نظامی که باید از آن اطاعت نمایند.

اگر این موضوع کاملاً درک شود یگانه وسیله‌ای است که از آن برای اصلاح امور و مبارزه با عوامل بیگانه استعمار و استعباد و استبداد، می‌توان استفاده کرد. این حکومت و نظام امامت بود که در واقعه تحریم تنباکو، حکومت انگلستان را به زانو درآورد و رشته استبداد ناصرالدین‌شاه را قطع کرد و استعمارگران را در بیم و هراس انداخت.

و این ملت مسلمان و شیعه ایران بود که در این واقعه به دنیا اعلام کرد تابعیت

۱. یوسف، ۴۰.

۲. یوسف، ۴۰.

پاسخ به ده پرسش / استمرار نظام امامت..... ۳۸۳

رژیمی را دارد که رهبری آن با آیت‌الله مرحوم میرزای شیرازی+ است و تابعیت رژیم استبدادی ناصرالدین شاه را ندارد.

نظام امامت یکی از انقلابی‌ترین و سازنده‌ترین برنامه‌های اسلامی است^۱ که متأسفانه از آن به‌طور کامل در پیشبرد مقاصد و اهداف اسلام، امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با تجاوز و استضعاف، استفاده نمی‌شود؛ و چنان‌که باید برای عموم تبلیغ نشده و ایمان به این نظام و ابعاد آن و تعهداتی که مؤمن به این نظام دارد، در یک سطح همگانی و بااهمیت، عرضه نمی‌شود.

به نظر اینجانب، تمام یا عمده نقاط ضعف و عقب‌ماندگی‌های جامعه، از عدم توجه به این برنامه و مشخص نکردن تابعیت و ملتزم نبودن به لوازم عقیده به امامت و نشناختن آن، مایه گرفته است؛ و اینکه بسیاری امامت را در عصر حاضر یک امر اعتقادی خارج از عمل می‌شمارند و آن را مربوط به دوران و عصر حضور امام می‌دانند؛ و نمی‌دانند که هم‌اکنون نیز نظام امامت قائم و برپا است و فقط تبعیت از آن، راه نجات دنیا و عقبی است.

عقیده به نظام امامت و حکومت شرعی، در تمام شئون، قدرت سازندگی دارد، و شعبه‌ای از عقیده توحید خالص است که از آن انفکاک ندارد؛ و حدیث شریف معروف:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۲.

۱. ایمان و عقیده به این نظام کمترین فایده‌اش بازداري و کنترل هر نظام دیگر است که بر اوضاع مسلط شده باشد؛ عقیده به نظام امامت، آن نظامات غیر شرعی را نیز محدود می‌کند و از دیکتاتوری و مطلق‌العنانی آنها جلوگیری می‌نماید؛ و افراد را از اینکه در بست خود را در اختیار آنها بگذارند، مانع می‌شود. نظام امامت در هر مرحله‌ای از نفوذ که باشد در همان مرحله نظام بازداري از ظلم و فساد و استضعاف است که بیشتر از این در اینجا مجال شرحش نیست.

۲. صدوق، کمال‌الدین، ص ۴۰۹؛ خزاز قمی، کفایة‌الاثیر، ص ۲۹۶؛ ابن حمزه طوسی، الثاقب فی المناقب، ص ۴۹۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۱۲؛ ج ۳، ص ۱۸؛ محدث نوری، کشف‌الاستار، ص ۷۸-۷۹؛ نگارنده، منتخب‌الاثیر، ج ۱، ص ۲۷۵-۲۷۶؛ ج ۲، ص ۱۹۷. «هرکه بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است».

همین استمرار و همین لزوم اطاعت دائم و در تمام اعصار و ازمه و مناطق را تأیید می‌نماید و چون عقیده به نظام امامت رشته‌ای از عقیده به توحید و حکومت خدا و سلطنت حق است، هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، به مردن جاهلیت مرده است.

و چون اطاعت داشتن از نظامات دیگر، یک نوع شرک فکری و عملی است، حضرت امام صادق × در ضمن حدیثی می‌فرماید:

«لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ اللَّهَ بِوِلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ»؛^۱

«دینی نیست برای کسی که خدا را به ولایت پیشوای ستمکاری که از

جانب خدا نیست، عبادت کند».

و حضرت امام باقر × می‌فرماید:

«قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: لَأُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ

بِوِلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ، وَإِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا

بِرَّةً تَقِيَّةً؛ وَلَا عَفْوَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوِلَايَةِ كُلِّ

إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ، وَإِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً»؛^۲

«خداوند متعال فرموده است: البته عذاب خواهم کرد هر رعیتی را که

در اسلام متدین گردد به ولایت هر پیشوای ستمکاری که از جانب خدا

نیست، اگرچه رعیت در کارهای خود نیکوکار و پرهیزکار باشد و البته

عفو می‌کنم از هر رعیتی که در اسلام متدین گردد به ولایت امام عادل

که از جانب خدا باشد، اگرچه در ذات خود ستمگر بدکردار باشد».

۱. کلینی، الکافی ج ۱، ص ۳۷۵؛ نعمانی، الغیبه، ص ۱۳۲؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۳۲۳؛ ج ۶۵،

ص ۱۰۵؛ ج ۶۹، ص ۱۳۵.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۷۶، ح ۴.

پاسخ به ده پرسش / استمرار نظام امامت..... ۳۸۵

از امثال این احادیث^۱، اهمیت امامت و رهبری سیاسی، و نقش آن در اجتماع معلوم می‌گردد و اینکه اگر ملّتی و فردی در این اصل مسامحه کند و به نظامی که بر اوضاع مسلط است و به شرعی بودن آن، اعتنا نداشته باشد و در این موضوع خود را مسئول نشمارد اگرچه در کارهای دیگرش مواظب دستورات شرع باشد مستحقّ بازخواست و عذاب خواهد شد.

و نیز از این احادیث استفاده می‌شود که نظام امامت، نظام محدودی نبوده و مستمر و جاودان می‌باشد و به عصر حضور منحصر نیست، همیشه منعقد است و هیچ‌گاه تعطیل نشده و نخواهد شد.

در عصر ما نیز حکومت شرعی بر این اساس برقرار است و هیچ‌کس در ترک اطاعت آن و قبول نظامات دیگر معذور نیست و عقیده به وجود امام عصر[×] و حیات آن حضرت، معنایش اعتقاد به وجود حکومت شرعی و لزوم اطاعت از اوامر و پیشنهادهای دستورات فقهای جامع‌الشرایط است.

باز تکرار می‌کنیم که: منطقه نفوذ این حکومت، مرز ندارد و تا هرکجا مسلمان و شیعه باشد، باید نفوذ داشته باشد و هرکس مابین خود و خدا، باید از این نظام تبعیت کند، اگرچه این نظام، به حسب ظاهر استیلائی بر امور و تسلط حکومت‌های ظاهری را نداشته باشد.

خلاصه، التفات به این مطلب بسیار لازم است که ما یک عقیده‌ای توحیدی داریم که: **لَهُ الْحُكْمُ وَلَهُ الْأَمْرُ، وَهُوَ الْحَاكِمُ، وَهُوَ السُّلْطَانُ وَهُوَ الْوَلِيُّ، وَهُوَ**

۱. مخفی نماند که احادیث بسیار در موضوع ولایت اهل‌بیت^۸ و اینکه هیچ عملی بدون ولایت نفع نمی‌دهد وارد است، که قسمتی از آنها را در کتاب *امان‌الامه* نقل کرده‌ام، و همه بر اهمیت نظام امامت و اینکه باید امت آن را تعظیم نموده و از آن اطاعت داشته باشند، دلالت دارند.

۳۸۶.....امامت و مهدویت / ج ۲

الْمَوْلَى وَهُوَ ... وَهُوَ ...؛ حکم برای خدا است، و فرمان مختص ذات اوست و حاکم اوست و سلطان و ولیّ و مولا اوست و...

بنابراین، هیچ‌کس و هیچ‌گروه نمی‌تواند بر کسی حکومت کند، ولایت و سلطنت ندارد، مگر به اذن‌الله و به حکم خدا؛ و همه مردم باید در تحت حکومت خدا و داخل در سلطان‌الله، و مطیع احکام‌الله و ساکن مملکت‌الله باشند.

پس حکومت‌هایی که من جانب‌الله نیستند، طبق هر رژیم و برنامه‌ای که باشند، باطل، و اطاعت از آنها بالذات حرام است؛ و فقط حکومت خلفای الهی و کسانی که از جانب آنها نیابت دارند، شرعی و واجب‌الاتباع است و این منصب برای احدی غیر از آنها ثابت نیست.

خداوند متعال ما را به حقایق این امور هدایت فرماید.

وَأَخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ



چگونگی تسخیر جهان با یاران معدود

ممکن است توضیح دهید چگونه با جمعیت روزافزون بشر که اکنون طبق آمارگیری‌های دقیق از سه میلیارد بیشتر است، حضرت صاحب‌الزمان[×] با سیصدوسیزده نفر دنیا را مسخر می‌فرماید؟ و چگونه ممکن است مثلاً سه میلیارد نفر تسلیم یک جمعیت اندک معدود شوند و از عادات و اخلاق و برنامه‌ها و سنن خود دست بردارند؟ آیا غلبه آن حضرت به‌طور اعجاز و خرق عادت است یا آنکه با ملاحظه اسباب و علل و عوامل ظاهری نیز غلبه و پیروزی آن جناب ممکن است؟

برحسب روایات و احادیث شریفه، وقتی حضرت صاحب‌الامر[×] ظاهر می‌شوند، نخست سیصدوسیزده نفر از خواص اصحاب آن حضرت در مکه معظمه حاضر خدمتش می‌گردند و وقتی عدّه اصحاب و اجتماع‌کنندگان به ده هزار نفر رسید از مکه خارج می‌شوند.^۱ و اما غلبه آن حضرت و حکومت جهانی اسلام، ممکن است به‌طور اعجاز و

۱. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۱۳؛ طوسی، الغیبه، ص ۴۷۷؛ قندوزی، ینابیع‌الموده، ج ۳، ص ۲۳۵؛ نگارنده، منتخب‌الانثر، ج ۳، ص ۱۴۷ - ۱۵۳.

خرق عادت انجام یابد و ممکن است با فراهم شدن اسباب و علل ظاهری باشد و ممکن است به هر دو نوع، واقع شود، چنان که پیشرفت و غلبه پیغمبر اکرم | و قوای اسلام به هر دو نوع بود.

اما به طور اعجاز و خرق عادت، محتاج به توضیح نیست که حصول چنین غلبه مطلق برای آن حضرت، به خواست خداوند، امری است ممکن و معقول و با وعده‌های صریح و بشارت‌های حتمی که در قرآن مجید و احادیث متواتر داده شده، بدون شبهه حاصل خواهد شد و خداوند به مصداق آیه:

(كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ)؛^۱

«چه بسیارند گروه اندکی که به اذن خداوند، بر گروه بسیاری

چیرگی می‌یابند».

آن حضرت، اصحابش و عموم بندگان شایسته خدا را بر تمام ملل غالب و حاکم، و وارث و مالک ارض قرار می‌دهد.

و از لحاظ اسباب، و علل ظاهری هم اگر موضوع را بررسی کنیم، حصول چنین فتح و غلبه و تشکیل آن حکومت الهی ممکن و عملی خواهد بود؛ زیرا آن حضرت در موقعی ظهور می‌کند که اوضاع و احوال اجتماعی و اخلاقی و سیاسی کاملاً مساعد باشد.

در آن موقع همه ملل از مدنیت معنوی و اخلاقی محروم، و دشمنی و کینه و ظلم و تجاوز، همه را نسبت به یکدیگر بدبین و از هم جدا ساخته و اتحاد، وحدت، همفکری و همکاری، به کلی از میان بشر رخت بر بسته و از اینکه کسی بتواند بدون مدد غیبی جامعه را رهبری کند، همه مأیوس می‌گردند و خلاصه، همه با هم در مبارزه و جنگ و ستیز و همه از وضع خود ناراضی، و از

پاسخ به ده پرسش / چگونگی تسخیر جهان با یاران معدود..... ۳۸۹

مکتب‌های مختلف که عرضه می‌شود ناامید بوده و منتظر تغییر رژیم و انقلاب و عوض شدن اوضاع، و کنار رفتن زمامداران خدانشناس و برداشته شدن مرزها و الغای تجزیه‌ها و تقسیم‌ها می‌باشند.

در یک چنین موقعیتی، حضرت صاحب‌الزّمان × و اصحابش، با نیروی ایمان و اخلاق حسنه و با نجات‌بخش‌ترین برنامه‌های عمرانی و اقتصادی و عدالت اجتماعی، برای انقلاب و دعوت به قرآن و اسلام، قدم به میدان می‌گذارند و آن نهضت الهی و دعوت روحانی را شروع می‌کنند و مردم را به سوی خدا و احکام خدا و زندگی برابری و برادری، عدل و امنیّت، صفا و وفا، راستی و درستی و نظم صحیح، می‌خوانند و خود و اصحابش، نمونه همه فضایل بشری می‌باشند و با نیروی ایمان و استقامت و پشتکار و همّتی که مخصوص مؤمنان ثابت‌قدم است، هدف و مقصد خود را تعقیب می‌نمایند.

معلوم است این جمعیت با آن برنامه‌ها و وضع کار، در آن دنیای پرآشوب و غرق در طوفان گرفتاری‌ها و فشارها، دل‌ها را به خود متوجّه نموده و فاتح و پیروز و موفق می‌شوند و هیچ نیرویی نمی‌تواند در برابر آنها مقاومت کند.

و شاهد این حقیقت، همان ظهور رسول اکرم | و پیشرفت سریع دین اسلام و فتوحات محیرالعقول مسلمین در قرن اول اسلام است، که یکی از علل ظاهری آن پیروزی‌های پی‌درپی و درهم شکسته شدن ارتش‌های انبوه دولت شاهنشاهی ایران و امپراطوری روم، فساد اوضاع اجتماعی و اداری ایران و روم بود که مردم این کشورهای پهناور را برای قبول یک دعوت صحیح و حکومتی متّکی به مبانی عدالت و مساوات آماده کرده بود.

مردمی که در برابر دستگاه‌های دیکتاتوری و استبداد بسیار خشن و غیرانسانی سلاطین و امرای خود، از بنده هم خوارتر بودند و از حقوق

۳۹۰.....امامت و مهدویت / ج ۲

انسانی محروم شده بودند، مردمی که به هرکس و هر مقام نظر می کردند، یک نقطه روشن در او نمی دیدند؛ نه فرهنگ داشتند نه اقتصاد، نه عدالت، نه امنیّت و نه ... و نه ...

از آن همه تعظیم و نیایش و بشرپرستی و استعباد سلاطین، خسته شده بودند و علاوه بر اینها ناراحت کننده ترین اختلاف طبقاتی نیز در بین آنها حاکم بود که مملکت متشکل شده باشد از اکثریت قریب به اتفاق محروم و استضعاف شده و جمعیت معدود برخوردار و اختیاردار و مطلق العنان و بی جهت عزیز...

مسلم است وقتی به گوش مردم چنین مملکتی صدای روحانی و آزادی بخش:

(تَعَالُوا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ

شَيْئاً وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ) ۱

برسد و آیه:

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ

الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ)؛ ۲

«همانا خدا به عدل و احسان، فرمان می دهد و به عطا و بذل به

خویشان امر می کند و از کارهای زشت و منکر و ظلم، نهی می کند».

و اعلان:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا

وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْيَكُمْ)؛ ۳

۱. آل عمران، ۶۴. «[بگو: ای اهل کتاب!] بیاید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است: که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعضی دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرد».

۲. نحل، ۹۰.

۳. حجرات، ۱۳.

پاسخ به ده پرسش / چگونگی تسخیر جهان با یاران معدود..... ۳۹۱

«ای مردم! ما همه شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم، آنگاه شعبه‌های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید، بزرگوارترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است.»

و آیات دیگر را بشنوند، با نهایت استقبال به آن ایمان آورده و راه را برای پیشرفت آن باز می‌کنند.

مردمی که از ظلم و ستم و خودخواهی سلاطین و ستمکاران آن عهد، به جان آمده بودند، به‌طور قطع یک دعوت خدایی و یک بانگ گوش‌نواز توحیدی را که بر اساس عدالت و الغای امتیازات و مساوی بودن آقا و نوکر، شاه و رعیت، سیاه و سفید، در برابر قانون و عدالت است قبول می‌کند و از این جهت آنهایی که این دعوت برخلاف منافعشان بود هرچه خواستند از آن جلوگیری کنند یا مانع از گرویدن مردم به آن شوند، نتوانستند، همه‌جا انقلاب می‌شد و مردم در همه‌جا رژیم ظالم و وضع سابق را محکوم می‌کردند و اوضاع تغییر می‌کرد.

اوضاع جهان برای قبول دعوت امام‌زمان، حضرت مهدی × که همان دعوت به اسلام و قرآن است، مطابق اخبار، به‌مراتب از اوضاع عالم در زمان بعثت پیغمبر × آماده‌تر خواهد شد و همان‌طور که کلمه اسلام در آغاز ظهور اسلام به سرعت پیشرفت کرد و صدای توحید بر همه صداها غالب شد، و اسلامی که در مقداری از تاریخش منحصر به پیغمبر اکرم | و علی و خدیجه بود، باوجود فقدان وسایل، در جهاد و دفع یورش مشرکان، به‌زودی موفق گردید، و لشکرهای منظم مسلحی را که در دنیای آن روز مجهزترین سلاح‌ها را در دست داشتند درهم شکست و نابود ساخت.

همین‌طور امام‌زمان × نیز با اصحاب و یاورانش که از ابتدای کار به تعداد مجاهدین میدان جهاد بدر می‌باشند می‌توانند دنیای منقلب و ناآرام آن روز را آرام

۳۹۲.....امامت و مهدویت / ج ۲

و مردم را چنان امیدوار به آینده درخشان و پر از خیر و رحمت و برکت نماید که در سریع‌ترین فرصت همه به دین اسلام گرویده آمادگی خود را برای قبول یک سازمان الهی اسلامی محکم و پایدار، در تحت سرپرستی امام عصر × نشان دهند.

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بَعْزِيرٍ



نحوه پیروزی امام زمان × بر سلاح‌های ویرانگر

در موقع ظهور امام زمان × به طوری که از ترقی کنونی بشر در صنعت و تکنیک، ملاحظه می‌شود، دنیا مجهز به سلاح‌های بسیار مهیب و خطرناک خواهد بود.

آن حضرت در برابر این سلاح‌های مخوف، چگونه مانند جدش با شمشیر قیام خواهد کرد؟ و چگونه با سلاح‌های قدیم، مثل شمشیر و غیره با ارتش‌های دنیای آن روز جهاد می‌نماید؟ و آیا می‌شود تصور کرد که کسی بتواند به وسیله شمشیر با بمب‌های هیدروژنی و امثال آن، جنگ و نبرد کند؟

اول: مقصود از خروج با شمشیر، مأموریت به جهاد و توسل به اسلحه برای اعلامی کلمه حق است.

بنابراین قیام با شمشیر، کنایه از قیام با اسلحه و پیکار و جهاد و تعیین نوع مأموریت آن حضرت است و اینکه آن حضرت، مأمور به مصالحه با کفار نیست. بدیهی است با هر اسلحه‌ای که لازم باشد، آن حضرت و اصحابش با کفار و ستمگران جهاد می‌نمایند و از هرگونه اسلحه‌ای که در زمان ظهور آن حضرت متداول باشد، و به استعمال آن حاجت داشته باشند، استفاده می‌نمایند.

دوم: از کجا معلوم که در زمان ظهور آن حضرت، این اسلحه‌های مهیب در

اختیار بشر، باقی باشد؛ زیرا ممکن است که در اثر حوادث و آشوب‌ها و انقلابات شدید و جنگ‌های خانمان‌سوز جهانی، که پیش از ظهور آن حضرت واقع می‌شود دو ثلث بشر نابود شود و این اسلحه‌های جهنمی معدوم گردد و شاید کسی باقی نماند که بتواند از این اسلحه‌ها استفاده کند، یا آنها را تهیه نماید و این احتمال هم کاملاً بجا و قابل توجه است.

یکی از اموری که در احادیث از آن خبر داده شده و اوضاع کنونی آن را ممکن‌الوقوع نشان می‌دهد، جنگ‌های جهان‌گیری است که در اثر آن، بیشتر نقاط زمین از سکنه خالی می‌گردد و شهرها ویران می‌شود، و صدها میلیون بشر را رهسپار دیار عدم می‌سازد.

تا یک قرن پیش، وقوع چنین جنگ‌هایی بسیار بعید به نظر می‌رسید، زیرا با آن اسلحه‌های سابق و با نبودن وسایل ارتباط جمعی بین شهرها و کشورها، اگر جنگی واقع می‌شد، اولاً پیش از آنکه خبرش به کشورهای همسایه و یا دورتر برسد و دامنه جنگ گسترش یابد، آن جنگ به پایان می‌رسید، و ثانیاً در آن زمان‌ها، تعیین غالب از مغلوب، خاتمه یافتن جنگ، و تسلط یکی از دو طرف یا از بین رفتن طرفین، متوقف بر کشتارهای عمومی و استعمال بمب و غیره نبود.

اما در عصر حاضر به‌طوری که همه پیش‌بینی می‌نمایند با وسایل ارتباطی که همه عالم را به‌منزله یک شهر و یک محله نموده؛ و با اسلحه‌ها و تجهیزات که در دست زمامداران بی‌ایمان است و هیچ وسیله‌ای برای کنترل خشم و شهوت و جاه‌پرستی آنها نیست، اگر جنگ شروع شود، علاوه بر آنکه غالب از مغلوب تشخیص داده نمی‌شود و طرفین از بین می‌روند، اکثر ملل و سکنه کره زمین ممکن است در ظرف چند ساعت فانی و نابود شوند. پس اگر در احادیث شریفه فرموده‌اند: «مهدی × ظاهر نمی‌شود مگر آنکه ثلث مردم کشته شوند و ثلث آنها

پاسخ به ده پرسش / نحوه پیروزی امام زمان * بر سلاح‌های ویرانگر..... ۳۹۵
بمیرند و ثلث آنان باقی بمانند»^۱ و فرموده‌اند: «این ظهور واقع نخواهد شد، تا وقتی دو ثلث مردم از بین بروند»^۲ نباید تعجب کرد، بلکه باید آن را نشانه علوم بی‌پایان حضرت رسول اکرم | و ائمه طاهرين^۳ گاهی آنها از آینده و اطلاعاتشان بر مغیبات به اذن و تعلیم خدا دانست و از معجزات و کراماتشان به شمار آورد.

«فَهُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ وَلَجَأُ أَمْرِهِ وَعَيْبَةُ عِلْمِهِ، وَمَوْئِلُ حُكْمِهِ

وَكُھُوفُ كُتُبِهِ، وَجِبَالُ دِينِهِ»^۳.

«وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ

إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ»^۴.

جَعَلْنَا اللَّهَ مِنْ مُحِبِّهِمْ وَخُدَّامِ شَيْعَتِهِمْ

۱. ابن حماد، الفتن، ص ۲۰۶؛ ابن طاووس، الملاحم و الفتن، ص ۱۲۸؛ متقی هندی، البرهان، ص ۱۱۱ - ۱۱۲، فصل ۲، ح ۴؛ همو، کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۸۷.
۲. طوسی، الغیبه، ص ۳۹۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۳، ۲۰۷؛ رجوع شود به: نگارنده، منتخب الاثر، ج ۳، ص ۸۱ - ۸۲.
۳. نهج البلاغه، خطبه ۲ (ج ۱، ص ۲۹ - ۳۰)؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۳۸؛ قمی، الاربعین، ص ۴۳۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۱۷؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج ۳، ص ۴۴۹. «راز پیامبر بدان‌ها سپرده شده است، و هر که آنان را پناه گیرد به حق راه برده است. مخزن علم پیامبرند و احکام شریعت او را بیانگر قرآن و سنت نزد آنان در امان، چون کوه برافراشته».
۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲ (ج ۲، ص ۴۰ - ۴۱)؛ صفار، بصائر الدرجات، ص ۵۱۶؛ عیاشی، تفسیر، ج ۲، ص ۱۸؛ آمدی، غرر الحکم، ص ۲۷۶. «داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که آنها [ائمه^۵] را بشناسد و آنها او را بشناسند و داخل جهنم نمی‌گردد مگر کسی که منکر ائمه و ائمه^۶ منکر آنها باشند».



مکان حضرت مهدی × در غیبت کبری

در عصر غیبت کبری، حضرت مهدی × در چه مکانی اقامت دارند؟
و چگونه زندگی می‌نمایند؟ خوراک، غذا، لباس و خوابگاه ایشان
چگونه است و از کجا تهیه می‌شود؟

اصولاً باید توجه داشت که اگر در موضوع غیبت، این‌گونه نقاط، مکتوم بماند، ایجاد شک و شبهه‌ای نمی‌نماید؛ چنان‌که روشن شدن آن نیز در ثبوت و اثبات اصل غیبت مداخله‌ای ندارد؛ و وقتی غیبت شخص امام × و مخفی بودن ایشان معقول و منطقی باشد چنان‌که هست و به آن ایمان داریم مخفی بودن این خصوصیات به طریق اولی معقول و منطقی خواهد بود و جهل به این‌گونه امور، دلیل بر هیچ مطلبی نخواهد شد.

این پرسش‌ها، با پرسش از اینکه امام × هم‌اکنون در چه نقطه‌ای است؟ یا با ما چند متر یا چند هزار کیلومتر فاصله دارد؟ یا امروز چه غذایی میل فرموده است؟ یا چند ساعت استراحت کرده و چه مقدار راه‌پیمایی نموده فرقی ندارد و بی‌اطلاعی ما از آن به جایی ضرر نمی‌زند، و عقیده‌ای را متزلزل نمی‌سازد؛ خدایی که به حکمت بالغه و قوه قاهره و مصلحت تامه خود، امام × را در پرده غیبت قرار داده است، قادر است این خصوصیات را نیز طبق مصلحت از مردم پنهان سازد.

پاسخ به ده پرسش / مکان حضرت مهدی* در غیبت کبری.....۳۹۷

مع ذلک برای اینکه به این پرسش، پاسخ مختصری داده شود، عرض می‌کنیم برحسب آنچه از بعضی از احادیث، و حکایات معتبر استفاده می‌شود، امام* در غیبت کبری در مکان خاصی و در شهر معینی استقرار دائم ندارند که از آن مکان و آن شهر خارج نگردند و به محل دیگر تشریف نبرند، بلکه برای انجام وظایف و تکالیف به مسافرت و سیر و حرکت، و انتقال از مکانی به مکان دیگر می‌پردازند؛ و در اماکن مختلف برحسب بعضی از حکایات، زیارت شده‌اند. از جمله شهرهایی که مسلماً به مقدم مبارکشان مزین شده است، مدینه طیبه، مکه معظمه، نجف اشرف، کوفه، کربلا، کاظمین، سامرا، مشهد، قم^۱ و بغداد است؛ و مقامات و

۱. از حکایات جالب و مورد اطمینان که در زمان ما واقع شده، این حکایت را که در هنگام چاپ این کتاب برایم نقل شد و در آن نکات و پندهایی است، جهت مزید بصیرت خوانندگان که به خواندن این‌گونه حکایات علاقه دارند، در اینجا یادداشت و ضمیمه کتاب می‌نمایم:

چنان‌که اکثر مسافرینی که از قم به تهران و از تهران به قم می‌آیند، و اهالی قم نیز اطلاع دارند، اخیراً در محلی که سابقاً بیابان و خارج از شهر قم بود، در کنار راه قم - تهران [جاده قدیم]، سمت راست کسی که از قم به تهران می‌رود - جناب حاج یدالله رجبیان از اخیار قم، مسجد مجلل و با شکوهی به نام مسجد امام حسن مجتبی* بنا کرده است که هم‌اکنون دایر شده و نماز جماعت در آن منعقد می‌گردد.

در شب چهارشنبه بیست و دوم ماه مبارک رجب ۱۳۹۸ - مطابق هفتم تیرماه ۱۳۵۷ - حکایت ذیل را راجع به این مسجد شخصاً از صاحب حکایت جناب آقای احمد عسکری کرمانشاهی که از اخیار بوده و سال‌ها است در تهران متوطن می‌باشد، در منزل جناب آقای رجبیان با حضور ایشان و برخی دیگر از محترمین، شنیدم.

آقای عسکری نقل کرد: حدود هفده سال پیش، روز پنج‌شنبه‌ای بود، مشغول تعقیب نماز صبح بودم، در زدن رفتن بیرون، دیدم سه نفر جوان که هر سه مکانیک بودند، با ماشین آمده‌اند. گفتند: تقاضا داریم امروز روز پنج‌شنبه است، با ما همراهی نمایید تا به مسجد جمکران مشرف شویم، دعا کنیم؛ حاجتی شرعی داریم.

اینجانب جلسه‌ای داشتم که جوان‌ها را در آن جمع می‌کردم و نماز و قرآن می‌آموختم. این سه جوان از همان جوان‌ها بودند. من از این پیشنهاد خجالت کشیدم، سرم را پایین انداختم و گفتم: من چه کاره‌ام بیایم دعا کنم. بالأخره اصرار کردند؛ من هم دیدم نباید آنها را رد کنم، موافقت کردم. سوار شدم و به سوی قم حرکت کردیم.

در جاده تهران نزدیک قم ساختمان‌های فعلی نبود، فقط دست چپ یک کاروانسرای خرابه به نام «قهوه‌خانه علی‌سیاه» بود. چند قدم بالاتر، از همین جا که فعلاً «حاج آقا رجیبان» مسجدی به نام مسجد امام حسن مجتبیٰ بنا کرده است، ماشین خاموش شد.

رفقا که هر سه مکانیک بودند، پیاده شدند، کاپوت ماشین را بالا زدند و مشغول تعمیر شدند. من از یک نفر آنها به نام علی‌آقا یک لیوان آب برای قضای حاجت و تطهیر گرفتم. رفتم تا وارد زمین‌های مسجد فعلی شوم؛ دیدم سیدی بسیار زیبا و سفید، ابروهایش کشیده، دندان‌هایش سفید، و یک خال بر صورت مبارکش بود؛ با لباس سفید و عبای نازک و نعلین زرد و عمامه سبز مثل عمامه خراسانی‌ها ایستاده بود و با نیزه‌ای که به‌قدر هشت - نه متر بلند است زمین را خط‌کشی می‌کرد. گفتم: اول صبح آمده است اینجا، جلو جاده، دوست و دشمن می‌آیند رد می‌شوند، نیزه دستش گرفته است».

(آقای عسکری درحالی‌که از این سخنان خود پشیمان و عذرخواهی می‌کرد) گفت: گفتم: عمو! زمان تانک و توپ و اتم است، نیزه را آورده‌ای چه کنی؟ برو درست را بخوان. رفتم برای قضای حاجت نشستم.

صدا زد: آقای عسکری آنجا ننشین، اینجا را من خط کشیده‌ام؛ مسجد است. من متوجه نشدم که از کجا مرا می‌شناسد، مانند بچه‌ای که از بزرگ‌تر اطاعت کند، گفتم چشم، پا شدم. فرمود: برو پشت آن بلندی.

رفتم آنجا؛ پیش خود گفتم سر سؤال با او را باز کنم، بگویم آقا جان! سید! فرزند پیغمبر! برو درست را بخوان. سه سؤال پیش خود طرح کردم.

۱. این مسجد را برای جنّ می‌سازی یا ملائکه که دو فرسخ از قم بیرون آمده‌ای و زیر آفتاب نقشه می‌کشی؛ درس‌نخوانده معمار شده‌ای؟!

۲. هنوز مسجد نشده، چرا در آن قضای حاجت نکنم؟

۳. در این مسجد که می‌سازی جنّ نماز می‌خواند یا ملائکه؟

این پرسش‌ها را پیش خود طرح کردم؛ آدمم جلو سلام کردم. بار اول او ابتدای به سلام کرد، نیزه را به زمین فرو برد و مرا به سینه گرفت. دست‌هایش سفید و نرم بود. چون این فکر را هم کرده بودم که با او مزاح کنم و چنان‌که در تهران هر وقت سیدی شلوغ می‌کرد، می‌گفتم مگر روز چهارشنبه است بدون اینکه عرض کنم، پنج‌شنبه است، چرا آمده‌ای میان آفتاب.

فرمود: پنج‌شنبه است، چهارشنبه نیست. و فرمود: سه سؤالی را که داری بگو، ببینم!

من متوجه نشدم که قبل از اینکه سؤال کنم، از مافی‌الضمیر من اطلاع داد.

گفتم: سید فرزند پیغمبر، درس را ول کرده‌ای، اول صبح آمده‌ای کنار جاده، نمی‌گویی در این زمان تانک و توپ، نیزه به درد نمی‌خورد، دوست و دشمن می‌آیند رد می‌شوند، برو درست را بخوان.

خندید؛ چشمش را به زمین انداخت؛ فرمود: دارم نقشه مسجد می‌کشم. گفتم: برای جن یا ملائکه؟ فرمود: برای آدمیزاد، اینجا آبادی می‌شود.

گفتم: بفرمایید ببینم اینجا که می‌خواستیم قضای حاجت کنم، هنوز که مسجد نشده است! فرمود: یکی از عزیزان فاطمه زهرا^{۱۰۰} در اینجا بر زمین افتاده، و شهید شده است، من مربع مستطیل خط کشیده‌ام، اینجا می‌شود محراب، اینجا که می‌بینی قطرات خون است که مؤمنین می‌ایستند، اینجا که می‌بینی، مستراح می‌شود؛ و اینجا دشمنان خدا و رسول به خاک افتاده‌اند. همین‌طور که ایستاده بود برگشت و مرا هم برگرداند، فرمود: اینجا می‌شود حسینیه، و اشک از چشمانش جاری شد، من هم بی‌اختیار گریه کردم.

فرمود: پشت اینجا می‌شود کتابخانه، تو کتاب‌هایش را می‌دهی؟ گفتم: پسر پیغمبر، به سه شرط؛ اول اینکه من زنده باشم؛ فرمود: ان شاء الله.

شرط دوم این است که اینجا مسجد شود؛ فرمود: بارک الله. شرط سوم این است که به قدر استطاعت، و لو یک کتاب شده برای اجرای امر تو پسر پیغمبر بیاورم، ولی خواهش می‌کنم برو درست را بخوان؛ آقا جان این هوا را از سرت دور کن.

دو مرتبه خندید. مرا به سینه خود گرفت. گفتم: آخر نفرومید اینجا را چه کسی می‌سازد؟ فرمود: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ».

گفتم: آقا جان! من این قدر درس خوانده‌ام، یعنی دست خدا بالای همه دست‌ها است. فرمود: آخر کار می‌بینی، وقتی ساخته شد به سازنده‌اش از قول من سلام برسان. مرتبه دیگر هم مرا به سینه گرفت و فرمود: خدا خیرت بدهد.

من آمدم رسیدم سر جاده، دیدم ماشین راه افتاده [و درست شده]. گفتم: چطور شد؟ گفتند: یک چوب کبریت، زیر این سیم گذاشتیم؛ وقتی آمدی درست شد. گفتند: با کی زیر آفتاب حرف می‌زدی؟ گفتم: مگر سید به این بزرگی را با نیزه ده متری که دستش بود، ندیدید؟ من با او حرف می‌زدم. گفتند: کدام سید؟ خودم برگشتم دیدم سید نیست، زمین مثل کف دست، پستی و بلندی نبود، هیچ کس نبود.

من یک تکانی خوردم. آمدم توی ماشین نشستم؛ دیگر با آنها حرف نزد. به حرم مشرف شدم، نمی‌دانم چطوری نماز ظهر و عصر را خواندم. بالأخره آمدم جمکران، ناهار خوردیم. نماز خواندم. گیج بودم؛ رفقا با من حرف می‌زدند، من نمی‌توانستم جوابشان را بدهم.

در مسجد جمکران، یک پیرمرد یک طرف من نشسته و یک جوان طرف دیگر؛ من هم وسط ناله می‌کردم، گریه می‌کردم. نماز مسجد جمکران را خواندم؛ می‌خواستیم بعد از نماز به سجده بروم، صلوات را بخوانم، دیدم آقای سید که بوی عطر می‌داد، فرمود: آقای عسکری سلام علیکم. نشست پهلوی من.

تن صدایش همان تن صدای سید صبحی بود. به من نصیحتی فرمود. رفتم به سجده، ذکر صلوات را

گفتم. دلم پیش آن آقا بود، سرم به سجده، گفتم سر بلند کنم بپرسم شما اهل کجا هستید، مرا از کجا می‌شناسید. وقتی سر بلند کردم، دیدم آقا نیست.

به پیرمرد گفتم: این آقا که با من حرف می‌زد، کجا رفت، او را ندیدی؟ گفت: نه. از جوان پرسیدم، او هم گفت، ندیدم. یک‌دفعه مثل اینکه زمین‌لرزه شد، تکان خوردم؛ فهمیدم که حضرت مهدی[×] بوده است. حالم به هم خورد، رفقا مرا بردند آب به سر و رویم ریختند. گفتند: چه شده؟ خلاصه، نماز را خواندیم، به سرعت به سوی تهران برگشتیم.

مرحوم حاج شیخ جواد خراسانی را لدی‌الورود در تهران ملاقات کردم و ماجرا را برای ایشان تعریف کردم و خصوصیات را از من پرسید، گفت: خود حضرت بوده‌اند؛ حالا صبر کن، اگر آنجا مسجد شد، درست است.

مدتی قبل، روزی یکی از دوستان پدرش فوت کرده بود، به اتفاق رفقای مسجدی، او را به قم آوردیم به همان محلّ که رسیدیم، دیدیم دو پایه خیلی بلند بالا رفته است پرسیدم، گفتند: این مسجدی است به نام امام حسن مجتبی[×] پسرهای حاج حسین آقا سوهانی می‌سازند، ولی اشتباه گفته بودند.

وارد قم شدیم، جنازه را باغ بهشت بردیم و دفن کردیم. من ناراحت بودم. سر از پا نمی‌شناختم. به رفقا گفتم: تا شما می‌روید ناهار بخورید، من می‌آیم. تاکسی سوار شدم و رفتم سوهان‌فروشی پسرهای حاج حسین آقا پیاده شدم. به پسر حاج حسین آقا گفتم: اینجا شما مسجد می‌سازید؟ گفت: نه. گفتم: این مسجد را کی می‌سازد؟

گفت: حاج یدالله رجبیان.

تا گفت «یدالله»، قلبم به تپش افتاد. گفتم: آقا چه شد؟ صندلی گذاشت، نشستم. خیس عرق شدم، با خود گفتم «یدالله فوق‌ایدیهم»، فهمیدم حاج یدالله است. ایشان را هم تا آن موقع ندیده و نمی‌شناختم. برگشتم به تهران به مرحوم حاج شیخ جواد گفتم.

فرمود: برو سراغش، درست است.

من بعد از آنکه چهارصد جلد کتاب خریداری کردم، به قم رفتم. آدرس محلّ کار پشم‌بافی حاج یدالله را پیدا کردم، رفتم کارخانه و از نگهبان پرسیدم. گفت: حاجی رفت منزل. گفتم: استدعا می‌کنم تلفن کنید، بگویید یک نفر از تهران آمده، با شما کار دارد. تلفن کرد، حاجی گوشی را برداشت. من سلام

عرض کردم، گفتم: از تهران آمده‌ام، چهارصد جلد کتاب وقف این مسجد کرده‌ام، کجا بیاورم؟

فرمود: شما از کجا اینکار را کردید و چه آشنایی با ما دارید؟ گفتم: حاج آقا، چهارصد جلد کتاب وقف کرده‌ام.

گفت: باید بگویید مال چیست؟

گفتم: پشت تلفن نمی‌شود، گفت: شب جمعه آینده منتظر هستم کتاب‌ها را بیاورید منزل چهارراه شاه، کوچه سرگرد شکراللهی، دست چپ، درب سوم (لازم به تذکر است که این آدرس، مال زمان سابق بوده که هم‌اکنون تغییر نام یافته است).

رفتم تهران، کتابها را بسته بندی کردم. روز پنجشنبه با ماشین یکی از دوستان به منزل حاج آقا در قم آوردم. ایشان گفت: من اینطور قبول نمیکنم، جریان را بگو. بالأخره جریان را گفتم و کتابها را تقدیم کردم. رفتم در مسجد هم دو رکعت نماز حضرت خواندم و گریه کردم. مسجد و حسینیه را طبق نقشه‌ای که حضرت کشیده بودند، حاج ی‌الله به من نشان داد و گفت: خدا خیرت بدهد، تو به عهده وفا کردی.

این بود حکایت مسجد امام حسن مجتبی* که تقریباً به‌طور اختصار و خلاصه‌گیری نقل شد. علاوه‌براین، حکایت جالبی نیز آقای رجیبان نقل کردند که آن را نیز مختصراً نقل می‌نمایم: آقای رجیبان گفتند: شب‌های جمعه، حسب‌المعمول، حساب و مزد کارگرهای مسجد را مرتب کرده و جوهی که باید پرداخت شود، پرداخت می‌شد. شب جمعه‌ای، «استاد اکبر»، بنای مسجد، برای حساب و گرفتن مزد کارگرا آمده بود، گفت: امروز یک نفر آقا سید تشریف آوردند در ساختمان مسجد و این پنجاه تومان را برای مسجد دادند، من عرض کردم: بانی مسجد از کسی پول نمی‌گیرد، با تندی به من فرمود: «می‌گویم بگیر، این را می‌گیری»، من پنجاه تومان را گرفتم روی آن نوشته بود: برای مسجد امام حسن مجتبی*.

دو - سه روز بعد، صبح زود زنی مراجعه کرد و وضع تنگدستی و حاجت خودش و دو طفل یتیمش را شرح داد، من دست کردم در جیب‌هایم، پول موجود نداشتم، غفلت کردم که از اهل منزل بگیرم، آن پنجاه تومان مسجد را به او دادم و گفتم بعد خودم خرج می‌کنم و به آن زن آدرس دادم که بیاید تا به او کمک کنم.

زن پول را گرفت و رفت و دیگر هم بااینکه به او آدرس داده بودم، مراجعه نکرد، ولی من متوجه شدم که نباید پول را داده باشم و پشیمان شدم.

تا جمعه دیگر استاد اکبری برای حساب آمد، گفت: این هفته من از شما تقاضایی دارم، اگر قول می‌دهید که قبول کنید، بگویم. گفتم: بگویند. گفت: در صورتی که قول بدهید قبول کنید، می‌گویم. گفتم: آقای استاد اکبر اگر بتوانم از عهده‌اش برآیم، گفت: می‌توانی. گفتم: بگو. گفت: تا قول ندهی نمی‌گویم. از من اصرار که بگو، از او اصرار که قول بده تا من بگویم.

آخر گفتم: بگو قول می‌دهم. وقتی قول گرفت، گفت: آن پنجاه تومان که آقا دادند برای مسجد، بده به خودم. گفتم: آقای استاد اکبر، داغ مرا تازه کردی. چون بعداً از دادن پنجاه تومان به آن زن پشیمان شده بودم و تا دو سال بعد هم، هر اسکناس پنجاه تومانی به دستم می‌رسید، نگاه می‌کردم شاید آن اسکناس باشد.

گفتم: آن شب مختصر گفتم، حال خوب تعریف کن بدانم. گفت: بلی، حدود ساعت سه‌ونیم بعد از ظهر هوا خیلی گرم بود. در آن بحران گرما مشغول کار بودم. دو - سه نفر کارگر هم داشتم. ناگاه دیدم یک آقای از یکی از درهای مسجد وارد شد، با قیافه‌ای نورانی، جذّاب، باصلاّت، که آثار بزرگی و بزرگواری از او نمایان است، وارد شدند دست و دل من دیگر دنبال کار نمی‌رفت، می‌خواستم آقا را تماشا کنم.

۴۰۲..... امامت و مهدویت / ج ۲

اماکنی که آن حضرت در آن اماکن تشریف فرما شده‌اند، متعدد است؛ مانند مسجد جمکران قم، مسجد کوفه، مسجد سهله، مقام حضرت صاحب‌الامر در وادی‌السلام نجف و در حله.

و بعید نیست که اقامتگاه اصلی ایشان، یا اماکنی که بیشتر آمدوشدشان در آنجاها است، مکه معظمه و مدینه طیبه و عتبات مقدسه باشد.

آقا آمدند و اطراف شبستان قدم زدند. تشریف آوردند جلو تخته‌ای که من بالایش کار می‌کردم، دست کردند زیر عبا و پولی در آوردند، فرمودند: استاد این را بگیر، بده به بانی مسجد. من عرض کردم: آقا بانی مسجد پول از کسی نمی‌گیرد، شاید این پول را از شما بگیرم و او نگیرد و ناراحت شود. آقا تقریباً تغییر کردند، فرمودند: «به تو می‌گویم بگیر. این را می‌گیرد». من فوراً با دست‌های گچ‌آلود، پول را از آقا گرفتم، آقا تشریف بردند بیرون. پیش خود گفتم: این آقا در این هوای گرم کجا بود؟ یکی از کارگرها را به نام مشهدی‌علی، صدا زدم. گفتم: برو دنبال این آقا بین کجا می‌روند؟ با چه کسی و با چه وسیله‌ای آمده بودند؟ مشهدی‌علی رفت. چهار دقیقه شد، پنج دقیقه شد، ده دقیقه شد، مشهدی‌علی نیامد، خیلی حواسم پرت شده بود، مشهدی‌علی را صدا زدم پشت دیوار ستون مسجد بود، گفتم: چرا نمی‌آیی؟ گفتم: ایستاده‌ام آقا را تماشا می‌کنم، گفتم: بیا، وقتی آمد، گفتم: آقا سرشان را زیر انداختند و رفتند، گفتم: با چه وسیله‌ای؟ ماشین بود؟ گفتم: نه، آقا هیچ وسیله‌ای نداشتند، سر به زیر انداختند و تشریف بردند. گفتم: تو چرا ایستاده بودی؟ گفتم: ایستاده بودم آقا را تماشا می‌کردم. آقای رجبان گفتم: این جریان پنجاه تومان بود، ولی باور کنید که این پنجاه تومان یک اثری روی کار مسجد گذارد. خود من امید اینکه این مسجد به این گونه بنا شود و خودم به تنهایی آن را به اینجا برسانم، نداشتم. از موقعی که این پنجاه تومان به دستم رسید، روی کار مسجد و روی کار خود من اثر گذاشت». پایان حکایت.

نگارنده گوید: اگرچه متن این حکایت‌ها، بر معرفی آن حضرت، غیر از اطمینان صاحب حکایت به اینکه سید معظمی که نقشه مسجد را می‌کشید و در مسجد جمکران با او سخن فرمود، شخص آن حضرت بوده است، دلالت ظاهر دیگر ندارد، اما چنان‌که «محدث نوری» در باب نهم کتاب تشریف **نجم‌الثاقب** شرح داده است، وقوع این‌گونه مکاشفات و دیدارها، برای شیعیان آن حضرت، حداقل از شواهد صحیح مذهب و عنایات به‌واسطه یا بلاواسطه آن حضرت به شیعه است. و به‌خصوص که مؤید به حکایات دیگری است که متن آنها دلالت بر معرفی آن حضرت دارد. بعضی از آن حکایات در همین عصر خود ما واقع شده است و به باری خداوند متعال در کتاب جدیدی که مخصوص تشریف‌های معاصرین است، در اختیار شیعیان و ارادتمندان آن غوث زمان و قطب جهان - ارواحنا فداه - قرار خواهد گرفت. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَمَا نُوَفِّقِي إِلَّا بِاللَّهِ.**

پاسخ به ده پرسش / مکان حضرت مهدی* در غیبت کبری..... ۴۰۳
اگر پرسش شود: پس حضرت امام زمان* با کوه رضوی و ذی طوی چه
ارتباطی دارند که در دعای ندبه است:

«لَيْتَ شِعْرِي أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى، بَلْ أَيْ أَرْضِ تُقَلُّكَ أَوْ
تَرَى أِبْرَضُوَى أَوْ غَيْرَهَا أَمْ ذِي طُوَى»^۱.

پاسخ داده می شود: راجع به این موضوع در کتاب *فروغ ولایت در دعای ندبه*
در بخش دوم توضیح داده ایم، در اینجا هم به طور مختصر اشاره می نمایم که: این
دو مکان بر حسب کتب معاجم و تواریخ نیز از اماکن مقدّس است و محتمل
است که حضرت بعضی از اوقات شریف خود را در این دو مکان به عبادت و
خلوت گذرانده باشند و این جمله هیچ دلالتی بر اینکه این دو مکان، یا یکی از
آنها، اقامتگاه دائمی آن حضرت است، ندارد.

چنان که در کتاب *فروغ ولایت* شرح داده ام، این استفهامها استفهام حقیقی
نیست، بلکه به انگیزه بیان سوز هجران و اظهار تأسّف و تلهف از فراق و حرمان
از فیض حضور و تأخیر عصر ظهور گفته شده است؛ علاوه بر اینکه بعضی از
عبارات دعای شریف ندبه، دلالت دارد بر اینکه ایشان در بین مردم می باشند و از
بین مردم خارج نمی باشند، مثل این جمله:

«بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُغَيَّبٍ لَمْ يَخُلْ مِنَّا بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَمَازِحٍ
لَمْ يَنْزَحْ (مَنْزَحٍ) عَنَّا»^۲.

اگر کسی سؤال کند: پس اینکه بر سر بعضی زبانها است و مخصوصاً برخی

۱. مشهدی، المزار، ص ۵۸۰ - ۵۸۱؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۱۰. «کاش می دانستم که کجا
دلها به ظهور تو قرار و آرام خواهد یافت، آیا در کدامین سرزمین اقامت داری در زمین «رضوی» یا
غیر آن در دیار ذی طوی متمکن گردیده ای؟».

۲. مشهدی، المزار، ص ۵۸۱؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۱۰. «جانم به قربانت، ای حقیقت
پنهانی که از ما دور نیستی، و ای دور از وطن که کنار از ما نیستی».

۴۰۴..... امامت و مهدویت / ج ۲

از علمای اهل سنت آن را بازگو می‌کنند و گاهی آن را بهانه حمله و جسارت به شیعه قرار می‌دهند که اینان حضرت صاحب‌الأمر[×] را در سرداب سامرا مخفی می‌دانند، چه مصدري دارد؟

جواب داده می‌شود که: جز جهل بعضی از اهل سنت و غرض‌ورزی و خیانت برخی دیگر که شیعه اهل بیت[^] را متهم می‌سازند و از دروغ‌پردازی و تهمت و افترا کوتاهی نمی‌کنند، هیچ‌گونه مصدري ندارد؛ و تمام اخبار و احادیث و حکایات این موضوع را که امام[×] در سرداب سامرا مخفی می‌باشند، رد می‌نمایند و در کتاب *منتخب‌الاثر و نوید امن و امان*، نیز کذب این افترا ثابت شده است، و در اخبار و احادیث حتی خبر رشیق، خادم معتضد عباسی اسمی از سرداب نیست.^۱

فقط در یک روایت، اسمی از سرداب برده شده است^۲ که برحسب آن، خانه آن حضرت بار دیگر مورد حمله سپاهیان دولتی قرار گرفت، از سرداب، صدای قرائت شنیدند و طبق این روایت هم امام[×] درحالی که فرمانده نظامیان با سربازانشان در سرداب را گرفته بودند حضرت از سرداب بیرون آمدند و تشریف بردند.

پس از آنکه سربازها همه رسیدند، فرمانده، فرمان ورود به سرداب را داد. سربازهایی که دیده بودند آن حضرت بیرون آمدند، گفتند: «مگر آن کس نبود که بیرون رفت و بر تو عبور کرد؟» گفت: «او را ندیدم، چرا او را رها کردید؟» گفتند: «ما گمان می‌کردیم تو او را می‌بینی».

حاصل اینکه موضوع مخفی بودن آن حضرت در سرداب، یکی از

۱. نگارنده، منتخب‌الاثر، ج ۲، ص ۴۵۵ - ۴۵۸.

۲. نگارنده، منتخب‌الاثر، ج ۲، ص ۴۵۷.

پاسخ به ده پرسش / مکان حضرت مهدی * در غیبت کبری..... ۴۰۵

دروغ‌های بزرگی است که به شیعه بسته‌اند، ولی قابل انکار نیست که خانه حضرت امام حسن عسکری * سال‌ها در دوران غیبت صغری مقرر آن حضرت بوده است، و بعضی از خلفا هم این مطلب را می‌دانستند. و لذا در روایت رشیق خادم است که معتضد، نشانی خانه و خادمی را که بر در آن ایستاده است به رشیق داد.

چنان‌که از بعضی حکایات و تواریخ استفاده می‌شود، معتمد خلیفه و راضی، بلکه احتمالاً مقتدر نیز، از جریان امور، کم‌وبیش مطلع بوده‌اند؛ و امام * و نواب او را می‌شناختند، و بعد هم، از خلفای دیگر که در عصر غیبت کبری بوده‌اند، ناصر خلیفه که از اعظم و علمای خلفای بنی‌عبّاس است، عارف به آن حضرت بوده است و دری که هم‌اکنون بر صفّه سرداب است و از آثار باستانی و نفایس اشیای عتیقه است، در عصر او و به امر وی ساخته شده است.^۱

از آنجا که خانه و سرداب موجود، از بیوت مقدّس است و بدون شک و شبهه محلّ عبادت و مقررّ و منزلگاه سه نفر از ائمه اهل بیت^۲ بوده است، از آغاز مورد نظر شیعیان و دوستان و حتّی خلیفه‌ای مثل ناصر بوده، و عبادت و اطاعت خدا را در آن اماکن شریفه مغتنم می‌شمردند و آن را از مصادیق مسلم آیه:

(فِي بُيُوتٍ اَدَانَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا

بِالْعُدُوِّ وَالْاَصَالِ)،^۲

می‌دانستند.

و ما هم امروز، بر اساس همین ملاحظات، این اماکن رفیع را احترام می‌کنیم و

۱. نگارنده، منتخب‌الاثّر، ج ۲، ص ۳۹۰ - ۳۹۱.

۲. نور، ۳۶. «در خانه‌هایی (مانند خانه‌های انبیا و اولیا) که خداوند رخصت داده که آنجا رفعت یافته و ذکر نام خدا شود و صبح و شام، تسبیح و تنزیه ذات پاک او کنند».

۴۰۶..... امامت و مهدویت / ج ۲

عبادت در آن اماکن را فوز عظیم می‌شماریم و آرزومند زیارت سرداب و نماز و عبادت در آنجا می‌باشیم.

اما پاسخ این پرسش که: لباس و غذا و خوابگاه ایشان چگونه است؟ آنچه مسلم است این است که حضرت در امور و کارهای عادی، ملتزم به توجیهاات و تکالیف شرعی می‌باشند و آداب و برنامه‌های واجب و مستحب این کارها را مو به مو رعایت می‌نمایند و محرّمات و مکروهات را ترک می‌فرمایند. بلکه در مورد مباحات نیز، ترک و فعل ایشان، بر اساس دواعی عالی و مقدّس است و برای دواعی نفسانی، کاری از آن حضرت، اگرچه فایده آن جسمانی و اشباع غرایز جسمی باشد، صادر نمی‌شود، به عبارت دیگر هریک از اعمال و افعال، برای آن حضرت وسیله است نه هدف.

اما اینکه امور معاش و تهیّه غذا و پوشاک برای امام * در عصر غیبت به‌طور عادی است یا به نحو اعجاز؟

جواب این است که: به‌طور عادی بودن این امور، امکان دارد و مانعی ندارد، چنان‌که برحسب بعضی از حکایات در برخی از موارد نیز به نحو اعجاز، جریان یافته است.

درحالی‌که خداوند متعال، حضرت مریم، مادر حضرت عیسی، را مخصوص به عنایت خود قرار داد و از عالم غیب او را روزی داد، چنان‌که قرآن مجید صریحاً می‌فرماید:

(كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ
أَنْتِ لِكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ
حِسَابٍ)؛^۱

۱. آل عمران، ۳۷. «هر وقت زکریا به عبادت‌گاه می‌آمد، روزی شگفت‌آوری می‌یافت، می‌گفت: ای مریم!

پاسخ به ده پرسش / مکان حضرت مهدی* در غیبت کبری.....۴۰۷
استبعادی ندارد که وصی اوصیا و خاتم اولیا و وارث انبیا را از خزانه غیب
خود رزق و روزی دهد و تمام وسایل معاش او را به هر نحوی که مصلحت
باشد، فراهم سازد.

إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

این روزی از کجا برای تو می‌رسد. پاسخ می‌داد: این از جانب خدا است که همانا خدا به هر که خواهد
روزی بی‌حساب می‌دهد».



وظایف حضرت مهدی × در عصر غیبت

امام × در غیبت کبری چه مسئولیت‌هایی را بر عهده دارند؟ و به چه کارها و اعمالی اشتغال دارند؟ و این عمر طولانی را در چه شغل و عملی می‌گذرانند؟ و در برابر جوامع و افراد و شیعیان، چه برنامه‌ای را اجرا می‌نمایند؟

در غیبت کبری کارها و مشاغل و مسئولیت‌های امام × بسیار حسّاس و مهمّ است و اگرچه تصرّف و بسط ید و حکومت ظاهری بر اوضاع ندارند و رتق و فتق امور را دیگران در اختیار گرفته و نظام حکم و اداره را به خود اختصاص داده و بندگان خدا را استضعاف و استعباد می‌کنند، مع‌ذلک امام × ناظر بر اوضاع می‌باشند و عنایت‌هایی دارند و تصرّفاتی می‌نمایند.

و بالجمله شئون امامت و رهبری و زعامت را در حدود امکان، متصدی شده و وظایف خود را به نحو احسن و اکمل انجام می‌دهند.

خلاصه، عمر طولانی ایشان در اطاعت خدا می‌گذرد، هم تکالیف فردی خویش را انجام می‌دهند و هم برحسب حکایات متواتر، تکالیف اجتماعی را، آنچه مقتضی و مصلحت باشد، انجام می‌دهند؛ مانند هدایت اشخاص، یاری دادن مؤمنین بر مخالفین در بحث و احتجاج، حلّ مسائل مشکل، نصیحت و موعظه افراد، شفای امراض، هدایت گم‌شدگان و رساندن آنها به مقصد،

پاسخ به ده پرسش / وظایف حضرت مهدی * در عصر غیبت ۴۰۹

تعلیم ادعیه، کمک مالی به نیازمندان، فریادرسی گرفتاران و درماندگان و زندانیان، یاری بیچارگان، که بیشتر این اعمال در ضمن ظهور معجزات، از آن حضرت صادر شده است.^۱

به نظر اینجانب، یکی از اموری که نشانه تصرف آن حضرت در قلوب و توجه نفس قدسی و اثر عنایت ایشان است، همین بقای سازمان رهبری و تشکیلات علمی و تبلیغی شیعه، فعالیت حوزه‌های علوم دینی و تألیف کتاب‌ها، مجالس تبلیغ، استمرار رشته اجتهاد و استنباط احکام و تأییداتی است که علی‌الدوام علما و فقها از آن برخوردارند که در واقع اگرچه رسماً حکومت از فقها که از جانب امام * حکام شرعی می‌باشند غصب شده است، مع ذلک حکومت آنها بر قلوب باقی است و موارد اطاعت اختیاری جامعه شیعه از علما، به مراتب بیشتر از موارد اطاعت اجباری آنها از رژیم است که در هر منطقه و ناحیه برقرار است و از راه ناچاری از آن اطاعت می‌نمایند.

اگر بادقت ملاحظه شود، رژیم رهبری امام * به واسطه علما در سرتاسر زمین، در هر نقطه‌ای که یک نفر شیعه باشد، مورد قبول و احترام است و حاکم همه، شخص حاکم الهی، یعنی حضرت صاحب‌الزمان * می‌باشد.

مسئله این است که تأسیسات رهبری شیعه که با یک تعبیر بسیار کوتاه و غیرجامع و نارسا، در زمان ما آن را روحانیت و جامعه روحانیت می‌گویند - با تمام موانعی که از آغاز عصر غیبت کبری تا حال برای بقا و عرض وجود - و اجرای برنامه‌ها و مداخله در کارها و امر به معروف و نهی از منکر، مبارزات ایجابی و سلبی، تربیت علما و هدایت جوامع شیعه داشته است، در هر عصر و زمان به عنوان قوی‌ترین بنیاد، وظایف بزرگی را انجام داده و حافظ شیعه از انقراض بوده و هست.

۱. رجوع شود به: دارالسلام عراقی، نجم‌الثاقب، جنة‌المأوی، عبقری‌الحسان، بحارالانوار و ...

هیچ جمعیت و هیئتی، مثل جامعه روحانیت، هدف تیرهای خطرناک بیگانگان داخلی و خارجی نبوده و نیست. فرق مختلف و اقلیت‌هایی که بیگانگان آنها را به وجود آورده؛ یا فعلاً به مزدوری و خیانت گرفته‌اند، با روحانیت، سخت دشمن هستند، و از زدن هیچ ضربت کشنده‌ای به این جامعه خودداری نمی‌کنند و حتی با تهمت و بهتان و افترا می‌کوشند تا اذهان عوام و جوانان را نسبت به آنان مشوب، و ایمان مردم را به آنها ضعیف سازند.

تبشیر و استعمار و الحاد و کمونیسم و مکتب‌های مختلف، همه با این طبقه به شدت وارد پیکار شده‌اند، و تمام امکانات مادی و قوایی را که دارند در این پیکار وارد کرده‌اند، و پول‌های گزاف و مبالغ سرسام‌آوری که در راه از پای در آوردن روحانیت، و تزلزل آن صرف می‌شود بیش از حد تصور است.

فقط گاهی آمارهایی که از دستشان در می‌رود و منتشر می‌شود، به ما نشان می‌دهد که بیگانگان خصوصاً حکومت‌های آنها، تا چه حد از اسلام و نفوذ علمای اسلام در قلوب مردم نگران هستند و آن را ضد منافع خود و مانع در استیلاي آنان بر مسلمانان و معادن و ذخایر آنها می‌دانند.

از یک سو زورمندان و طبقه حاکمه که همواره می‌خواسته‌اند به شکل یک واحد ممتاز، انسان‌ها را استعباد نمایند و حکومت فردی داشته باشند و از دیگران حق اظهار رأی و حقوق انسانی دیگر را سلب نمایند و مردم را به تعظیم و تکریم خود و اظهار کوچکی و تملق‌هایی که ننگ انسانیت است وادار نمایند، این طبقه را برای این مقاصد کثیف، خطر می‌دانستند و برای محو آنها و بی‌ثمر ساختن تبلیغات و اعتراضات آنها، فعلاً نه کوشش می‌کردند و حتی اگر می‌توانستند اشتباه‌کاری کنند، افرادی را می‌ساختند و تحت عناوین و القابی در برابر جامعه روحانیت به اسم عالم و روحانی معرفی می‌کردند!

پاسخ به ده پرسش / وظایف حضرت مهدی * در عصر غیبت ۴۱۱

این اقویا و حکومت‌ها، از ظهور مفاهیم اسلامی و روشن شدن حقایق قرآن سخت بیمناک‌اند، زیرا آنجا که قرآن است و آنجا که اسلام است و آنجا که ندای برابری و مساوات:

(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ)؛^۱

«همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است.»

بلند است، و آنجا که بانگ:

(وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا

الطَّاغُوتِ)؛^۲

«وهمانا ما در میان هر امتی پیغمبری فرستادیم تا به خلق ابلاغ کند که

خدای یکتا را بپرستید و از بتان دوری کنید.»

شب و روز به گوش‌ها می‌رسد، برای حکومت فردی و این تشریفات و تکریم‌ها و فردپرستی‌ها و این امتیازات و این همه فاصله‌ها و جدایی‌ها، جایی و حسابی نیست. و این روحانیت است که رساندن و ابلاغ این نداها، و پیاده کردن این برنامه‌ها را به عهده گرفته است.

از سوی دیگر می‌بینیم روحانیت شیعه به اصطلاح امروز دولتی نیست یعنی نمی‌تواند در نظامات غیراسلامی که متأسفانه در همه نقاط دنیا مسلط هستند خود را ادغام کند که از آنها حقوق و بودجه بگیرد و مجری برنامه‌های خاص و معین شده باشد.

اگرچه در نظام اسلامی همه چیز تحت نظر حکومت و نظام اسلام است و رهبر اسلام بر همه امور نظارت دارد، و باید حسن جریان تمام رشته‌ها را کنترل کند و

۱. حجات، ۱۳.

۲. نحل، ۳۶.

اداره نماید که از جمله: رشته تبلیغات و ارشادات و علوم اسلامی و گسترش دادن آن در بین تمام مردم است به طوری که همه و همه، در مسائل اسلامی وارد گردند، و محققان عالی قدر بتوانند به تحقیق و بررسی مشغول باشند.

اکنون که رسماً نظام اسلام بر تمام دنیا حاکم نیست، و نفوذ اسلام و برنامه‌های آن در نفوس باقی است، روحانیت و به عبارت دیگر: روایات احادیث اهل بیت^ع به صورت صنف خاصی شکل گرفته است، و درحقیقت از نظر هر فرد شیعه متوجه و آگاه، روحانیت همان نقش هیئت حاکمه را، که باید ناظر بر اوضاع و تربیت و تعلیم و حسن جریان تمام امور باشد، اجرا می‌نماید؛ ولی هر وقت نظام اسلامی رسماً در تمام دنیا یا در یک جامعه پیاده شود، روحانیت به این شکل فعلی باقی نخواهد ماند که ما در این مقاله در مقام تفصیل و شرح این بحث نیستیم.

مقصود این است که روحانیت از جنبه بودجه و قوه و نظام مالی، نظامی که نیروی انتظامی و قوه مجریه رسمی آن را اجرا نماید ندارد، و این خود مردم هستند که با کمال اختیار و بدون اینکه تحت فشار مطالبه مأمور و بازپرس و بازرس و اداره تشخیص مالیات‌ها و ادارات وصول و جرایم باشند، وجوه شرعی خود را تمام و کمال، بدون اینکه یک ریال کمتر بدهند، با نهایت خلوص نیت و با افتخار، ادا می‌کنند.

و عجیب این است که تبلیغاتی که علیه پرداخت وجوه شرعی به علما و مراجع در سطوح مختلف و به عناوین بسیار و به طور گسترده، ادامه دارد؛ معذک تأثیری نمی‌کند و توجه مردم به پرداخت این وجوه و تقویت بنیه مالی دستگاه رهبری تشیع، هر روز بیشتر می‌شود.

آری! دشمنان می‌دانند که یکی از راه‌های مؤثر در از کار انداختن روحانیت و

پاسخ به ده پرسش / وظایف حضرت مهدی* در عصر غیبت..... ۴۱۳

تعطیل حوزه‌ها و جلوگیری از نشر معارف اسلام و تربیت علما و محققین روحانیت، استخدام کردن و دستگاهی و دولتی کردن افراد روحانی و تضعیف بنیه مالی اسلام می‌باشد؛ از این جهت با حملات زبانی و قلمی و عملی، و تهمت و افترا و انتشارات فریبنده، می‌کوشند تا سازمان رهبری اسلام و مراکز فکری و تحقیقی و ثقل روحانیت را نیازمند سازند، و همکاری‌های مالی مردم را قطع کنند؛ ولی آنچه ملاحظه می‌کنیم هرچه سعی می‌کنند با وسایل مختلف سمعی و بصری تبلیغی که در دست دارند، مردم را از پرداخت وجوه شرعی و سهم مبارک امام* که پربرکت‌ترین و مقدس‌ترین وجوه است باز دارند، رغبت مردم به پرداخت آن وجوه بیشتر می‌شود و روزه‌روز وضع مالی حوزه‌های علمیه، و کمک‌های مالی به مبلغین، محکم‌تر و زیادتر می‌شود.

چرا؟ برای اینکه خدا می‌فرماید:

(يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ

الْكَافِرُونَ)؛^۱

«می‌خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش سازند ولی خداوند،

تمام‌کننده نورش می‌باشد هرچند کفار، اکراه داشته باشند».

چرا؟ برای اینکه قلوب، در تحت تصرف ولایتی امام* قرار دارد^۲ و هرچه دشمنان بخواهند با تمهیدات و نقشه‌ها قلوب را از علما و ثواب امام* منصرف سازند، نمی‌توانند.

۱. صف، ۸.

۲. بسیاری به وسیله خواب ارشاد شده‌اند که حتی تعیین بدهی آنها در خواب شده و بعد که رسیدگی کرده‌اند مطابق مبلغ تعیین شده بود، نه کمتر و نه زیادتر و از خواب‌های عجیب، که دلیل بر عنایات حضرت به جامعه روحانیت است و اینکه این جامعه جند و سپاه آن حضرت می‌باشند، خواب صادق و عجیب آقای حاج ابوالقاسم کوپائی اصفهانی است.

باید این چراغ روشن بماند و حجّت‌های امام × در بین مردم باقی بمانند، و همان‌طور که خدا زمین و خلایق را بدون حجّت نخواهد گذارد، امام × نیز مردم و شیعیان را بدون حجّتی از جانب خود نخواهد گذاشت؛ و این رشته نیابت و هدایت و حکومت از جانب امام × همان‌گونه که از آغاز و از عصر غیبت کبری تا حال منقطع نشده، تا زمان ظهور آن حضرت نیز منقطع نخواهد شد:

(لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ)؛^۱

«تا مردم علیه خداوند حجّتی نداشته باشند».

حاصل اینکه امام × در عصر غیبت بر امور نظارت دارند، و به‌طور مطلق از کارها کناره‌گیری ندارند.

اگر گفته شود: حال که چنین است، اگرچه ظهور کلی حضرت صاحب‌الأمرا متوقّف بر حصول شرایط و مقدمات و اذن خداوند متعال است ولی اگر این‌گونه مداخلات و توجیّهات و مقابلات و تشرف دادن اشخاص به سعادت لقا و شرفیابی به حضور آن حضرت بیشتر باشد، که یک ظهور جزئی همیشه در بین باشد، اصلاحات مهمّی انجام خواهد شد و بسیاری از مصالح تأمین و مفاسد زیادی دفع می‌گردد.

مثلاً اگر آن حضرت با علما و زعماء، به نحوی که او را هنگام ملاقات شناسند و بعد بشناسند، دیداری کند و آنها را راهنمایی بنماید، جریان امور مستقیم می‌شود؛ پس چرا چنین برنامه‌ای نیست؟ و البتّه خود آن حضرت دانای‌تر به وظایف خود هستند و آنچه را وظیفه دارند و به مقداری که مصلحت باشد، این کارها را انجام می‌دهند و یقیناً به هر نحو عمل فرمایند، همان عین وظیفه و مصلحت است.

پاسخ این است که: سخن تمام همین است که گفته شود وظایف و تکالیف

پاسخ به ده پرسش / وظایف حضرت مهدی * در عصر غیبت ۴۱۵
حضرت بیشتر از آنچه انجام می دهند نیست؛ و آن حضرت، عالم به مصالح و موارد هستند، و در حدودی که مصلحت باشد و به نظام غیبت و تربیت امت و آماده ساختن آنها برای ظهور کلی، خلل وارد نشود، اقدام می فرمایند.

و اگر بنا باشد که امور تحت نظر مستقیم ایشان قرار بگیرد و استناد علما و خواص، و بلکه عوام، در اعمال و اقدامات به راهنمایی های شخصی و خاص ایشان باشد، یک باب دیگر باز می شود، و نظام دین و نظامی که در عصر غیبت کبری در نظر گرفته شده است، اختلال می یابد، و برای هر لقا و دیدار و استنادی، خرق عادت و ظهور معجزه، لازم می گردد، و ارتباط با امام * در غیبت کبری از غیبت صغری هم بیشتر می شود!

بنابراین برنامه و نظام غیبت کبری، همین نظامی است که اجرا می شود و از پیش معین شده است، و بیش از این سخن را در این بحث طولانی نمی کنیم و به این بیانات بلاغت نظام حضرت امیرالمؤمنین * کلام را تمام می کنیم:

«فَلَا تَسْتَعْجِلُوا مَا هُوَ كَائِنٌ مُرْصَدٌ، وَلَا تَسْتَبْطِنُوا مَا يَجِيءُ بِهِ
الْعُدُو، فَكَمْ مِنْ مُسْتَعْجِلٍ بِمَا إِنْ أَدْرَكَهُ وَدَّ أَنْهُ لَمْ يَدْرِكْهُ. وَمَا أَقْرَبَ
الْيَوْمَ مِنْ تَبَاشِيرِ عَدُوِّ يَا قَوْمَ، هَذَا إِبَانٌ وَرُودٌ كُلِّ مَوْعُودٍ وَدُنُوٌّ مِنْ
طَلْعَةِ مَا لَا تَعْرِفُونَ؛ أَلَا وَإِنَّ مَنْ أَدْرَكَهَا مِنَّا يَسْرِي فِيهَا بِسِرَاجٍ
مُنِيرٍ، وَيَحْدُوا فِيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ لِيَحُلَّ فِيهَا رِبْقًا، وَيُعْتِقَ
فِيهَا رِقًا، وَيَصْدَعُ شَعْبًا، وَيَشْعَبُ صَدْعًا فِي سُنْتَرَةٍ عَنِ النَّاسِ لَا
يُبْصِرُ الْقَائِفُ أَثْرَهُ وَلَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ. ثُمَّ لِيُشْحَذَنَّ فِيهَا قَوْمٌ شَحَذَ
الْقَيْنِ النَّصْلِ تُجَلَى بِالتَّنْزِيلِ أَبْصَارُهُمْ، وَيُرْمَى بِالتَّنْفِيسِ فِي

مَسَامِعِهِمْ، وَيُعْبَقُونَ كَأْسَ الْحِكْمَةِ بَعْدَ الصُّبُوحِ؛^۱

«در پیدایش تباهی‌هایی که واقع خواهد شد و انتظار آن می‌رود، شتاب نکنید، و آن را دیر مپندارید که چه بسیار شتاب‌کننده‌ای در امری که چون آن را دریابد، آرزو می‌کند که ای کاش به آن نرسیده بود و امروز، چه بسیار به علایم و آثار فردا نزدیک است.

ای گروه مردم! این زمان، موقع آمدن هر موعود، و گاه نزدیک شدن دیدار فتنه‌هایی است که از آن آگاه نیستید. آگاه باشید که هرکس از ما اهل بیت (یعنی حضرت صاحب‌الزّمان[×]، که [دوران] آن فتنه‌ها را درک کند، در تاریکی آن حوادث، با چراغی نوردهنده (هدایت الهی) حرکت می‌کند و بر روش نیکان رفتار می‌نماید، تا آنکه در آن گرفتاری‌ها، ریسمان گمراهی‌ها را بگشاید و اسیر جهل و نادانی را آزاد کند و جمعیت اهل باطل را پراکنده سازد، و تفرقه اهل حق را پیوسته گرداند، درحالی که در پرده و پنهان از مردم است، و حتی جوینده او نیز او را نمی‌یابد، هرچند که در پی او نظر افکند.

پس از آن گروهی (جهت برابری با اهل باطل و حمایت از دین و امر به معروف و نهی از منکر و استقامت در راه حق) تیز (و نافذ و مؤثر) شوند، مانند شمشیری که آن را شمشیرساز تیز گرداند، به طوری که دیده‌های آنان به نور قرآن جلا داده شود و تفسیر قرآن در گوش ایشان القا گردد، و شبانگاه، جام حکمت بدانان نوشانند، بعد از اینکه، در بامداد

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰ (ج ۲، ص ۳۵)؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۲۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۱۷.

پاسخ به ده پرسش / وظایف حضرت مهدی × در عصر غیبت ۴۱۷

هم آشامیده باشند.»



زندگانی شخصی حضرت مهدی ×

آیا حضرت صاحب الامر × همسر دارند و صاحب عائله و
فرزند می باشند؟

اگر دارند کجا اقامت دارند و آیا آنها شناخته شده اند یا به طور

ناشناس زندگی می کنند و کسی آنها را نمی شناسد؟

باید متذکر بود که جواب این پرسش، در هاله قدس غیبت امام × قرار دارد و
خفای امر امام × که یکی از نشانه‌ها و خصایص آن حضرت است، در پاسخ این
سؤال نیز اثر می گذارد، لذا به طور تحقیق و یقین نمی توان به آن پاسخ داد، چون در
این زمینه احادیث و روایات اطمینان بخشی در دست نداریم، یا اینکه به نظر حقیر
نرسیده است؛ و اگر در عصر ائمه^ه و در وقت صدور سایر روایات، این گونه
پرسش‌ها مطرح شده باشد، شاید بعضی از روایات احادیث، برای اینکه در جوهر
مطلب دخالت نداشته‌اند، به حفظ و ضبط احادیث آن همت نگماشته‌اند.

بعضی از روایاتی هم که در دسترس است با چشم‌پوشی از وضع سند و متون
آنها، یا از جهت اختلاف نسخه یا غرابت متن، ضعف دارند. مانند روایت شیخ الطائفه
شیخ طوسی+ در کتاب الغیبه از مفضل بن عمر از حضرت امام صادق × روایت کرده
که اگرچه این جمله آن:

پاسخ به ده پرسش / زندگانی شخصی حضرت مهدی*..... ۴۱۹

«لَا يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وُلْدِهِ وَلَا غَيْرِهِ»^۱؛

«بر مکان ایشان هیچ کس، حتی فرزندی از فرزندان او اطلاع ندارد».

که با قطع نظر از مناقشه بعضی در آن، بر وجود فرزند برای آن حضرت دلالت دارد.

أَمَّا الْغَيْبَةُ، نعمانی این جمله را چنین روایت کرده است:

«لَا يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وَلِيِّ وَلَا غَيْرِهِ»^۲؛

«از مکان ایشان هیچ کس حتی دوستانشان نیز خبر ندارند».

با وجود این اختلاف، استناد به نقل الغيبة شیخ طوسی اطمینان بخش نیست؛ بلکه نقل الغيبة نعمانی از برخی جهات، مانند علو سند و لفظ حدیث، معتبرتر به نظر می رسد.

بعضی از روایات، مثل خبر کمال الدین انباری و خبر زین الدین مازندرانی از جهت غرابت و ضعف ظاهری که در متن آنها است، قابل استناد نمی باشند. و بعضی دیگر، همچون فقرات برخی از «ادعیه و زیارات» نیز صراحت ندارند و قابل حمل بر عصر ظهور می باشند.

علاوه بر این، با فرض قبول دلالت، متعرض خصوصیات و تفصیلات نبوده، فقط به طور اجمال، اصل متزوج بودن و فرزند داشتن آن حضرت را بیان می کنند. خلاصه سخن آنکه، اگرچه همسر و فرزند داشتن آن حضرت، محتمل است، اما در بررسی اخبار و احادیث به حدیث معتبری که موجب اطمینان باشد، و خصوصاً متضمن تفصیلات این موضوع باشد نرسیدیم و دنبال کردن و تعقیب این موضوع هم لزومی ندارد.

۱. طوسی، الغيبة، ص ۱۶۲.

۲. نعمانی، الغيبة، ص ۱۷۶؛ ر.ک: نگارنده، منتخب الاثر، ج ۲، ص ۲۳۷.

۴۲۰.....امامت و مهدویت / ج ۲

چنان‌که وضع جناب خضر[×] که به اتفاق شیعه و سنی در حیات است، و بنا بر تفاسیر،^۱ همان بنده‌ای است که در سوره کُهِف،^۲ سرگذشت حضرت موسی[×] با سرگذشت ایشان آمده است، از این جهات نیز بر ما نامعلوم است. همچنین وضع حضرت عیسی[×] با اینکه زنده است، در این امور عادی، از جهات متعدّد، نامعلوم است. بلکه وضع دجال بنا بر قول آنان که فعلاً او را زنده می‌دانند، و ابن صائد و ابن صیاد که مسلم در صحیح^۳ و ترمذی^۴ و ابوداود^۵ و ابن ماجه^۶ هر یک در سنن خود روایت نموده‌اند^۷ از این جهات همه مجهول است؛ و با وجود این، اهل سنت به وجود آنها و حیات فعلی آنها معترف‌اند.

۱. طوسی، التبیان، ج ۷، ص ۶۵ - ۶۷؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۶۷؛ سیوطی، الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۲۹.
۲. کُهِف، ۶۵ - ۸۲.
۳. مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۸، ص ۱۸۹ - ۱۹۴.
۴. ترمذی، سنن، ج ۳، ص ۳۵۱ - ۳۵۳.
۵. ابوداود سجستانی، سنن، ج ۲، ص ۳۲۱ - ۳۲۲.
۶. ابن ماجه قزوینی، سنن، ج ۲، ص ۱۳۵۳ - ۱۳۶۶.
۷. نگارنده، منتخب الاثر، ج ۲، ص ۲۷۳.



ظهور جزئی حضرت مهدی × در ایام غیبت کبری

چرا حضرت ولی عصر × برای رفع ظلم و ارشاد مردم، تا حدودی که ممکن است، ظاهر نمی‌شوند؟ مگر امکان ندارد که تا وقت ظهور کلی که در شرایط خاص و آماده شدن طبیعت جهان و جهانیان واقع می‌شود، امام × در مناسبات و فرصت‌هایی ظاهر شوند و راهنمایی‌هایی بنمایند؟ و به دوستان و شیعیان و حق‌پرستان مدد‌هایی بدهند، و هر زمان خطری برای ذات شریفشان پیش آمد، یا مصلحتی اقتضا کرد، غایب شوند؟ و به همین نحو، ظهورهای جزئی، یکی بعد از دیگری داشته باشند تا آن ظهور کلی فرا رسد؟

این نحو ظهور و غیبت، خلاف مصلحت نبوات و خلاف مصالح تربیتی جامعه است؛ و مانند مداخله یک قوه مستمر غیبی در کار اختیار بشر و سلب اختیار از انسان می‌باشد؛ و بالاخره با هدف خلقت انسان، تکامل عادی و اختیاری و سیر ارادی و تدریجی او به سوی کمالی که:

(إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا

بَصِيرًا)؛^۱

«ما او را از آب نطفه مختلط خلق کردیم و دارای قوای چشم و

گوش گردانیدیم».

آن را بیان می‌دارد، سازگار نیست؛ و موجب وقوف و بازماندن بشر از سیر ترقی و کمال است؛ و مانند آن است که همه چیز، وابسته به معجزه گردد، و جریان طبیعی و عادی که سنت خدا بر آن قرار دارد، متروک شود.

ما می‌دانیم که شرایط و مقدمات ظهور، دفعتاً و به‌طور ناگهانی حاصل نمی‌شود^۱، بلکه از قرن‌ها پیش و به تدریج فراهم می‌گردد و دنیا به‌سوی آن پیش می‌رود و از آن استقبال می‌نماید. بلکه ظهور، نتیجه حرکت و سیر جامعه انسانی و تحولات فکری مختلف و دیدن مکتب‌ها و کلاس‌های متعدد بسیاری است.

چنان‌که می‌دانیم، از مقدمات و شرایط ظهور آن حضرت، این است که باید سطح اندیشه و طرز تفکر مردم، آمادگی برای ظهور و قبول حکومت واحد و جهانی اسلام را داشته باشد و این ویژگی در اثر سیر عادی جامعه در جهات علمی و فکری و سیاسی و اجتماعی حاصل می‌گردد و این نحو غیبت و ظهور (غیبت در عین ظهورهای پراکنده) مانع از حصول این اهداف و موجب غیرعادی شدن وضع رشد و ترقی افراد و جوامع خواهد شد.

به‌علاوه، این ظهور و اختفا اگر ملازم با شناختن شخص امام × باشد، لازمه‌اش این است که هر وقت در بین حوادث، به‌حسب وضع عادی، اهل باطل به ظاهر غالب شده و آن حضرت در خطر افتادند، او که برنامه‌اش یک سلوک عادی و رهبری متعارف رهبران الهی است، برای حفظ جاننش (که ودیعه خدا برای ظهور

۱. این نکته با مسئله دفعی و ناگهانی بودن ظهور آن حضرت، که برحسب روایات، اصل مسلم ظهور آن حضرت است، منافات ندارد؛ زیرا غرض ما از این شرایط و مقدمات، اموری است که برحسب اراده و حکمت باری تعالی، قبل از ظهور، باید تحقق یافته باشد به‌طوری‌که آن ظهور ناگهانی، موجب آن تحوّل عظیم و تغییر مسیر حرکت جهان گردد.

پاسخ به ده پرسش / ظهور جزئی حضرت مهدی* در آیام غیبت کبری.....۴۲۳
کلی است) مختفی گردد و مردم را تنها بگذارد؛ بدیهی است که این برنامه،
عکس‌العمل مساعدی نخواهد داشت.

و اگر با شناختن ایشان ملازم نباشد و متنکراً و به‌طور ناشناس باشد، این ظهور
و غیبت نیست، بلکه استمرار غیبت است؛ زیرا که با مداخله داشتن در امور،
به‌حسب امکان و مصالح (که البته این مداخله هست، هرچند ما نحوه دخالت
ایشان را ندانیم) از کجا معلوم که آن حضرت مثلاً در جنگ‌های صلیبی شرکت
نکرده باشند اما تحت فرمان کسی نبوده‌اند؟ و یا اینکه اصحاب و خواص ایشان
به فرمان ایشان شرکت نجسته باشند؟

ما در حوادث بسیار، تأثیر غیبی می‌بینیم، که اگر عنایت غیبی نبود، وضع آن
حوادث طور دیگر گشته بود و فاتحه اسلام خوانده شده بود یا صدمات
جبران‌ناپذیری وارد می‌شد. این حوادث بسیار است، حتی در عصر خود ما نیز
می‌توانیم مواردی را نشان بدهیم.

یک نفر پزشک، داستانی را از یکی از مجروحین جنگ‌های نواحی خراسان - که
او را از اوتاد و وابستگان به حضرت شناخته و عجایب مهمی از وی دیده بود -
نقل می‌کرد. متأسفانه هم از جهت اینکه حکایت، طولانی بود و هم به دلیل مرور
زمان و اینکه وقتی این حکایت را برای مرحوم آیت‌الله‌والد+ نقل می‌نمود، من
طفل بودم و کاملاً آن را در ذهن نسپردم، نمی‌توانم به نحو صحیح و خالی از
تحریف، نقل کنم؛ ولی آن حکایت این موضوع را کاملاً روشن می‌ساخت که
افرادی هستند که در بعضی از امور و کارها و حوادث، وارد می‌شوند.

حال اسم آنها هرچه باشد، رجال‌الغیب یا ابدال یا اوتاد یا اصحاب خاص امام *
بالآخره معلوم است که تحت نظر و فرمان ولی الامر * انجام وظیفه می‌نمایند.

حاصل این است که: آن چنان نیست که امام * در عصر غیبت به‌طور کلی از

امور رعیت خود و جریان اوضاع، برکنار و بی تفاوت باشند؛ و شاید فرمایش رسول اکرم | حدیث جابر، اشاره به همین نکته باشد، آنجا که عرضه داشت:

وَهَلْ يَقَعُ لِشِيعَتِهِ الْإِنْتِفَاعُ بِهِ فِي غَيْبَتِهِ؟ قَالَ: «أَيُّ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوءَةِ أَنَّهُمْ لَيَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ، وَيَنْتَفِعُونَ بِوِلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ إِنْ سَتَرَهَا سَحَابٌ»؛^۱

جابر پرسید: آیا شیعه او در عصر غیبتش از او نفع می‌برند؟ حضرت فرمود: «آری! سوگند به آن کس که مرا به پیغمبری برانگیخت در دوران غیبت او، به نورش روشنی می‌گیرند و به ولایت او بهره‌مند می‌شوند، مانند سودبری مردم از آفتاب پشت ابر».

یکی از اقسام استتضائه و انتفاع از وجود امام × همین مداخلات و تصرفات است که دلیل بر این است که امام × امر شیعیان را مهمل نگذارده و رها نفرموده است چنان‌که از آن حضرت در احتجاج طبرسی روایت شده است که فرمودند:

«إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ، وَلَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ، وَلَوْلَا ذَلِكَ، لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ، وَاصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ»؛^۲

«ما در مراعات شما کوتاهی نمی‌کنیم و شما را فراموش نمی‌نماییم، و اگر این نبود، شرّ و بدی بر شما نازل می‌گشت و دشمنان بر شما مستولی می‌گردیدند».

در اینجا مناسب است به این مسئله هم توجه شود که این درک شیعه، و ایمان به اینکه حضرت در پشت پرده، پشتیبان آنها است و آنها را در مقاصد و اهداف اسلامی به انحای مختلف و مناسب، یاری می‌دهد، نهضت‌ها و حرکات اسلامی و

۱. خزاز قمی، کفایة الاثر، ص ۵۴ - ۵۵؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۳۸ - ۲۳۹، ۳۳۹؛ نگارنده، منتخب الاثر، ج ۱، ص ۱۷۴.
 ۲. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۹۹.

پاسخ به ده پرسش / ظهور جزئی حضرت مهدی* در آیام غیبت کبری.....۴۲۵
جنبش‌ها را مایه می‌دهد، و انسان‌ها را امیدوار می‌سازد و به جهاد و کوشش
بیشتر برای برقراری نظام اسلام تشویق می‌نماید.

آخرین نکته‌ای که در اینجا تذکر آن لازم است این است که: این طرح‌ها و
پرسش‌ها در برابر یک امر واقع شده غیبت امام*، از جانب افرادی که در تعیین
برنامه آن حضرت صلاحیت دخالت ندارند، اگر از جنبه فکری تا حدی مفید
شمرده شود، از جنبه عملی اثری ندارد و واقعیت را عوض نمی‌سازد.

غیبت به این نحو که واقع شده، واقع شده است؛ مثل اینکه انسان یا مخلوقات
دیگر، همه و همه، به همین نحو که آفریده شده‌اند، آفریده شده‌اند، و گفتن اینکه:
«چرا این چنین شده، و چرا آن چنان نشده است؟» در کار دیگری و در دایره
اختیار و سلطنت و مالکیت و آزادی دیگری، خصوصاً خدای عالم قادر مختار
حکیم، دخالت بیهوده است؛ و به فرمایش حکیم طوسی:

**هر چیز که هست و آن چیز که
آن چنان می‌باید آن چنان نمی‌باید
نیست**

بنابراین، از جنبه عملی باید به برنامه این امر واقع شده، توجه داشت و تکالیف
و وظایفی را که داریم انجام دهیم. آنچه واقع نشده است، نه با حیات و نه با
معاش ما، و نه با دنیا و نه با آخرت ما، ارتباط ندارد.



امکان شرفیابی به خدمت امام عصر × در غیبت کبری

چنان‌که می‌دانیم اشخاص جلیل‌القدر و مورد وثوق و اعتماد، در حکایات بسیاری که از حد تواتر هم گذشته است، تشرّف بسیاری را به فیض حضور انور حضرت مهدی × نقل نموده‌اند که با سندهای معتبر، در کتاب‌های مشهور ثبت و ضبط است.

در همین عصر خودمان نیز برخی به این سعادت عظمی نایل گردیده‌اند، باینکه در توقیع صادر به نام جناب علی بن محمد سمی نایب چهارم از «نواب اربعه» در عصر غیبت صغری، اعلام شده است که:

«وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَةَ فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ ...
وَسَيَأْتِي مَنْ شِيعَتِي مَنْ يَدْعِي الْمُشَاهَدَةَ؛ أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ
فَبَلَّ خُرُوجَ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةَ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ ...»^۱

«غیبت کامل آغاز شده و هرکس پیش از «خروج سفیانی» و «صیحه آسمانی» ادّعی مشاهده نماید، کذاب و مفتری است».

بنابراین چون آن حکایات به هیچ‌وجه قابل‌خداشه نیست، این توقیع را چگونه باید تفسیر کرد؟

۱. ر.ک: صدوق، کمال‌الدین، ص ۵۱۶؛ طبرسی، تاج‌الموالبید، ص ۶۹؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۷؛ ابن‌حمزه طوسی، الثاقب فی المناقب، ص ۶۰۳؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۲۹؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۱؛ ج ۵۲، ص ۱۵۱؛ ج ۵۳، ص ۳۱۸؛ نگارنده، منتخب‌الاثار، ج ۳، ص ۴۱۸.

پاسخ به ده پرسش / امکان شرفیابی به خدمت امام عصر^{*} در غیبت کبری.....۴۲۷

این توقیع، اعلام پایان یافتن «غیبت صغری» و شروع «غیبت کبری» است که در آن به جناب علی بن محمد سمری[&] امر شده است که به احدی وصیّت ننماید که بعد از او قائم مقام او و نایب خاصّ باشد.

و نیز اعلام صریح بطلان ادّعی افراد است که در غیبت کبری، ادّعی نیابت و سفارت خاصّه و وساطت بین امام^{*} و مردم می نمایند.

بنابراین، چنان که بعضی بزرگان هم فرموده اند، ممکن است مراد از اینکه «مدّعی مشاهده» کذاب و مفتری خوانده شده است، کسانی باشند که ادّعی نیابت کنند و بخواهند با دعوی مشاهده و شرفیابی، خود را واسطه بین امام^{*} و مردم معرفی نمایند؛ و همین حکایات و وقوع تشرف اشخاص به خدمت آن حضرت هم، قرینه و دلیل است بر اینکه در این توقیع، نفی مطلق مشاهده و شرفیابی مراد نیست، بلکه مقصود، نفی ادّعی است که دلیل بر تعیین شخص خاصی به نیابت باشد.

و ممکن است مراد از توقیع مذکور، نفی ادّعی اختیاری بودن مشاهده و ارتباط باشد؛ یعنی اگر کسی مشاهده و ارتباط را به اختیار خود ادّعا کند، به این صورت که هر وقت بخواهد خدمت امام^{*} شرفیاب می شود، یا ارتباط پیدا می کند، کذاب و مفتری است و این ادّعا از احدی در غیبت کبری پذیرفته نیست، یا اینکه چنین کسی که این سمت را به راستی داشته باشد، پیدا نخواهد شد؛ و اگر هم کسی آن را دارا باشد، از دیگران مکتوم می دارد و به کسی اظهار و افشا نمی نماید.

علاوه بر این، پیرامون این توقیع، توضیحات دیگری نیز علمای اعلام داده اند و در کتاب‌هایی مثل *جنة المأوی* اثر مرحوم محدّث نوری نقل شده است.

اجمالاً با این توقیع، در آن همه حکایات و وقایع مشهور و متواتر نمی توان خدشه نمود و برحسب سند نیز ترجیح با این حکایات است.

۴۲۸.....امامت و مهدویت / ج ۲

اگر خواننده عزیز، خود به کتاب‌هایی مثل *نجم‌الثاقب* رجوع نماید، می‌بیند که در این حکایات، وقایعی است که هرگز شخص عاقل در صحت آنها نمی‌تواند شک کند.

بنابراین، هم شرفیابی اشخاص به حضور آن حضرت، ثابت است و هم کذب و بطلان ادعای کسانی که در غیبت کبری ادعای سفارت و نیابت خاصه و وساطت بین آن حضرت و مردم را می‌نمایند، معلوم است.



چگونگی غیبت حضرت مهدی ×

غیبت حضرت صاحب‌الامر × چگونه است؟ آیا جسم شریف ایشان از نظرها پنهان است؟ و جسم حضرت اگر شناخته نشوند، دیده نمی‌شود یا اینکه جسم آن حضرت دیده می‌شود، ولی کسی ایشان را نمی‌شناسد؟

باید دانست که غیبت جسم شخص یا اشیای دیگر، و مخفی ماندن فعل و عمل انسان از انظار حاضرین، در تاریخ معجزات و کرامات انبیا و اولیا و خواص مؤمنین، بی سابقه نیست و مکرر اتفاق افتاده است. از جمله در تفسیر آیه کریمه:

وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ

حِجَابًا مَسْتُورًا^۱

علاوه بر آنکه ظاهر آیه دلالت دارد بر اینکه خدای متعال، رسول اعظم را در هنگامی که قرائت قرآن می‌نمود، از کفاری که قصد ایدای آن حضرت را داشتند، پنهان و مستور می‌داشت، در برخی از تفاسیر است که خداوند متعال، پیغمبر را در هنگام قرائت قرآن، از ابوسفیان، نصر بن حارث، ابوجهل، و حمالة الحطب،

۱. اسراء، ۴۵. «و هنگامی که قرآن را قرائت می‌نمایی ما در میان تو و کسانی که ایمان به آخرت نمی‌آورند، پرده پوشیده و پنهانی قرار می‌دهیم.»

۴۳۰..... امامت و مهدویت / ج ۲

مستور می فرمود. آنان می آمدند و از نزد آن حضرت می گذشتند و ایشان را نمی دیدند.^۱

ابن هشام در سیره حکایتی از مستور ماندن وجود مقدس پیغمبر را از نظر امّ جمیل حمالة الحطب روایت کرده که در پایان آن، این جمله را از پیغمبر نقل نموده است:

«لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ بِبَصَرِهَا عَنِّي»؛^۲

«خداوند دید او را از من گرفت و مرا از او پنهان نمود».

در وقت هجرت از مکه معظمه به مدینه طیبه نیز، برحسب تواریخ معتبر، مشرکین که بر در خانه پیغمبر برای کشتن او اجتماع کرده بودند، آن حضرت را ندیدند. بدین ترتیب که پیغمبر بعد از آنکه حضرت علی × را مأمور فرمود تا در بستر او بخوابد، بیرون آمد و مشتی خاک برگرفت و بر سر آنها پاشید و:

(یس * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ)

را تا:

(فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ)

قرائت کرد، و از آنها گذشت و کسی آن حضرت را ندید.^۳

و در تفسیر الدرالمشور، حکایتی است طولانی راجع به خبری که حضرت امام جعفر صادق × آن را از پدر بزرگوارش، و آن حضرت از امام زین العابدین و او از امیرالمؤمنین^۴ روایت کرده است که از شواهد این موضوع است.

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۴۵؛ سیوطی، الدرالمشور، ج ۴، ص ۱۸۶.

۲. ابن هشام، ج ۱، ص ۲۳۸، و روایات دیگری از «ابن مردویه»، «بیهقی»، «ابی یعلی»، «ابی نعیم»، «ابی شیبّه»، و «دارقطنی»، در الدرالمشور (سیوطی، ج ۴، ص ۱۸۶) در تفسیر آیه شریفه نقل شده است.

۳. ابن هشام، ج ۲، ص ۳۳۳؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۷ - ۲۲۸؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۰۳.

پاسخ به ده پرسش / چگونگی غیبت حضرت مهدی * ۴۳۱

و نیز در تفسیر آیه کریمه:

(وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا

يُبْصِرُونَ) ۱

«و در مقابل و پشت سر آنها مانعی قرار دادیم و آنها را به وسیله آن

مانع، پوشانیدیم، پس آنها نمی بینند».

در کتب تفاسیر، روایاتی است که دلالت بر این موضوع دارند.^۲

در تاریخ زندگی ائمه^۳ نیز بر این موضوع، شواهد متعددی وجود دارد؛ مانند غایب شدن حضرت امام زین العابدین * از نظر مأموران عبدالملک مروان، که علاوه بر علمای شیعه، علمای اهل سنت مثل ابن حجر نیز آن را روایت کرده اند.^۳ پس مسئله غایب شدن شخص، مسئله ای واقع شده و سابقه دار می باشد.

و اما خفای عنوان و ناشناخته ماندن انسان، بدون غایب شدن بدن، بسیار بسیط و ساده است و در بسیاری از موارد، محتاج به اعجاز و خرق عادات نمی باشد، و همواره اشخاصی را می بینیم که کاملاً در نظرها آشکارند، ولی آنها را نمی شناسیم.

پس از این مقدمه، در جواب سؤال گفته می شود:

اگرچه فلسفه و صحت و فایده غیبت، به هریک از دو نحو (غایب شدن جسم و ناشناس بودن) حاصل می شود و این جهات که امر امام * مخفی باشد و کسی او را نشناسد، یا نتواند متعرض ایشان گردد و سایر هدفها و مقاصدی که در غیبت آن حضرت است، در هر دو حال، حاصل است؛ اما از جمع بین روایات و

۱. یس، ۹.

۲. طوسی، التبیان، ج ۸، ص ۴۴۶؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، ص ۶۴۹ - ۶۵۰؛ سیوطی، الدرالمثور، ج ۵، ص ۲۵۸ - ۲۵۹؛ و تفاسیر دیگر.

۳. ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۰۰.

حکایات تشریف افراد به خدمت آن حضرت و استفاده تفسیر بعضی از آنها از برخی دیگر، دانسته می‌شود که غیبت آن حضرت به هر دو شکل (ناپیدا شدن و ناشناس بودن) وقوع دارد، و بلکه گاهی در زمان واحد هر دو شکل واقع شده است؛ یک نفر ایشان را دیده و نشناخته است، و دیگری در همان حال، اصلاً آن حضرت را ندیده است. چنان‌که پیغمبر اکرم را در بعضی از وقایعی که به آن اشاره شد، بعضی می‌دیدند و بعضی نمی‌دیدند.

نهایت این است که در «غیبت صغری» در برخی مواقع که مکان آن حضرت معلوم بوده است؛ غیبت غالباً به صورت غایب شدن جسم و بدن آن حضرت، و بلکه در بعضی حکایات، به صورت غایب شدن مکان و منزل ایشان نیز بوده است؛ و بسا که حتی بعضی از نوآب خاص^۴، که از مکان آن حضرت مطلع بوده و می‌دانسته‌اند که آن حضرت کجا تشریف دارند، با این وجود، حضرت را در آن مکان رؤیت نمی‌کردند.

در «غیبت کبری» هم امکان دارد که نسبت به اغلب و اکثر مردم، غیبت به همین صورت باشد و در بعضی فرصت‌ها و مناسبات و بعضی از منہ و امکانه، نسبت به بعضی از افراد، امکان رؤیت جسم، حاصل باشد؛ حال چه در هنگام رؤیت، آن حضرت را بشناسند (که به ندرت اتفاق می‌افتد) یا اینکه بعد از تشریف و سعادت دیدار، ملتفت این موضوع شوند، یا اصلاً توجه پیدا نکنند.

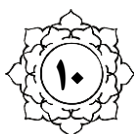
اخبار و حکایات معتبر، این تفصیلات را روشن می‌سازد. البته بر حسب بعضی از اخبار، در موسم، مانع رؤیت جسم، مرتفع می‌شود، ولی با دیدن جسم ایشان، کسی آن حضرت را نمی‌شناسد.

مطلبی که توجه به آن لازم است این است که: غیبت جسم، بدون اعجاز و خرق عادت واقع نمی‌شود، اما پنهان شدن نام و عنوان و ناشناخته بودن، به‌طور

پاسخ به ده پرسش / چگونگی غیبت حضرت مهدی*.....۴۳۳

عادی نیز واقع می‌شود، هرچند در بعضی مواقع، استمرار آن یا جلوگیری از التفات اشخاص به استعلام و طلب معرفت، محتاج به خرق عادت و تصرف در نفوس است که خداوند قادر متعال برای تحقق اراده خود و حفظ ولیّ امر× تمام اسباب عادی و غیرعادی آن را توسط خود آن حضرت و یا مستقیماً - هرطور که مصلحت باشد - فراهم می‌سازد.

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ



علت غیبت امام عصر × با وجود آمادگی شرایط ظهور

«دوایت م. نلدسن» خاورشناس، پیرامون غیبت حضرت مهدی × بیاناتی دارد و در آن به مناسبات متعدد اشاره کرده است. از جمله مطالب او این است که: شیعه دوران‌های گوناگونی را پشت سر گذاشته، گاهی تشیع در اعتلا و قوت بوده است، مانند عصر آل بویه و صفویه و زمانی ظلم و جنگ و فتنه و فساد، در ممالک اسلامی شایع بوده است، مثل اعصار جنگ‌های صلیبی و دوران هجوم و یورش مغول به شهرهای ایران؛ مع ذلک امام مهدی × ظهور نکرده‌اند، مانند آنکه علایم ظهور آشکار شده ولی امام ظاهر نشده باشند.^۱ او در این زمینه سخنان دیگری از این قبیل گفته و در اذهان مردم پاره‌ای شبهه ایجاد کرده است.

اصولاً باید توجه داشت که سخنان خاورشناسان در مسائل اسلامی، به‌خصوص در مواردی که برخلاف نظر محققان و دانشمندان مسلمان باشد، مورد اعتماد نیست؛ و به اعترافات و سخنان آنها، صرفاً در برابر خودشان و برای ملل دیگر، و در مقام تأیید آرای علمای اسلام می‌توان استشهاد کرد، ولی در مقام تحقیق و

۱. دونلدسن، عقیده‌الشیعه، ص ۳۴۸ - ۳۴۹.

پاسخ به ده پرسش / علت غیبت امام عصر[×] با وجود آمادگی شرایط ظهور.....۴۳۵
کشف حقیقت، به چند جهت که ذیلاً یادآور می‌شویم، گفتار آنان اصل نبوده و
قابل استناد نمی‌باشد:

۱. بسیاری از خاورشناسان، عمال استعمار و صهیونیسم و تبشیر و دستگاه
پاپ هستند و از جانب وزارت‌های مستعمرات یا مراکز دیگر حتی یونسکو - که
تحت نفوذ کامل «صهیونیسم» قرار دارد - مأموریت دارند تا علیه اسلام و
مسلمانان، کتاب و رساله و مقاله بنویسند.

این دسته از خاورشناسان، پیش‌قراول استعمار و غرب‌زدگی بوده و در جدا
کردن مسلمانان از فرهنگ و آداب اسلام و تضعیف علایق اسلامی و کم کردن
التزام مسلمانان به احکام و تعالیم دین نقش مؤثری داشته، و نقشه‌هایی که علیه
مسلمانان طرح کرده و پیشنهادهایی که بسا به صورت دلسوزی و دعوت به ترقی
و تعالی می‌دهند، از سوء نیت و خبث باطن آنها حکایت می‌کند؛ و متأسفانه
گفته‌های آنها در مطبوعات و جراید و مجلات غرب‌زده و مقلد و مزدور
مسلمانان نیز منعکس می‌گردد.

مثلاً یکی از آنها فردی است به نام ماسینیون که مأمور وزارت مستعمرات
فرانسه بود. وی همان کسی است که پیشنهاد داد تا برای تجزیه و تفرقه ملل
عرب و برای متروک کردن لغت قرآن و بیگانه کردن مسلمانان از منطق قرآن و
هدایت‌ها و ارشادات آن، باید در هر منطقه از بلاد عرب، لغت‌های محلی را
رسمیت داد تا به تدریج، زبان قرآن و منطق و تعلیمات قرآن مهجور گردد و کسی
چیزی از آن را درک نکند و همه از آن بیگانه شوند.^۱

بعضی از این مستشرقان مانند جولدتسیهر در کتاب‌هایی که نوشته‌اند، مغرضانه

۱. چنان‌که تغییر خط و الفبا که در ترکیه عملی شد و اکنون هم استعمار آن را در نقاط دیگر زمزمه می‌کند، به
همین منظور بود که جامعه «تُرک» از اسلام و قرآن مجید و کتاب‌ها و معارف اسلام بیگانه گردد و خیال
استعمار و غرب و مسیحیت از جانب او راحت باشد و «سلطان محمد فاتح» دیگر پیدا نشود.

مطالب را تحریف کرده‌اند و مانند لامنس سعی می‌کنند در تاریخ اسلام، تصرف نموده و واقعیات را انکار کنند و افرادی را که خیانت کرده و با مسیحیت همکاری داشته‌اند تبرئه نمایند، و حکومت‌هایی مثل حکومت بنی‌امیه را شرعی و نمونه نظام اسلام معرفی کنند!

برخی دیگر فریب‌کارانه پیرامون اسلام کتاب نوشته و قصدشان این بوده است که در یک یا دو مورد حسّاس، حقیقتی را مسخ یا تهمتی را به اسلام وارد کنند و به‌طوری آن را عرضه بدارند که حتی بسیاری از مسلمان‌ها هم ملتفت سوء نیت و غرض آنها نگردند.

برخی هم به‌منظور سابقه‌سازی برای اقلیت‌هایی که اختراع کرده یا تحت‌الحمايه و مزدور و جاسوس خود قرار داده‌اند، به استشراق می‌پردازند و برای این اقلیت‌ها، تاریخ و نفوذ و دین، جعل می‌نمایند چنان‌که در مورد وهابی‌ها، قادیانی‌ها، بهایی‌ها، شیخی‌ها و حتی صوفی‌ها کوتاهی نکرده و در خیانت‌ها و جاسوسی‌های بزرگ، از آنها بهره برده‌اند.

۲. گروه دیگری از خاورشناسان به‌واسطه قلت اطلاع و ضعف بررسی، اظهارنظرهای غلط و جاهلانه و دور از حقیقت می‌نمایند؛ و بسا که صلاحیت علمی و حدود اطلاعاتشان، از حد مسافرت عادی به چند کشور شرقی و کارمندی یک سفارتخانه یا یک مؤسسه در یک کشور شرقی، تجاوز نکند.

بدیهی است که بررسی‌ها و آرای این افراد، عامیانه و مبتذل و بی‌ارزش است. ولی بااین‌همه، غرب‌زدگان شرق، چون شیفته هر رأی و نظری می‌باشند که صاحبش اسم فرنگی داشته باشد و به او «مستر» یا «مسیو» یا «مسیس» یا «مادام» بگویند، به گفتار و نوشته‌های آنان به نظر احترام نگریسته و مثل اصل مسلمی می‌پذیرند.

۳. گروه دیگری را تعصب مسیحیت، کور و کر کرده و بر اساس تعصب، از

پاسخ به ده پرسش / علت غیبت امام عصر × با وجود آمادگی شرایط ظهور ۴۳۷

تحریف و قلب حقایق و بستن هرگونه تهمت و افترا به مسلمانان، باکی ندارند.

۴. بعضی از «خاورشناسان» به کاوش و تجسس از آرای غیرمشهور پرداخته و اسامی و نام‌های فرقه‌های از بین رفته یا وجود نیافته را زنده می‌نمایند و این کار را به نظر خود کشفی شمرده و مسلمانان را متهم می‌سازند.

۵. برخی دیگر در مقام ایجاد تفرقه بین مسلمانان و آنان را در برابر و مقابل یکدیگر قرار دادن و به اتحاد اسلامی ضربه زدن، در بلاد اسلام، گردش می‌کنند؛ و از این فرقه یا اهل این منطقه چیزی را شنیده یا نشنیده، به فرقه دیگر و اهل منطقه دیگر می‌رسانند و تخم عداوت و کینه و بدبینی را بین آنها می‌پاشند.

۶. بعضی دیگر برای اینکه وضع موجود را متزلزل ساخته و شعایر اسلامی را تضعیف نمایند در گذشته‌ها و سوابق بسیار دور ملل و جوامع، تجسس می‌کنند؛ و سپس با تجدید آن گذشته‌ها، فرهنگ مرده و کهنه را به آنها عرضه می‌دارند و مردم را عقب‌گرا می‌نمایند و التزام و تعهدشان را به سنن و شعایری که به آن ملتزم و متعهد هستند، ضعیف می‌سازند و سرگردان و بی‌علاقه و بی‌شخصیتشان می‌کنند و خصایص دینی و قومی آنها را از آنان سلب می‌نمایند.

۷. معدودی مستشرقین بی‌غرض نیز هستند که تا حدودی صلاحیت بررسی و کاوش دارند و مقصودشان کشف حقایق و تحقیق ساده است که برحسب درجات معلومات و تخصصی که دارند، نوشته‌های آنها ارزش دارد؛ ولی با وجود این، نوشته‌های این افراد نیز خالی از اشتباه نیست و نیاز به تحقیق و تلخیص دارد، هرچند بررسی‌های آنها در بعضی از رشته‌ها مفید، و مخصوصاً برای رفع تهمت‌هایی که قرن‌ها مسیحیت متعصب و خودخواه به اسلام زده است، سودمند می‌باشد.

پس از این مقدمه می‌گوییم: از بررسی کتاب *عقیده‌الشیعه* استفاده می‌شود که نویسنده، با اینکه شانزده سال در مشهد مقدس اقامت داشته است ولی مسائل را با عینک حقیقت‌بینی مطالعه ننموده و حتی مانند یک فرد نه مسلمان و نه مسیحی

دنبال تحقیق نبوده، بلکه اسلام و مجامع اسلامی و برنامه و آداب مسلمانان را، از دیدگاه یک نفر مسیحی مأمور و گزارشگر، مطالعه می‌کرده است.

لذا، اگرچه در بعضی موارد به ناچار اعترافات دارد و از خلال نوشته‌هایش حقایق بسیار روشن می‌شود؛ ولی چون حقانیت اسلام را قبول نداشته و بررسی او هم برای حقیقت‌شناسی و رسیدن به دین حق نبوده است، در توجیه و تفسیر مسائل و حوادث، چنان روشی را پیش گرفته است که به آشکار شدن بطلان کلیسا و مسیحیت کنونی و حقانیت اسلام، منتهی نگردد.

این‌گونه بررسی و تحقیق در عقاید و آرا و جهات افتراق فرقی، کار سازمان‌های شرق‌شناسی تبشیر و استعمار را آسان می‌سازد و آنان را در راه گسترش نفوذ و تسلط بر کشورهای شرقی یاری می‌دهد.

کتاب *عقیده‌الشیعه* باید مورد نقد و بررسی دقیق محققان شیعه قرار بگیرد؛ و پیرامون اشتباهات و غرض‌ورزی‌هایی که در آن است، توضیحات لازم داده شود. نویسنده در قسمت‌های مختلف این کتاب، به گفته‌های خاورشناسان مغرض یا اشتباه‌کاری همچون: ارنولد، لامنس، نیکلسون، جولدتسیهر، براون، مویر، مرغلیو، نیکلین، لسترنج، برتن، ماکدونالد فریدلاندر، بروکلن، ستانلی لین بول، سریری سایکس، بردلیم رمزی و هیوارث، نیز استناد کرده و به نتایج بررسی‌های آنها اعتماد نموده است.

در بین خاورشناسان نام‌برده، افرادی هستند که در قلب حقایق و تحریف مطالب و غرض‌ورزی و دشمنی با اسلام و مسلمین، مشهور و معروف‌اند. مطالبی که او پیرامون غیبت امام × در کتاب مزبور نگاشته است،^۱ نمونه‌ای از اشتباهات او یا غرض‌ورزی‌ها و دشمنی‌هایش با شیعه و مسلمانان است.

۱. دونلدسن، عقیده‌الشیعه، ص ۳۴۸ - ۳۴۹.

پاسخ به ده پرسش / علت غیبت امام عصر × با وجود آمادگی شرایط ظهور ۴۳۹

زیرا هرکس در عقاید شیعه و اخبار و احادیث راجع به غیبت حضرت صاحب‌الامر × و کتاب‌هایی که در این موضوع نوشته شده حتی بررسی مختصری کرده باشد، می‌فهمد که مسئله انتظار و شرایط و برنامه آن، از دید شیعه و منطق احادیث و اخبار، از این مناسبت‌ها که نلدسن ذکر کرده، گسترده‌تر است و با اوضاع عمومی جهان ارتباط دارد و یک مسئله طایفه‌ای و منطقه‌ای، و مربوط به گوشه‌ای از جهان نیست، بلکه مسئله تمام زمین و تمام جهان و انقلاب جهانی مطرح است؛ مسئله مهدویت با حکومت آل بویه و سلطنت صفویه - با فرض اینکه برنامه کار آنها تا حدودی به نظام حکومت اسلام نزدیک بوده و احکام اسلام و نظام اسلام را تا آنجایی که حکومت و استبداد آنها در مخاطره قرار نگیرد پیاده می‌کردند - ارتباط ندارد.

در مسئله آمادگی برای ظهور حضرت مهدی × بایستی غیر از منطقه حکومت آل بویه و صفویه، وضع سایر مناطق و امکانات بسیار دیگر را نیز در نظر گرفت، تا معلوم شود که این ظهور، در آن زمان‌ها انجام‌پذیر نبوده است.

علاوه بر آنکه حضور آن حضرت، ظهوری است که حصول تمام شرایط و زمینه‌ها و وقت آن را فقط خدا می‌داند.

همچنین از نظر جنگ و فتنه و فساد و بیدادگری و خون‌ریزی، وضع منطقه خاصی را نمی‌توان در نظر گرفت و شرایط ظهور را مساعد شمرد؛ زیرا که همیشه کم‌وبیش این حوادث بوده و هست، در منطقه‌ای حکومت شر و ظلم و فساد وجود دارد و در منطقه دیگر حکومت بالنسبه معتدل‌تر به چشم می‌خورد. اینها مناسباتی نیست که در آن، برای آن، ظهور کلی عدل و آرامش و نظام اصلح صورت‌پذیر باشد.

در جنگ‌های صلیبی ظلم و جور به اصطلاح عرفی، حتی در مناطق طرفین

وجود نداشت، اگرچه ظلم و جور به معنای حقیقی وجود داشت - چون همه آن حکومت‌ها بر اساس استضعاف و استبداد بودند - اما رشد جوامع به حدی نبود که آن را درک کنند، و سنگینی و فشاری را که آن حکومت‌ها بر روح انسان دارد، احساس نمایند؛ و معدودی هم از مردمان آشنا با منطق حقیقی قرآن، اگرچه درک می‌کردند، ولی در اقلیت محض بودند و جنگ‌هایی را هم که آتشش روشن بود، عدل و حق‌خواهی می‌شمردند.

در هجوم مغول نیز وضع به همین گونه بود؛ تأسیس حکومت جهانی اسلام و انقلاب عظیم توحیدی آن، امکان‌پذیر نبود و همان مردمی که گرفتار این حمله بودند این مسائل عالی را درک نمی‌کردند.

افکار ضعیف‌پرور و از بین برنده شهامت و شجاعت و طرز تفکر درون‌گرای صوفیانه - که از عالم پهناور اسلام، حال مقاومت و دفاع از چنین یورش‌های را سلب کرده بود - بر افرادی که به نسبت از اختیار شمرده می‌شدند، مسلط بود. چنان‌که داستان قتل شیخ نجم‌الدین صوفی در مسجد جامع و اهانت‌هایی که از جانب مغول به قرآن مجید و مقدّسات اسلام شد، نمونه‌ای از این وضع اسفناک و افکار منحرف و راکد مسلمانان است.

غرض اینکه، زمینه برای حکومت جهانی اسلام فراهم نبود؛ نه افکار و اندیشه‌ها و سطح بینش و بصیرت و رشد مردم آماده بود، و نه مردم، حاضر به فداکاری و همکاری در این سطح جهانی بودند.

چنان‌که گفتیم ما نمی‌توانیم این شرایط را از هر جهت به دست بیاوریم، و حصول تمام آن مقدمات را در یک عصر معین پیش‌بینی کنیم، که مثلاً در چند قرن و چند هزار سال فراهم می‌شود. و اینکه بشر باید چه کلاس‌ها و مکتب‌هایی را ببیند و چه رژیم‌هایی را پشت سر بگذارد، از اینکه آنها بتوانند اصلاحات را در

پاسخ به ده پرسش / علت غیبت امام عصر × با وجود آمادگی شرایط ظهور ۴۴۱
سطح واحد و به نفع تمام بشریت انجام دهند، مأیوس گردد و خود را برای
استقبال از آن عصر علم و پاکی و عصر فضیلت و عدالت آماده کند.

حضرت امیرالمؤمنین × می فرماید:

«مَا أَطْوَلَ هَذَا الْعَنَاءَ وَأَبْعَدَ هَذَا الرَّجَاءَ»؛^۱

«چه طولانی و دراز است این رنج و چه دور است این امید».

این همه اخبار که در آنها این جمله وارد شده است:

«يَمَلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا»؛^۲

«خدا به وسیله او زمین را از قسط و عدل پر می کند بعد از اینکه از

ظلم و جور پر شده باشد».

و مانند این فرمایش امیرالمؤمنین × که می فرماید:

«ذَاكَ حَيْثُ تَكُونُ ضَرْبَةُ السَّيْفِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَهْوَنَ مِنَ الذِّرْهَمِ
مِنْ جِلِّهِ، ذَاكَ حَيْثُ يَكُونُ الْمُعْطَى أَعْظَمَ أَجْرًا مِنَ الْمُعْطَى، ذَاكَ
حَيْثُ تَسْكُرُونَ مِنْ غَيْرِ شَرَابٍ بَلْ مِنَ النَّعْمَةِ وَالنَّعِيمِ وَتَحْلِفُونَ مِنْ
غَيْرِ اضْطِرَارٍ وَتَكْذِبُونَ مِنْ غَيْرِ إِحْرَاجٍ، ذَاكَ إِذَا عَضَّكُمْ الْبَلَاءُ
كَمَا يَعْضُ الْقَتَبُ غَارِبَ الْبَعِيرِ»؛^۳

«این ظهور و فرج هنگامی به وقوع می پیوندد که ضربت شمشیر بر
مؤمن از به دست آوردن یک درهم حلال آسان تر است. این وقتی
است که عطاشونده، اجر و مزدش، از عطاکننده عظیم تر باشد. این
هنگامی است که مست می گردید از غیر شراب، بلکه از نعمت و نعیم،

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۷ (ج ۲، ص ۱۲۶)؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۹۵؛ مجلسی،

بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۲۱۲.

۲. نگارنده، منتخب الاثر، ج ۱، ص ۵۳؛ ج ۲، ص ۱۳۳.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۷ (ج ۲، ص ۱۲۶)؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۲۱۲.

و سوگند یاد می‌کنید نه از روی ناچاری؛ دروغ می‌گویید، نه از جهت ضرورت. این در زمانی است که بلا شما را بگذرد، چنان‌که پالان، کوهان شتر را می‌گذرد».

این احادیث، دورنمایی از وضع آن زمان است. اما چه اسباب و شرایطی فراهم می‌شود که زمین پر از ظلم و جور می‌شود، و این سختی‌ها و تغییرات پیش بیاید و این اسباب و شرایط، مقدماتش از چه زمان فراهم می‌شود؟ به نظر می‌رسد که مرور اعصار و تحولات و پیدایش مکتب‌های گوناگون و رژیم‌ها و نظامات در قرن‌ها و دوران‌ها، این اسباب را آماده می‌سازند و جهان را برای این ظهور عظیم، آماده می‌نمایند.

نلدسن بدون توجه و بررسی این دقایق و نکات و جواب موضوع یا باتوجه‌به اینها و به‌صورت مغرضانه مانند آنکه علایم و نشانی‌های ظهور آشکار شده باشد و امام × ظاهر نشده باشد، در اینجا سخن گفته است و افکار افراد بی‌اطلاع و شیعه‌شناس را گمراه کرده و تحقیق و بررسی را بدنام ساخته است.

بدیهی است که مسلمانان آگاه، در مورد نوشته‌ها و کتاب‌های «خاورشناسان»

که بیشتر یا مغرض، یا بی‌اطلاع هستند، به این دستور قرآنی عمل می‌کنند:

(فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ

الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ)؛^۱

«ای رسول ما! بشارت رحمت ده بر آن بندگانی که چون سخن

بشنوند نیکوتر آن را عمل کنند، آن کسانی که خدا آنان را به لطف خاص

خود هدایت فرموده و آنان نیز به حقیقت، خردمندان عالم‌اند».

پاسخ به چند پرسش دیگر



حضرت آیت‌الله العظمی صافی در پاسخ به سؤالاتی پیرامون کتاب
پاسخ به ده پرسش، توضیحات ارزشمندی را مرقوم فرموده‌اند که در
ویراست جدید، به کتاب ملحق گردید و در ادامه می‌آید.

۱. چه رابطه‌ای میان بقای اهل زمین و وجود امام و حجّت است؟

موضوع اینکه وجود امام، امان از فنا و پایان دنیا و اهل زمین باذن‌الله تعالی و تقدیره می‌باشد برحسب اخبار متواتره از طرق عامّه و خاصّه، از جمله «اخبار امان» ثابت و مسلم است و اخبار از این امور مانند اخبار از ملاحم و اوضاع مستقبل دنیا و تکویر شمس و انکدار نجوم و انشقاق سماء و امتداد و انبساط زمین و سیر جبال و تسجیر بحار و... فقط از طریق وحی و اخبار پیغمبر صادق مصدّق قابل قبول و باورآور است و از اموری که مستقیماً با برهان عقلی قابل اثبات باشد نیست.

و اگر صاحبان بعضی مسالک و اهل علوم عقلیه یا مدعیان کشف و شهود برحسب نگرش‌های خود خصوص دخیل وجود امام را در بقای عالم ثابت بدانند و بر آن استدلال عقلی هم بنمایند چون خارج از فهم عامّه و بلکه اکثر خواصّ است و نیاز به اثبات مقدمات دیگر دارد و از نظر آنهایی که در این مسالک سیر نمی‌نمایند و اثبات این امور را با عقل، مقبول نمی‌شمارند راه صواب همان اتّکای به وحی و اخبار مخبر عن الله است که وساطت و سفارت او بین الخلق و الخالق به دلیل و معجزه ثابت شده باشد؛ بنابراین همین که در عالم ثبوت و واقع این موضوع امکان داشته باشد با اخبار نبیّ ثابت‌النبوه و وصیّ ثابت‌الوصایه ثابت می‌شود و هر انسان مستقیم‌الذهن آن را می‌پذیرد و باور می‌کند و خلاصه مسائلی مثل:

(يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ)^۱؛

(وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ)^۲،

از اموری نیستند که عقل بتواند از آنها خبر دهد.

آیا عقل توانسته و می‌تواند از واقعه‌ای مثل قتل عمّار به دست فئه باغیه، ده‌ها

سال قبل، خبر بدهد؟

آیا دلیل عقلی می‌توانست مثل انبیای سلف، بشارت از ظهور پیغمبر آخرالزمان

محمد بن عبدالله بدهد؟

آیا عقل می‌تواند مثل وحی خبر از خروج عایشه و سگان حوئب بدهد؟

یا از جنگ جمل و معارضه زبیر با امیرالمؤمنین یا از شهادت امیرالمؤمنین * و

حضرت سیدالشهداء * و صدها وقایع غیبیه دیگر خبر دهد؟ هیچ عقلی نمی‌تواند از

این امور غیبیه خبر بدهد ولی با خبر نبی ثابت النبوه و وصی ثابت الوصایه پذیرفته

می‌شود و رد آن به‌عنوان اینکه دلیل عقلی ندارد جایز نیست؛ بلی! اگر در جایی دلیل

قاطع عقلی بر عدم وقوع باشد مسئله دیگری است.

بنابراین برحسب این روایات معتبره و متواتره که از آن جمله در نهج البلاغه

نیز از حضرت امیرالمؤمنین * نقل شده که فرمود:

«اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرًا

مَشْهُورًا أَوْ خَائِفًا مَغْمُورًا»^۳.

و محدثان بزرگ اهل سنت نیز آن را روایت کرده‌اند، این فایده وجود امام

غائب، که وجودش امان اهل ارض است و بقای آن وابسته به بقای اوست،

قابل انکار و تردید نیست.

۱. ابراهیم، ۴۸. «در آن روز که این زمین به زمین دیگر مبدل شود».

۲. نمل، ۸۸. «کوه‌ها را می‌بینی، و آنها را ساکن و جامد می‌پنداری، درحالی‌که مانند ابر در حرکتند».

۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷ (ج ۴، ص ۳۷)؛ ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۱۷۰ - ۱۷۱.

پاسخ به ده پرسش / پاسخ به چند پرسش دیگر..... ۴۴۷

اما نقض و ردّ این دلیل نقلی به وقوع جنگ‌ها، ویرانی‌ها، زلزله‌ها، آتشفشان‌ها، سیل‌ها، طاعون‌ها، ویاها و امور دیگر در طول دوازده قرن بلکه چهارده قرن و بلکه در تمام ادوار و اعصار و هر دور و کور، جوابش این است که از این اخبار و احادیث، نفی کلی این حوادث، که طبیعت عالم و زمین مقتضی آن است و علاوه سنت‌الله بر آن جاری شده است، استفاده نمی‌شود. اینها اموری است که برحسب نظام مقرر در این عالم طبیعت، حدوث آنها طبیعی است و غرض از اینکه امام، امان است این نیست که با وجود امام، کسی بیمار نمی‌شود یا جنگی واقع نمی‌شود یا زلزله و حوادث دیگر اتفاق نمی‌افتد؛ همه این امور در اعصار حضور انبیا و ائمه^۸ اتفاق افتاده و بعد از این هم اتفاق خواهد افتاد.

غرض این است که امام، وجودش در بقای اهل ارض، مؤثر است و آنگاه که زمین خالی از حجّت باشد زمین و نظامات آن به هم می‌خورد یا عوض می‌شود و:

«وَلَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِلَا إِمَامٍ مِّنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا»^۱

می‌شود.

مع‌ذلک چون اسرار قضا و قدر بر ما معلوم نیست تأثیر وجود امام در منع از بروز همین حوادث طبیعی در مواردی مسلم است؛ چنان‌که اعمال مردم و خوب و بد در بروز و عدم بروز این حوادث مؤثر است و صدقه و دعا دافع بلیّات عمومی و خصوصی است؛ حتی استغفار، سبب نزول باران و برکات می‌شود و وجود سالمندان و کودکان و چرندگان نیز مانع از دفع بلا است.

چنان‌که در خبر است:

«إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ مُنَادِيًا يُنَادِي مَهْلًا مَهْلًا عِبَادَ»

۱. صدوق، کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۰۱. «اگر زمین بدون امام باقی بماند اهلش را فرو می‌برد».

اللَّهُ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ فَلَوْلَا بَهَائِمٌ رُتِعَ وَصَبِيَّةٌ رُضِعَ وَشُيُوخٌ رُكِعَ
لَصَبَّ عَلَيْكُمُ الْعَذَابُ صَبًّا تَرْضُونَ بِهِ رِضًا^۱.

مسئله فایده وجود امام را با این دید ایمانی باید بررسی کرد و در بیان این فایده هم با کسانی که به عالم غیب و قضا و قدر الهی معتقدند حرف می‌زنیم. وجود پیغمبر به صریح قرآن، امان از عذاب است؛ وجود قائم مقام او نیز امان است؛ استغفار نیز امان است:

(وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ
يَسْتَغْفِرُونَ)^۲

و خلاصه این فایده‌ای که برای وجود امام چه غائب و چه حاضر باشد بیان کرده‌ایم با توجه به این معانی که بیشتر از این در اطراف آن مجال اطالئه کلام نداریم روشن و منطقی است و کلام حکیمانه محقق طوسی بسیار محکم است:
وَجُودُهُ لَطْفٌ وَتَصَرُّفُهُ لَطْفٌ آخِرٌ وَعَدَمُهُ مَنًا.

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۷۶؛ صدوق، الخصال، ص ۱۲۸ - ۱۲۹؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۴۶۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۴۴، باب ۱۳۷. «خداوند یک منادی دارد که در هر شب و روز فریاد می‌زند: ای مردم از معصیت‌های خداوند دست بردارید، آهسته حرکت کنید و تجاوز ننمایید اگر نه این بود که در روی زمین چهارپایان و حیوانات چرنده نبودند، و یا کودکان شیرخوار زندگی نمی‌کردند، و یا پیرمردانی که به عبادت و پرستش خداوند مشغول نبودند، عذاب بر شما فرود می‌آمد و شما را در هم می‌شکست.»

۲. انفال، ۳۳. «و خدا ایشان را عذاب نخواهد کرد درحالی که تو در میان ایشان باشی، و همه آنان را به کیفر نمی‌رساند درحالی که استغفار نموده آمرزش می‌طلبند.»

۲. امامی که در غیبت است چه فایده‌ای دارد؟

گفته شده که نصب امام در صورتی که غائب از انظار و متصرف در امور و رتق و فتق و اصلاح احوال جامعه نباشد چه فائده‌ای دارد؟ و اصلاً چرا لازم می‌شود؟ و چرا بعد از اینکه غائب است و در جامعه حضور عینی ندارد عدم دخالت او در امور، مستند به مردم است؟ در حالی که مردم به واسطه وجود و حضور او در میان جامعه در معرض امتثال و اطاعت از فرامین و اوامر او قرار نگرفته و مخالفی اظهار ننموده‌اند تا بتوان غیبت و قیام نکردن آن حضرت را به اصلاح و انتظام شئون عموم و اعمال ولایت به مردم نسبت داد؛ لذا کلام محقق طوسی که عدم تصرف امام را از ما و مستند به ما (یعنی مردم) می‌فرماید چگونه قابل توجیه و تحقیق است؟

در جواب می‌گوییم این ایراد که فایده تعیین امامی که برکنار از مداخله در اداره جامعه و حفظ مصالح عالیه اسلامی باشد چیست و نصب و تعیین او چرا لازم است به فرض ورود، اختصاص به امام غائب ندارد بلکه در مورد امام حاضری که مبسوط‌الید نیست و از تصرف در امور، ممنوع یا محبوس است نیز قابل طرح است بلکه در مورد نبی و پیغمبری که مردم او را به طور موقت یا دائم، مانع از تبلیغ رسالت باشند نیز این سؤال هست.

اما جواب کلی این است که باوجود عدم حضور مردم برای انفاذ اوامر امام یا استماع تبلیغ نبی و بلکه ممانعت از آن، چنان‌که در عصر ائمه قبل از حضرت صاحب‌الأمر^۸ واقع شد، تصرف نکردن آن بزرگواران در امور، مستند به مردم

۴۵۰..... امامت و مهدویت / ج ۲

است؛ آنچه بر خدا لازم است اتمام حجّت و ارسال رسول و نصب امام و فرستادن شرایع و احکام است؛ اگر مردم، استقبال نکنند و همکاری نمایند این فواید حاصل نمی‌شود ولی خداوند متعال به مقتضای حکیمیت و رحیمیت و رحمانیت و ربانیت و فیاضیت و هدایت و سایر صفات جمالیّه و برای اینکه حجّتی از عباد بر او نباشد:

«لِنَلَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ»^۱

و مصالحی که خود، عالم به آن است زمین و زمان را خالی از حجّت و صاحب‌الأمر نخواهد گذارد و همان‌طور که در بعضی از روایات است:

«مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ يُؤْتَى وَلَا يَأْتِي»^۲.

وقتی قیام به این وظایف عامه ولایی بر امام واجب است که مردم به‌طور جدی اظهار حضور برای فرمان‌بری و امتثال از اوامر او بنمایند؛ چنان‌که از فرمایش امیرالمؤمنین × در ذیل خطبه ششقیه استفاده می‌شود:

«أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ
وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا
يُقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبِ مَظْلُومٍ لِأَلْفَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا
وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا وَلَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مَنْ
عَفْطَةَ عَنزٍ»^۳

«آگاه باشید! سوگند به کسی که دانه را شکافت و روح را آفرید، اگر

۱. طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۶۸. «تا هیچ حجّتی بر خداوند نداشته باشند».

۲. خزاز قمی، کفایة الاثر، ص ۱۹۹، ۲۴۸؛ بحرانی، الانصاف فی النص علی الائمة، ص ۱۸۱ - ۱۸۲، ۴۱۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳، ۳۵۸. «مثل امام، همانند کعبه است که به‌سوی او روند و او به جانب کسی نیاید».

۳. نهج البلاغه، خطبه ۳ (ج ۱، ص ۳۶ - ۳۷).

پاسخ به ده پرسش / پاسخ به چند پرسش دیگر..... ۴۵۱

نبود حضور حاضران، و اقامه حجّت به وجود یاوران، و پیمانی که خداوند از علما گرفته است که بر پرخوری ظالمان و گرسنگی مظلومان صبر نکنند البتّه افسار شتر خلافت را بر گردنش رها می‌ساختم و محقّقاً درمی‌یافتند که دنیای شما در نزد من از آب دماغ بز بی‌ارزش‌تر است».

بنابراین مبسوط‌الید نشدن و قدرت نیافتن ائمه طاهرین^۱ بر اداره امور همان‌طور که خواجه فرموده مستند به مردم است. در مورد حضرت صاحب‌الأمر^۲ نیز همین جهت معلوم بوده که اگر ایشان هم در این اعصار مثل آبای کرامشان در بین مردم بودند و مأموریه آن برنامه خاصّ نبودند حکومت‌های وقت و مردم دنیاپرست همان معامله‌ای را که با ائمه گذشته^۳ داشتند ادامه می‌دادند و بلکه با اطلاع از بشاراتی که به آن ظهور پیروز و جهان‌گیر شنیده بودند در فشار و اذیت و آزار به آن حضرت تا سر حد شهادت در آن عصرهایی که مقتضیات و شرایط ظهور، موجود نبود اقدام می‌کردند؛ چنان‌که در آغاز و مقارن با ولادت آن حضرت و خصوص بعد از شهادت پدر بزرگوارش در مقام دستگیری آن حضرت برآمدند.

بنابراین اینکه عدم تصرف آن حضرت در امور، به مردم مستند شود احتیاج به آزمایش و امتحان جدید نداشت و در کل، مسئله پیاده نشدن نظام امامت و رتق و فتق امور و به دست گرفتن زمام کارها برحسب تاریخ به متعهد نبودن مردم به نظام الهی امامت ائمه^۴ مستند بود؛ البتّه قضا و تقدیرات خداوند علیم، قدیر حکیم نیز در کنار وضع مردم برحسب بشارت و احادیث به غیبت طولانی آن حضرت و پیش‌آمدها و حوادث و مسائل بسیار، سیر جهان را بالأخره به ظهور آن حضرت و تشکیل حکومت عدل اسلامی جهانی منتهی خواهد کرد و این، وعده الهی است:

(وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ) ۱

بنابراین ظهور ولایت آن حضرت بدون حصول شرایط خاصّ و آماده شدن جهان و تحقق تقدیرات الهیه امکان‌پذیر نخواهد بود و در غیر آن شرایط، موقعیت مثل موقعیت‌های گذشته یا دشوارتر خواهد بود. مردم جهان باید در این اعصار امتحانات بسیار ببینند و دنیا دور و کورهای متعدّد را پشت سر بگذارد تا شرایط چنان‌که خداوند فرموده فراهم شود؛ حتّی در روایات است که تمام اصناف و صاحبان دعاوی به حکومت می‌رسند تا کسی نتواند بعد از ظهور آن حضرت ادّعا کند که اگر من یا ما هم بودیم می‌توانستیم این برنامه را پیاده کنیم.^۲

و به هر حال:

هَذَا مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَسِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ لَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهَا وَأَسْرَارَهَا إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَمَا نَقُولُ أَوْ نَعْلَمُ مِنْهُ ظَاهِرٌ مِنَ الْبَاطِنِ وَمَجَازٌ مِنَ الْحَقِيقَةِ وَيُظْهِرُ مَا فِي هَذَا الْأَمْرِ أَوْ بَعْضُهُ مِنَ الْأَسْرَارِ الْإِلَهِيَّةِ بَعْدَ ظُهُورِهِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَلِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَلَا يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ غَيْرُهُ وَلَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ وَلَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ.

۱. حجّ، ۴۷. «درحالی‌که خداوند هرگز از وعده خود تخلف نخواهد کرد».

۲. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۵؛ طوسی، الغیبه، ص ۴۷۲ - ۴۷۳؛ طبرسی، اعلام‌الوری، ج ۲، ص ۲۹۰؛ اربلی، کشف‌الغمه، ج ۳، ص ۲۶۴.

۳. آیا در زمان غیبت، تصرف امام* در امور به طور مطلق منفی است؟

این سالبه کلیه را که آن حضرت از جمیع امور کناره گیری داشته باشند و مستقیماً یا به وسیله خواص خودشان و دیگران مطلقاً در امور، تصرف و مداخله نداشته باشند صحیح نیست؛ نه ما به سلب کلی معتقدیم و نه کسی می تواند نسبت به آن ادعای قطع و یقین بنماید؛ زیرا ممکن است چنان که بیان کرده ایم آن حضرت، توسط اولیا و خواص خودشان یا به هر شکلی که مقتضی باشد دخالت نمایند. خلاصه، آنچه معلوم است این است که به ظاهر، آن حضرت، مداخله کلی و فراگیر در امور ندارند و این سلب غیر کلی با ایجاب جزئی که کسی نمی تواند آن را نفی نماید منافات و مناقضه ندارد؛ باینکه ما امارات و نشانی های بسیاری در طول تاریخ تشیع از این مداخله غائبانه در موارد بسیاری داریم. حال اگر کسی هم شکاک یا مغرض باشد و بگوید من باور نمی کنم در جواب، غرض ما بیان امکان این مداخله و رد سلب کلی است و به عبارت دیگر می خواهیم این شبهه که: «امام در امور مطلقاً مداخله ندارند» را رد کنیم؛ زیرا این شبهه در صورتی وارد است که عدم مداخله مطلق آن حضرت، ثابت و معلوم باشد و چون این موضوع (عدم مداخله مطلق) قابل اثبات نیست با وجود بشارات انبیای گذشته و پیغمبر اکرم^۱ و ائمه طاهرین^۲ اگر هم مداخله آن حضرت در امور ثابت نشود خللی در مسئله امامت و غیبت و شئون آن حضرت، وارد نمی شود و همان مقدار که تصرف و مداخله ایشان در حدودی که مصلحت است امکان پذیر باشد برای رد شبهه کافی است چنان که در سایر افعال و صنایع و مخلوقات خداوند متعال اگر

۴۵۴.....امامت و مهدویت / ج ۲

در موردی فایده پدیده‌ای و مخلوقی را کشف نکردیم و نتوانستیم برای آن فایده اثبات کنیم دلیل بر عدم فایده نمی‌شود که از زمان‌های کهن گفته‌اند: «عَدَمُ الْوُجُدَانِ لَا يَدُلُّ عَلَى عَدَمِ الْوُجُودِ».

این ظهور و این غیبت و آنچه در اخبار و احادیث از امور خارق‌العاده رسیده است همه جزء سنن الهیه و به اراده خداوند حکیم علیم انجام می‌شود؛ همان‌طور که معتقدیم در عالم تکوین و خلقت کار عبث و بیهوده واقع نشده و نمی‌شود و در این گونه امور، همین نظام و برنامه جاری است.

ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ

۴. مفهوم دقیق غیبت چیست؟

مفهوم غیبت ناشناخته بودن شخص آن حضرت بر مردم است و باینکه ایشان را اشخاصی از هر گروه و فرقه‌ای ببینند و نشناسند منافات ندارد و نیز مفهوم غیبت، پنهان بودن مردم از آن حضرت نیست تا کسی بگوید بنابراین چون نمی‌توانند با مردم، تماس بگیرند نمی‌توانند بعضی فریادرسی‌ها و استغاثه‌ها را شخصاً یا به وسیله خواصی که دارند جواب بدهند. همان‌طور که تذکر داده‌ایم ایشان در موسم حج شرکت می‌فرمایند؛ به زیارت رسول اکرم و سایر اجداد بزرگوارشان^۱ می‌روند؛ قبور مؤمنین را زیارت و در تشییع جنائز، هر کجا مقتضی باشد، شرکت می‌کنند. خلاصه، در حال غیبت، آن حضرت، اعمال و برنامه‌های خیر و عبادی و احسان به ضعفا را در حدودی که در این شرایط خاص، قابل انجام است انجام می‌دهند و حکایات بسیار هم از این مقوله نقل شده است که اگر هریک از آنها باوربخش و یقین‌آور نباشد کل آنها موجب قطع و یقین است. ولی در این جواب ما نمی‌خواهیم این موضوع را اثبات کنیم؛ می‌خواهیم نفی آن را و اینکه اعتقاد به امام غائب، مفهومی عقیده به خارج بودن آن حضرت از بین مردم و مجامع است رد کنیم و برای رد آن و دفع اشکال، همان امکان انجام این‌گونه تصرفات از ایشان کافی است.

ما حدود عقیده خود را به آن حضرت و غیبت اعلام می‌کنیم و کسی نمی‌تواند بگوید امام غائبی که شما به او عقیده دارید که نه کسی او را می‌بیند و نه او کسی را می‌بیند با امام میت تفاوت نمی‌کند. در اینجا فقط می‌خواهیم با عرض عقیده

روشن کنیم بر این عقیده، که دلالتی بر اثبات آن اقامه می‌شود فی حد نفسه ایراد و اشکالی وارد نیست چون عقاید از دو جهت مورد بررسی قرار می‌گیرد: گاه نفس عقیده، مورد ایراد عقلی یا نقلی است که نخست باید آن را بررسی کرد؛ مثلاً عقیده به شرک یا تجسم خدا یا حلول و اتحاد و امثال این عقاید عقلاً مورد ایراد و ابطال قرار می‌گیرد یا عقیده به امامت ظالم، با نظر به خود این عقیده عقلاً و نقلاً باطل است، و در این صورت، اثبات آن برای شخص فلان ظالم قابل بررسی نیست.

در این جواب می‌گوییم: بر عقیده به امام غائب این ایرادات وارد نیست؛ چون این عقیده مفهومی عقیده به امامت شخصی که در غیبت مطلق و مثل خارج از عالم ما باشد^۱ نیست او در هر کجا بخواهد حاضر می‌شود و مردم را می‌بیند و مردم هم او را بدون معرفت به شخصش می‌بینند. حکایاتی که هم نقل می‌کنیم - اگرچه چنان‌که گفته شد فی الجمله و به نحو متواتر اجمالی ثابت است - این عقیده ما را، که آن حضرت را در غیبت مطلق نمی‌دانیم، تأیید می‌نماید؛ به هر حال جهتی که مورد ایراد است عقیده شیعه نیست و آنچه عقیده شیعه است این ایراد به آن وارد نیست.

۱. چنان‌که از شیخ احمد احسائی نقل شده: «كَانَ خَارِجًا فِي غَيْبَتِهِ عَنِ الدُّنْيَا»، تا بر اساس آن فرقه‌سازی شود و رکن رابع و واسطه بین آن حضرت و مردم دنیا را گویند.

۵. آیا توقیع شریف برای اثبات ولایت عامه فقها، حجّیت دارد؟

راجع به ولایت فقها به طور عام در عصر غیبت در رساله ضروری وجود *الحکومة و ولایة الفقهاء فی عصر الغیبه* به طور مختصر بحث کرده ایم، و راجع به توقیع شریف، اعتبار و حجّیت آن ثابت است؛ زیرا شیخ ما صدوق & در کتاب *کمال الدین*^۱ از شیخ خود محمد بن محمد بن عصام کلینی - که از طبقه دهم است - روایت کرده است و در اینجا از او با جمله «رَحِمَهُ اللهُ» و در موارد دیگر با جمله «رَضِيَ اللهُ عَنْهُ» تجلیل و تعظیم کرده است و او این توقیع شریف را از ثقة الاسلام کلینی و او از اسحاق بن یعقوب روایت کرده که او به وسیله جناب محمد بن عثمان & نائب دوم از نوّاب اربعه کتابی را که متضمّن سؤالاتی بوده تقدیم کرد و به خط اشرف حضرت صاحب الامر × توقیعی در جواب، دریافت نمود و همچنین شیخ طوسی در کتاب *الغیبه*^۲ این توقیع رفیع را از جماعتی از جعفر بن محمد بن قولویه که از ثقات و اجلاء در حدیث و فقه و صاحب تصنیفات بسیار و از طبقه دهم است و از ابی غالب زراری احمد بن محمد بن سلیمان از طبقه دهم که او نیز از مشایخ و اجلاء است و به جلالت قدر و کثرت روایت و «شیخ عصابه» و غیرذلک از القاب تعظیم و توصیف شده و از غیر این دو بزرگوار روایت فرموده و آن بزرگواران از جناب کلینی و او از اسحاق بن یعقوب که به احتمال قوی برادر کلینی بوده روایت کرده است و از اعتماد کلینی

۱. صدوق، کمال الدین، ص ۴۸۵.

۲. طوسی، الغیبه، ص ۲۹۲.

۴۵۸..... امامت و مهدویت / ج ۲

به او و احتجاج صدوق و شیخ طوسی (محمّدون ثلاثه) جلالت قدر و وثاقت وی نیز معلوم می‌شود؛ بنابراین نه تنها سند، ضعیف نیست بلکه به نظر می‌رسد که در کمال قوّت و اعتبار است؛ به علاوه، متن آن، که متضمّن پاسخ مسائل مهمّی است، بر قوّت و اعتبار آن افزوده است و اباحه خمس در آن، دلیل بر ضعف آن نمی‌شود؛ نهایت امر یکی از اخبار تحلیل و اباحه است که با آن در فقه مثل سائر روایات عمل می‌شود؛ مضافاً بر اینکه معلوم نیست سؤال از مطلق خمس بوده یا از خمس مبتلابه در اماء و جمله قبل از این عبارت که می‌فرماید:

«أَمَّا الْمُتَلَبِّسُونَ بِأَمْوَالِنَا فَمَنْ اسْتَحَلَّ مِنْهَا شَيْئًا فَأَكَلَهُ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ

النَّيْرَانَ»^۱.

نیز قرینه است بر اینکه سؤال از مطلق خمس نبوده است؛ علی‌هذا تعرّض توقیع به حکم خمس، به‌طور اجمال شاهدهی بر ضعف آن نیست و توقیع رفیع در کمال اعتبار است.

۱. صدوق، کمال‌الدین، ص ۴۸۵؛ طوسی، الغیبه، ص ۲۹۲؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۸۳؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۱۴؛ اربلی، کشف‌الغمه، ج ۳، ص ۳۴۰؛ حر عاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۹، ص ۵۵۰. «و اما کسانی که اموال ما را با اموال خودشان درمی‌آمیزند، هرکسی چیزی از اموال ما را حلال شمارد و آن را بخورد همانا آتش خورده است».

۶. وجود امام غایب چه تأثیری برای یک مؤمن دین‌دار دارد؟

پاسخ این سؤال واضح است؛ وجود امام از دو جهت باعث دلگرمی مؤمنین و حفظ تعهد و موجب مزید شوق به اعمال صالح و انجام وظایف است؛ نخست: از جهت اطمینان و امیدواری و خوش‌بینی به آینده جهان و پیروزی نهایی حق بر باطل و پر شدن زمین از عدل و داد؛ این فایده روانی مهمی است که بر اصل عقیده به مصلح آخرالزمان و ظهور منجی که همه پیروان ادیان مخصوصاً مسلمانان به آن اعتقاد دارند مرتب است؛ همه به آینده دنیا نظر دارند و منتظر آن عصر درخشان و دوران خلاصی هستند.

دوم: از جهت حال حاضر و بقای التزامات اخلاقی و دینی و تعهدات مذهبی، مفید و شوق‌انگیز و رغبت‌افزا است؛ نفس این عقیده که ما فی‌الحال امام و ملجایی الهی داریم که از اعمال صالح و خیر ما مسرور می‌شود و از کارهای زشت ما مغموم و رنجیده‌خاطر می‌گردد و برای ما و حوائج ما دعا می‌کند موجب ثبات و استقامت و قوت روح و شکیبایی و پشت‌گرمی می‌شود و باعث میل به پرهیزکاری و پارسایی و حسن عمل می‌گردد و خلاصه، مقرب به طاعت و مبعّد از معصیت است.

۷. چرا فلسفه غیبت، پس از ظهور، معلوم می‌گردد؟

در مورد سرّ غیبت نگفته‌ایم که سرّ و فلسفه و حکمت آن منحصرأ بعد از ظهور معلوم می‌شود بلکه گفته‌ایم که سرّ و حکمت مهمّ و عمده آن بعد از ظهور ظاهر می‌شود و این به معنای نفی اسرار و حکمت‌های متعدّد دیگر نیست و فرضاً هم اگر حکمت را منحصر به آنچه بعد از ظهور ظاهر می‌شود بدانیم اشکالی پیش نمی‌آید؛ چون ما برحسب احادیث معتبر، ثابت می‌کنیم که غیبت و ظهور آن حضرت به امر خدا واقع خواهد شد؛ بنابراین اگر بگوییم حکمت غیبت بعد از ظهور ظاهر خواهد شد علامت تسلیم و ایراد نگرفتن به کار و تقدیر خدا است؛ به‌علاوه ظهور علمی حکمت غیر از ظهور عینی و خارجی آن است که بعد از ظهور حاصل می‌شود، مثل آنکه فایده و حکمت بعثت و رسالت حضرت خاتم‌الانبیاء قبل از ولادت آن حضرت و در اعصاری که پیغمبران گذشته از آن خبر می‌دادند به‌طور اجمال معلوم بود و روشن بود که فواید بزرگ و مهمّی دارد اما این فواید و برکات بعد از بعثت آن حضرت ظاهر شد و در هر عصر و هر زمان و هر روز تا زمان ما ظاهرتر گردیده و ظاهرتر خواهد شد.

امم گذشته که از پیغمبرانشان بشارت رسالت محمدی را دریافت می‌کردند می‌دانستند که فایده این رسالت، بزرگ و باعظمت است ولی تا آن حضرت، ظهور نفرموده و قرآن را برای بشریت نیاورده بود این فایده چنانکه باید معلوم نبود و بعد از عصر رسالت، شناخته و معروف شد و از این جهت /بن‌تیمیه و دیگری نمی‌تواند شبهه بنماید و اخبار معتبری را که دلالت بر وقوع غیبت دارند

پاسخ به ده پرسش / پاسخ به چند پرسش دیگر..... ۴۶۱

انکار نماید. امثال او که اخبار/بن‌صائد و دجال و حتی خبر او را با آن تفصیل عجیب و غریب و غیر قابل قبول، می‌پذیرند و از حکمت این تفصیلات غیرمنطقی نمی‌پرسند، حق ندارند از حکمت ظهور امام‌زمان× که محققاً واقع خواهد شد سؤال نمایند.

باز هم یادآور می‌شوم که: روح و اساس این اشکال، اصل عقیده به امامت آن حضرت را با این مبعّدات و ملازماتی که طرح شده مورد ایراد قرار می‌دهد؛ یعنی فکر و عقیده را از حیث محتوا و به اصطلاح در عالم ثبوت، غیرمقبول می‌شمارد و نظر ما در این جواب‌ها بیشتر متوجه دفع این اشکال و ابطال آن می‌باشد. به عبارت دیگر گاه، نبوت پیغمبر یا امامت امام با ایراد به اصل فکر و عقیده به نبوت عامه یا امامت عامه مورد اشکال یا انکار واقع می‌شود و گاه اثبات نبوت یا امامت - که در اصل حصول و تحقق، ممکن یا لازم و واجب است - برای شخص معینی مورد ایراد قرار می‌گیرد.

در این پرسش، مسئله معقول بودن امامت برای شخص غائبی که بر وجودش در یک زمان بسیار طولانی اثری مرتب نباشد و به آینده موکول باشد مورد ایراد شده که اگر چنین شخصی در خارج هم وجود داشته باشد امامت برای او غیرمعقول و غیر قابل اثبات باشد.

مثل اینکه در مسئله جواز امامت ظالم و غیرمعصوم و غیراعلم، کبرای مسئله مورد ابطال است که در نتیجه صغریات و جزئیات آن مثل امامت ظلمه و جهال و غیراعلم نفی می‌شود.

بنابراین در این جواب‌ها نظر بر این است که بگوییم امامت شخص غایبی که به‌طورکلی از مردم جدا باشد و مردم از او غایب و او از مردم غایب باشد عقیده شیعه نیست و مقصود از غیبت، غیبتی است که غایب و مغیب‌عنه در آن، از هم

۴۶۲.....امامت و مهدویت / ج ۲

منفصل و جدا نیستند و ربط غایب با کسانی که از آنها غایب شده مثل ربط آفتاب مستور به ابر با کائنات ارضی است؛ نه اینکه اجتماع آنها با یکدیگر ناممکن است. غیبتی که شیعه به آن معتقد است قاطع ارتباط کلی نیست و معنایش پنهان بودن مغیب^۱ عنه از غایب نیست؛ لذا غیبت با آن فوایدی، که گفته شد بر وجود امام مترتب است، منافی نیست.

وَأَخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

جمادی الثانیه ۱۴۱۷

لطف الله صافی

كتاب نامه

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغة، الامام على بن ابى طالبؑ، الشريف الرضى، تحقيق و شرح محمد عبده، بيروت، دار المعرفة، ١٤١٢ق.
٣. الاحتجاج، طبرسى، احمد بن على (م. ٥٦٠ق.)، النجف الاشرف، دار النعمان، ١٣٨٦ق.
٤. الاربعين فى امامة الائمة الطاهرين، قمى، محمد طاهر بن محمد (م. ١٠٩٨ق.)، قم، مطبعة الامير، ١٤١٨ق.
٥. الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد، مفيد، محمد بن محمد (م. ٤١٣ق.)، بيروت، دار المفيد، ١٤١٤ق.
٦. إعلام الورى بأعلام الهدى، طبرسى، فضل بن حسن (م. ٥٤٨ق.)، قم، مؤسسة آل البيت^١ لاحياء التراث، ١٤١٧ق.
٧. اقبال الاعمال، ابن طاووس، سيدعلى بن موسى (م. ٦٦٤ق.)، قم، مكتب الاعلام الاسلامى، ١٤١٤ق.
٨. امان الامة من الضلال و الاختلاف، صافى گلپايگانى، لطف الله، قم، المطبعة العلمية، ١٣٩٧ق.

- ٤٤٤.....امامت و مهدويت / ج ٢
٩. *الانصاف فى النص على الائمة*، بحراني، سيدهاشم حسيني (م. ١١٠٧ق.)،
تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، ١٣٧٨ق.
١٠. *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار*، مجلسي، محمدباقر
(م. ١١١١ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٠٣ق.
١١. *البرهان فى علامات مهدي آخر الزمان*، متقى هندي، علي (م. ٩٧٥ق.)،
قم، مطبعة الخيام، ١٣٩٩ق.
١٢. *بصائر الدرجات فى فضائل آل محمد*، صفار، محمد بن حسن (م.
٢٩٠ق.)، تهران، مؤسسة الاعلمي، ١٤٠٤ق.
١٣. *تاج المواليد فى مواليد الائمة و وفياتهم*، طبرسي، فضل بن حسن (م. ٥٤٨ق.)،
قم، كتابخانه مرعشى نجفى، ١٤٠٦ق.
١٤. *التبيان فى تفسير القرآن*، طوسي، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ق.)، بيروت،
دار احياء التراث العربي.
١٥. *تحف العقول عن آل الرسول*، ابن شعبه حراني، حسن بن علي (م. قرن ٤)، قم،
نشر اسلامي، ١٤٠٤ق.
١٦. *الثاقب فى المناقب*، ابن حمزه طوسي، محمد بن علي (م. ٥٦٠ق.)، قم،
انتشارات انصاريان، ١٤١٢ق.
١٧. *جنة المأوى فى ذكر من فاز بلقاء الحجة*، محدث نوري، ميرزا حسين
(م. ١٣٢٠ق.)، بيروت، دار المحجة البيضاء، ١٤١٢ق.
١٨. *الخرائج و الجرائح*، قطب راوندي، سعيد بن هبة الله (م. ٥٧٣ق.)، قم،
مؤسسة الامام المهدي، ١٤٠٩ق.
١٩. *الخصال*، صدوق، محمد بن علي (م. ٣٨١ق.)، قم، نشر اسلامي، ١٤٠٣ق.

- پاسخ به ده پرسش / کتابنامه..... ۴۶۵
۲۰. *دار السلام در احوالات حضرت مهدی*، عراقی میثمی، محمود بن جعفر (م. ۱۳۰۸ق.)، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۳ق.
۲۱. *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، سیوطی، جلال‌الدین (م. ۹۱۱ق.)، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۲۲. *روضة الواعظین و بصیرة المتعظین*، فتال نیشابوری، محمد بن حسن (م. ۵۰۸ق.)، قم، الشریف الرضی، ۱۳۷۵ش.
۲۳. *سنن ابن ماجه*، ابن ماجه قزوینی، محمد بن یزید (م. ۲۷۵ق.)، دار الفکر.
۲۴. *سنن ابی داود*، ابوداود سجستانی، سلیمان بن اشعث (م. ۲۷۵ق.)، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۰ق.
۲۵. *سنن الترمذی*، ترمذی، محمد بن عیسی (م. ۲۷۹ق.)، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۳ق.
۲۶. *السیرة النبویة*، ابن هشام، عبدالملک حمیری (م. ۸ - ۲۱۳ق.)، القاهرة، مكتبة محمد علی صبیح و اولاده، ۱۳۸۳ق.
۲۷. *شرح نهج البلاغه*، ابن ابی‌الحدید، عزالدین (م. ۶۵۶ق.)، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۸ق.
۲۸. *صحیح مسلم*، مسلم نیشابوری، مسلم بن حجاج (م. ۲۶۱ق.)، بیروت، دار الفکر.
۲۹. *الصواعق المحرقة*، ابن حجر هیتمی، احمد بن حجر (م. ۹۷۴ق.)، القاهرة، مكتبة القاهرة، ۱۳۸۵ق.
۳۰. *الطبقات الکبری*، ابن سعد، محمد بن سعد (م. ۲۳۰ق.)، بیروت، دار صادر.

- ٤٦٦.....امامت و مهدويت / ج ٢
٣١. *العقبى الحسان فى احوال مولانا صاحب الزمان* ×، نهاوندى، على اكبر، قم، انتشارات مسجد مقدس جمكران، ١٣٨٨ش.
٣٢. *عقيدة الشيعة*، نلدسن، دوايت م، مصر، مكتبة الخانجى، ١٣٦٥ق.
٣٣. *الغارات*، ثقفى كوفى، ابراهيم بن محمد (م. ٢٨٣ق.)، چاپخانه بهمن.
٣٤. *غرر الحكم و درر الكلم*، آمدى، عبدالواحد بن محمد (م. ٥١٠ق.)، قم، دار الكتاب الاسلامى، ١٤١٠ق.
٣٥. *الغيبية*، طوسى، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ق.)، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، ١٤١١ق.
٣٦. *الغيبية*، نعمانى، محمد بن ابراهيم (م. ٣٦٠ق.)، قم، انتشارات انوار الهدى، ١٤٢٢ق.
٣٧. *الفتن*، ابن حماد، نعيم بن حماد مروزى (م. ٢٢٩ق.)، بيروت، دار الفكر، ١٤١٤ق.
٣٨. *الكافى*، كلينى، محمد بن يعقوب (م. ٣٢٩ق.)، تهران، دار الكتب الاسلامية، ١٣٦٣ش.
٣٩. *الكامل فى التاريخ*، ابن اثير جزرى، على بن محمد (م. ٦٣٠ق.)، بيروت، دار صادر، ١٣٨٦ق.
٤٠. *كتاب التفسير*، عياشى، محمد بن مسعود (م. ٣٢٠ق.)، تهران، چاپخانه علميه، ١٣٨٠ق.
٤١. *كشف الاستار عن وجه الغائب عن الابصار*، محدث نورى، ميرزا حسين (م. ١٣٢٠ق.)، المطبعة الجديده.

- باسخ به ده پرسش / کتابنامه..... ۴۶۷
۴۲. *كشف الغمة في معرفة الائمة*، اربلى، على بن عيسى (م. ۶۹۳ق.)، بيروت، دار الاضواء، ۱۴۰۵ق.
۴۳. *كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر*، خزاز قمى، على بن محمد (م. ۴۰۰ق.)، قم، انتشارات بيدار، ۱۴۰۱ق.
۴۴. *كمال الدين و تمام النعمه*، صدوق، محمد بن على (م. ۳۸۱ق.)، قم، نشر اسلامى، ۱۴۰۵ق.
۴۵. *كنز العمال في سنن الاقوال و الافعال*، متقى هندی، على (م. ۹۷۵ق.)، بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ق.
۴۶. *مجمع البيان في تفسير القرآن*، طبرسى، فضل بن حسن (م. ۵۴۸ق.)، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ۱۴۱۵ق.
۴۷. *المزار الكبير*، مشهدى، محمد بن جعفر (م. ۶۱۰ق.)، قم، نشر اسلامى، ۱۴۱۹ق.
۴۸. *الملاحم و الفتن (التشريف بالمنن في التعريف بالفتن)*، ابن طاووس، سيدعلى بن موسى (م. ۶۶۴ق.)، اصفهان، نشر گلبهار، ۱۴۱۶ق.
۴۹. *مناقب آل ابى طالب*، ابن شهر آشوب، محمد بن على (م. ۵۸۸ق.)، النجف الاشرف، المكتبة الحيدرية، ۱۳۷۶ق.
۵۰. *منتخب الاثر في الامام الثانى عشر*، صافى گلپايگانى، لطف الله، قم، دفتر تنظيم و نشر آثار حضرت آيت الله العظمى صافى گلپايگانى مدظله العالى، ۱۴۳۰ق.
۵۱. *النجم الثاقب في احوال الامام الحجة الغائب*، محدث نورى، ميرزا حسين (م. ۱۳۲۰ق.)، قم، انتشارات مسجد مقدس جمكران، ۱۴۲۹ق.

٤٦٨.....امامت و مهدويت / ج ٢

٥٢. وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، حر عاملي، محمد بن حسن

(م. ١١٠٤ق)، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٠٣ق.

٥٣. ينابيع المودة لذوي القربى، قندوزي، سليمان بن ابراهيم (م. ١٢٩٤ق)،

دار الاسوة، ١٤١٦ق.